ترجمه

صحیفة الابرار

فی مناقب المعصومین الاطهار علیهم السلام

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلقَّب به حجة الاسلام

نیِّر تبریزی

ترجمه و تحقیق

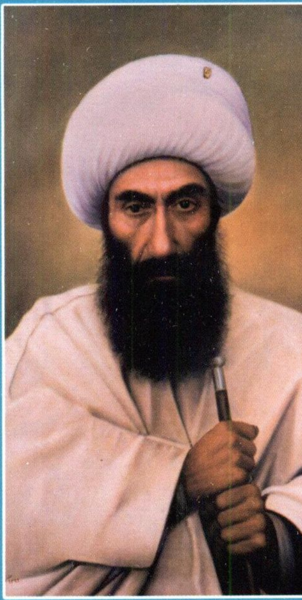
سید هادی حسینی

جلد ششم

نیّر تبریزی

صحيفة الابرار

٦



آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام مامقانی(متخلّص به« نیّر») ازشاعران پرآوازه و ازعالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است .

اشعار نغز و پر محتوای او در واقعهٔ عاشورا بسیار زبانزد است .

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد .

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الابرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمنِ واگویهٔ طُرفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و راه گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و یاوه بافی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد.

قدیم الاحسان

انتشارات قدیم الاحسان

تهران - میدان قیام - بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم - پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی : www.dinkala.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱

طراح جلد: محسن مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام

(جزء پنجم از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمد تقی مامقانی

ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی

(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

جلد ششم

انتشارات قدیم الاحسان

سرشناسه: نیرمامقانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸-۱۳۱۲ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفة الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم‌السلام / از آثار آقامیرزامحمدتقی مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -
مشخصات ظاهری: ج.
شابک: دوره: 978-600-7170-40-3؛ ج.۱: 978-600-7170-24-3؛ ج.۲: 978-600-7170-26-7؛ ج.۳: 978-600-7170-27-4؛ ج.۴: 978-600-7170-28-1؛ ج.۵: 978-600-7170-30-4؛ ج.۶: 978-600-7170-31-1؛ ج.۷: 978-600-7170-55-7؛ ج.۸: 978-600-7170-63-2؛ ج.۹: 978-600-7170-57-1؛ ج.۱۰: 978-600-7170-58-8؛ ج.۱۱: 978-600-7170-59-5؛ ج.۱۲: 978-600-7170-60-1.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی- عربی
یادداشت: ج. ۷-۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۹) (فیپا).
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج.۱. مقدمه.- ج.۲.جزء اول از قسم اول.- ج.۳. جزء دوم از قسم اول.- ج.۴.جزء سوم از قسم اول.- ج.۵. جزء چهارم از قسم اول.- ج.۶. جزء پنجم از قسم اول.- ج.۷. جزء اول از قسم دوم.- ج ۱۱ جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ق.
موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century
شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۵
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶

انتشارات قدیم الاحسان

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم‌السلام

(جزء پنجم از قسم اول)

از آثار

آقا میرزا محمدتقی مامقانی

ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی

(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / **جلد:** ششم / **نوبت چاپ:** اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / **چاپخانه:** شمیم / **صحافی:** نوین

دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

شابک ج۶: ۱-۳۱-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش

تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۰۲۱-۳۳۴۴۲۲۵۴

تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ کوثر، پلاک ۷
تلفن: ۹-۰۲۱-۶۶۹۷۱۶۹۷

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

شماری از قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام

حدیث (۱): حکایت عرب بیابان‌نشینی که پیامبر را در پرداخت بهای ناقه تکذیب کرد ... ۱۱

حدیث (۲): ماجرای پنج قرص نان و سه قرص نان دو همسفر ۱۴

حدیث (۳): حکایت غلامی که ادعا کرد اربابش بندهٔ اوست ۱۸

حدیث (٤): داستان زنی که با مالیدن سفیدهٔ تخم مرغ به خود به جوانی تهمت زد .. ۲۱

حدیث (٥): حکایت پیرمردی که پیش از آمیزش کامل با زنش مُرد ۲۳

حدیث (٦): داستان زنی که از بیم ازدواج شوهرش با کنیز با نیرنگ او را ۲٥

حدیث (۷): ماجرای زنی که عهده‌دار امانت از سوی دو مرد شد ۳٤

حدیث (۸): قضاوت دربارهٔ تاوانِ حیوانات اهلی که از سوی هم به قتل می‌رسند ... ۳٦

حدیث (۹): کیفر شخصی که به دیگری گفت به مادرت محتلم شدم ۳۸

حدیث (۱۰): چگونگی پرداخت دیه در ضربه به گوش ۳۹

حدیث (۱۱): چگونگی آزمایش میزان دید چشم آسیب دیده ٤۱

یادآوری ٤۲

حدیث (۱۲): حکم قصاص برای چشمی که به آبریزش افتاد ٤۲

حدیث (۱۳): راست آزمایی ادعای فردی که می‌گفت با ضربه به سرش ٤٤

حدیث (١٤): پرده‌برداری از راز مرگ شخصی که به وسیلهٔ همسفرانش به قتل رسید ٤٦

حدیث (۱٥): حکایتِ زنِ مردباره‌ای که سقط جنین کرد ٥٥

حدیث (١٦): ماجرای دو زن که ادعای مادری یک کودک را داشتند ٥۷

حدیث (۱۷): حکایت زنی که از شوهر سالمند خود، بدون نعوظ و دخول، باردار شد .. ۵۹
حدیث (۱۸): حکم میراثِ کودک دو سر ۶۱
حکایت کودک دو سری که در تبریز به دنیا آمد و احکام فقهی این‌گونه افراد ۶۲
حدیث (۱۹): داستانِ اشخاصی که به زنجیر پای غلامی سوگند یاد کردند ۶٤
حدیث (۲۰): حکایت زنی که پس از زایمان دخترش را با پسر زن دیگر عوض کرد..... ۶۶
حدیث (۲۱): ماجرای ناقه‌ای که پیامبر ﷺ خرید و فروشنده معامله را انکار کرد.... ۶۷
یادآوری ۷۲
وجه نامیدنِ خُزَیمه به ذو الشهادتین ۷۳
حدیث (۲۲): چگونگی سوگند خوردن شخص لال......................... ۷۶
حدیث (۲۳): داستان شگفت زن دو جنسی ۷۸
حدیث (۲٤): حکایت سه نفری که در هفده شتر با هم شریک بودند............ ۸۲
حدیث (۲۵): تعیین وزنِ درِ آهنین به شیوه‌ای خاص.................... ۸٤
حدیث (۲۶): ترفندی برای وزن کردن فیل ۸۶
حدیث (۲۷): چگونگی پی بُردن به میزان آسیب در تنفس ۸۸
حدیث (۲۸): نجات کودکی که در آستانهٔ سقوط از بام بود..................... ۸۹
حدیث (۲۹): داستان عرب صحرا نشینی که تخم شتر مرغ را خورد و..... .... ۹۲
حدیث (۳۰): چگونگی تعیین دستمزد شخصی که کندن چاهی را اجاره کرد ۱۰۱
توضیحی پیرامون محاسبهٔ دستمزد حفر چاه ۱۰۲
حدیث (۳۱): پرسش‌های جاسوس معاویه از امام حسن علیه‌السلام در حضور امام علی علیه‌السلام ... ۱۰۳
حدیث (۳۲): ماجرایی که میان امام جواد علیه‌السلام و یحیی بن اکثم روی داد.......... ۱۱۰
عقد ازدواج امام جواد علیه‌السلام با دختر مأمون........................ ۱۱۰
یادآوری ۱۲۷

حدیث (۳۳): خبر ناقوس معروف ۱۲۸

حدیث (۳٤): خبر ناقوس دیگر ۱۳۱

حدیث (۳۵): حدیثی ناب در شنیدن صدای علی علیه‌السلام در معراج ۱۳۸

حدیث (۳٦): حدیث رُطب ۱٤۰

یادآوری ۱٤۵

حدیث (۳۷): حدیثی دربارهٔ تولّد امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱٤٦

یادآوری لازم، پیرامونِ زمان‌ها و مسافت‌ها و اَبعادی که در آیات و اخبار هست ۱۵٦

حدیث (۳۸): علی و حسن علیهما‌السلام از نام‌های خدای متعال ۱۵۷

حدیث (۳۹): حدیث مناجات ۱۵۸

حدیث (٤۰): مناجات خدای متعال با علی علیه‌السلام روز غسل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۵۹

یادآوری ۱۵۹

حدیث (٤۱): پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از اینکه در زمین از اهل بیت علیهم‌السلام جدا شد... .... ۱٦۰

یادآوری ۱٦۰

حدیث (٤۲): حدیث جام بلورین ۱٦۰

حدیث (٤۳) حدیث لیثی در طینت ۱٦۳

بیانی در مسئلهٔ خَلْط و لَطْخ ۱۸٤

حدیث (٤٤): رؤیتِ علی علیه‌السلام در بلند آسمان به وسیلهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۹٤

حدیث (٤۵): خبری دربارهٔ معراج ۲۰۸

حدیث (٤٦): پیرامونِ حدیث معراج ۲۱۸

حدیث (٤۷): ماجرای راهب و جن و اسلامِ راهب با رهنمود او ۲۲۹

حدیث (٤۸): حضور علی علیه‌السلام در آسمان چهارم ۲۳٤

یادآوری ۲۳۷

حدیث (٤۹): آغاز و انجامِ همه چیز در گرو معرفت به ولایت ۲۳۷

حدیث (۵۰): عظمتِ امام حسین عليه‌السلام ۲۳۸

حدیث (۵۱): شماری از فضائل خاندان رسالت ۲۳۹

حدیث (۵۲): جانشینی امیرالمؤمنین عليه‌السلام بعد از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ۲٤٦

حدیث (۵۳): صندوق‌های کتاب‌های فضایل علی عليه‌السلام در آسمان هفتم ۲٤۷

حدیث (۵٤): حدیثی در اینکه آفرینش آنان عليهم‌السلام پیش از خلق دنیا صورت گرفت...... ۲٤۹

حدیث (۵۵): حدیثی در علم غیب ۲۵۱

حدیث (۵٦): حکایتِ درختی در چین که بر گل برگ‌های آن شهادت به توحید ۲۵۳

یادآوری ۲۵۵

حدیث (۵۷): نقش نام محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و علی عليه‌السلام بر گلِ درختان.............. ۲۵۵

ماجرای سفیر روس و نقش «یا علی» بر صخره ۲۵۵

حدیث (۵۸): موجودات شگفتی در دو شهر عجیب که فرمانْ برِ امامان عليهم‌السلام اند ۲۵۷

حدیث (۵۹): حدیث جابلقا و جابرسا........................ ۲۵۸

حدیث (٦۰): علی عليه‌السلام و دنیای ماورای قاف ۲٦۲

حدیث (٦۱): حاملانِ عرش ۲٦۳

حدیث (٦۲): عارض نشدن خواب بر قلب پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ۲٦٤

تمایز احوال پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليهم‌السلام از دیگر مردمان ۲٦٤

حدیث (٦۳): حدیث عالین (پنج تن)........................ ۲٦۸

حدیث (٦٤): قصهٔ ابو دُلَف و فرزندش........................ ۲۷۰

ارتباطِ دشمنی با علی عليه‌السلام با زنازادگی و نطفهٔ حیض ۲۷۱

حدیث (٦٥): حدیث سلمان در عدد امامان علیهم‌السلام ۲۷۲
سخن ابن عیّاش دربارهٔ سند حدیث ۲۷۹
یادآوری لازم ۲۷۹
حدیث (٦٦): انوار آل محمد علیهم‌السلام پیرامون عرش ۲۷۹
حدیث (٦٧): آفرینش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام از جَنب خدا ۲۸۰
حدیث (٦٨): امامان علیهم‌السلام آگاه به زبانِ پرندگان و دانا بر هر علمی ۲۸۱
حدیث (٦٩): چگونگی پاک شدن شیعیان ازگناهان و فریادرسی شفاعتِ امامان علیهم‌السلام ... ۲۸۲
حدیث (٧٠): خدا می‌تواند علم شگفتی را به پشه‌ای تفویض کند ۲۸۳
مثالی گویا برای مناقب فرا انسانی اهل بیت علیهم‌السلام ۲۸٤
حدیث (٧١): حکایتِ هشام بن عبدالملك با امام باقر علیه‌السلام ۲۸۵
حدیث (٧٢): فضایل بی‌مانند علی علیه‌السلام و اینکه مَثَلِ علی علیه‌السلام مَثَلِ کعبه است ۳۱۰
حدیث (٧٣): ماجرایی شگفت از توانمندی امام علیه‌السلام ۳۱۳
یادآوری ۳۱۵
حدیث (٧٤): چگونگی آگاهی امام علیه‌السلام به حوادث و رویدادها ۳۱٦
حدیث (٧٥): شماری از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام ۳۱٦

اَخبار فضیلتِ آرامگاه‌ها و زیارات آنان علیهم‌السلام

حدیث (٧٦): شرف یافتن مدینه به قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کوفه به قبر علی علیه‌السلام ... ۳۲۰
حدیث (٧٧): ثواب زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام ۳۲۲
حدیث (٧٨): زیارت قبور امامان علیهم‌السلام اَدای وفای عهد نسبت به آنهاست ۳۲۲
حدیث (٧٩): زیارت پنج تن علیهم‌السلام درحیات و ممات عامل رهایی از هول‌های قیامت ... ۳۲۳
حدیث (٨٠): برتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر دیگر امامان علیهم‌السلام ... ۳۲٤

حديث (٨١): ثواب سترگ زيارت حسين عليه السلام در روز عرفه و عيد و ديگر ايام ٣٢٥
حديث (٨٢): زيارت حسين عليه السلام در روز عاشورا به منزلهٔ زيارت خدا در عرش.... ٣٢٧
حديث (٨٣): خبرى طريف در ثواب زيارت امام حسين عليه السلام ٣٢٧
حديث (٨٤): فضيلت زيارت امام حسين عليه السلام در شب جمعه ٣٢٩
حديث (٨٥): آسمان‌ها وزمين‌ها وهر خلقِ آشكار وپنهان بر حسين عليه السلام گريستند .. ٣٣١
حديث (٨٦): گريهٔ انس و جن و پرندگان و درندگان بر حسين عليه السلام ٣٣٢
حديث (٨٧): خبر دادن على عليه السلام از قتل حسين عليه السلام و گريهٔ آسمان و زمين بر او ٣٣٢
حديث (٨٨): قتلِ حسين عليه السلام و ماجراهاى پس از قتل او از زبان ابوذر ٣٣٣
حديث (٨٩): ناچيزى زمين كعبه در برابر زمين كربلا........ ٣٣٥
حديث (٩٠): آفرينش زمين كربلا پيش از خلق زمين كعبه ٣٣٦
حديث (٩١): تقدّس زمين كربلا و نور افشانى و مباهاتِ آن ٣٣٧
حديث (٩٢): مقدار مسافت و مساحت حايرِ امام حسين عليه السلام ٣٣٨
حديث (٩٣): مقدم بودن زيارت امام حسين عليه السلام بر ديگر امامان........ ٣٤٠
پيرامون برتر بودن زيارت امام كاظم عليه السلام و امام جواد عليه السلام ٣٤١
حديث (٩٤): زيارت امام رضا عليه السلام برابر با هفتاد هزار حج ٣٤٣
حديث (٩٥): چگونگى زيارت امام حسين عليه السلام و اصحاب آن حضرت ٣٤٦
نيّت امر با اشاره به وسيلهٔ دست هنگام زيارت ٣٥٤
حديث (٩٦): حكايت شگفتى در زمان علّامهٔ مجلسى رحمه الله ٣٥٤
حديث (٩٧): حكايتِ دُرّ آسمانى ٣٥٦
حديث (٩٨): دست بيعت با خدا ٣٥٧
حديث (٩٩): پيرامون روز نهم ربيع الأول........ ٣٥٨
حديث (١٠٠): حضور على عليه السلام در كنار پيامبر صلى الله عليه وآله در هفت مكان........ ٣٧٣

شماری از قضاوت‌های امیرالمؤمنین عليه السلام و دیگر امامان عليهم السلام

حدیث (۱)

[حکایت عرب بیابان‌نشینی که پیامبر را در پرداخت بهای ناقه تکذیب کرد]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه الله.

صدوق رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد پدرم رحمه الله، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن محمّد بن قُتَیْبَه، از حَمْدان بن سُلَیمان، از نوح بن شُعَیْب، از محمّد بن اسماعیل، از صالح بن عُقْبَه، از عَلْقَمه، از امام صادق عليه السلام که فرمود:

جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَادَّعىٰ عَلَيْهِ بِسَبْعِينَ دِرْهَماً ثَمَنَ نَاقَةٍ.

فَقَالَ النَّبِيُّ: يَا أَعْرَابِيُّ، أَلَمْ تَسْتَوْفِ مِنِّي ذٰلِكَ؟

فَقَالَ: لَا.

فَقَالَ النَّبِيُّ: إِنِّي قَدْ أَوْفَيْتُكَ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: قَدْ رَضِيتُ بِرَجُلٍ يَحْكُمُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ.

فَقَامَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَعَهُ فَتَحَاكَمَا إِلىٰ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ الرَّجُلُ لِلأَعْرَابِيِّ: مَا تَدَّعِي عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ؟

قَالَ: سَبْعِينَ دِرْهَماً ثَمَنَ نَاقَةٍ بِعْتُهَا مِنْهُ.

فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟

قَالَ: قَدْ أَوْفَيْتُهُ.

فَقَالَ الْقُرَشِيُّ: قَدْ أَقْرَرْتَ لَهُ بِحَقِّهِ، فَإِمَّا أَنْ تُقِيمَ شَاهِدَيْنِ يَشْهَدَانِ بِأَنَّكَ قَدْ أَوْفَيْتَهُ وَإِمَّا أَنْ تُوفِيَهُ السَّبْعِينَ الَّتِي يَدَّعِيهَا عَلَيْكَ.

فَقَامَ النَّبِيُّ مُغْضَباً يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَقْصِدَنَّ مَنْ يَحْكُمُ بَيْنَنَا بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

فَتَحَاكَمَ مَعَهُ إِلَىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

فَقَالَ لِلأَعْرَابِيِّ: مَا تَدَّعِي عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: سَبْعِينَ دِرْهَماً ثَمَنَ نَاقَةٍ بِعْتُهَا مِنْهُ.

قَالَ: مَا تَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: قَدْ أَوْفَيْتُهُ.

قَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ قَدْ أَوْفَيْتُكَ وَقَدْ صَدَقَ.

فَقَالَ: لَا، مَا أَوْفَانِي.

فَأَخْرَجَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ سَيْفَهُ مِنْ غِمْدِهِ وَضَرَبَ عُنُقَ الأَعْرَابِيِّ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لِمَ قَتَلْتَ يَا عَلِيُّ الأَعرَابِيَّ؟ [۱]

قَالَ: لأَنَّهُ كَذَّبَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ كَذَّبَكَ فَقَدْ حَلَّ دَمُهُ وَوَجَبَ قَتْلُهُ.

قَالَ النَّبِيُّ: يَا عَلِيُّ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْطَأْتَ حُكْمَ اللَّهِ فِيهِ، لَا تَعُدْ [۲] إِلَىٰ مِثْلِهَا؛ [۳]

---

۱. در «امالی»، واژهٔ «يا علي» نیست و در «بحار» آمده است: يَا عَلِيُّ، لِمَ قَتَلْتَ...

۲. در «امالی»، «فلا تَعُدْ» و در «بحار»، «ولا تَعُد» ضبط است.

۳. امالی صدوق: ۱۰۱ـ۱۰۲، ح۲؛ بحار الأنوار ۴۰: ۲۴۱ ـ ۲۴۲، حدیث ۱۸.

یک اَعرابی پیش پیامبر ﷺ آمد و ادّعا کرد که به خاطر بهای ناقه‌ای، هفتاد درهم از آن حضرت طلبکار است.

پیامبر ﷺ فرمود: ای اَعرابی، آیا این مبلغ را به طور کامل از من دریافت نکردی؟

اعرابی گفت: نه.

پیامبر ﷺ فرمود: من آن را به تو پرداختم.

اعرابی گفت: به حُکمِ شخصی راضی‌ام که میان من و تو داوری کند.

پیامبر ﷺ به همراه وی برخاست و برای داوری پیش شخصی از قریش رفتند، آن شخص به اعرابی گفت: چه ادّعایی بر رسول خدا داری؟

اعرابی گفت: هفتاد درهم، بهای ناقه‌ای که آن را به وی فروختم.

آن مرد قریشی به پیامبر گفت: ای رسول خدا، چه می‌گویی؟

پیامبر ﷺ فرمود: این مبلغ را به او دادم.

قریشی گفت: به حقّ اَعرابی اقرار کردی! یا دو شاهد بیاور که شهادت دهند آن را پرداخته‌ای و یا هفتاد درهمی را که بر تو ادّعا می‌کند، بپرداز.

پیامبر ﷺ در حالی که عبایش را جمع و جور می‌کرد، خشمناک برخاست و فرمود: به خدا سوگند، پیش کسی می‌روم که میان ما به حکم خدای عزّوجلّ داوری کند.

آن حضرت به همراه اعرابی ـ برای داوری ـ پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام رهسپار شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به اَعرابی فرمود: بر رسول خدا چه ادّعایی داری؟

اعرابی گفت: هفتاد درهم، بهای ناقه‌ای که به او فروختم.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام پرسيد: اى رسول خدا، چه مى‌گويى؟

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين مبلغ را كامل پرداخته‌ام.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: اى أعرابى، رسول خدا مى‌فرمايد كه اين مبلغ را به تو پرداخته است و راست مى‌گويد.

اعرابى گفت: نه [دروغ مى‌گويد] بهاى ناقه را به من نداد.

در پى اين سخن، اميرالمؤمنين عليه‌السلام شمشيرش را از غلاف درآورد و گردن آن اعرابى را زد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى على، چرا اعرابى را كشتى؟

امام عليه‌السلام فرمود: زيرا تو را تكذيب كرد اى رسول خدا، هركه تو را دروغگو بداند، خونش حلال و قتلش واجب است.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى على، سوگند به كسى كه به حق مرا به عنوان پيامبر فرستاد، در حكم خدا ـ در اين ماجرا ـ خطا نكردى [امّا] ديگر اين كار را نكن.

حديث (٢)

[ماجراى پنج قرص نان و سه قرص نان دو همسفر]

الكافى، اثر كُلَينى رحمه‌الله.

در باب «نوادر القضايا» روايت است از محمّد بن يحيى، از احمد بن محمّد و علىّ بن ابراهيم، از پدرش (همهٔ اينها) از ابن محبوب، از عبدالرّحمان بن حَجّاج، گفت:

سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلىٰ يُحَدِّثُ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ: قَضَى أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه‌السلام بَيْنَ رَجُلَيْنِ اصْطَحَبَا فِي سَفَرٍ.

فَلَمَّا أَرادَا الْغَدَاءَ، أَخْرَجَ أَحَدَهُمَا مِنْ زَادِهِ خَمْسَةَ أَرْغِفَةٍ وَأَخْرَجَ الآخَرُ ثَلاثَة أَرْغِفَةٍ، فَمَرَّ بِهِمَا عابِرُ سَبِيلٍ فَدَعَوَاهُ إِلىٰ طَعَامِهِمَا، فَأَكَلَ الرَّجُلُ مَعَهُمَا حَتّىٰ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ، فَلَمَّا فَرَغُوا أَعْطَاهُمَا الْمَارُّ بِهِمَا ثَمَانِيَةَ دَرَاهِمَ ثَوابَ مَا أَكَلَ مِنْ طَعَامِهِمَا.

فَقَالَ صَاحِبُ الثَّلاثَةِ أَرْغِفَةٍ لِصَاحِبِ الْخَمْسَةِ أَرْغِفَةٍ: اقْسِمْهَا نِصْفَيْنِ بَيْنِي وَبَيْنَك.

فَقَالَ صَاحِبُ الْخَمْسَةِ: لَا بَلْ يَأْخُذُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا مِنَ الدَّرَاهِمِ عَلىٰ عَدَدِ مَا أَخْرَجَ مِنَ الزَّادِ.

فَأَتَيَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي ذٰلِك، ولَمَّا سَمِعَ مَقَالَتَهُمَا قَالَ لَهُمَا: اصْطَلِحَا فَإِنَّ قَضِيَّتَكُمَا دَنِيَّةٌ.

فَقَالَا: اقْضِ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ.

قَالَ: فَأَعْطِىٰ صَاحِبَ الْخَمْسَةِ أَرْغِفَةٍ سَبْعَةَ دَرَاهِمَ، وَأَعْطِىٰ صَاحِبَ الثَّلاثَةِ أَرْغِفَةٍ دِرْهَماً، وَقَالَ: أَلَيْسَ أَخْرَجَ أَحَدُكُمَا مِنْ زَادِهِ خَمْسَةَ أَرْغِفَةٍ وَأَخْرَجَ الآخَرُ ثَلاثَةً؟

قَالَا: نَعَمْ.

قَالَ: أَلَيْسَ أَكَلَ مَعَكُمَا ضَيْفُكُمَا مَا أَكَلْتُمَا؟

قَالَا: نَعَمْ.

قَالَ: أَلَيْسَ أَكَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمَا ثَلاثَةَ أَرْغِفَةٍ غَيْرَ ثُلُثٍ.

قَالَا: نَعَمْ.

قَالَ: أَلَيْسَ أَكَلْتَ أَنْتَ يَا صَاحِبَ الثَّلاثَةِ ثَلاثَةَ أَرْغِفَةٍ غَيْرَ ثُلُثٍ؟ وَأَكَلْتَ أَنْتَ يَا

صَاحِبَ الْخَمْسَةِ ثَلاثَةَ أَرْغِفَةٍ غَيْرَ ثُلُثٍ، وَأَكَلَ الضَّيْفُ ثَلاثَةَ أَرْغِفَةٍ غَيْرَ ثُلُثٍ؟ أَلَيْسَ بَقِيَ لَكَ يَا صَاحِبَ الثَّلاثَةِ ثُلُثُ رَغِيفٍ مِنْ زَادِكَ، وَبَقِيَ لَكَ يَا صَاحِبَ الْخَمْسَةِ رَغِيفَانِ وَثُلُثٌ، وَأَكَلْتَ ثَلاثَةَ أَرْغِفَةٍ غَيْرَ ثُلُثٍ.

فَأُعْطِيْكُمَا[1] لِكُلِّ ثُلُثِ رَغِيفٍ دِرْهَماً؛ فَأَعْطىٰ صَاحِبَ الرَّغِيفَيْنِ وَثُلُثٍ، سَبْعَةَ دَرَاهِمَ، وَأَعْطىٰ صَاحِبَ ثُلُثِ رَغِيفٍ دِرْهَماً؛[2]

عبدالرّحمان بن حجّاج می‌گوید: شنیدم ابن اَبی لیلا برای یارانش حدیث می‌کرد، می‌گفت: علی علیه السلام میان دو نفر که در راهی همسفر شدند، قضاوت کرد.

چون آن دو می‌خواستند ناشتا بخورند، یک نفرشان از توشه‌اش پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان درآورد. رهگذری گذشت، او را به طعامشان دعوت کردند. آن رهگذر با آن دو، نان‌ها را خوردند و چیزی باقی نماند. چون از خوردن فارغ شدند، آن رهگذر هشت درهم برای ثواب طعامی که خورد، به آن دو داد.

صاحب سه درهم به صاحب پنج درهم گفت: این هشت درهم را میان من و خودت نصف کن.

صاحب پنج درهم گفت: نه، هر کدام از ما به شمار نان‌هایی که از توشه درآورد باید بگیرد.

[با هم ساز نیامدند] برای داوری پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. چون آن

---

١. در «کافی» و «تهذیب» این واژه «فَأَعْطاهما» و در «وسائل الشیعه ٢٧: ٢٨٥، حدیث ٣٣٧٦٩»، «فَأَعْطاکُما» ضبط است.

٢. الکافی ٧: ٤٢٧ ـ ٤٢٨ حدیث ١٠؛ تهذیب الأحکام ٦: ٢٩٠ ـ ٢٩١، حدیث ٨٠٥.

حضرت سخنشان را شنید، فرمود: با هم صلح کنید، این کار ارزش بگو مگو ندارد.

گفتند: میان ما به حق قضاوت کن.

امام علیه‌السلام هفت درهم به صاحب پنج گرده نان و یک درهم به صاحب سه گرده نان داد و فرمود: مگر نه این است که یکی از شما از انبانش پنج قرص نان و دیگری سه عدد بیرون آورد؟

گفتند: آری.

فرمود: مگر نه این است که مهمانتان با شما غذا خورد؟

گفتند: چرا.

فرمود: مگر نه این است که هر کدام از شما سه قرص نان منهای یک ثلث قرص [دو قرص نان و $\frac{۲}{۳}$ قرص] را خورد؟

گفتند: بله.

فرمود: ای صاحب سه قرص نان، مگر تو دو قرص و $\frac{۲}{۳}$ قرص نان را نخوردی؟ و تو ای صاحب پنج قرص نان، مگر دو قرص و $\frac{۲}{۳}$ قرص را نخوردی؟ و مهمان نیز مگر همین مقدار را نخورد؟

ای صاحب سه گرده نان، مگر نه این است که $\frac{۱}{۳}$ از یک قرص نانِ تو باقی ماند؟ و ای صاحب پنج گرده نان، مگر نه این است که دو قرص و یک سوّم قرص نانِ تو باقی ماند و دو قرص و $\frac{۲}{۳}$ قرص را خوردی؟

به هر کدامتان برای هر $\frac{۱}{۳}$ قرص، یک درهم دادم؛ به صاحب دو قرص نان و $\frac{۱}{۳}$ قرص، هفت درهم داد و به صاحب $\frac{۱}{۳}$ قرص نان، یک درهم.

حديث (۳)

[حكايت غلامى كه ادعا كرد اربابش بندهٔ اوست]

الكافى، اثر كلينى رحمه‌الله.

روايت مى‌كند علىّ بن ابراهيم، از پدرش، از عبدالله بن عثمان، از شخصى، از امام صادق عليه‌السلام كه فرمود:

إِنَّ رَجُلاً أَقْبَلَ عَلىٰ عَهْدِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام مِنَ الْجَبَلِ حَاجّاً وَمَعَهُ غُلَامٌ لَهُ، فَأَذْنَبَ فَضَرَبَهُ مَوْلَاهُ، فَقَالَ: مَا أَنْتَ مَوْلَايَ بَلْ أَنَا مَوْلَاكَ.

قَالَ: فَمَا زَالَ ذَا يَتَوَعَّدُ ذَا وَذَا يَتَوَعَّدُ ذَا وَيَقُولُ: كَمَا أَنْتَ حَتّىٰ نَأْتِيَ الْكُوفَةَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَذْهَبَ بِكَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا أَتَيَا الْكُوفَةَ أَتَيَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، فَقَالَ الَّذِي ضَرَبَ الْغُلَامَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، هٰذَا غُلَامٌ لِي وَإِنَّهُ أَذْنَبَ فَضَرَبْتُهُ فَوَثَبَ عَلَيَّ.

وَقَالَ الآخَرُ: هُوَ وَاللَّهِ غُلَامٌ لِي، إِنَّ أَبِي أَرْسَلَنِي مَعَهُ لِيُعَلِّمَنِي وَإِنَّهُ وَثَبَ عَلَيَّ يَدَّعِينِي لِيَذْهَبَ بِمَالِي.

قَالَ: فَأَخَذَ هٰذَا يَحْلِفُ وَهٰذَا يُكَذِّبُ هٰذَا.

قَالَ، فَقَالَ: انْطَلِقَا فَتَصَادَقَا فِي لَيْلَتِكُمَا هٰذِهِ وَلَا تَجِيئَانِي إِلَّا بِحَقٍّ.

قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام قَالَ لِقَنْبَرٍ: اثْقُبْ فِي الْحَائِطِ ثَقْبَتَيْنِ.[1]

قَالَ: وَكَانَ إِذَا أَصْبَحَ عَقَّبَ حَتّىٰ تَصِيرَ الشَّمْسُ عَلىٰ رُمْحٍ يُسَبِّحُ.

فَجَاءَ الرَّجُلَانِ وَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَقَالُوا: لَقَدْ وَرَدَتْ عَلَيْهِ قَضِيَّةٌ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِثْلُهَا لَا يَخْرُجُ مِنْهَا.

---

۱. در «كافى» و در «بحار»، «ثَقْبَيْن» ضبط است.

فَقَالَ لَهُمَا: مَا تَقُولَانِ؟

فَحَلَفَ هٰذَا أَنَّ هٰذَا عَبْدُهُ، وَحَلَفَ هٰذَا أَنَّ هٰذَا عَبْدُهُ.

فَقَالَ لَهُمَا: قُومَا فَإِنِّي لَسْتُ أَرَاكُمَا تَصْدُقَانِ. ثُمَّ قَالَ لأَحَدِهِمَا: أَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي هٰذَا الثَّقْبِ، ثُمَّ قَالَ لِلآخَرِ: أَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي هٰذَا الثَّقْبِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبَرُ، عَلَيَّ بِسَيْفِ رَسُولِ اللّٰهِ، عَجِّلِ اضْرِبْ رَقَبَةَ الْعَبْدِ مِنْهُمَا.

قَالَ: فَأَخْرَجَ الْغُلَامُ رَأْسَهُ مُبَادِراً. فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِلْغُلَامِ: أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ لَسْتَ بِعَبْدٍ؟ وَمَكَثَ الْآخَرُ فِي الثَّقْبِ.

فَقَالَ: بَلَىٰ وَلٰكِنَّهُ ضَرَبَنِي وَتَعَدَّىٰ عَلَيَّ.

قَالَ: فَتَوَثَّقَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَدَفَعَهُ إِلَيْهِ؛ (١)

در دوران امیرالمؤمنین عليه السلام شخصی برای انجام حج از [ناحیهٔ] جبل آمد و غلامی به همراه داشت. از غلام خطایی سر زد، مولایش او را تازیانه زد. غلام گفت: تو مولای من نیستی، بلکه من مولای توام!

پیوسته این، آن را تهدید می‌کرد و آن، این را می‌ترساند و می‌گفت: ای دشمن خدا، بدین گونه باش تا به کوفه درآییم و تو را پیش امیرالمؤمنین ببرم!

چون به کوفه آمدند، نزد امیرالمؤمنین عليه السلام حاضر شدند. شخصی که غلام را زد، به امام عليه السلام گفت: خدا تو را بسامان بدارد! این فرد، غلام من است، خطایی کرد، او را زدم، بر من پرید.

دیگری گفت: والله، وی غلام من است. پدرم مرا با او فرستاد تا تعلیمم دهد، بر من جهید و بردگی مرا ادّعا می‌کند تا مالم را بقاپد.

---

۱. الکافی ۷: ۴۲۵، حدیث ۸؛ بحار الأنوار ۴۰: ۳۰۸ـ۳۰۹، حدیث ٦٤.

این، سوگند می‌خورد و آن، تکذیب می‌کرد.

امام علیه السلام فرمود: بروید و امشب جایگاه یکدیگر را به رسمیّت بشناسید و جز با حق نزدم نیایید.

چون صبح شد، امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: در دیوار دو حفره بشکاف.

امام علیه السلام هرگاه صبح می‌شد تا زمانی که خورشید به اندازهٔ یک نیزه بالا می‌آمد، تعقیب می‌خواند و تسبیح می‌گفت.

آن دو مرد آمدند، مردم جمع شدند و گفتند: قضیه‌ای را پیش او (امیرالمؤمنین علیه السلام) آورده‌اند که تاکنون شبیه این ماجرا رخ نداده است، از عهدهٔ حلّ آن برنمی‌آید.

امام علیه السلام به آن دو فرمود: چه می‌گویید؟

این یکی، سوگند خورد که دیگری بندهٔ اوست و آن دیگری، سوگند خورد که آن یکی بردهٔ او می‌باشد.

امام علیه السلام فرمود: برخیزید، به نظرم راست نمی‌گویید! به یکی گفت: سرت را در این سوراخ درآور و به دیگری گفت: سرت را در آن سوراخ فرو بر.

سپس فرمود: ای قنبر، شمشیر (شمشیر رسول خدا) را برایم بیاور [وقتی شمشیر را آوردند آن را به دست قنبر داد، و فرمود] بشتاب! گردن برده را بزن.

[با این سخن امام] غلام، پیش‌دستی کرد و سرش را از سوراخ بیرون آورد (و آن شخص دیگر تکان نخورد) امام علیه السلام به غلام فرمود: تو که گمان می‌کردی بنده نیستی!

غلام گفت: آری، لیکن وی مرا زد و بر من دست دراز کرد.

امام علیه السلام از مولا تعهّد گرفت که دیگر چنین نکند و غلام را بدو سپرد.

حديث (۴)

[داستان زنی که با مالیدن سفیدهٔ تخم مرغ به خود به جوانی تهمت زد]

الكافی، اثر کلینی رحمه‌الله.

روایت می‌کند علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن اَبی عُمَیر، از عُمَر بن یزید، از ابو العلاء، (۱) از امام صادق علیه‌السلام که فرمود:

أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِامْرَأَةٍ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَتْ تَهْوَاهُ وَلَمْ تَقْدِرْ لَهُ عَلىٰ حِيلَةٍ، فَذَهَبَتْ فَأَخَذَتْ بَيْضَةً فَأَخْرَجَتْ مِنْهَا الصُّفْرَةَ وَصَبَّتِ الْبَيَاضَ عَلىٰ ثِيَابِهَا بَيْنَ فَخِذَيْهَا ثُمَّ جَاءَتْ إِلىٰ عُمَرَ، فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ أَخَذَنِي فِي مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا فَفَضَحَنِي.

قَالَ: فَهَمَّ عُمَرُ أَنْ يُعَاقِبَ الْأَنْصَارِيَّ، فَجَعَلَ الْأَنْصَارِيُّ يَحْلِفُ وَأَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام جَالِسٌ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ تَثَبَّتْ فِي أَمْرِي.

فَلَمَّا أَكْثَرَ الْفَتىٰ، قَالَ عُمَرُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَرىٰ؟

فَنَظَرَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام إِلىٰ بَيَاضٍ عَلىٰ ثَوْبِ الْمَرْأَةِ وَبَيْنَ فَخِذَيْهَا فَاتَّهَمَهَا أَنْ تَكُونَ احْتَالَتْ لِذٰلِكَ.

فَقَالَ: ائْتُونِي بِمَاءٍ حَارٍّ قَدْ أُغْلِيَ غَلَيَاناً شَدِيداً، فَفَعَلُوا، فَلَمَّا أُتِيَ بِالْمَاءِ أَمَرَهُمْ فَصَبُّوا عَلىٰ مَوْضِعِ الْبَيَاضِ فَاشْتَوىٰ ذٰلِكَ الْبَيَاضُ، فَأَخَذَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فَأَلْقَاهُ فِي فِيهِ، فَلَمَّا عَرَفَ طَعْمَهُ أَلْقَاهُ مِنْ فِيهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْمَرْأَةِ حَتّىٰ أَقَرَّتْ بِذٰلِكَ.

---

۱. در «بحار الأنوار ۴۰: ۳۰۳» سند حديث، بدين‌گونه است: ... از عُمَر بن یزید، از ابو مُعَلّی، ...

وَدَفَعَ اللَّهُ ﷻ عَنِ الأَنْصَارِيِّ عُقُوبَةَ عُمَرَ؛ [۱]

زنی را پیش عُمر آوردند که به مردی از انصار در آویخت.

[ماجرا چنین بود که] آن زن به آن انصاری دل باخت [و هر کاری کرد نتوانست او را راضی کند که کام دل وی را برآورد] و چاره‌ای برای وصال او نیافت.

از این رو [در پی انتقام برآمد] تخمِ مرغی گرفت، زرده‌اش را درآورد و سفیده‌اش را بر خشتکِ خویش ریخت، سپس پیش عمر آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، این مرد در فلان جا مرا [در آغوش] گرفت و رسوایم ساخت.

عُمر درصدد برآمد انصاری را کیفر دهد. انصاری سوگند می‌خورد [که این کار بهتان است و آن زن دروغ می‌گوید] امیرالمؤمنین عليه السلام آنجا نشسته بود. انصاری می‌گفت: ای امیرالمؤمنین، ماجرایم را وارسی کن و بیازمای.

چون آن جوان انصاری، زیاد بی‌تابی کرد، عُمَر گفت: ای امیرالمؤمنین، ای ابوالحسن، نظرت چیست؟

امیرالمؤمنین به سفیدی جامهٔ آن زن و میان خشتک او نگریست و او را متهم ساخت که حیله‌ای به کار برده است.

امام عليه السلام فرمود: آب داغی را که به شدّت بجوشد، برایم بیاورید. چون آب را جوشاندند و پیش امام عليه السلام آوردند، دستور داد آن را در جای آن سفیدی بریزند. با این کار، آن سفیدی پخت، امام عليه السلام آن را در دهان انداخت و چون طعمش را

---

۱. الكافی ۷: ۴۲۲، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ٤۰: ۳۰۳، حدیث ٦۱.

دریافت، تُف کرد. سپس به آن زن روی آورد [و به سؤال و جواب از او پرداخت] تا اینکه وی به آن کار اقرار کرد.

[بدین وسیله] خدای ﷻ کیفر عُمَر را از آن انصاری برداشت.

حدیث (۵)

[حکایت پیرمردی که پیش از آمیزش کامل با زنش مُرد و فرزندی که تولد یافت]

الکافی، اثر کلینی رحمه‌الله.

عدّه‌ای از اصحاب ما (روایت کرده‌اند) از احمد بن محمّد بن خالد، از محمّد بن علی، از محمّد بن فُضَیل، از ابو الصَّباح کِنانی، از امام صادق علیه‌السلام که فرمود:

أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ تَزَوَّجَها شَيْخٌ فَلَمَّا أَنْ وَاقَعَهَا مَاتَ عَلَىٰ بَطْنِهَا.

فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ، فَادَّعىٰ بَنُوهُ أَنَّهَا فَجَرَتْ وَتَشَاهَدُوا عَلَيْهَا.

فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ، فَمَرَّ بِهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام، فَقَالَتْ: يَابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ لِي حُجَّةً.

قَالَ: هَاتِي حُجَّتَكِ.

فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كِتَاباً، فَقَرَأَهُ فَقَالَ: هٰذِهِ الْمَرْأَةُ تُعْلِمُكُمْ بِيَوْمِ تَزَوَّجَهَا وَيَوْمٍ وَاقَعَهَا، وَكَيْفَ كَانَ جِمَاعُهُ لَهَا، رُدُّوا الْمَرْأَةَ.

فَلَمَّا أَنْ كَانَ مِنَ الْغَدِ دَعَا بِصِبْيَانٍ أَتْرَابٍ وَدَعَا بِالصَّبِيِّ مَعَهُمْ، فَقَالَ لَهُمُ: الْعَبُوا، حَتّىٰ إِذَا أَلْهَاهُمُ اللَّعِبُ قَالَ لَهُمُ: اجْلِسُوا، حَتّىٰ إِذَا تَمَكَّنُوا صَاحَ بِهِمْ، فَقَامَ الصِّبْيَانُ وَقَامَ الْغُلَامُ فَاتَّكَأَ عَلىٰ رَاحَتَيْهِ.

فَدَعَا بِهِ عَلِيٌّ علیه‌السلام وَوَرَّثَهُ مِنْ أَبِيهِ، وَجَلَدَ إِخْوَتَهُ الْمُفْتَرِينَ حَدّاً حَدّاً.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: كَيْفَ صَنَعْتَ؟

قَالَ: عَرَفْتُ ضَعْفَ الشَّيْخِ فِي اتِّكَاءِ الْغُلَامِ عَلىٰ رَاحَتَيْهِ؛[1]

زنی را پیش عُمَر آوردند که پیرمردی با وی ازدواج کرده بود. پیرمرد، هنگام آمیزش، بر روی شکمش [در حال جماع] مُرد.

آن زن کودکی به دنیا آورد. فرزندان آن پیرمرد ادّعا کردند که آن زن زنا داده است و بر این کار، شاهد آوردند.

عُمَر دستور داد آن زن سنگسار شود. علی عليه‌السلام به آن زن گذشت، وی گفت: ای عمو زادهٔ رسول خدا، من حجّتی دارم.

امام عليه‌السلام فرمود: حجّت خود را بیاور.

آن زن نوشته‌ای را به امام عليه‌السلام داد. امام آن را خواند و فرمود: این زن [بر اساس این نوشته] شما را به روزِ ازدواج و روز آمیزش و چگونگی آمیزش شوهرش با او، آگاه می‌سازد. او را برگردانید.

چون فردا شد، امام عليه‌السلام کودکان همسال فرزند آن زن را صدا زد و کودک وی را در جمع آنها درآورد و فرمود: با هم بازی کنید. وقتی آنان سرگرم بازی شدند، به آنها فرمود: بنشینید. هنگامی که در جای خویش همه نشستند و آرام گرفتند، صداشان زد [برخیزید] کودکان برخاستند و کودک آن زن، هنگام برخاستن کف دست‌ها را به زمین نهاد و با تکیه [بر دست] پا شد.

---

۱. الکافی ۷: ٤٢٤ ـ ٤٢٥، حدیث ۷؛ وسائل الشیعة ۲۷: ۲۸۳، حدیث ۳۳۷٦۷؛ بحار الأنوار ٤٠: ۳۰۷، حدیث ٦۳ (با اندکی اختلاف در الفاظ).

امام علیه‌السلام او را فراخواند و از پدرش به او ارث داد و برادرانش را که به مادرش تهمت زدند، با تازیانه حدّی زد.

عُمَر پرسید: چه کار کردی [چگونه دریافتی که این کودک زنازاده نیست و از آنِ پیرمرد است]؟

امام علیه‌السلام فرمود: از تکیهٔ کودک بر کف دستان، به ضعف جسمی آن شیخ پی بردم.

حدیث (۶)

[داستان زنی که از بیم ازدواج شوهرش با کنیز با نیرنگ او را به فحشا متهم ساخت]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

علی [بن ابراهیم روایت می‌کند] از پدرش، از ابن اَبی عُمَیر، از معاویة بن وَهْب، از امام صادق علیه‌السلام که فرمود:

أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِجَارِيَةٍ قَدْ شَهِدُوا عَلَيْهَا أَنَّهَا بَغَتْ.

وَكَانَ مِنْ قِصَّتِهَا أَنَّهَا كَانَتْ يَتِيمَةً عِنْدَ رَجُلٍ وَكَانَ الرَّجُلُ كَثِيراً مَا يَغِيبُ عَنْ أَهْلِهِ.

فَشَبَّتِ الْيَتِيمَةُ فَتَخَوَّفَتِ الْمَرْأَةُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا زَوْجُهَا، فَدَعَتْ بِنِسْوَةٍ حَتَّىٰ أَمْسَكُوهَا فَأَخَذَتْ عُذْرَتَهَا بِإِصْبَعِهَا.

فَلَمَّا قَدِمَ زَوْجُهَا مِنْ غَيْبَتِهِ رَمَتِ الْمَرْأَةُ الْيَتِيمَةَ بِالْفَاحِشَةِ وَأَقَامَتِ الْبَيِّنَةَ مِنْ جَارَاتِهَا اللَّاتِي سَاعَدَتْهَا عَلَىٰ ذٰلِكَ.

فَرُفِعَ ذٰلِكَ إِلَىٰ عُمَرَ فَلَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَقْضِي فِيهَا، ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ: ائْتِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَاذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ.

فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه السلام وَقَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ.

فَقَالَ لِامْرَأَةِ الرَّجُلِ: لَكِ بَيِّنَةٌ أَوْ بُرْهَانٌ؟

قَالَتْ: لِي شُهُودٌ هٰؤُلَاءِ جَارَاتِي يَشْهَدْنَ عَلَيْهَا بِمَا أَقُولُ.

فَأَحْضَرَتْهُنَّ، فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ فَطَرَحَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَمَرَ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَأُدْخِلَتْ بَيْتاً، ثُمَّ دَعَا بِامْرَأَةِ الرَّجُلِ فَأَدَارَهَا بِكُلِّ وَجْهٍ فَأَبَتْ أَنْ تَزُولَ عَنْ قَوْلِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ.

وَدَعَا إِحْدَى الشُّهُودِ وَجَثَا عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ: تَعْرِفِينِي؟ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهٰذَا سَيْفِي وَقَدْ قَالَتِ امْرَأَةُ الرَّجُلِ مَا قَالَتْ وَرَجَعَتْ إِلَى الْحَقِّ فَأَعْطَيْتُهَا الأَمَانَ وَإِنْ لَمْ تَصْدُقِينِي لأَمْلأَنَّ السَّيْفَ مِنْكِ.

فَالْتَفَتَتْ إِلىٰ عُمَرَ فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ الأَمَانَ عَلَيَّ.

فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عليه السلام: فَاصْدُقِي.

فَقَالَتْ: لَا وَاللّٰهِ إِلَّا أَنَّهَا رَأَتْ جَمَالاً وَهَيْئَةً فَخَافَتْ فَسَادَ زَوْجِهَا فَسَقَتْهَا الْمُسْكِرَ وَدَعَتْنَا فَأَمْسَكْنَاهَا فَافْتَضَّتْهَا بِإِصْبَعِهَا.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: اللّٰهُ أَكْبَرُ، أَنَا أَوَّلُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الشَّاهِدَيْنِ إِلَّا دَانِيَالَ النَّبِيَّ.

وَأَلْزَمَ عَلِيٌّ عليه السلام الْمَرْأَةَ حَدَّ الْقَاذِفِ وَأَلْزَمَهُنَّ جَمِيعاً الْعُقْرَ، وَجَعَلَ عُقْرَهَا أَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ، وَأَمَرَ الْمَرْأَةَ أَنْ تُنْفَى مِنَ الرَّجُلِ وَيُطَلِّقَهَا زَوْجُهَا وَزَوَّجَهُ الْمَرْأَةَ وَسَاقَ عَنْهُ عَلِيٌّ عليه السلام [1].

فَقَالَ عُمَرُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، حَدِّثْنَا بِحَدِيثِ دَانِيَالَ.

---

١. در «كافى» آمده است: ... وزَوَّجَهُ الجارية وساق عنه عليٌّ عليه السلام المَهْرَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: إِنَّ دَانِيَالَ كَانَ يَتِيماً لَا أُمَّ لَهُ وَلَا أَب، وَإِنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيل عَجُوزاً كَبِيرَةً ضَمَّتْهُ فَرَبَّتْهُ.

وَإِنَّ مَلِكاً مِنْ مُلُوكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ لَهُ قَاضِيَانِ، وَكَانَ لَهُمَا صَدِيقٌ وَكَانَ رَجُلاً صَالِحاً، وَكَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ بَهِيَّةٌ جَمِيلَةٌ، وَكَانَ يَأْتِي الْمَلِكَ فَيُحَدِّثُهُ.

وَاحْتَاجَ الْمَلِكُ إِلَىٰ رَجُلٍ يَبْعَثُهُ فِي بَعْضِ أُمُورِهِ، فَقَالَ لِلْقَاضِيَيْنِ: اخْتَارَا رَجُلاً أُرْسِلْهُ فِي بَعْضِ أُمُورِي.

فَقَالَا: فُلَانٌ، فَوَجَّهَ الْمَلِكُ الرَّجُلَ.

فَقَالَ الرَّجُلُ لِلْقَاضِيَيْنِ: أُوصِيكُمَا بِامْرَأَتِي خَيْراً، فَقَالَا: نَعَمْ.

فَخَرَجَ الرَّجُلُ، فَكَانَ الْقَاضِيَانِ يَأْتِيَانِ بَابَ الصَّدِيقِ، فَعَشِقَا امْرَأَتَهُ فَرَاوَدَاهَا عَنْ نَفْسِهَا، فَأَبَتْ.

فَقَالَا لَهَا: وَاللّٰهِ لَئِنْ لَمْ تَفْعَلِي لَنَشْهَدَنَّ عَلَيْكِ عِنْدَ الْمَلِكِ بِالزِّنَىٰ وَلَنَرْجُمَنَّكِ.

فَقَالَتْ: افْعَلَا مَا أَحْبَبْتُمَا.

فَأَتَيَا الْمَلِكَ فَأَخْبَرَاهُ وَشَهِدَا عِنْدَهُ أَنَّهَا بَغَتْ.

فَدَخَلَ الْمَلِكَ مِنْ ذٰلِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ وَاشْتَدَّ بِهَا غَمُّهُ وَكَانَ بِهَا مُعْجَباً، فَقَالَ لَهُمَا: إِنَّ قَوْلَكُمَا مَقْبُولٌ وَلٰكِنِ ارْجُمُوهَا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

وَنَادَىٰ فِي الْبَلَدِ الَّذِي هُوَ فِيهِ: احْضُرُوا قَتْلَ فُلَانَةَ الْعَابِدَةِ فَإِنَّهَا قَدْ بَغَتْ، فَإِنَّ الْقَاضِيَيْنِ قَدْ شَهِدَا عَلَيْهَا بِذٰلِكَ.

فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي ذٰلِكَ.

وَقَالَ الْمَلِكُ لِوَزِيرِهِ: مَا عِنْدَكَ فِي هٰذَا مِنْ حِيلَةٍ؟ فَقَالَ: مَا عِنْدِي فِي ذٰلِكَ مِنْ شَيْءٍ.

فَخَرَجَ الْوَزِيرُ يَوْمَ الثَّالِثِ وَهُوَ آخِرُ أَيَّامِهَا فَإِذَا هُوَ بِغِلْمَانٍ عُرَاةٍ يَلْعَبُونَ وَفِيهِمْ دَانِيَالُ [وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ].

فَقَالَ لَهُم دَانِيَالُ:[1] يَا مَعْشَرَ الصِّبْيَانِ، تَعَالَوْا حَتّىٰ أَكُونَ أَنَا الْمَلِكَ، وَتَكُونَ أَنْتَ يَا فُلَانُ الْعَابِدَةَ، وَيَكُونَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ الْقَاضِيَيْنِ الشَّاهِدَيْنِ عَلَيْهَا.

ثُمَّ جَمَعَ تُرَاباً وَجَعَلَ سَيْفاً مِنْ قَصَبٍ وَقَالَ لِلصِّبْيَانِ: خُذُوا بِيَدِ هٰذَا فَنَحُّوهُ إِلىٰ مَكَانِ كَذَا وَكَذَا [وَخُذُوا بِيَدِ هٰذَا فَنَحُّوهُ إِلىٰ مَكَانِ كَذَا وَكَذَا].[2]

ثُمَّ دَعَا بِأَحَدِهِمَا وَقَالَ لَهُ: قُلْ حَقّاً فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَقُلْ حَقّاً قَتَلْتُكَ.

وَالْوَزِيرُ قَائِمٌ يَنْظُرُ وَيَسْمَعُ.

فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّهَا بَغَتْ.

فَقَالَ: مَتىٰ؟

فَقَالَ: يَوْمَ كَذَا وَكَذَا.

[قَالَ: مَعَ مَنْ؟

قَالَ: مَعَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

قَالَ: وَأَيْنَ؟

قَالَ: بِمَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا].

فَقَالَ: رُدُّوهُ إِلىٰ مَكَانِهِ [وَهَاتُوا الْآخَرَ، فَرَدُّوهُ إِلىٰ مَكَانِهِ][3] وَجَاءُوا بِالْآخَرِ.

فَقَالَ لَهُ: بِمَا تَشْهَدُ؟

فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّهَا بَغَتْ.

---

۱. در «كافى» آمده است: فَقَالَ دَانِيالُ ... .

۲. عبارت داخل كروشه، ضبط «كافى» است.

۳. عبارت داخل كروشه، ضبط «كافى» است.

فَقَالَ مَتىٰ ؟

فَقَالَ : يَوْمَ كَذَا وَكَذَا .

قَالَ : مَعَ مَنْ ؟

قَالَ : مَعَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ .

قَالَ : وَأَيْنَ ؟

قَالَ : بِمَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا .

فَخَالَفَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ .

فَقَالَ دَانِيَالُ : اللَّهُ أَكْبَرُ ! شَهِدَا بِزُورٍ . يَا فُلَانُ ، نَادِ فِي النَّاسِ أَنَّهُمَا شَهِدَا عَلىٰ فُلَانَة بِزُورٍ فَاحْضُرُوا قَتْلَهُمَا .

فَذَهَبَ الْوَزِيرُ إِلَى الْمَلِكِ مُبَادِراً فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَبَعَثَ الْمَلِكُ إِلَى الْقَاضِيَيْنِ فَاخْتَلَفَا كَمَا اخْتَلَفَ الْغُلَامَانِ ، فَنَادَى الْمَلِكُ فِي النَّاسِ وَأَمَرَ بِقَتْلِهِمَا ؛ [1]

کنیزی را پیش عُمَر آوردند، افرادی شهادت دادند که وی زناداده است.

ماجرا از این قرار بود که این کنیز به عنوان کودکی یتیم نزد شخصی به سر می‌برد که در زمان‌های فراوانی در میان خانواده‌اش حضور نداشت.

کودک یتیم جوان شد. زنِ آن مرد ترسید شوهرش با آن کنیز ازدواج کند. از این رو، زنانی را فراخواند تا او را نگه دارند و خود، با انگشت، بکارت او را برداشت.

چون شوهرش از سفر آمد، زنش به کنیز، نسبت فاحشگی داد و همسایه‌هایش را ـ که بر این کار او را یاری رساندند ـ به عنوان شاهد آورد.

١. الکافی ٧: ٤٢٥ ـ ٤٢٧، حدیث ٩؛ بحار الأنوار ٤٠: ٣٠٩ ـ ٣١١، حدیث ٦٥.

ماجرا را پیش عُمَر بردند، ندانست چگونه حکم کند. به آن مرد گفت: بیا با هم پیش علیّ بن ابی طالب برویم.

نزد علی علیه السلام آمدند و قصّه را برایش گفتند.

امام علیه السلام از زنِ آن مرد پرسید: آیا بیّنه یا برهانی داری؟

آن زن گفت: شاهدانی دارم. همسایه‌هایم به آنچه می‌گویم شهادت می‌دهند.

امام علیه السلام آنان را حاضر ساخت. شمشیرش را از غلاف درآورد و پیش رو گذاشت و دستور داد هر کدام از آنها را در خانه‌ای جای دهند، سپس زن آن مرد را صدا زد و از هر دری او را پیچاند، امّا وی از حرفش دست نکشید. امام علیه السلام او را به خانه‌ای که درآن بود بازگرداند.

امام علیه السلام یکی از شاهدان را صدا زد، دو زانو [نیم‌خیز و آماده] نشست، سپس فرمود: مرا می‌شناسی؟ من علیّ بن اَبی طالبم و این [تیغ] شمشیرم می‌باشد. همسر آن مرد آنچه را باید می‌گفت، بر زبان آورد و به حق بازگشت و او را امان دادم. اگر راستش را به من نگویی، تو را از دمِ شمشیر می‌گذرانم.

آن زن شاهد، رو به عمر کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، امانم بده!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راستش را بگو.

آن زن شاهد، گفت: والله، چنین نیست. زن آن مرد، دید آن کنیز زیبا و خوش‌قیافه است، ترسید شوهرش به او دل ببازد و از دستش برود. او را شراب نوشاند، ما را صدا زد، او را نگه داشتیم، آن گاه با انگشت بکارتش را زدود.

علی علیه السلام فرمود: الله اکبر! من اوّل نفری‌ام که دو شاهد را از هم جدا ساختم [و از هر کدام جداگانه وارسی کردم، قبل از من کسی این کار را نکرده بود] مگر دانیال پیامبر.

امام علیه‌السلام حکم کرد زن آن مرد را حدّ تهمت بزنند و همهٔ آنها را به مَهر ملزم ساخت و مهر آن کنیز را چهارصد درهم قرار داد و دستور داد زن آن مرد از او جدا شود، شوهرش او را طلاق داد و امام علیه‌السلام آن کنیز را به عقد وی درآورد و مهرش را علی علیه‌السلام (از طرف آن مرد یا از مال او) پرداخت.

عُمَر گفت: ای ابوالحسن، حدیث دانیال را برایمان بازگوی.

علی علیه‌السلام فرمود: دانیال پدر و مادرش را از دست داد و کودکی یتیم ماند. پیرزالی از بنی اسرائیل او را گرفت [و سرپرستی‌اش را عهده‌دار شد] و او را پرورش داد و بزرگ کرد.

در دربار یکی از شاهان بنی اسرائیل دو قاضی به سر می‌بردند. این دو قاضی، دوستی داشتند که مردی صالح بود و زنی خوش‌سیما و زیبا داشت. وی پیش پادشاه می‌آمد و برای او [از تلخی‌های و شیرینی‌های روزگار و عبرت‌های آن] سخن می‌گفت.

پادشاه به شخصی نیاز یافت که او را برای انجامِ یکی از کارهایش بفرستد، به آن دو قاضی گفت: شخصی را انتخاب کنید که در پی مأموریتی بفرستم.

آن دو گفتند: فلانی مناسب است. پادشاه وی را رهسپار ساخت.

آن مرد به آن دو قاضی گفت: نیکی [و رسیدگی] به همسرم را به شما سفارش می‌کنم. آن دو گفتند: آری [دریغ نمی‌ورزیم، آسوده‌خاطر باش].

آن مرد، در پی کار پادشاه [از شهر] بیرون شد. دو قاضی [برای رسیدگی] به خانهٔ دوستشان می‌آمدند و [کم‌کم] عاشق زن او شدند و از او کام خواستند.

آن زن، به خواست آن دو تن نداد.

آن دو قاضی گفتند: والله، اگر این کار را نکنی، نزد پادشاه شهادت می‌دهیم که زنا داده‌ای، سپس سنگسارت می‌کنیم.

آن زن گفت: هر کار دوست دارید انجام دهید.

آن دو قاضی نزد پادشاه آمدند و او را به زنای آن زن باخبر ساختند و خود شهادت دادند که آن زن به زنا دست یازید.

این خبر بر پادشاه سخت آمد و از آنجا که به آن زن خوش‌بین بود، به شدّت در اندوه فرو رفت و به آن دو قاضی گفت: سخن شما پذیرفته است، لیکن پس از سه روز، سنگسارش کنید.

پادشاه در آن شهر، نداد داد که: در مراسم قتل فلان زنِ عابد حضور یابید. وی زنا داده است و دو قاضی علیه وی به این کار شهادت دادند.

مردم در این ماجرا بگو مگو کردند و فراوان آن زن را نکوهیدند.

پادشاه به وزیرش گفت: راه چاره‌ای برای این کار داری؟ وزیر گفت: چیزی به عقلم نمی‌رسد.

روز سوّم (که آخرین روز مهلت بود) وزیر بیرون آمد. ناگهان به کودکان پابرهنه‌ای برخورد که بازی می‌کردند و در میان آنها دانیال وجود داشت و وزیر او را نمی‌شناخت.

دانیال گفت: ای کودکان، بیایید [نمایش اجرا کنیم] من پادشاه باشم، ای فلانی تو آن زن عابد باش و تو ای فلان و فلان، دو قاضی شاهد علیه او باش.

سپس دانیال از خاک پشته‌ای و از نی شمشیری درست کرد و به کودکان گفت: دست این قاضی را بگیرید و به فلان مکان ببرید و دست آن قاضی دیگر را بگیرید و به فلان جا ببرید.

آن‌گاه یکی از آن دو را صدا زد و گفت: حق را بگو وگرنه تو را می‌کشم.

وزیر در آنجا، ایستاده بود و نمایش را می‌نگریست و حرف‌ها را می‌شنید.

قاضی گفت: شهادت می‌دهم که وی زنا داد.

دانیال پرسید: کی؟

گفت: در فلان روز.

[پرسید: با چه کسی؟

گفت: با فلانی فرزند فلان.

پرسید: در کجا؟

گفت: در فلان مکان].

دانیال گفت: وی را به مکانش برگردانید و دیگری را بیاورید. او را بردند و دیگری را آوردند.

دانیال پرسید: به چه شهادت می‌دهی؟

قاضی گفت: شهادت می‌دهم که وی زنا داد.

دانیال پرسید: کی؟

قاضی گفت: در فلان روز.

دانیال پرسید: با چه کسی؟

گفت: با فلانی فرزند فلان شخص.

دانیال پرسید: در کجا؟

گفت: در فلان جا.

بدین سان، یکی از آن دو بر خلاف دیگری سخن گفت.

دانیال گفت: الله اکبر، به زور (و دروغ) شهادت دادند. ای فلانی، در میان مردم جار بزن که این دو علیه فلان زن، شهادت زور دادند، در مراسم قتل آنها حاضر شوید.

وزیر ـ بی‌درنگ ـ پیش پادشاه آمد و ماجرا را گفت. پادشاه به دنبال آن دو قاضی فرستاد. آنان ـ مانند آن دو کودک ـ گزارش مختلف دادند. پادشاه [ماجرا را] در میان مردم بانگ زد و دستور قتل آن دو را داد.

حدیث (۷)

[ماجرای زنی که عهده‌دار امانت از سوی دو مرد شد]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

حسین بن محمّد، از احمد بن علی کاتب، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از عبدالله بن اَبی شَیْبَه، از حَریز،[1] از عطاء بن سائب، از زاذان روایت می‌کند که گفت:

اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيعَةً وَقَالَا لَهَا: لَا تَدْفَعِيهَا إِلىٰ وَاحِدٍ مِنَّا حَتّىٰ نَجْتَمِعَ عِنْدَكِ، ثُمَّ انْطَلَقَا فَغَابَا.

فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا فَقَالَ: أَعْطِينِي وَدِيعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ.

فَأَبَتْ حَتّىٰ كَثُرَ اخْتِلَافُهُ ثُمَّ أَعْطَتْهُ.

ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَدِيعَتِي.

---

۱. به نظر می‌رسد این واژه تحریف واژهٔ «جریر» باشد و مقصود، جریر بن عبدالحمید بن قرط ضبّی است که از مشایخ عبدالله بن محمّد بن اَبی شیبه و از راویان از عطاء بن سائب می‌باشد (بنگرید به، تهذیب الکمال ٤: ٥٤٠، رقم ٩١٨) وگرنه روایت حریز (بن عبدالله) از عطا و عبدالله بن اَبی شیبه ثابت نیست (به نقل از الکافی ١٤: ٦٩٢، پی نوشت ٢، چاپ دار الحدیث).

فَقَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ.

فَارْتَفَعَا إِلَىٰ عُمَرَ، فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكِ إِلَّا وَقَدْ ضَمِنْتِ.

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلِيّاً عليه‌السلام بَيْنِي وَبَيْنَهُ. فَقَالَ عُمَرُ: اقْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: هٰذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدِي وَقَدْ اِئتَمَنْتُمَاهَا [۱] أَنْ لَا تَدْفَعَهَا إِلَىٰ وَاحِدٍ مِنْكُمَا حَتَّىٰ تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَائْتِنِي بِصَاحِبِكَ.

فَلَمْ يُضَمِّنْهَا، وَقَالَ: إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ؛ [۲]

دو مَرد، امانتی را به زنی سپردند و گفتند: آن را به یکی از ما مپرداز مگر اینکه هر دو نزدت گرد آییم، سپس رفتند و ناپیدا شدند.

[پس از مدّتی] یکی از آن دو پیش آن زن آمد و گفت: امانتم را به من پس ده، دوستم درگذشت.

آن زن [نخست] سرباز زد (تا اینکه وی زیاد در پی آن می‌آمد و می‌رفت) سپس آن را به وی داد.

[پس از آنکه آن مرد امانت را ستاند] آن شخص دیگر آمد و امانت را جویا شد.

زن گفت: دوستت آمد و آن را گرفت و بیان داشت که تو مرده‌ای.

[اختلاف بالا گرفت] مرافعه را پیش عُمَر بردند، عُمر به آن زن گفت: به نظرم تو ضامنی.

آن زن گفت: علی را میان من و او حَکَم قرار ده. عُمَر به علی عليه‌السلام گفت: میان آن دو قضاوت کن.

---

۱. در «کافی» و «بحار» آمده است: وقد أَمَرْتُماها ... .

۲. الکافی ۷: ۴۲۸ ـ ۴۲۹، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار ۴۰: ۳۱۶ ـ ۳۱۷، حدیث ۷۶.

علی علیه السلام فرمود: امانت، پیش من است. خودتان خواستید که این زن آن را به یکی از شما ندهد تا اینکه با هم نزد او آیید! دوستت را بیاور!

بدین ترتیب، امام علیه السلام آن زن را ضامن ندانست و فرمود: آن دو می‌خواستند مال این زن را بقاپند.

حدیث (۸)

[قضاوت دربارهٔ تاوانِ حیوانات اهلی که از سوی هم به قتل می‌رسند]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

در کتاب دیات کافی آمده است:

عدّه‌ای از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمّد بن خالد، از ابو خَزْرَج، از مُصْعَب بن سالم [سَلّام] تمیمی، از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که فرمود:

إنَّ ثَوْراً قَتَلَ حِمَاراً عَلىٰ عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَرُفِعَ ذٰلِكَ إلَيْهِ وَهُوَ فِي أُنَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ اقْضِ بَيْنَهُمَا. (۱)

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، بَهِيمَةٌ قَتَلَتْ بَهِيمَةً مَا عَلَيْهَا شَيْءٌ.

فَقَالَ: يَا عُمَرُ اقْضِ. (۲)

فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ اقْضِ بَيْنَهُمْ.

---

۱. در «کافی» و «تهذیب» آمده است: ... اقضِ بَيْنَهُم.

۲. در دو مأخذ پیشین آمده است: ... اقض بَيْنَهُم.

فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ:

إِنْ كَانَ الثَّوْرُ دَخَلَ عَلَى الْحِمَارِ فِي مُسْتَرَاحِهِ ضَمِنَ أَصْحَابُ الثَّوْرِ، وَإِنْ كَانَ الْحِمَارُ دَخَلَ عَلَى الثَّوْرِ فِي مُسْتَرَاحِهِ فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ. [۱]

قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنِّي مَنْ يَقْضِي بِقَضَاءِ النَّبِيِّينَ؛ [۲]

در دوران پیامبر صلى الله عليه وآله، گاوی اُلاغی را کشت. مرافعه، پیش پیامبر کشانده شد. آن حضرت میان گروهی از اصحاب ـ از جمله ابوبکر و عُمَر ـ بود. به ابوبکر فرمود: میان اینان قضاوت کن.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، حیوانی، حیوانی را کشته است، چیزی بر عهدهٔ حیوان نمی‌آید.

پیامبر صلى الله عليه وآله به عُمَر فرمود: میان اینان قضاوت کن.

عُمَر نیز مانند سخن ابوبکر را بر زبان آورد.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای علی، میان ایشان قضاوت کن.

علی عليه السلام فرمود: چشم، ای رسول خدا.

اگر گاو بر خر در طویله‌اش درآمده است، صاحب گاو ضامن است، و اگر خر بر گاو در طویله‌اش وارد شده است، ضمانی بر او نیست. [۳]

[با شنیدن این سخن] رسول خدا صلى الله عليه وآله دستش را به سوی آسمان بالا برد و

---

۱. در «کافی» آمده است: «فلا ضمان علیهما» و در «تهذیب»، «فلا ضمان علیهم» ضبط است.

۲. الکافی ۷: ۳۵۲، حدیث ٦؛ تهذیب الأحکام ۱۰: ۲۲۹، حدیث ۹۰۱.

۳. براساس ضبط مأخذ، ترجمه چنین است: ضمانی بر آن دو نیست.

فرمود: سپاس خدای را که از من کسی را قرار داد که به حکم پیامبران قضاوت می‌کند.

حدیث (۹)

[کیفر شخصی که به دیگری گفت به مادرت محتلم شدم]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

در کتاب حدود کافی آمده است:

عدّه‌ای از اصحاب ما روایت می‌کنند از احمد بن محمّد، از عثمان بن عیسی، از سَماعه که گفت:

إِنَّ رَجُلاً قَالَ لِرَجُلٍ عَلَىٰ عَهْدِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: إِنِّي احْتَلَمْتُ بِأُمِّكَ، فَرَفَعَهُ إِلَىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، قَالَ: إِنَّ هٰذَا افْتَرَىٰ عَلَيَّ. [۱]

فَقَالَ لَهُ: وَمَاذَا قَالَ لَكَ؟ [۲]

قَالَ: زَعَمَ أَنَّهُ احْتَلَمَ بِأُمِّي.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: فِي الْعَدْلِ إِنْ شِئْتَ أَقَمْتُهُ لَكَ فِي الشَّمْسِ فَاجْلِدْ ظِلَّهُ فَإِنَّ الْحُلُمَ مِثْلُ الظِّلِّ.

وَلَكِنْ سَنَضْرِبُهُ حَتَّىٰ لَا يَعُودَ يُؤْذِي الْمُسْلِمِينَ.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَىٰ: ضَرَبَهُ ضَرْباً وَجِيعاً؛ [۳]

در دوران امیرالمؤمنین عليه‌السلام شخصی به دیگری گفت: من به مادرت محتلم شدم.

---

۱. در «کافی» آمده است: افتری عَلَيَّ أُمِّي.

۲. در «کافی»، «وما قال لك» ضبط است.

۳. الکافی ۷: ۲۶۳، حدیث ۱۹؛ بحار الأنوار ۴۰: ۳۱۳، حدیث ۷۰.

آن مرد، وی را پیش امام علیه‌السلام بُرد و گفت: این شخص بر من افترا می‌بندد.[۱]

امام علیه‌السلام پرسید: به تو چه می‌گوید؟

گفت: می‌پندارد به مادرم محتلم شده است!

امام علیه‌السلام فرمود: عدل این است که اگر بخواهی او را در آفتاب نگه دارم و تو سایه‌اش را تازیانه زنی؛ چراکه جُنُب شدن [در خواب با کسی] مانند سایه است.

لیکن او را می‌زنم تا دیگر بار مسلمانان را نیازارد.

در روایت دیگری آمده است که: امام علیه‌السلام دردناک او را [تازیانه] زد.

حدیث (۱۰)

[چگونگی پرداخت دیه در ضربه به گوش و از دست رفتن شنوایی یا کاستی آن]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

روایت می‌کند علی [بن ابراهیم]، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن ابی حَمزه، از ابو بصیر:

عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام فِي رَجُلٍ وُجِئَ فِي أُذُنِهِ فَادَّعَىٰ أَنَّ إِحْدَىٰ أُذُنَيْهِ نَقَصَ مِنْ سَمْعِهَا شَيْءٌ، قَالَ:

تُسَدُّ الَّتِي ضُرِبَتْ سَدّاً شَدِيداً وَتُفْتَحُ الصَّحِيحَةُ فَيُضْرَبُ لَهَا بِالْجَرَسِ حِيَالَ وَجْهِهِ وَيُقَالُ لَهُ: اسْمَعْ، فَإِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ الصَّوْتُ، عُلِّمَ مَكَانُهُ.

ثُمَّ يُضْرَبُ بِهِ مِنْ خَلْفِهِ وَيُقَالُ لَهُ: اسْمَعْ، فَإِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ الصَّوْتُ، عُلِّمَ مَكَانُهُ.

ثُمَّ يُقَاسُ مَا بَيْنَهُمَا فَإِنْ كَانَا سَوَاءً، عُلِمَ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ.

---

۱. براساس ضبط «کافی»، ترجمه چنین است: این شخص به مادرم بهتان می‌زند.

ثُمَّ يؤْخَذُ بِهِ عَنْ يَمينِهِ فَيُضْرَبُ بِهِ[۱] حَتّىٰ يَخْفَى عَلَيْهِ الصَّوْتُ، ثُمَّ يُعَلَّمُ مَكَانُهُ، ثُمَّ يُؤْخَذُ بِهِ عَنْ يَسارِهِ فَيُضْرَبُ حَتّىٰ يَخْفَى عَلَيْهِ الصَّوْتُ، ثُمَّ يُعَلَّمُ مَكَانُهُ.

ثُمَّ يُقَاسُ [مَا بَيْنَهُمَا] فَإِنْ كَانَ سَوَاءً، عُلِمَ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ.

قَالَ: ثُمَّ تُفْتَحُ أُذُنُهُ الْمُعْتَلَّةُ وَيُسَدُّ[۲] الأُخْرَى سَدّاً جَيِّداً، ثُمَّ يُضْرَبُ بِالْجَرَسِ مِنْ قُدَّامِهِ، ثُمَّ يُعَلَّمُ حَيْثُ يَخْفىٰ عَلَيْهِ الصَّوْتُ، يُصْنَعُ بِهِ كَمَا صُنِعَ أَوَّلَ مَرَّةٍ بِأُذُنِهِ الصَّحِيحَةِ، ثُمَّ يُقَاسُ فَضْلُ مَا بَيْنَ الصَّحِيحَةِ وَالْمُعْتَلَّةِ بِحِسَابِ ذٰلِكَ؛[۳]

دربارهٔ مردی که سیلی به گوش او زدند و او ادّعا کرد شنوایی یکی از گوش‌هایش کاستی یافت، امام صادق علیه السلام فرمود:

گوشی را که ضربه دید، محکم ببندند و گوش سالم را باز گذارند. پیش روی او [با حرکت به جلو] جَرَس (زنگوله‌ای) را به صدا درآورند و به او بگویند: «بشنو» هرگاه صدا را نشنید، آنجا را علامت نهند.

سپس این کار را از پشت سر انجام دهند و به او بگویند: «بشنو» هرجا صدا را نشنید نشان بگذارند.

پس از این دو کار، فاصله‌ها را با هم بسنجند. اگر یکسان بود، می‌توان دریافت که وی راست می‌گوید.

آن گاه همین کار را از سمت راست بیازمایند. زنگوله را به صدا درآورند [و حرکت کنند] تا صدا را نشنود و آنجا را نشان کنند.

---

۱. در «کافی» آمده است: ثمّ یُضْرَب حتّی ... .

۲. در «کافی»، «تُسَدُّ» ضبط است.

۳. الکافی ۷: ۳۲۲، حدیث ٤؛ وسائل الشیعة ۲۹: ۳٦۲، حدیث ۳۵۷۸۲؛ تهذیب الأحکام ۱۰: ۲٦۵، حدیث ۱۰٤۵ (با اختلاف در سند و الفاظ).

سپس زنگوله را از سمت چپ بزنند تا صدا را نشنود و آنجا را نشان نهند.

پس از این [آزمایش از راست و چپ] فاصله‌ها را با هم بسنجند، اگر مساوی بود، بدانند که وی راست می‌گوید.

حال گوش آسیب دیده را باز کنند و گوش دیگر را به خوبی ببندند، آن گاه جرس را از پیش رو به صدا درآورند و هرجا که صدا را نشنید، علامت نهند. به همین ترتیب هر آزمایشی را که نخست با گوش سالم انجام دادند با گوش ناسالم تکرار کنند و شنوایی میان گوش سالم و ناسالم را به حساب آن اندازه بگیرند [و ارش آن را حساب کنند].

حدیث (۱۱)

[چگونگی آزمایش میزان دید چشم آسیب دیده]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

روایت می‌کند محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از یکی از اصحابش، از اَبان بن عثمان، از حسن بن کثیر، [۱] از پدرش که گفت:

أُصِيبَتْ عَيْنُ رَجُلٍ وَهِيَ قَائِمَةٌ، فَأَمَرَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ فَرُبِطَتْ عَيْنُهُ الصَّحِيحَةُ فَأَقَامَ رَجُلاً بِحِذَائِهِ بِيَدِهِ بَيْضَةٌ يَقُولُ: هَلْ تَرَاهَا؟ قَالَ: فَجَعَلَ إِذَا قَالَ نَعَمْ تَأَخَّرَ قَلِيلاً حَتَّىٰ إِذَا خَفِيَتْ عَلَيْهِ، عُلِّمَ ذٰلِكَ الْمَكَانُ.

قَالَ: وَعُصِّبَتْ عَيْنُهُ الْمُصَابَةُ وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَتَبَاعَدُ وَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنِهِ الصَّحِيحَةِ حَتَّىٰ إِذَا خَفِيَتْ عَلَيْهِ.

---

۱. در «وسائل الشیعه» حسین بن کثیر، ضبط است.

ثُمَّ قِيسَ مَا بَيْنَهُمَا، فَأُعْطِيَ الْأَرْشَ عَلىٰ ذٰلِكَ؛ [1]

چشم شخصی در حالی که در جای خودش بود [به وسیلهٔ دیگری] آسیب دید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور داد چشم سالم او را ببندند و شخصی پیش روی او تخم مرغی را به دست گیرد و به عقب رود و به او بگوید: «آیا این تخم مرغ را می‌بینی؟» و اگر پاسخ داد «آری» اندکی عقب‌تر رود و این کار را ادامه دهد تا اینکه آن را نبیند و آنجا را نشان کند.

سپس چشم آسیب دیده را ببندد [و این آزمایش را تکرار کند] از او اندک اندک دور شود تا اینکه آن شخص با چشم سالم خود تخم مرغ را نبیند.

پس از این دو کار، فاصله‌ها را با هم بسنجدند و بر اساس آن اَرش [تفاوت سالم و معیوب] را به شخص بپردازند.

[یادآوری]

می‌گویم: در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام روایت است که در این مورد نیز مانند گوش، باید از چهار طرف آن کارها با چشم سالم و معیوب انجام شود تا راست و دروغ ادّعای شخص به دست آید.

حدیث (۱۲)

[حکم قصاص برای چشمی که به آبریزش افتاد]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فَضّال، از سلیمان دَهّان، از رِفاعَه،

---

۱. الکافی ۷: ۳۲۳، حدیث ٦؛ وسائل الشیعه ۲۹: ۳٦۸ ـ ۳٦۹، حدیث ۳۵۷۹۲؛ تهذیب الأحکام ۱۰: ۲٦٦، حدیث ۱۰٤۷ (با اختلاف در سند و الفاظ).

از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

إِنَّ عُثْمَانَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَيْسٍ بِمَوْلىً لَهُ قَدْ لَطَمَ عَيْنَهُ، فَأَنْزَلَ الْمَاءَ فِيهَا وَهِيَ قَائِمَةٌ لَيْسَ يُبْصِرُ بِهَا شَيْئاً.

فَقَالَ لَهُ: أُعْطِيكَ الدِّيَةَ، فَأَبَى.

قَالَ: فَأَرْسَلَ بِهِمَا إِلىٰ عَلِيٍّ علیه السلام وَقَالَ: احْكُمْ بَيْنَ هٰذَيْنِ

فَأَعْطَاهُ الدِّيَةَ، فَأَبَى، قَالَ: فَلَمْ يَزَالُوا يُعْطُونَهُ حَتّىٰ أَعْطَوْهُ دِيَتَيْنِ. قَالَ، فَقَالَ: لَيْسَ أُرِيدُ إِلَّا الْقِصَاصَ.

قَالَ: فَدَعَا عَلِيٌّ علیه السلام بِمِرْآةٍ فَحَمَاهَا ثُمَّ دَعَا بِكُرْسُفٍ فَبَلَّهُ ثُمَّ جَعَلَهُ عَلىٰ أَشْفَارِ عَيْنَيْهِ وَعَلىٰ حَوَالَيْهَا ثُمَّ اسْتَقْبَلَ بِعَيْنِهِ عَيْنَ الشَّمْسِ. قَالَ، [۱]قَالَ: وَجَاءَ بِالْمِرْآةِ فَقَالَ: انْظُرْ، فَنَظَرَ، فَذَابَ الشَّحْمُ وَبَقِيَتْ عَيْنُهُ قَائِمَةً وَذَهَبَ الْبَصَرُ؛ [۲]

فردی از [قبیلهٔ] قَیْس به همراه غلامش پیش عثمان آمد، وی با مشت به چشم غلام زده بود و چشم او را به آب‌ریزش انداخته بود در حالی که چشم سرجایش بود، غلام با آن چیزی را نمی‌دید.

آن مرد به غلام گفت: دیهٔ چشمت را می‌دهم.

وی نپذیرفت، عثمان آن دو را پیش علی علیه السلام فرستاد و گفت: میان این دو تن حکم کن.

علی علیه السلام دیه را به وی پیشنهاد داد، او برنتافت. آنان پیوسته در دیه افزودند

---

۱. این «قال» زاید به نظر می‌رسد و در مأخذ وجود ندارد.

۲. الکافی ۷: ۳۱۹، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه ۲۹: ۱۷۳، حدیث ۳۵٤۰۰.

تا اینکه حاضر شدند، دو دیه را بپردازند، امّا وی گفت: فقط قصاص، جز این را نمی‌خواهم.

علی علیه‌السلام [برای قصاص] آینه‌ای را خواست و آن را داغ کرد، سپس پنبه‌ای خواست و آن را مرطوب ساخت. سپس پنبه را به پلک‌های چشم آن مرد و پیرامون چشم قرار داد و آن گاه چشم او را در مقابل چشمهٔ خورشید نهاد و آینه را آورد و گفت: نگاه کن. آن مرد نگاه کرد. پیه چشم آب شد، خود چشم برجای ماند و بینایی‌اش از دست رفت.

حدیث (۱۳)

[راست آزمایی ادعای فردی که می‌گفت با ضربه به سرش، قوهٔ بینایی و بویایی را از دست داده و لال شده است]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

علیّ بن ابراهیم ـ به طور مرفوع ـ روایت می‌کند[1] که:

سُئِلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلاً عَلىٰ هَامَتِهِ فَادَّعَى الْمَضْرُوبُ أَنَّهُ لَا يُبْصِرُ شَيْئاً وَلَا يَشَمُّ رَائِحَةً وَأَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ لِسَانُهُ.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: إِنْ صَدَقَ فَلَهُ ثَلَاثُ دِيَاتٍ.

فَقِيلَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، وَكَيْفَ يُعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ؟

فَقَالَ: أَمَّا مَا ادَّعَاهُ أَنَّهُ لَا يَشَمُّ رَائِحَةً، فَإِنَّهُ يُدْنىٰ مِنْهُ الْحُرَاقُ، فَإِنْ كَانَ كَمَا يَقُولُ وَإِلَّا نَحّىٰ رَأْسَهُ وَدَمَعَتْ عَيْنُهُ.

---

۱. در کافی (نسخه‌های چاپی حاضر) آمده است: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن اَبی عُمَیر، از محمد بن ولید، از محمد بن فرات، از اَصبغ بن نُباتَه که گفت: ...

وَأَمَّا مَا ادَّعَاهُ فِي عَيْنِهِ، فَإِنَّهُ يُقَابَلُ بِعَيْنِهِ الشَّمْسُ، فَإِنْ كَانَ كَاذِباً لَمْ يَتَمَالَكْ حَتّىٰ يُغَمِّضَ عَيْنَهُ، وَإِنْ كَانَ صَادِقاً بَقِيَتَا مَفْتُوحَتَيْنِ.

وَأَمَّا مَا ادَّعَاهُ فِي لِسَانِهِ، فَإِنَّهُ يُضْرَبُ عَلَىٰ لِسَانِهِ بِإِبْرَةٍ، فَإِنْ خَرَجَ الدَّمُ أَحْمَرَ فَقَدْ كَذَبَ، وَإِنْ خَرَجَ الدَّمُ أَسْوَدَ فَقَدْ صَدَقَ؛ [۱]

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ کسی سؤال شد که بر سر شخصی کوفت. آن شخص ادّعا کرد: چیزی را نمی‌بیند، بویی را استشمام نمی‌کند، نمی‌تواند حرف بزند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اگر وی راست بگوید، سه دیه دارد.

از امام علیه‌السلام پرسیدند: چگونه می‌توان دریافت که وی راست می‌گوید؟

امام علیه‌السلام فرمود: برای راست آزمایی از دست دادن حسّ بویایی، حُراق (سوختهٔ چخماق) را به بینی‌اش نزدیک کنند، اگر راست گفته باشد، واکنشی نشان نمی‌دهد وگرنه سرش را پس می‌کشد و چشمش اشک می‌ریزد.

امّا این ادّعا که بینایی‌اش را از دست داد، چشم او را در برابر چشمهٔ خورشید باید قرار داد، اگر دروغ گفته باشد، بی‌اختیار چشمش را می‌بندد و اگر حرفش راست باشد، چشمانش باز می‌ماند.

ادّعای وی در این باره که توان سخن گفتن ندارد، بدین صورت آزمایش می‌شود که سوزنی را بر زبانش می‌زنند، اگر خون روشن بیرون آید، دروغ می‌گوید و اگر خون سیاه و تیره بیرون آمد، ادّعایش راست است.

---

۱. الکافی ۷: ۳۲۳، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۳ـ ۳۶٤، حدیث ۳۵۷۸۵.

حديث (۱۴)

[پرده‌برداری از راز مرگ شخصی که به وسیلهٔ همسفرانش به قتل رسید]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

روایت می‌کند علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از [علیّ بن] اَبی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه‌السلام که فرمود:

دَخَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام الْمَسْجِدَ فَاسْتَقْبَلَهُ شَابٌّ يَبْكِي [1] وَحَوْلَهُ قَوْمٌ يُسْكِتُونَهُ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: مَا أَبْكَاكَ؟

فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ شُرَيْحاً قَضىٰ عَلَيَّ بِقَضِيَّةٍ مَا أَدْرِي مَا هِيَ. إِنَّ هٰؤُلَاءِ النَّفَرَ خَرَجُوا بِأَبِي مَعَهُمْ فِي السَّفَرِ فَرَجَعُوا وَلَمْ يَرْجِعْ أَبِي، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقَالُوا: مَاتَ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ، فَقَالُوا مَا تَرَكَ مَالاً فَقَدَّمْتُهُمْ إِلىٰ شُرَيْحٍ فَاسْتَحْلَفَهُمْ، وَقَدْ عَلِمْتُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ أَنَّ أَبِي خَرَجَ وَمَعَهُ مَالٌ كَثِيرٌ.

فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: ارْجِعُوا، فَرَجَعُوا وَالْفَتَى مَعَهُمْ إِلىٰ شُرَيْحٍ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: يَا شُرَيْحُ، كَيْفَ قَضَيْتَ بَيْنَ هٰؤُلَاءِ؟

فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، ادَّعىٰ هٰذَا الْفَتىٰ عَلىٰ هٰؤُلَاءِ النَّفَرِ أَنَّهُمْ خَرَجُوا فِي سَفَرٍ وَأَبُوهُ مَعَهُمْ، فَرَجَعُوا وَلَمْ يَرْجِعْ أَبُوهُ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقَالُوا مَاتَ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ، فَقَالُوا مَا خَلَّفَ مَالاً، فَقُلْتُ لِلْفَتىٰ: هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ عَلىٰ مَا تَدَّعِي؟ فَقَالَ لَا، فَاسْتَحْلَفْتُهُمْ.

---

۱. در «تهذیب الاحکام» و «من لا یحضره الفقیه» عبارت «وهو يَبْكى» ضبط است.

فَقَالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: هَيْهاتَ يَا شُرَيْحُ! هٰذا[1] تَحْكُمُ فِي مِثْلِ هٰذا؟

فَقَالَ: يَا أَميرَالْمُؤْمِنينَ، فَكَيْفَ؟

فَقَالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: وَاللّٰهِ لَأَحْكُمَنَّ بَيْنَهُمْ[2] بِحُكْمٍ مَا حَكَمَ بِهِ خَلْقٌ قَبْلِي إِلَّا دَاوُدُ النَّبِيُّ عليه السلام.

يَا قَنْبَرُ، ادْعُ لِي شُرْطَةَ الْخَمِيسِ، فَدَعَاهُمْ، فَوَكَّلَ بِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رَجُلاً مِنَ الشُّرْطَةِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلىٰ وُجُوهِهِمْ فَقَالَ: مَا ذَا تَقُولُونَ؟ أَتَقُولُونَ إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا صَنَعْتُمْ بِأَبِي هٰذَا الْفَتىٰ، إِنِّي إِذاً لَجَاهِلٌ! ثُمَّ قَالَ: فَرِّقُوهُمْ وَغَطُّوا رُءُوسَهُمْ.

قَالَ: فَفُرِّقَ بَيْنَهُمْ، وَأُقِيمَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلىٰ أُسْتُوانَةٍ [أُسْطُوانَةٍ] مِنْ أَسَاطِينِ الْمَسْجِدِ وَرُءُوسُهُمْ مُغَطَّاةٌ بِثِيَابِهِمْ.

ثُمَّ دَعَا بِعُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبِهِ فَقَالَ: هَاتِ صَحِيفَةً وَدَوَاةً.

وَجَلَسَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ، وَجَلَسَ النَّاسُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: إِذَا أَنَا كَبَّرْتُ فَكَبِّرُوا. ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: اخْرُجُوا.

ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ لِعُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ: اكْتُبْ إِقْرَارَهُ وَمَا يَقُولُ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالسُّؤَالِ، فَقَالَ لَهُ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام: فِي أَيِّ يَوْمٍ خَرَجْتُمْ مِنْ مَنَازِلِكُمْ وَأَبُو هٰذَا الْفَتىٰ مَعَكُمْ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: فِي يَوْمِ كَذَا وَكَذَا.

قَالَ: فِي أَيِّ شَهْرٍ؟

---

١. در «كافى»، «هكذا» ضبط است.

٢. در «كافى»، «فيهم» ضبط است.

قَالَ: فِي شَهْرِ كَذَا وَكَذَا.

[قَالَ: فِي أَيِّ سَنَةٍ؟

قَالَ: فِي سَنَةِ كَذَا وَكَذَا.

قَالَ: وَإِلىٰ أَيْنَ بَلَغْتُمْ فِي سَفَرِكُمْ حَتّىٰ مَاتَ أَبُو هٰذَا الْفَتىٰ؟

قَالَ: إِلىٰ مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا].

قَالَ: وَفِي مَنْزِلِ مَنْ مَاتَ؟

قَالَ: فِي مَنْزِلِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.

قَالَ: وَمَا كَانَ مَرَضُهُ؟

قَالَ: كَذَا وَكَذَا.

قَالَ: وَكَمْ يَوْماً مَرِضَ؟

قَالَ: كَذَا وَكَذَا.

قَالَ: فَفِي أَيِّ يَوْمٍ مَاتَ؟ وَمَنْ غَسَّلَهُ؟ وَمَنْ كَفَّنَهُ؟ وَبِمَا كَفَّنْتُمُوهُ؟ وَمَنْ صَلّىٰ عَلَيْهِ؟ وَمَنْ نَزَلَ قَبْرَهُ؟

فَلَمَّا سَأَلَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا يُرِيدُ كَبَّرَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَكَبَّرَ النَّاسُ جَمِيعاً.

فَارْتَابَ أُولٰئِكَ الْبَاقُونَ وَلَمْ يَشُكُّوا أَنَّ صَاحِبَهُمْ قَدْ أَقَرَّ عَلَيْهِمْ وَعَلىٰ نَفْسِهِ.

فَأَمَرَ أَنْ يُغَطّىٰ رَأْسُهُ وَيُنْطَلَقَ بِهِ إِلَى السِّجْنِ.

ثُمَّ دَعَا بِآخَرَ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، وَقَالَ: [1]كَلَّا زَعَمْتُمْ أَنِّي لَا أَعْلَمُ مَا صَنَعْتُمْ!

فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، مَا أَنَا إِلَّا وَاحِدٌ مِنَ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ كُنْتُ كَارِهاً لِقَتْلِهِ. فَأَقَرَّ.

---

١. در «كافى»، «ثمّ قال» ضبط است.

ثُمَّ دَعَا بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ كُلُّهُمْ يُقِرُّ بِالْقَتْلِ وَأَخْذِ الْمَالِ.

ثُمَّ رَدَّ الَّذِي كَانَ أَمَرَ بِهِ إِلَى السِّجْنِ فَأَقَرَّ أَيْضاً.

فَأَلْزَمَهُمُ الْمَالَ وَالدَّمَ.

فَقَالَ شُرَيْحٌ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، وَكَيْفَ حَكَمَ دَاوُدُ النَّبِيُّ؟

فَقَالَ: إِنَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ مَرَّ بِغِلْمَةٍ يَلْعَبُونَ وَيُنَادُونَ بَعْضَهُمْ بِـ: يَا «مَاتَ الدِّينُ» فَيُجِيبُ مِنْهُمْ غُلامٌ.

فَدَعَاهُمْ دَاوُدُ عليه السلام فَقَالَ: يَا غُلَامُ، مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: مَاتَ الدِّينُ. فَقَالَ لَهُ دَاوُدُ عليه السلام: مَنْ سَمَّاكَ بِهٰذَا الإِسْمِ؟ فَقَالَ: أُمِّي.

فَانْطَلَقَ دَاوُدُ إِلَىٰ أُمِّهِ فَقَالَ لَهَا: أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ، مَا اسْمُ ابْنِكِ هٰذَا؟ قَالَتْ: مَاتَ الدِّينُ. فَقَالَ لَهَا: وَمَنْ سَمَّاهُ بِهٰذَا؟ فَقَالَتْ:[1] أَبُوهُ. قَالَ: وَكَيْفَ كَانَ ذَاكِ؟

قَالَتْ: إِنَّ أَبَاهُ خَرَجَ فِي سَفَرٍ لَهُ وَمَعَهُ قَوْمٌ وَهٰذَا الصَّبِيُّ حَمْلٌ فِي بَطْنِي، فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ وَلَمْ يَنْصَرِفْ زَوْجِي، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ، فَقَالُوا مَاتَ، فَقُلْتُ لَهُمْ: فَأَيْنَ مَا تَرَكَ؟ قَالُوا: لَمْ يُخَلِّفْ شَيْئاً. قُلْتُ: هَلْ أَوْصَاكُمْ بِوَصِيَّةٍ؟ قَالُوا: نَعَمْ، زَعَمَ أَنَّكِ حُبْلىٰ فَمَا وَلَدْتِ مِنْ وَلَدٍ جَارِيَةٍ أَوْ غُلامٍ فَسَمِّيهِ مَاتَ الدِّينُ، فَسَمَّيْتُهُ.

قَالَ دَاوُدُ عليه السلام: وَتَعْرِفِينَ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا خَرَجُوا مَعَ زَوْجِكِ؟

قَالَتْ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَحْيَاءٌ هُمْ أَمْ أَمْوَاتٌ؟

قَالَتْ: بَلْ أَحْيَاءٌ.

---

١. در «كافى»، آمده است: قالت .... .

قَالَ: فَانْطَلِقِي بِنَا إِلَيْهِمْ ثُمَّ مَضى مَعَهَا فَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فَحَكَمَ بَيْنَهُمْ بِهٰذَا الْحُكْمِ بِعَيْنِهِ وَأَثْبَتَ عَلَيْهِمُ الْمَالَ وَالدَّمَ وَقَالَ لِلْمَرْأَةِ: سَمِّي ابْنَكِ هٰذَا «عَاشَ الدِّينُ».

ثُمَّ إِنَّ الْفَتىٰ وَالْقَوْمَ اخْتَلَفُوا فِي مَالِ الْفَتىٰ كَمْ كَانَ، فَأَخَذَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام خَاتَمَهُ وَجَمِيعَ خَوَاتِيمِ مَنْ عِنْدَهُ ثُمَّ قَالَ: أَجِيلُوا هٰذَا السِّهَامَ، فَأَيُّكُمْ أَخْرَجَ خَاتَمِي، فَهُوَ صَادِقٌ فِي دَعْوَاهُ، لأَنَّهُ سَهْمُ اللّٰهِ، وَسَهْمُ اللّٰهِ لَا يَخِيبُ؛ [۱]

امیرالمؤمنین عليه‌السلام به مسجد درآمد، با جوانی رو به رو شد که می‌گریست و پیرامونش گروهی او را ساکت می‌کردند.

علی عليه‌السلام پرسید: چرا می‌گریی؟

جوان گفت: ای امیرالمؤمنین، شُرَیح در ماجرایی، حکمی بر من کرد که برایم درک ناشدنی است. این چند نفر [فلان و فلان و...] با پدرم به سفر رفتند، آنان بازگشتند و پدرم نیامد. پدرم را از آنها جویا شدم، گفتند: مُرد. پرسیدم: مالش چه شد؟ گفتند: مالی نداشت. آنان را پیش شُرَیح بُردم. وی سوگندشان داد [آنان قسم خوردند و ماجرا فیصله یافت] در حالی که می‌دانم پدرم هنگام سفر مال انبوهی به همراه داشت.

امیرالمؤمنین عليه‌السلام به آنها فرمود: پیش شریح بازآیید. آنها به همراه آن جوان پیش شریح بازگشتند.

امام عليه‌السلام پرسید: ای شُریح، میان اینان چگونه حکم کردی؟

---

۱. الکافی ۷: ۳۷۱ ـ ۳۷۳، حدیث ۸؛ من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۴ ـ ۲۷، حدیث ۳۲۵۵؛ تهذیب الأحکام ٦: ۳۱٦ ـ ۳۱۸، حدیث ۸۷۵ (هر دو مأخذ اخیر با اندکی اختلاف).

گفت: ای امیر مؤمنان، این جوان ادّعا کرد که این چند نفر به سفر رفتند و پدرش با آنها بود. آنان بازگشتند و پدرش نیامد. از پدرشان پرسیدم، گفتند: درگذشت. مال پدرش را جویا شدم، گفتند: مالی برجای نگذاشت [وی ادّعا می‌کند که اینان مال پدرش را گرفته‌اند] از او پرسیدم: آیا برای ادّعایت بیّنه و شاهد داری؟ گفت: نه. از این رو، آنان را سوگند دادم [و آنها قسم خوردند که مالی از پدر وی دست آنها نیست و او هنگام مرگ مالی نداشت].

امام علیه‌السلام فرمود: ای شُرَیح، این حکم دور از حقیقت است! آیا در مانند این مورد، این گونه حکم می‌کنی؟

شریح پرسید: ای امیرالمؤمنین، چگونه باید حکم کرد؟

امام علیه‌السلام فرمود: والله، دربارهٔ اینان حکمی دهم که پیش از من خلقی این گونه حکم نکرد مگر داود نبی.

ای قنبر، شرطة الخَمیس [1] (نیروهای ویژه) را فراخوان. قنبر آنها را صدا زد. امام علیه‌السلام به هر کدام از آنها یکی از آن شرطه‌ها را گمارد. سپس به آنان نگریست و فرمود: چه می‌گویید؟ آیا فکر می‌کنید من نمی‌دانم با پدر این جوان چه کردید؟ اگر این گونه باشد که من امام جاهلم! سپس فرمود: آنان را از هم جدا سازید و سرهاشان را بپوشانید.

---

۱. سپاه به پنج بخش تقسیم می‌شد: میمنه، میسره، مقدّمه، ساقه، قلب. افرادی را که در خط مقدم نبرد قرار داشتند و نخست آنان با دشمن درگیر می‌شدند، شرطه می‌گفتند.
امام علیه‌السلام گروهی را که پنج یا شش هزار نفر بودند، به این لَقب نامید؛ زیرا آنان عهد بستند تا آخرین نفس در رکاب آن حضرت بجنگند.

آنان را از هم جدا ساختند و هر کدامشان را به یکی از ستون‌های مسجد (در حالی که سرهاشان با جامه‌هاشان پوشانده شد) به پا داشتند.

سپس امام علیه‌السلام عُبَیدالله بن اَبی رافع (کاتب امام علیه‌السلام) را صدا زد و فرمود: دوات و کاغذی بیاور.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر کرسی قضاوت نشست و مردم پیش روی آن حضرت نشستند. امام علیه‌السلام به آنان فرمود: هرگاه تکبیر گفتم، ندای «الله اکبر» سر دهید. سپس به مردم فرمود: بیرون روید.

آن گاه امام علیه‌السلام یکی از آنها را صدا زد، پیش رویش نشاند، صورتش را باز کرد و به عُبَیدالله بن اَبی رافع فرمود: اقرار این شخص و آنچه را بر زبان آورد، بنویس.

سپس امام علیه‌السلام به بازپرسی پرداخت و از آن شخص پرسید: در چه روزی از منزل‌هاتان بیرون آمدید و پدر این جوان با شما بود؟

وی گفت: در فلان و فلان روز.

امام علیه‌السلام پرسید: در کدام ماه؟

وی گفت: در ماه فلان و فلان.

[امام علیه‌السلام پرسید: در کدام سال؟

وی پاسخ داد: در سال فلان و فلان.

امام علیه‌السلام پرسید: در سفرتان به کجا رسیدید که پدر این جوان مُرد؟

وی گفت: در فلان و فلان جا].

امام علیه‌السلام پرسید: در منزل چه کسی او از دنیا رفت؟

وی پاسخ داد: در منزل فلان بن فلان.

امام علیه السلام پرسید: بیماری‌اش چه بود؟

وی پاسخ داد: فلان و فلان بیماری.

امام علیه السلام پرسید: چند روز مریض بود؟

وی گفت: فلان و فلان روز.

امام علیه السلام پرسید: کدام روز مُرد؟ که غسلش داد و او را کفن کرد؟ با چه پارچه‌ای او را کفن کردید؟ چه کسی بر او نماز خواند و در گورش نهاد؟

چون امام آنچه را می‌خواست از او پرسید، تکبیر گفت، مردم هم با هم تکبیر گفتند.

آن افراد باقی مانده به تردید افتادند و شک نکردند که رفیقشان علیه آنها و خود اقرار کرد.

امام علیه السلام دستور داد سر وی را بپوشانند و به زندان ببرند.

سپس امام علیه السلام دیگری را صدا زد، در پیشاپیش او را نشاند و صورتش را باز کرد، آنگاه فرمود: چه خیال خامی! پنداشتید که نمی‌دانم چه کردید!

وی گفت: ای امیرالمؤمنین، من تنها یکی از آنانم. با کشتن وی موافق نبودم. بدین سان وی [به قتل پدر آن جوان] اقرار کرد.

آن گاه امام علیه السلام یکی از آنها را پس از دیگری صدا زد و همه‌شان به قتل پدر آن جوان و قاپیدن مالش اقرار کردند.

امام علیه السلام آن نفر اوّل را که دستور داد به زندان ببرند، بازگرداند و او هم اقرار کرد.

بدین ترتیب امام عليه السلام آنان را به پرداختِ مال و خون‌بها ملزم ساخت.

شریح پرسید: ای امیرالمؤمنین، ماجرای حکم داود نبی چه بود؟

امام عليه السلام فرمود: داود به نوجوانانی گذشت که با هم بازی می‌کردند و یکی از خودشان را «مات الدین» (دین مُرد) صدا می‌زدند و نوجوانی از آنها این ندا را پاسخ می‌داد.

داود عليه السلام او را صدا زد و پرسید: ای غلام، نامت چیست؟ گفت: «مات الدین» (دین مرد). پرسید: چه کسی تو را به این اسم نامید؟ گفت: مادرم.

داود عليه السلام سوی مادر وی به راه افتاد و از او پرسید: ای زن، نام این پسرت چیست؟ گفت: «مات الدین». پرسید: چه کسی او را بدین نام اسم گذاشت؟ گفت: پدرش. پرسید: ماجرا چه بود؟

آن زن گفت: پدرش در یکی از سفرها با گروهی از شهر بیرون شد و من این کودک را در شکم داشتم. آن قوم باز آمدند و شوهرم برنگشت. وی را از آنان جویا شدم، گفتند: مُرد. پرسیدم: اموالش کجاست؟ گفتند: چیزی برجای نگذاشت. پرسیدم: آیا به شما وصیّتی کرد؟ گفتند: آری، می‌پنداشت تو حامله‌ای، هر کودکی که زاییدی (پسر باشد یا دختر) او را «مات الدین» (دین مُرد) بنام. من هم این اسم را بر او گذاشتم.

داود عليه السلام پرسید: آیا قومی را که با شوهرت به سفر رفتند، می‌شناسی؟

آن زن گفت: آری.

داود عليه السلام پرسید: زنده‌اند یا مرده‌اند؟

آن زن گفت: زنده‌اند.

داود علیه السلام گفت: بیا با هم پیش آنها برویم. سپس با آن زن رهسپار شد. آنها را از منزل‌هاشان درآورد و به عین این حکم میان آنها حکم کرد و ثابت ساخت که مال آن مرد و خون وی بر گردن آنهاست. سپس به آن زن گفت: نام این فرزندت را «عاش الدین» (دین زنده است) بگذار.

باری، جوان و آن چند نفر در مقدار مالِ جوان اختلاف یافتند. امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر مُهر خود و مُهر همهٔ کسانی راکه نزدش بودند، گرفت، سپس فرمود: این سهام را [به هم آمیزید و] بگردانید، هر کدام که مُهر مرا درآورد، در ادّعایش راست می‌گوید؛ زیرا آن سهم خداست و سهمِ خدا به خطا نمی‌رود.

حدیث (۱۵)

[حکایتِ زنِ مردباره‌ای که سقط جنین کرد]

الارشاد، اثر شیخ مفید رحمه الله.

مفید رحمه الله می‌گوید:

وَرَوَوْا ـ يَعْنِي الْعَامَّةَ وَالْخَاصَّةَ ـ أَنَّ عُمَرَ كَانَ اسْتَدْعىٰ امْرَأَةً كَانَتْ تَتَحَدَّثُ عِنْدَهَا الرِّجَالُ، فَلَمَّا جَاءَهَا رُسُلُهُ فَزِعَتْ وَارْتَاعَتْ وَخَرَجَتْ مَعَهُمْ فَأَمْلَصَتْ وَوَقَعَ إِلَى الأَرْضِ وَلَدُهَا يَسْتَهِلُّ ثُمَّ مَاتَ.

فَبَلَغَ عُمَرَ ذٰلِكَ، فَجَمَعَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْحُكْمِ فِي ذٰلِكَ.

فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَرَاكَ مُؤَدِّباً وَلَمْ تُرِدْ إِلَّا خَيْراً وَلَا شَيْءَ عَلَيْكَ فِي ذٰلِكَ.

وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام جَالِسٌ لَا يَتَكَلَّمُ فِي ذلِك،[1] فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا عِنْدَكَ فِي هٰذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ؟

---

۱. در «بحار» آمده است: لا يتكلّمُ، فقالَ ... .

فَقَالَ: قَدْ سَمِعْتَ مَا قَالُوا.

قَالَ: فَمَا عِنْدَكَ أَنْتَ؟

قَالَ: قَدْ قَالَ الْقَوْمُ مَا سَمِعْتَ.

قَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ لَتَقُولَنَّ مَا عِنْدَكَ.

قَالَ: إِنْ كَانَ الْقَوْمُ قَارَبُوكَ فَقَدْ غَشُّوكَ، وَإِنْ كَانُوا ارْتَأَوْا فَقَدْ قَصَّرُوا، الدِّيَةُ عَلَىٰ عَاقِلَتِكَ لأَنَّ قَتْلَ الصَّبِيِّ خَطَأً تَعَلَّقَ بِكَ.

فَقَالَ: أَنْتَ وَاللّٰهِ نَصَحْتَنِي مِنْ بَيْنِهِمْ، وَاللّٰهِ لَا تَبْرَحُ حَتَّىٰ تُجْرِيَ الدِّيَةَ عَلَىٰ بَنِي عَدِيٍّ.

فَفَعَلَ ذٰلِكَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام؛ (۱)

شیعه و سنّی روایت کرده‌اند که عُمَر خواست زنی را نزدش بیاورند که مردان پیش وی آمد و رفت داشتند. چون فرستادگان عُمَر، بر آن زن درآمدند، وی ترسید و هراسان شد و همراه مأموران سوی عمر رهسپار گردید [در میان راه از ترس] سقط جنین کرد. کودکی را که در شکم داشت، به زمین افتاد، بانگی زد و مُرد.

خبر (این ماجرا) به عُمَر رسید. اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرد آورد و در این زمینه، از آنان نظر خواست.

همه‌شان گفتند: به نظر ما تو قصد تأدیب داشتی، جز خیر (و نیکی) را نمی‌خواستی، غرامتی بر عهدهٔ تو نمی‌آید.

---

۱. الإرشاد ۱: ۲۰۴ ـ ۲۰۵؛ بحار الأنوار ۱۰۱: ۳۹۴، حدیث ۳۱ (با اندکی اختلاف).

امیرالمؤمنین [آنجا] نشسته بود و حرفی در این باره نمی‌زد. عُمَر پرسید: ای ابوالحسن، نظر تو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: [این افراد] آنچه را گفتند، شنیدی.

عُمَر پرسید: نزد تو چیست؟

امام علیه السلام فرمود: قوم، آنچه را بیان کردند، شنیدی.

عُمَر گفت: [به جان خودت] سوگندت می‌دهم که آنچه را در نظر داری بگویی.

امام علیه السلام فرمود: اگر این قوم برای نزدیکی به تو [خود شیرینی] این حرف را گفتند، به تو خیانت کردند و اگر نظر خویش را بر زبان آوردند، به صواب نظر ندادند، دیهٔ جنین بر (عهدهٔ) عاقلهٔ توست؛[1] زیرا قتل خطایی کودک به تو تعلق می‌گیرد.

عُمَر گفت: والله، از میان اینان، خیرخواهم تویی. تا از جایت برنخاسته‌ای دیه را بر بنی عدی جاری ساز.

امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را انجام داد.

حدیث (۱۶)

[ماجرای دو زن که ادعای مادری یک کودک را داشتند]

الإرشاد، اثر شیخ مفید رحمه الله.

وَرَوَوا أَنَّ امْرَأَتَيْنِ تَنَازَعَتَا عَلَىٰ عَهْدِ عُمَرَ فِي طِفْلٍ ادَّعَتْهُ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا وَلَداً

---

۱. مقصود از «عاقله» خویشاوندان ذکور انسان از ناحیهٔ پدر است (مانند: پدر، برادران، عموها و فرزندان آنها) که دیهٔ خطا در میان آنها تقسیم می‌شود.

لَهَا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، وَلَمْ يُنَازِعْهُمَا فِيهِ غَيْرُهُمَا، فَالْتَبَسَ الْحُكْمُ فِي ذٰلِكَ عَلىٰ عُمَرَ وَفَزِعَ فِيهِ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

فَاسْتَدْعَى الْمَرْأَتَيْنِ وَوَعَظَهُمَا وَخَوَّفَهُمَا، فَأَقَامَتَا عَلَى التَّنَازُعِ وَالإِخْتِلَافِ.

فَقَالَ عليه السلام عِنْدَ تَمَادِيهِمَا [فِي النِّزَاعِ]: [1] ائْتُونِي بِمِنْشَارٍ.

فَقَالَتِ الْمَرْأَتَانِ: وَمَا تَصْنَعُ؟

فَقَالَ: أَقُدُّهُ نِصْفَيْنِ، لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا نِصْفُهُ.

فَسَكَتَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَالَتِ الأُخْرىٰ: اللَّهَ اللَّهَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، إِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذٰلِكَ فَقَدْ سَمَحْتُ بِهِ لَهَا.

فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، هٰذَا ابْنُكِ، وَلَوْ كَانَ ابْنَهَا لَرَقَّتْ عَلَيْهِ وَأَشْفَقَتْ.

فَاعْتَرَفَتِ الْمَرْأَةُ الأُخْرىٰ بِأَنَّ الْحَقَّ مَعَ صَاحِبَتِهَا وَالْوَلَدُ لَهَا دُونَهَا.

فَسُرِّيَ عَنْ عُمَرَ، وَدَعَا لأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِمَا فَرَّجَ عَنْهُ فِي الْقَضَاءِ؛ [2]

روایت کرده‌اند که در دوران عُمَر، دو زن بر سر یک کودک به کشمکش افتادند. هر کدام ـ بدون بیّنه ـ ادّعا می‌کرد که کودک از آن اوست و جز آن دو زن، شخص دیگری ادّعای آن کودک را نداشت. حکم در این باره، بر عُمَر مشتبه شد و به امیرالمؤمنین عليه السلام پناه آورد.

امام عليه السلام آن دو زن را خواست و اندرزشان داد و [از دروغ و عذاب] ترساند، امّا آن دو بر ستیز و اختلاف پایدار ماندند.

چون امام عليه السلام پافشاری آن دو را دید، فرمود: ارّه‌ای برایم بیاورید!

---

۱. در «ارشاد» و «بحار»، آمده است: عند تَماديهما في النّزاع ... .

۲. الإرشاد ۱: ۲۰۵ـ۲۰۶؛ بحار الأنوار ۴۰: ۲۵۲، حديث ۲۶.

آن دو زن پرسیدند: می‌خواهی چه کنی؟

امام علیه السلام فرمود: این کودک را دو نصف می‌کنم، برای هر کدامتان نیمی از کودک باشد.

[با این سخن] یکی از آن دو زن خاموش ماند و دیگری گفت: ای ابوالحسن، تو را به خدا این کار را نکن، اگر چاره‌ای جز این نیست، من کودک را به او بخشیدم.

امام علیه السلام فرمود: الله اکبر (شگفتا) این کودک، فرزند توست. اگر فرزند آن زن بود، بر او دل می‌سوزاند و شفقت می‌ورزید.

آن زن دیگر، اعتراف کرد که حق با اوست و کودک از آنِ او می‌باشد.

بدین سان، عُمَر آسوده‌خاطر شد و برای امیرالمؤمنین علیه السلام که این گره را از او گشود، دعا کرد.

حدیث (۱۷)

[حکایت زنی که از شوهر سالمند خود، بدون نعوظ و دخول، باردار شد]

الإرشاد، اثر شیخ مفید رحمه الله.

شیخ مفید رحمه الله می‌گوید:

وَمِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَاهُ نَقَلَةُ الْآثَارِ (مِنَ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ) أَنَّ امْرَأَةً نَكَحَهَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَحَمَلَتْ، فَزَعَمَ الشَّيْخُ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا وَأَنْكَرَ حَمْلَهَا.

فَالْتَبَسَ الْأَمْرُ عَلىٰ عُثْمَانَ وَسَأَلَ الْمَرْأَةَ هَلِ افْتَضَّكِ [۱] الشَّيْخُ وَكَانَتْ بِكْراً، قَالَتْ: لَا.

فَقَالَ عُثْمَانُ: أَقِيمُوا الْحَدَّ عَلَيْهَا.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ لِلْمَرْأَةِ سَمَّيْنِ: سَمٌّ لِلْمَحِيضِ وَسَمٌّ لِلْبَوْلِ، فَلَعَلَّ الشَّيْخَ كَانَ يَنَالُ مِنْهَا فَسَالَ مَاؤُهُ فِي سَمِّ الْمَحِيضِ فَحَمَلَتْ مِنْهُ فَاسْأَلُوا الرَّجُلَ عَنْ ذٰلِكَ.

فَسُئِلَ، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أُنْزِلُ الْمَاءَ فِي قُبُلِهَا مِنْ غَيْرِ وُصُولٍ إِلَيْهَا بِالإِفْتِضَاضِ. [۲]

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْحَمْلُ لَهُ وَالْوَلَدُ وَلَدُهُ، وَأَرىٰ عُقُوبَتَهُ فِي الإِنْكَارِ لَه.

فَصَارَ عُثْمَانُ إِلىٰ قَضَائِهِ بِذٰلِكَ وَتَعَجَّبَ مِنْهُ؛ [۳]

از این دست است آنچه را ناقلان آثار (شیعه و سنّی) روایت کرده‌اند که: پیرمردی زنی را به همسری گرفت، زن باردار شد. پیرمرد می‌پنداشت که آب منی وی به رحم زن نرسیده است و او آن زن را حامله نساخت.

ماجرا بر عثمان مشتبه شد و از آن زن پرسید: آیا پیرمرد بکارت تو را برداشت؟ وی ـ که باکره بود ـ پاسخ داد: نه.

عثمان گفت: حد را بر این زن جاری سازید.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: زن دو مجرا دارد؛ یکی برای خون حیض است

۱. در «ارشاد» و «بحار»، «اقْتَضَّكَ» ضبط است.

۲. در «ارشاد» و «بحار»، «بالإقتضاض» ضبط است.

۳. الإرشاد ۱: ۲۱۰ ـ ۲۱۱؛ بحار الأنوار ۴۰: ۲۵۶ ـ ۲۵۷، حدیث ۲۹ (در این مأخذ، عبارت «وتعجّب منه» نیست).

و دیگری برای اِدرار. شاید این پیرمرد از این زن کام گرفت و آبش را در مجرای حیض ریخت و زن از وی باردار شد، از پیرمرد پرس و جو کنید.

از آن پیرمرد سؤال شد، گفت: آبم را در مهبل وی می‌ریختم بی‌آنکه پردهٔ بکارت را پاره کنم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: زن از این پیرمرد حامله شد و فرزندی را که در شکم دارد فرزند اوست و به خاطر انکاری که کرد باید کیفر بیند.

عثمان، به قضاوت امام علیه‌السلام در این ماجرا تن داد و از آن درشگفت ماند.

حدیث (۱۸)

[حکم میراثِ کودک دو سر]

من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

روایت می‌کند احمد بن محمّد بن عیسی، از علیّ بن احمد بن اَشْیَم، از محمّد بن قاسم جوهری، از پدرش، از حَریز بن عبدالله، از امام صادق علیه‌السلام که فرمود:

وُلِدَ عَلىٰ عَهْدِ أَميرِالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام مَوْلُودٌ لَهُ رَأْسانِ،[1] فَسُئِلَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ علیه‌السلام يُوَرَّثُ مِيراثَ اثْنَيْنِ أَوْ واحِدٍ؟

فَقالَ: يُتْرَكُ حَتّىٰ يَنامَ ثُمَّ يُصاحُ بِهِ فَإِنِ انْتَبَها جَميعاً مَعاً كانَ لَهُ مِيراثٌ واحِدٌ، وَإِنِ انْتَبَهَ واحِدٌ وَبَقِيَ الآخَرُ نائِماً وُرِّثَ مِيراثَ اثْنَيْنِ؛[2]

---

۱. در «الکافی ۷: ۱۵۹، حدیث ۱» بعد از این عبارت، آمده است: وصَدْرانِ في حَقْوٍ واحِدٍ، ... در «وسائل الشیعه ۲۶: ۲۹۵، حدیث ۳۳۰۲۸» (به نقل از کُلَینی) آمده است: وصدرانِ عَلَى حَقْوٍ واحِدٍ، ...

۲. من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۲۹ ـ ۳۳۰، حدیث ۵۷۰۶.

در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام کودکی با دو سر به دنیا آمد. از آن حضرت پرسیدند: آیا وی میراث دو نفر را می‌برد یا ارثِ یک نفر را باید به او داد؟

امام علیه السلام فرمود: او را وانهند تا بخوابد، سپس صدایش زنند. اگر هر دو سر با هم بیدار شدند، به اندازهٔ یک نفر ارث می‌برد، و اگر یکی از دو سر بیدار شد و دیگری خواب بود، میراث دو نفر را می‌برد.

* * *

سپس صدوق رحمه الله می‌گوید: روایت می‌کند احمد بن محمّد بن اَبی نصر بَزَنطی، از ابو جمیله که گفت:

در فارس زنی را دیدم که دو سر و دو سینه بر یک لگن داشت. این یکی بر سرِ آن غُر می‌زد و آن یکی بر سر این غُرولند می‌کرد.[1]

[حکایت کودک دو سری که در تبریز به دنیا آمد و احکام فقهی این‌گونه افراد]

میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: در شهر ما ـ در تبریز ـ در زمان ما مثل این کودک به دنیا آمد. به یادم می‌آید که در سال ۱۲۵۹ هجری بود. او را نزد پدر بزرگوارم رحمه الله آوردند و من در آنجا حضور داشتم.

کودک، دو سر، و دو بدن کامل تا لگن، و چهار دست داشت و پایین تنهٔ هر دو یکی بود. یک فرج (مجرای تناسلی) و دو پای سالم داشت جز اینکه از بالای دنبالچه، اندامی غضروفی گوشتی سرخ رنگی، شبیه پا تا انتهای پاها ادامه

---

۱. همان، ص ۳۳۰.

داشت. هر دو بدن موازی هم بودند، لیکن این کودک جز چند روز زنده نماند، سپس مُرد (منزّه است خدایی که آنچه خواهد می‌آفریند).

بدان که احکام مانند این مولود، فراوان است و به همهٔ ابواب فقه تقسیم می‌شود.

شیخ افخر و بدر اَزهر، شیخ جعفر (فرزند شیخ خضر نجفی‌ﷺ) در کتاب «کشف الغطا» خاتمه‌ای دارد که در آن بسیاری از احکام و فروعی را که بر این مولود بار می‌شود، از همهٔ ابواب فقه گرد می‌آورد و نهایت ژرف‌اندیشی‌اش را در مدارک فقهی می‌نمایاند.

شگفت‌تر از آن، شرح شیخ ما، علّام الهی کبریایی، مولایمان شیخ احمد بن زین الدین اَحسایی (خدا برهانش را نورانی سازد) بر این خاتمه است.

وی‌ﷺ در این شرح، مأخذ همهٔ آنچه را شیخ مذکور در آن خاتمه ـ به نحو فتوا ـ می‌آورد ذکر می‌کند و آن را به هر آنچه در آن مسئله احتمال می‌رود، همراه می‌سازد، سپس آنچه را نزد وی راجح می‌آید، برمی‌گزیند.

خلاصه، در این شرح، مطالبی را می‌آورد که عقول فقهایی را که در اَمثال این موارد ژرف‌نگرند، مبهوت می‌سازد.

ما در کتاب «جوامع الکلم» که در بردارندهٔ رسائل متفرقهٔ شیخ احسایی‌ﷺ است این شرح را ـ هنگام گردآوری آن ـ آوردیم. هرکه خواهان است، بدان مراجعه کند. نسخه‌های آن چاپ شد و در سرزمین‌ها انتشار یافت.

حديث (١٩)

[داستانِ اشخاصی که به زنجیر پای غلامی سوگند یاد کردند]

من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

روایت است از عَمْرو بن شمر، از جعفر بن غالب [1] اَسَدی - به طور مرفوع - که گفت:

بَيْنَمَا رَجُلَانِ جَالِسَانِ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِذْ مَرَّ بِهِمَا رَجُلٌ مُقَيَّدٌ، فَقَالَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ: إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي قَيْدِهِ كَذَا وَكَذَا، فَامْرَأَتُهُ طَالِقٌ ثَلَاثاً؛ وَقَالَ [2] الْآخَرُ: إِنْ كَانَ فِيهِ كَمَا قُلْتَ، فَامْرَأَتُهُ طَالِقٌ ثَلَاثاً.

فَذَهَبَا إِلىٰ مَوْلَى الْعَبْدِ وَهُوَ مُقَيَّدٌ، فَقَالَا لَهُ: إِنَّا حَلَفْنَا عَلىٰ كَذَا، [3] فَحُلَّ قَيْدَ غُلَامِكَ حَتّىٰ نَزِنَهُ.

فَقَالَ مَوْلَى الْعَبْدِ: امْرَأَتُهُ طَالِقٌ إِنْ حَلَلْتُ قَيْدَ غُلَامِي.

فَارْتَفَعُوا إِلىٰ عُمَرَ فَقَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ عُمَرُ: مَوْلَاهُ أَحَقُّ بِهِ، اذْهَبُوا بِهِ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَعَلَّهُ يَكُونُ عِنْدَهُ فِي هٰذَا شَيْءٌ.

فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه‌السلام فَقَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ.

فَقَالَ: مَا أَهْوَنَ هٰذَا! فَدَعَا بِجَفْنَةٍ وَأَمَرَ بِالْقَيْدِ، [4] فَشُدَّ فِيهِ خَيْطٌ، وَأَدْخَلَ رِجْلَيْهِ وَالْقَيْدَ فِي الْجَفْنَةِ، ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ حَتّىٰ امْتَلَأَتْ ثُمَّ قَالَ: ارْفَعُوا الْقَيْدَ، فَرَفَعُوا

---

١. در «وسائل الشيعه ٢٧: ٢٨٧، حديث ٣٣٧٧٢» حَفْصِ بن غالب، ضبط است.

٢. در مأخذ، «فقال» ضبط است.

٣. در مأخذ آمده است: على كذا وكذا.

٤. در «الفقيه»، «بِقَيْدِه» ضبط است، و در مآخذ ديگر، ضبط‌هاى مختلف به چشم مى‌خورد؛ مانند: «أَمَرَ بِقَيْدِ الغُلَامِ»، «أَمَرَ بَقَيْد العَبْد».

الْقَيْدَ حَتّىٰ أُخْرِجَ مِنَ الْمَاءِ، فَلَمَّا أُخْرِجَ نَقَصَ الْمَاءُ.

ثُمَّ دَعَا بِزُبَرِ الْحَدِيدِ، فَأَرْسَلَهُ فِي الْمَاءِ حَتّىٰ تَرَاجَعَ الْمَاءُ إِلىٰ مَوْضِعِهِ وَالْقَيْدُ فِي الْمَاءِ، ثُمَّ قَالَ زِنُوا هٰذَا الزُّبَرَ فَهُوَ وَزْنُهُ؛[1]

در زمان عُمَر بن خطّاب، دو مرد نشسته بودند که شخصی پای در زنجیر بر آن دو گذشت. یکی از آن دو مرد گفت: اگر وزن این زنجیر فلان مقدار نباشد، زنم سه طلاقه باد. دیگری گفت: اگر وزن آن، عددی که تو گفتی باشد، زنم سه طلاقه باد.

هر دو مرد پیش مولای آن عبد (در حالی که وی در زنجیر بود) رفتند، گفتند: ما بدین گونه قسم خوردیم. زنجیر را از غلامت باز کن تا آن را وزن کنیم.

مولای عبد گفت: زنم مطلّقه باشد اگر زنجیر غلامم را باز کنم.

مرافعه را پیش عمر بردند و ماجرا را باز گفتند.

عُمَر گفت: مولای عبد، به آن سزامندتر است [می‌تواند زنجیر را باز نکند] پیش علیّ بن ابی طالب بروید، شاید ـ در این باره ـ نزد او راه حلّی بیابید.

پیش علی علیه السلام آمدند و قصّه را بیان کردند.

امام علیه السلام فرمود: این کار بسی آسان است! طشتی خواست و دستور داد زنجیر را به ریسمانی بستند و پاهای غلام را به همراه زنجیر داخل طشت کرد، سپس بر آن آب ریخت تا پر شد. آن گاه فرمود: زنجیر را بالا آورید. زنجیر را از آب بیرون کشیدند. چون این کار صورت گرفت، آب طشت پایین رفت.

سپس امام علیه السلام پاره‌های آهن خواست، آنها را در آب فرو برد تا آب به جایی

---

۱. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۷ ـ ۱۸، حدیث ۳۲۴۶.

که زنجیر در آب بود، رسید. آن گاه فرمود: این پاره‌های آهن را وزن کنید، مساوی وزن زنجیر است.

* * *

صدوق رحمه‌الله پس از نقل این خبر می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به [راه] دانستن وزن زنجیر راهنمایی کرد تا مردم را از اَحکام کسانی که طلاق را با قَسَم جایز می‌شمارند، رهایی دهد.[1]

حدیث (۲۰)

[حکایت زنی که پس از زایمان، دخترش را با پسر زن دیگر عوض کرد]

من لا یحضره الفقیه اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

عاصم بن حُمَید، از محمّد بن قَیْس، از ابو جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

كَانَ لِرَجُلٍ عَلىٰ عَهْدِ عَلِيٍّ عليه‌السلام جَارِيَتَانِ، فَوَلَدَتَا جَمِيعاً فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، إِحْدَاهُمَا ابْناً وَالْأُخْرىٰ بِنْتاً؛ فَعَمَدَتْ صَاحِبَةُ الابْنَةِ فَوَضَعَتِ ابْنَتَهَا فِي الْمَهْدِ الَّذِي فِيهِ الابْنُ[2] وَأَخَذَتِ ابْنَهَا.

فَقَالَتْ صَاحِبَةُ الابْنَةِ: الإِبْنُ ابْنِي؛ وَقَالَتْ صَاحِبَةُ الإِبْنِ: الإِبْنُ ابْنِي.

فَتَحَاكَمَا إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، فَأَمَرَ أَنْ يُوزَنَ لَبَنُهُمَا وَقَالَ: أَيَّتُهُمَا كَانَتْ أَثْقَلَ لَبَناً فَالابْنُ لَهَا؛[3]

---

۱. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۹، حدیث ۳۲۴۹؛ بحار الأنوار ۴۰: ۳۱۷، حدیث ۷۷.

۲. در «بحار»، ضبط به همین‌گونه است، لیکن در «الفقیه» آمده است: الذي كانَ فيه الإبن.

۳. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۹، حدیث ۳۲۴۹؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۲۸۶، حدیث ۳۳۷۷۰؛ بحار الأنوار ۴۰: ۳۱۷، حدیث ۷۷.

در عهد علی علیه‌السلام دو کنیز ـ با هم ـ در یک شب زاییدند. نوزاد یکی از آن دو پسر و نوزاد دیگری دختر بود. آن که دختر زایید، دست درازی کرد و نوزادش را در گهوارهٔ نوزاد کنیز دیگر گذاشت و پسر او را [برای خود] برداشت.

مادر نوزاد دختر، می‌گفت: نوزادِ پسر، نوزاد من است و مادر نوزاد پسر هم می‌گفت: نوزادِ پسر، نوزادِ من است.

برای داوری پیش امیرالمؤمنین رفتند. امام علیه‌السلام دستور داد شیر پستان آن دو را وزن کنند، هر کدام سنگین‌تر باشد، نوزاد پسر از آنِ اوست.

حدیث (۲۱)

[ماجرای ناقه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خرید و فروشنده معامله را انکار کرد]

من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: در روایت محمّد بن بَحْر شَیْبانی، از احمد بن حارث آمده است که گفت: برای ما حدیث کرد اَبو اَیّوب کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد اسحاق بن وَهْب عَلّاف، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عاصم بناء،[1] از ابن جُرَیج، از ضحّاک، از ابن عبّاس که گفت:

خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مِنْ مَنْزِلِ عَائِشَةَ فَاسْتَقْبَلَهُ أَعْرَابِيٌّ وَمَعَهُ نَاقَةٌ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، تَشْتَرِي هٰذِهِ النَّاقَةَ؟

فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: نَعَمْ، بِكَمْ تَبِيعُهَا يَا أَعْرَابِيُّ؟

فَقَالَ: بِمِائَتَيْ دِرْهَمٍ.

---

۱. در «الوافی ۱۶: ۱۱۰۴» این ضبط هست، لیکن در دیگر مآخذ «ابو عاصم نَبّال» ضبط است.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: بَلْ نَاقَتُك خَيْرٌ مِنْ هٰذَا، فَمَا زَالَ النَّبِيُّ يَزِيدُ حَتّىٰ اشْتَرَى النَّاقَة بِأَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَم.

قَالَ: فَلَمَّا دَفَعَ النَّبِيُّ إِلىٰ الأَعْرَابِيِّ الدَّرَاهِمَ ضَرَبَ الأَعْرَابِيُّ يَدَهُ إِلىٰ زِمَامِ النَّاقَةِ فَقَالَ: النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمِي، فَإِنْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ.

قَالَ: فَأَقْبَلَ رَجُلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَرْضىٰ بِالشَّيْخِ الْمُقْبِلِ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: تَقْضِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ هٰذَا الأَعْرَابِيِّ.

فَقَالَ: تكَلَّمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمُ الأَعْرَابِيِّ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: بَلِ النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمِي، إِنْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: الْقَضِيَّةُ فِيهَا وَاضِحَةٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ، وَذٰلِكَ أَنَّ الأَعْرَابِيَّ طَلَبَ الْبَيِّنَةَ.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: اجْلِسْ، فَجَلَسَ، ثُمَّ أَقْبَلَ رَجُلٌ [1] فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَرْضىٰ يَا أَعْرَابِيُّ بِالشَّيْخِ الْمُقْبِلِ؟

قَالَ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ.

فَلَمَّا دَنَا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اقْضِ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ الأَعْرَابِيِّ.

قَالَ: تكَلَّمْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمُ الأَعْرَابِيِّ.

---

١. در «مستدرک» آمده است: «ثمّ أقبلَ رجلٌ آخر»، و در مآخذ دیگر آمده است: فأَقبلَ رجلٌ ....

فقَالَ الأَعْرَابِيُّ: بَلِ النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمِي، إِنْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: الْقَضِيَّةُ فِيهَا وَاضِحَةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لأَنَّ الأَعْرَابِيَّ طَلَبَ الْبَيِّنَةَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اجْلِسْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِمَنْ يَقْضِي بَيْنِي وَبَيْنَ الأَعْرَابِيِّ بِالْحَقِّ.

فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَتَرْضَىٰ بِالشَّابِّ الْمُقْبِلِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَلَمَّا دَنَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، اقْضِ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ الأَعْرَابِيِّ.

فَقَالَ: تَكَلَّمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمُ الأَعْرَابِيِّ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: لَا، بَلِ النَّاقَةُ نَاقَتِي وَالدَّرَاهِمُ دَرَاهِمِي، إِنْ كَانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: خَلِّ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَيْنَ النَّاقَةِ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: مَا كُنْتُ بِالَّذِي أَفْعَلُ أَوْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ.

قَالَ: فَدَخَلَ عَلِيٌّ عليه السلام مَنْزِلَهُ فَاشْتَمَلَ عَلَىٰ قَائِمِ سَيْفِهِ، ثُمَّ أَتَىٰ فَقَالَ: خَلِّ بَيْنَ النَّاقَةِ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: مَا كُنْتُ بِالَّذِي أَفْعَلُ أَوْ يُقِيمَ الْبَيِّنَةَ.

قَالَ: فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ عليه السلام ضَرْبَةً، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْحِجَازِ عَلَىٰ أَنَّهُ رَمَىٰ بِرَأْسِهِ، وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِرَاقِ بَلْ قَطَعَ مِنْهُ عُضْواً.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ هٰذَا يَا عَلِيُّ؟

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّهِ، نُصَدِّقُكَ عَلىٰ الْوَحْيِ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا نُصَدِّقُكَ عَلىٰ أَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ؛[۱]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از منزل عایشه بیرون آمد، با یک اعرابی رو به رو شد که ناقه‌ای همراهش بود، گفت: ای محمّد، این ناقه را از من می‌خری؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: باشد، آن را چند می‌فروشی؟

اعرابی گفت: دویست درهم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ناقهٔ تو بیش از این می‌ارزد و پیوسته قیمت را بالا بُرد تا اینکه ناقه را به چهارصد درهم خرید.

چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درهم‌ها را به اَعرابی پرداخت، وی زمام ناقه را گرفت و گفت: این ناقه مال من است و درهم‌ها [نیز] از خودم می‌باشد، اگر محمّد ادّعایی دارد، شاهد بیاورد.

شخصی می‌آمد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا به داوری این مردی که می‌آید، تن می‌دهی؟

اعرابی گفت: آری، ای محمّد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن شخص گفت: میان من و این اعرابی حکم کن.

وی گفت: ای رسول خدا، حرفت را بزن.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این ناقه از آنِ من و این درهم‌ها از اَعرابی است.

---

۱. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۰۶ ـ ۱۰۸، حدیث ۳۴۲۶؛ مستدرک الوسائل ۱۷: ۳۸۲ ـ ۳۸۳، حدیث ۲۱٦٤۱.

اعرابی گفت: ناقه از خودم می‌باشد و درهم‌ها نیز مالِ من است. اگر محمّد ادّعایی دارد، بیّنه (دو شاهد عادل) بیاورد.

آن شخص گفت: ای رسول خدا، ماجرا روشن است، اَعرابی [از شما] بیّنه می‌طلبد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آن اعرابی فرمود: بنشین. سپس مردی می‌آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای اَعرابی، آیا به حکم این شیخ که می‌آید، راضی می‌شوی؟

اعرابی گفت: آری.

چون آن شخص نزدیک شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: میان من و این اعرابی قضاوت کن.

آن شخص گفت: ای رسول خدا، [آنچه را در نظر داری] بگوی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این ناقه، مال من است و درهم‌ها، درهم‌های اَعرابی است.

اعرابی گفت: ناقه از خودم می‌باشد و درهم‌ها [نیز] مالِ من است. اگر محمّد ادّعایی دارد، بیّنه اقامه کند.

آن شخص گفت: ای رسول خدا، قضیّه واضح است؛ چراکه اعرابی بیّنه می‌خواهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اعرابی فرمود: بنشین تا خدا کسی را بیاورد که میان من و تو به حق قضاوت کند.

علیّ بن ابی طالب علیه السلام می‌آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن، میان من و این اعرابی داوری کن.

علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، سخن بگوی.

پیامبر ﷺ فرمود: این ناقه، ناقهٔ من است و این درهم‌ها، از آن اَعرابی است.

اَعرابی گفت: این گونه نیست، بلکه این ناقه و این درهم‌ها [هر دو] مال من است اگر محمّد ادّعایی دارد، بیّنه به پا دارد.

علی علیه السلام فرمود: از ناقه دست بردار و آن را به رسول خدا واگذار.

اَعرابی گفت: این کار را نکنم مگر اینکه [بر گفته‌اش] شاهد بیاورد.

علی علیه السلام به منزل رفت، شمشیرش را دربرگرفت، سپس نزد اعرابی آمد و گفت: ناقه را به رسول خدا واگذار.

اَعرابی گفت: این کار را انجام نمی‌دهم مگر اینکه بیّنه اقامه کند.

علی علیه السلام ضربتی زد که جمع اهل حجاز گفتند سر آن اعرابی را پراند، و بعضی از اهل عراق گفتند عضوی از او را بُرید.

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، چه چیز تو را بر این کار واداشت؟

امام علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، می‌گویی از آسمان بر من وحی فرو می‌آید، می‌گوییم راست است و تصدیقت می‌کنیم! آیا سزاوار است که بگویی چهارصد درهم بهای این ناقه را پرداختم [و این ناقه مال من است] و ما راستگویت ندانیم؟!

[یادآوری]

می‌گویم: شبیه این قضیّه ـ پیش از این ـ از اَمالی صدوق رحمه الله گذشت. این دو (چنان که خود صدوق در «من لا یحضره الفقیه» پس از آوردن این دو قضیّه، بدان تصریح می‌کند) دو ماجرایند.

وجه نامیدنِ خُزَیمه به ذوالشّهادتین

نظیر این قضیّه، ماجرای خُزَیمة بن ثابت (ذوالشهادتین) است. خوش دارم آن را نیز ـ در اینجا ـ در پی بیاورم.

این ماجرا، داستانی است که صدوق رحمه‌الله در «من لا یحضره الفقیه» و کلینی رحمه‌الله در «الکافی» با اندکی تفاوت در نقل، می‌آورد و ما روایت کافی را برمی‌گزینیم.

کُلَینی رحمه‌الله در باب نوادر شهادات، می‌گوید:

علیّ بن ابراهیم روایت می‌کند از محمّد بن عیسی، از یونس، از معاویة بن وَهْب که گفت:

كَانَ الْبَلَاطُ حَيْثُ يُصَلّىٰ عَلَى الْجَنَائِزِ سُوقاً عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يُسَمَّى الْبَطْحَاءَ يُبَاعُ فِيهَا الْحَلِيبُ وَالسَّمْنُ وَالْأَقِطُ.

وَإِنَّ أَعْرَابِيّاً أَتىٰ بِفَرَسٍ [1] فَأَوْثَقَهُ فَاشْتَرَاهُ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ثُمَّ دَخَلَ لِيَأْتِيَهُ بِالثَّمَنِ فَقَامَ نَاسٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، فَقَالُوا: بِكَمْ بِعْتَ فَرَسَكَ؟ قَالَ بِكَذَا وَكَذَا، قَالُوا: بِئْسَ مَا بِعْتَ، فَرَسُكَ خَيْرٌ مِنْ ذٰلِكَ.

وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله خَرَجَ إِلَيْهِ بِالثَّمَنِ وَافِياً طَيِّباً.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَا بِعْتُكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلىٰ وَاللَّهِ لَقَدْ بِعْتَنِي.

وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، فَقَالَ النَّاسُ: رَسُولُ اللَّهِ يُقَاوِلُ الْأَعْرَابِيَّ، فَاجْتَمَعَ نَاسٌ كَثِيرٌ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: وَمَعَ النَّبِيِّ أَصْحَابُهُ إِذْ أَقْبَلَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ

---

۱. در مآخذ «بِفَرس لَه» ضبط است.

الأَنْصارِيُّ، فَفَرَّجَ النَّاسَ بِيَدِهِ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقالَ: أَشْهَدُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَقَدِ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: أَتَشْهَدُ وَلَمْ تَحْضُرْنَا ؟!

وَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ: أَشَهِدْتَنَا ؟

قَالَ:[1] لَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ، وَلٰكِنِّي عَلِمْتُ أَنَّكَ قَدِ اشْتَرَيْتَ، أَفَأُصَدِّقُكَ بِمَا جِئْتَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَلَا أُصَدِّقُكَ عَلىٰ هٰذَا الأَعْرَابِيِّ الْخَبِيثِ.

قَالَ: فَعَجِبَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَقَالَ: يَا خُزَيْمَةُ، شَهَادَتُكَ شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ ؛[2]

بلاط،[3] جایی که بر جنازه‌ها نماز می‌گزارند، در عهد رسول خدا ﷺ بازاری بود که «بطحا» نامیده می‌شد و در آن، شیر و روغن و کشک می‌فروختند. یک اعرابی اسبی آورد و آن را [در آنجا] بست پیامبر ﷺ آن را خرید.

سپس پیامبر رفت تا بهای آن را بیاورد. گروهی از منافقان، برخاستند و از اَعرابی پرسیدند: اسبت را چند فروختی؟ گفت: به فلان قیمت، گفتند: خیلی کم فروختی، اسبت بهتر از این می‌ارزید.

رسول خدا ﷺ بهای اسب را به طور کامل و گوارا، پیش او گذاشت.

اعرابی گفت: اسبم را نفروختم.

---

۱. در «کافی» آمده است: فقال له ... .

۲. الکافی ۷: ۴۰۰ ـ ۴۰۱، حدیث ۱.

۳. مراد از بِلاط (بَلاط) در اینجا، جایی سنگ فرش در مدینه بود که میان مسجد پیامبر و بازار مدینه قرار داشت.

رسول خدا ﷺ فرمود: سبحان الله (شگفتا) به خدا سوگند، آن را به من فروختی.

هیاهو بالا گرفت. مردم می‌گفتند: رسول خدا با اَعرابی بگو مگو می‌کند و چانه می‌زند (گروه زیادی از مردم گرد آمدند).

امام صادق علیه السلام فرمود: اصحاب پیامبر همراهش بودند. ناگهان خُزَیمة بن ثابت انصاری پیش آمد، با دستش میان مردم راه باز کرد تا به پیامبر ﷺ رسید، گفت: ای رسول خدا، من گواهی می‌دهم که تو این اسب را از او خریدی.

اَعرابی پرسید: آیا بااینکه [در گفت و گوی ما] حاضر نبودی، شهادت می‌دهی؟

پیامبر ﷺ از خُزَیمه پرسید: آیا [در جایی که ما بودیم] حضور داشتی؟

خُزَیمه گفت: نه، ای رسول خدا، لیکن دانستم که تو [آن را] خریدی. آیا در تعالیمی که از نزد خدا [و از غیب] آوردی تصدیقت کنیم، و بر این اَعرابی خبیث راستگویت ندانیم؟!

رسول خدا ﷺ از سخن خُزَیمه خوشش آمد و فرمود: ای خُزَیمه، شهادتِ تو به منزلهٔ شهادت دو نفر است.

صدوق رحمه الله در «من لا یحضره الفقیه» این عبارت را می‌افزاید که «وَسَمَّاه ذا الشَّهادتین»؛[1] پیامبر ﷺ خُزَیمه را «ذو الشهادتین» نامید [یعنی کسی که شهادت او دو شهادت به حساب می‌آید].

---

۱. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۰۸ ـ ۱۰۹، حدیث ۳٤۲۷.

حديث (۲۲)

[چگونگی سوگند خوردن شخص لال]

من لا يحضره الفقيه، اثر شيخ صدوق رحمه الله.

علیّ بن عبدالله وَرّاق رحمه الله روایت می‌کند از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن اَبی عُمَیر، از حَمّاد، از محمّد بن مسلم که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام عَنِ الأَخْرَسِ كَيْفَ يَحْلِفُ إِذَا ادُّعِيَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ ؟

فَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أُتِيَ بِأَخْرَسَ وَادُّعِيَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَأَنْكَرَهُ وَلَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعِي بَيِّنَةٌ.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتّىٰ بَيَّنْتُ لِلأُمَّةِ جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ: ائْتُونِي بِمُصْحَفٍ، فَأُتِيَ بِهِ.

فَقَالَ لِلأَخْرَسِ: مَا هٰذَا ؟ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَأَشَارَ أَنَّهُ كِتَابُ اللَّهِ عزّ وجلّ.

ثُمَّ قَالَ: ائْتُونِي بِوَلِيِّهِ، فَأَتَوْهُ بِأَخٍ لَهُ فَأَقْعَدَهُ إِلىٰ جَنْبِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبَرُ عَلَيَّ بِدَوَاةٍ وَصِينِيَّةٍ، [1] **فَأَتَاهُ بِهِمَا.**

فَقَالَ لأَخِ الأَخْرَسِ: قُلْ لأَخِيكَ هٰذَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ إِنَّهُ عَلِيٌّ.

فَتَقَدَّمَ [2] **إِلَيْهِ ذٰلِكَ.**

ثُمَّ كَتَبَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ،

---

۱. صینی به معنای سینی و بشقاب است. در «تهذيب الأحكام ٦: ٣١٩، حديث ٨٧٩» و نیز در «وسائل الشيعه» و برخی دیگر از منابع «صَحِيفَة» ضبط می‌باشد که به معنای «کاسه» است.

۲. در منابع، ضبط به همین‌گونه است، در دست‌خط مؤلف رحمه الله «فَقَدَّمَ» ضبط است.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الطَّالِبُ الْغَالِبُ الضَّارُّ النَّافِعُ الْمُدْرِكُ الْمُهْلِكُ، الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ وَالْعَلَانِيَةَ، إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ الْمُدَّعِيَ لَيْسَ لَهُ قِبَلَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ ـ أَعْنِي الْأَخْرَسَ ـ حَقٌّ وَلَا طَلَبٌ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلَا سَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ.

ثُمَّ غَسَلَهُ وَأَمَرَ الْأَخْرَسَ أَنْ يَشْرَبَهُ، فَامْتَنَعَ، فَأَلْزَمَهُ الدَّيْنَ؛[1]

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ شخص اَخْرَس (گنگ و لال) پرسیدم که هرگاه بر وی دَیْنی ادّعا شود و مُدَّعی شاهد نداشته باشد، چگونه سوگند بخورد؟

امام علیه السلام فرمود: پیش امیرالمؤمنین علیه السلام فرد لالی را آوردند که بر وی دَیْنی ادّعا شد و او آن را برنمی‌تافت و ادّعا کننده، بیّنه (دو شاهد) نداشت.

امام علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که از دنیا نرفتم تا اینکه برای امّت آنچه را بدان نیاز داشتند، بیان کردم.

سپس امام علیه السلام فرمود: قرآنی را برایم بیاورید (قرآنی برای امام آوردند).

امام علیه السلام به آن فرد گنگ فرمود: این، چیست؟ گنگ سرش را سوی آسمان بالا بُرد و اشاره کرد که آن، کتاب خدای عزّوجلّ است.

امام علیه السلام فرمود: وَلیِّ این گنگ را بیاورید (ولیّ او را آوردند و امام علیه السلام او را در کنار آن گنگ نشاند) سپس فرمود: ای قنبر، دوات و سینی‌ای برایم بیاور (قنبر آن دو را آورد).

امام علیه السلام به برادر آن گنگ فرمود: به این برادرت (میانِ خودت و او) بگو: این شخص، علی است.

وی این کار را انجام داد [و به برادر لالِ خویش مطلب را فهماند].

---

۱. من لا یحضره الفقیه ۳: ۱۱۲ ـ ۱۱۳، حدیث ۳٤۳۲؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۳۰۲، حدیث ۳۳۷۹۹.

سپس امام علیه السلام نوشت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، بر عالَم غیب و حضور احاطه دارد بخشنده و مهربان است، خدایی که می‌طلبد و چیره می‌شود، سود و زیان می‌رساند، زندگی و مرگ می‌بخشد، درون و برون را می‌داند، فلانی فرزندِ فلان شخص که مُدّعی است بر گردنِ فلانی فرزندِ فلان نفر (مقصودم این گنگ است) به هیچ وجه و سببی، حق و طَلَبی ندارد.

آن گاه امام این نوشته را شست و از آن گنگ خواست آن را بیاشامد. گنگ از این کار سرباز زد، امام او را به پرداخت دین ملزم ساخت.

حدیث (۲۳)

[داستان شگفت زن دو جنسی]

من لا یحضره الفقیه، اثر صدوق رحمه الله.

عاصم بن حُمَید روایت می‌کند از محمّد بن قَیس، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

إنَّ شُرَيْحاً الْقَاضِيَ بَيْنَمَا هُوَ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ إِذْ أَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: أَيُّهَا الْقَاضِي، اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ خَصْمِي.

فَقَالَ لَهَا: وَمَنْ خَصْمُكِ؟

قَالَتْ: أَنْتَ.

قَالَ: أَفْرِجُوا لَهَا، فَأَفْرَجُوا لَهَا، فَدَخَلَتْ. فَقَالَ لَهَا: مَا ظُلَامَتُكِ؟

فَقَالَتْ: إِنَّ لِي مَا لِلرِّجَالِ وَمَا لِلنِّسَاءِ.

قَالَ شُرَيْحٌ: فَإِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ يَقْضِي عَلَى الْمَبَالِ.

قَالَتْ: فَإِنِّي أَبُولُ بِهِمَا جَمِيعاً وَيَسْكُنَانِ مَعاً.

قَالَ شُرَيْحٌ: وَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِأَعْجَبَ مِنْ هٰذَا.

قَالَتْ: وَأَعْجَبُ مِنْ هٰذَا.

قَالَ وَمَا هُوَ؟

قَالَتْ: جَامَعَنِي زَوْجِي فَوَلَدْتُ مِنْهُ، وَجَامَعْتُ جَارِيَتِي فَوَلَدَتْ مِنِّي.

فَضَرَبَ شُرَيْحٌ إِحْدىٰ يَدَيْهِ عَلَى الأُخْرىٰ مُتَعَجِّباً، ثُمَّ جَاءَ إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ وَرَدَ عَلَيَّ شَيْءٌ مَا سَمِعْتُ بِأَعْجَبَ مِنْهُ، ثُمَّ قَصَّ عَلَيْهِ قِصَّةَ الْمَرْأَةِ. فَسَأَلَهَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام عَنْ ذٰلِكَ، فَقَالَتْ هُوَ كَمَا ذَكَرَ.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام لَهَا: مَنْ زَوْجُكِ؟ قَالَتْ: فُلانٌ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَدَعَاهُ، فَقَالَ: أَتَعْرِفُ هٰذِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ هِيَ زَوْجَتِي، فَسَأَلَهُ عَمَّا قَالَتْ، فَقَالَ هُوَ كَذٰلِكَ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: لأَنْتَ أَجْرَأُ مِنْ خَاصِي الأَسَدِ [1] حَيْثُ تُقْدِمُ عَلَيْهَا بِهٰذِهِ الْحَالِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا قَنْبَرُ، أَدْخِلْهَا بَيْتاً مَعَ امْرَأَةٍ تَعُدُّ أَضْلاعَهَا.

فَقَالَ زَوْجُهَا: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، لَا آمَنُ عَلَيْهَا رَجُلاً وَلَا آمَنُ عَلَيْهَا امْرَأَةً.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: عَلَيَّ بِدِينَارٍ الْخَصِيِّ، وَكَانَ مِنْ صَالِحِي أَهْلِ الْكُوفَةِ وَكَانَ يَثِقُ بِهِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا دِينَارُ، أَدْخِلْهَا بَيْتاً وَعَرِّهَا مِنْ ثِيَابِهَا وَمُرْهَا أَنْ تَشُدَّ مِئْزَراً وَعُدَّ أَضْلاعَهَا.

فَفَعَلَ دِينَارٌ ذٰلِكَ وَكَانَ أَضْلاعُهَا سَبْعَةَ عَشَرَ؛ تِسْعَةٌ فِي الْيَمِينِ وَثَمَانِيَةٌ فِي الْيَسَارِ.

---

۱. در «تهذيب الأحكام ۹: ۳۵۵» ضبط به همين‌گونه است، ليكن در «الفقيه» آمده است: ... من راكبِ الأسد، ودر «الإرشاد ۱: ۲۱۳» «صائد الأَسَد» ضبط است.

فَأَلْبَسَهَا عليه‌السلام ثِيَابَ الرِّجَالِ وَالْقَلَنْسُوَةَ وَالنَّعْلَيْنِ، وَأَلْقَى عَلَيْهِ الرِّدَاءَ، وَأَلْحَقَهُ بِالرِّجَالِ.

فَقَالَ زَوْجُهَا: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، ابْنَةُ عَمِّي وَقَدْ وَلَدَتْ مِنِّي، تُلْحِقُهَا بِالرِّجَالِ؟!

فَقَالَ عليه‌السلام: إِنِّي حَكَمْتُ عَلَيْهَا بِحُكْمِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ـ خَلَقَ حَوَّاءَ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ الْأَيْسَرِ الْأَقْصَىٰ، وَأَضْلَاعُ الرِّجَالِ تَنْقُصُ، وَأَضْلَاعُ النِّسَاءِ تَمَامٌ؛ [1]

روزی قاضی شُرَیح در مجلس قضاوت بود که زنی آمد و گفت: میان من و دشمنم قضاوت کن!

شریح پرسید: خصم (دشمنِ) تو کیست؟

آن زن گفت: خصمِ من تویی!

شریح گفت: به این زن راه دهید پیش بیاید (راه را باز کردند) وی داخل شد.

شریح پرسید: چه ظلم و ستمی بر تو رفته است [شکایتت چیست]؟

زن گفت: دستگاه تناسلی مردانه و زنانه، هر دو را دارم [دو جنسی‌ام].

شریح گفت: امیرالمؤمنین بر اساس آمدن اِدرار از مجرا حکم می‌کند.

زن گفت: از هر دو مجرا می‌شاشم و هر دو با هم بند می‌آیند.

شریح گفت: والله، عجیب‌تر از این ندیدم.

زن گفت: عجیب‌تر از این هم در من هست.

شریح پرسید: آن چیست؟

زن گفت: شوهرم با من بیامیخت، از وی فرزندی زاییدم، با کنیزم آمیزش کردم، فرزندی از من به دنیا آورد.

---

۱. من لا یحضره الفقیه ٤: ٣٢٧ ـ ٣٢٨، حدیث ٥٧٠٤؛ وسائل الشیعة ٢٦: ٢٨٨ ـ ٢٨٩، حدیث ٣٣٠١٨.

شُرَیح از شگفتی دستانش را به هم زد، سپس پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، با ماجرایی مواجه شدم که شگفت‌تر از آن ندیدم، سپس قصّهٔ آن زن را برای امام علیه‌السلام تعریف کرد. امام علیه‌السلام از آن زن در این باره پرسید، وی گفت: ماجرا همان است که شُرَیح بیان داشت.

امام علیه‌السلام پرسید: شوهرت کیست؟ گفت: فلانی. امام پیکی سوی او فرستاد و او را فراخواند [وی پیش امام آمد] امام علیه‌السلام از آن مرد پرسید: این زن را می‌شناسی؟ گفت: آری، وی همسر من است. از ماجرایی که آن زن گفت: پرسید، وی گفت: همین گونه است.

امام علیه‌السلام فرمود: تو از کسی که بر پشت شیر سوار می‌شود با جرأت‌تری؛ (۱) چراکه پیش زنی با این حال و وضع می‌روی.

سپس امام علیه‌السلام فرمود: ای قنبر، با زنی او را در یک خانه کن تا دنده‌هایش را بشمارد.

شوهر آن زن گفت: ای امیرالمؤمنین، از هیچ زن و مردی ایمن نیستم که نزد او رود و سالم بیرون آید.

علی علیه‌السلام فرمود: دینار اَخته (خواجه) را بیاورید (دینار از مردان صالح کوفه و مورد اطمینان بود [وی را آوردند]).

---

۱. این تعبیر، در منابع با سه ضبط آمده است: «لَأَنتَ أَجْرَأُ مِن راکب الأسد» (تو از کسی که بر شیر سوار می‌شود، با جرأت‌تری)، «لأنتَ اَجْرَأُ مِن صائد الأسد» (تو از کسی که به شکارِ شیر می‌رود، بی‌باک‌تری)، «لأنتَ اَجْرَأُ مِن خاصی الأسد» (تو از کسی که به اَخته کردن شیر دست می‌یازد، دلیرتری).

امام علیه‌السلام به دینار فرمود: ای دینار، این زن را به اتاقی ببر و جامه‌اش را در آر و به او امر کن لنگی ببندد و دنده‌هایش را بشمار.

دینار این کار را انجام داد، دنده‌های آن زن هفده عدد (نُه عدد در سمت راست و هشت عدد در سمت چپ) بود.

امام علیه‌السلام لباس مردان و کلاه و کفشِ [مردان] را بر او پوشاند و عبایی بر دوشش افکند و او را به جنس مرد ملحق ساخت.

شوهر آن زن گفت: ای امیرالمؤمنین، این زن دختر عموی من است، از من فرزند به دنیا آورد، او را به مردان ملحق می‌سازی؟

امام علیه‌السلام فرمود: به حکم خدا بر وی حکم کردم. خدای متعال حَوّا را از آخرین دندهٔ چپ آدم آفرید. دنده‌های مردان از دنده‌های زنان یکی کمتر است و دنده‌های زنان تمام و کامل می‌باشد.

حدیث (۲۴)

[حکایت سه نفری که در هفده شتر با هم شریک بودند]

از **شرح البدیعه**، اثر ابن مُقری.

روایت است که:

إنَّ ثَلاثَةَ نفرٍ تَشَاجَرُوا في سَبْعَةِ عَشَرَ بَعِيراً مُشْتَرَكَةً بَيْنَهُمْ حَتّىٰ طَالَ بَيْنَهُمُ التَّنَازُعُ، فَمَرَّ بِهِمْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام وَسَأَلَهُمْ عَنْ سَبَبِ التَّشَاجُرِ.

فَقَالُوا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، إنَّ هٰذِه الأَبَاعِيرَ مُشْتَرَكَةٌ بَيْنَنَا يُرِيدُ كُلٌّ مِنَّا حَقَّهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْهَا شَيءٌ أَوْ يَرُدَّ أَحَدُنَا عَلىٰ صَاحِبِهِ دِرْهَماً.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ: كَمْ نَصِيبُكَ مِنْ هٰذِهِ الأَبَاعِيرِ؟ قَالَ: نِصْفٌ. فَقَالَ

لِلآخِرِ: كَمْ نَصِيبُكَ فِيهَا؟ قَالَ: ثُلْثٌ. فَقَالَ لِلثَّالِثِ: كَمْ نَصِيبُكَ فِيهَا؟ قَالَ: تُسْعٌ.

فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَتَرْضُونَ أَنْ أُقَسِّمُ لَكُمْ أَبَاعِيرَكُمْ هٰذِهِ بِإِضَافَةِ بَعِيرِي هٰذَا إِلَيْهَا؟

فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَعَمْ رَضِينَا.

فَقَالَ عليه السلام لِلأَوَّلِ: أَلَيْسَ نَصِيبُكَ مِنْهَا النِّصْفَ؛ وَهُوَ ثَمَانِيَةُ أَبْعَارٍ وَنِصْفُ بَعِيرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنْ أَعْطَيْتُكَ مِنْهَا مَا هُوَ أَزْيَدُ مِنْ نَصِيبِكَ مِنْ غَيْرِ كَسْرٍ أَفَتَرْضىٰ بِذٰلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَعْطَاهُ تِسْعَةً مِنْهَا.

ثُمَّ قَالَ لِلثَّانِي: أَلَيْسَ نَصِيبُكَ مِنْهَا الثُّلْثَ؛ سِتَّةُ أَبْعَارٍ إِلَّا ثُلْثُ بَعِيرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنْ أَعْطَيْتُكَ مِنْهَا مَا هُوَ أَزْيَدُ مِنْ سَهْمِكَ أَفَتَرْضىٰ بِذٰلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَعْطَاهُ سِتَّةَ أَبْعَارٍ بِغَيْرِ كَسْرٍ.

ثُمَّ قَالَ لِلثَّالِثِ: أَلَيْسَ نَصِيبُكَ مِنْهَا التُّسْعَ؛ بَعِيرَيْنِ إِلَّا تُسْعٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنْ أَعْطَيْتُكَ مِنْهَا مَا هُوَ أَزْيَدُ مِنْ سَهْمِكَ أَفَتَرْضىٰ بِذٰلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَعِيرَيْنِ، ثُمَّ أَخَذَ بَعِيرَهُ وَمَضىٰ؛ [1]

سه نفر دربارهٔ هفده شتر نر ـ که میانشان مشترک بود ـ با هم مشاجره کردند. بگومگوی آنها طولانی شد. امیرالمؤمنین بر آنها گذشت و از سبب مشاجرهٔ آنها پرسید.

گفتند: ای ابوالحسن، این شترها میان ما مشترک است، هر کدام از ما حقّ خود را (بی کم وکاست) می‌خواهد و بدون اینکه یکی به دیگری درهمی را بازگرداند.

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

علی عليه السلام از یکی از آنها پرسید: سهم تو از شترها چند عدد است؟ گفت: نصف آنها. از دیگری پرسید: نصیب تو چقدر است؟ گفت: یک سوّم آنها. از سوّمی پرسید: بهرهٔ تو چند تاست؟ گفت: یک نهم شترها.

امیرالمؤمنین عليه السلام به آنها فرمود: آیا راضی می‌شوید که این شترم را به شترهاتان بیفزایم و آنها را میانتان تقسیم کنم؟

همه‌شان گفتند: آری، رضایت می‌دهیم.

امام عليه السلام به اوّلی فرمود: مگر نصیب تو نیمی از این شترها ($8\frac{1}{2}$ شتر) نیست؟ گفت: چرا. امام عليه السلام فرمود: اگر تو را بیشتر از سهمت بدهم (بی‌آنکه نیم شتر کم شود) راضی‌ای؟ گفت: آری. امام عليه السلام به وی ۹ شتر داد.

سپس امام عليه السلام به نفر دوّم فرمود: مگر حقّ تو از این شترها، یک سوّم آنها ($5\frac{2}{3}$ شتر) نیست؟ گفت: چرا. فرمود: اگر بیشتر از حقّت به تو دهم خشنود می‌شوی؟ گفت: آری. امام عليه السلام به او ٦ شتر داد بی‌آنکه $\frac{2}{3}$ شتر را از ٦ شتر کم کند.

آن گاه امام عليه السلام به نفر سوّم فرمود: مگر سهم تو از اینها یک نهم شترها ($1\frac{8}{9}$ شتر) نیست؟ گفت: چرا. فرمود: اگر بیشتر از سهمت به تو دهم راضی‌ای؟ گفت: آری. امام عليه السلام ۲ شتر به وی داد.

سپس امام عليه السلام شتر خود را گرفت و رفت.

حدیث (۲۵)

[تعیین وزنِ درِ آهنین به شیوه‌ای خاص]

[اثبات الهداة، اثر شیخ حُرّ عاملی رحمه الله].

در جُزوه‌هایی که در آنها دسته‌ای از قضاوت‌های امیرالمؤمنین عليه السلام بود [متن

زیر را] یافتم. بر پشت این جزوه‌ها نوشته شده بود که آنها از کتاب «اثبات الهداة» اثر شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله است.

وَمِنْ ذٰلِكَ مَا قَضَاهُ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ فِي الْبَصْرَةِ عَلىٰ قَوْمٍ حَدَّادِينَ اشْتَرَوا بَابَ حَدِيدٍ مِنْ قَوْمٍ، فَقَالَ أَصْحَابُ الْبَابِ: فِيهِ كَذَا وَكَذَا مَنّاً، فَصَدَّقُوهُمْ وَاشْتَرَوْهُ، (۱) فَلَمَّا حَمَلَهُ الرِّجَالُ، قَالَ الْمُشْتَرِي: مَا فِيهِ مَا قَالُوا مِنَ الْوَزْنِ، (۲) فَسَأَلُوهُمُ الْحَطِيطَةَ، [فَأَبَوْا] فَارْتَجَعُوا عَلَيْهِمْ فَصَارُوا إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام.

فَقَالَ: أَنَا أَزِنُهُ لَكُمْ وَأُخْبِرُكُمْ بِمَا فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: احْمِلُوهُ إِلَى الْمَاءِ، فَحُمِلَ فَطُرِحَ فِي زَوْرَقٍ صَغِيرٍ، ثُمَّ عُلِّمَ عَلىٰ مَوْضِعٍ بَلَغَهُ الْمَاءُ.

ثُمَّ قَالَ: أَخْرِجُوهُ وَاطْرَحُوا مَكَانَهُ تَمْراً، فَمَا زَالُوا يَطْرَحُونَ شَيْئاً مَوْزُوناً حَتّىٰ بَلَغَ إِلَى الْعَلَامَةِ.

فَقَالَ كَمْ طَرَحْتُمْ؟ قَالُوا: كَذَا وَكَذَا رَطْلاً. (۳)

فَقَالَ: هٰذَا وَزْنُ الْبَابِ.

فَحَاسَبُوا الْقَوْمَ عَلىٰ مَا كَانَ فِيهِ وَاصْطَلَحُوا عَلىٰ ذٰلِكَ؛ (٤)

از آنهاست قضاوتی که آن حضرت (صلوات خدا بر او باد) در بصره، بر آهنگرانی کرد که یک در آهنی را از قومی خریدند. صاحبان در آهنی گفتند: وزن آن، فلان مقدار مَن است. خریداران حرف آنان را تصدیق کردند و آن را خریدند. چون مردان آن را [از زمین] برداشتند، گفتند: این دَر، آن قدر که

---

۱. در منابع در دسترس (بحار، مستدرک، جامع الأحادیث...) «وَابْتاعُوه» ضبط است.
۲. در بحار آمده است: «فَلَمّا حملوا البابَ عَلَى أعْناقهم، قالوا للمشتري: ما فيه ما ذَكَرُوا من الوزن».
۳. در بحار (و دیگر منابع) می‌خوانیم: وكذا منّاً ورِطْلاً.
٤. مستدرك الوسایل ۱۷: ۳۹۴ ـ ۳۹۵، حدیث ۲۱۶۵۲؛ بحار الأنوار ٤۰: ۲۸٦ ـ ۲۸۷.

فروشندگان گفته‌اند، وزن ندارد. خریداران از آنان خواستند که از قیمت بکاهند، امّا فروشندگان سرباز زدند. خریداران غرامت خواستند، از این رو [همه] پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند.

امام علیه‌السلام فرمود: در را برایتان وزن می‌کنم و مقدار آن را به شما خبر می‌دهم. سپس فرمود: در را به کنار آب بیاورید [در را نزدیک آب آوردند و] برداشتند و در زورق کوچکی نهادند، سپس جایی را که آب بالا آمد، علامت زدند.

پس از آن، امام علیه‌السلام فرمود: در را بیرون آورید و به جای آن خرما در زورق اندازید. آن قدر خرما در قایق انداختند تا آب به جای آن علامت رسید.

امام علیه‌السلام پرسید: چقدر خرما انداختید؟ گفتند: فلان و فلان مقدار [من و] رطل.

امام علیه‌السلام فرمود: وزن در، همین مقدار است.

آنان بر اساس وزنی که در داشت، به محاسبه پرداختند و با هم ـ بر پایهٔ آن ـ آشتی و سازش کردند.

حدیث (۲۶)

[ترفندی برای وزن کردن فیل]

تهذیب الأحکام، اثر شیخ طوسی رحمه‌الله.

از حسین بن سعید، از یکی از اصحاب ما ـ به طور مرفوع ـ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

فِي رَجُلٍ حَلَفَ أَنْ يَزِنَ الْفِيلَ، فَأَتَوْهُ بِهِ، فَقَالَ: وَلِمَ تَحْلِفُونَ بِمَا لَا تُطِيقُونَ؟ فَقُلْتُ: قَدِ ابْتُلِيتُ.

فَأَمَرَ بِقُرْقُورٍ فِيهِ قَصَبٌ، فَأُخْرِجَ مِنْهُ قَصَبٌ كَثِيرٌ، ثُمَّ عَلَّمَ صَبْغَ الْمَاءِ بِقَدْرِ مَا عُرِفَ صَبْغُ الْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يُخْرِجَ الْقَصَبَ.

ثُمَّ صَيَّرَ الْفِيلَ فِيهِ حَتَّىٰ رَجَعَ إِلىٰ مِقْدَارِهِ الَّذِي كَانَ انْتَهَى إِلَيْهِ صَبْغُ الْمَاءِ أَوَّلاً، ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُوزَنَ الْقَصَبُ الَّذِي أُخْرِجَ، فَلَمَّا وُزِنَ قَالَ: هٰذَا وَزْنُ الْفِيلِ؛[1]

شخصی سوگند خورد که فیل را وزن کند، او را پیش امام علیه‌السلام آوردند. امام علیه‌السلام فرمود: چرا به آنچه توانش را ندارید، سوگند یاد می‌کنید؟!

گفتم: [حال که] گرفتار شدم.

امام علیه‌السلام دستور داد کشتی فراهم آوردند که در آن [بار] نی باشد، سپس نی‌های فراوان را از آن درآوردند، آن گاه جایی را که کشتی در آب غوطه‌ور شد، قبل و بعد از درآوردن نی‌ها علامت زدند.

سپس فیل را وارد کشتی کردند تا اینکه کشتی به مقداری در آب غوطه‌ور شد که نخست [یعنی پیش از درآوردنِ نی‌ها] بدان رسید.

آن‌گاه امام دستور داد نی‌ها را وزن کنند و چون نی‌ها وزن شد، فرمود: وزن فیل این مقدار است.[2]

---

۱. تهذیب الأحکام ۸: ۳۱۸، حدیث ۱۱۸٤؛ وسائل الشیعه ۲۳: ۲۸٤، حدیث ۲۹۵۷۹؛ بحار الأنوار ٤۰: ۱٦٦.

۲. همان‌گونه که بعضی یادآور شده‌اند، به نظر می‌رسد در این روایت، تقدیم و تأخیر (جابجایی) صورت گرفته است؛ یعنی نخست باید فیل در زورق قرار گیرد و مقدار فرو رفتنِ آن در آب نشان‌گذاری شود، سپس زورق با نی پُر شود تا بدان میزان برسد و آن‌گاه نی‌ها بیرون آورده شوند و وزن گردند.

حدیث (۲۷)

[چگونگی پی بُردن به میزان آسیب در تنفس]

[**اثبات الهداة** اثر شیخ حُرّ عاملی رحمه‌الله].

در جزوه‌هایی که اندکی پیش ذکر شد، آمده است:

أَنَّهُ عليه‌السلام حَكَمَ فِي رَجُلٍ ضُرِبَ فَادَّعىٰ نُقْصَانَ نَفَسِهِ:

فَقَالَ عليه‌السلام: إِنَّ النَّفَسَ يَكُونُ فِي المِنْخَرِ الأَيْمَنِ سَاعَةً وَالأَيْسَرِ سَاعَةً مِنْ وَقْتِ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلىٰ وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَإِذَا طَلَعَ يَكُونُ فِي الْمِنْخَرِ الأَيْمَنِ إِلىٰ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ سَاعَتَيْنِ.

ثُمَّ أَقْعَدَ الرَّجُلَ الَّذِي ادَّعىٰ نُقْصَانَ نَفَسِهِ لَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ وَعَدَّ أَنْفَاسَهُ إِلىٰ طُلُوعِ الشَّمسِ.

ثُمَّ عَمَدَ إِلىٰ رَجُلٍ صَالِحٍ فِي مِثْلِ سِنِّهِ وَعُمُرِهِ، وَعَدَّ نَفَسَهُ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ.

ثُمَّ أَعْطَى الْمُصَابَ مِنَ الدِّيَةِ بِقَدْرِ مَا نَقَصَ مِنْ نَفَسِهِ، وَإِنِ اسْتَوىٰ نَفَسُهُمَا قَالَ لِلْمُدَّعِي: أَنْتَ كَاذِبٌ؛ [1]

امام عليه‌السلام دربارهٔ شخصی که کتک خورد و ادّعا کرد که شمارِ نَفَس‌هایش [دم و بازدم‌ها] نقصان یافته است، این گونه حکم کرد:

فرمود: نَفَس از غروب شمس تا طلوع فجر، ساعتی در بینی راست است و ساعتی در بینی چپ است. هنگامی که فجر طلوع کند تا طلوع خورشید (دو ساعت) نَفَس در بینی راست است.

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

سپس امام علیه السلام پس از طلوع فجر، شخصی را که ادّعای کاستی نَفَسش را داشت، نشاند و نَفَس‌های او را تا طلوع خورشید شمرد.

پس از آن، نَفَس‌های شخص سالمی را ـ که در سنّ و عمر او بود ـ از طلوع فجر تا طلوع خورشید شمرد.

سپس شخص آسیب دیده را به قدری که نَفَسِ او کاهش یافته بود، دیه داد و اگر نَفَس هر دو [هم شخص آسیب دیده و هم سالم] مساوی بود به مدّعی می‌گفت: تو دروغ‌گویی.

حدیث (۲۸)

[نجات کودکی که در آستانهٔ سقوط از بام بود با تدبیر کارساز امام علی علیه السلام]

الفضائل، اثر شاذان بن جبرئیل رحمه الله.

شاذان بن جبرئیل رحمه الله می‌گوید:

رُوِيَ أَنَّ امْرَأَةً تَرَكَتْ طِفْلاً ابْنَ سِتَّةِ أَشْهُرٍ عَلىٰ سَطْحٍ، فَمَشَى [الطِّفْلُ] يَحْبُو حَتّىٰ خَرَجَ مِنَ السَّطْحِ وَجَلَسَ عَلىٰ رَأْسِ الْمِيزَابِ، فَجاءَتْ أُمُّهُ عَلَى السَّطْحِ فَما قَدَرَتْ عَلَيْهِ، فَجَاءُوا بِسُلَّمٍ وَوَضَعُوهُ عَلَى الْجِدَارِ فَمَا قَدَرُوا عَلَى الطِّفْلِ مِنْ أَجَلِ طُولِ الْمِيزَابِ وَبُعْدِهِ عَنِ السَّطْحِ.

وَالأُمُّ تَصِيحُ وَأَهْلُ الصَّبِيِّ يَبْكُونَ.

وَكَانَ فِي أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَجَاءُوا إِلَيْهِ، فَحَضَرَ مَعَ الْقَوْمِ فَتَحَيَّرُوا فِيهِ، فَقَالُوا: مَا لِهٰذَا إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَجَاءَ عليه السلام فَصَاحَتْ أُمُّ الصَّبِيِّ فِي وَجْهِهِ، فَنَظَرَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الصَّبِيِّ فتكَلَّمَ الصَّبِيُّ بِكَلَامٍ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ.

فَقَالَ عليه السلام: أَحْضِرُوا هاهُنَا طِفْلاً مِثْلَهُ، فَأَحْضَرُوهُ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمَا إِلَىٰ بَعْضٍ[1] وَتكَلَّمَ الطِّفْلَانِ بِكَلَامِ الأَطْفَالِ، فَخَرَجَ الطِّفْلُ مِنَ الْمِيزَابِ إِلَى السَّطْحِ، فَوَقَعَ فَرَحٌ فِي الْمَدِينَةِ لَمْ يُرَ مِثْلُهُ.

ثُمَّ سَأَلُوا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ كَلَامِهِمَا، فَقَالَ: أَمَّا خِطَابُ الطِّفْلِ فَإِنَّهُ سَلَّمَ عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ وَمَا أَرَدْتُ خِطَابَهُ، لأَنَّهُ لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ الْخِطَابِ وَالتَّكْلِيفِ.

فَأَمَرْتُ بِإِحْضَارِ طِفْلٍ مِثْلِهِ حَتَّىٰ يَقُولَ لَهُ بِلِسَانِ الأَطْفَالِ: يَا أَخِي ارْجِعْ إِلَى السَّطْحِ وَلَا تُحْرِقْ قَلْبَ أُمِّكَ وَعَشِيرَتِكَ بِمَوْتِكَ.

فَقَالَ: دَعْنِي يَا أَخِي قَبْلَ أَنْ أَبْلُغَ، فَيَسْتَوْلِيَ عَلَيَّ الشَّيْطَانُ.

فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى السَّطْحِ، فَعَسَىٰ أَنْ تَبْلُغَ وَيَجِيءَ مِنْ صُلْبِكَ وَلَدٌ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُوَالِيَ هٰذَا الرَّجُلَ.

فَرَجَعَ إِلَى السَّطْحِ بِكَرَامَةِ اللَّهِ عَلَىٰ يَدِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؛[2]

روایت است که زنی کودک شش ماهه‌ای را روی پشت بام رها کرد. کودک از روی بام خزید و بر سر ناودان نشست. مادرش روی بام آمد و نتوانست به کودک دست یابد. نردبانی آوردند و بر دیوار نهادند، باز هم به خاطر طول ناودان و فاصله‌اش از بام، نتوانستند به کودک دست یابند.

---

١. در «مدينة المعاجز ١: ٤١٤، حديث ٢٧٤»، ضبط بدين‌گونه است: **«فنظر بعضهم إلى بعض»**، و در «بحار الأنوار» به جای «بعضهما» واژهٔ «بعضها» ضبط است.

٢. الفضائل: ٦٣ ـ ٦٤؛ بحار الأنوار ٤٠: ٢٦٧، حديث ٣٦.

مادرِ طفل فریاد می‌زد و خانوادهٔ کودک می‌گریستند.

ماجرا در روزگار عُمَر بن خطّاب روی داد، پیش وی آمدند. عُمَر به همراه قوم [در آنجا] حضور یافتند و در [یافتن راه چاره] در این زمینه، حیران ماندند، گفتند: هیچ کس از عهدهٔ این کار برنمی‌آید مگر علیّ بن اَبی طالب.

امام علیه‌السلام آمد. مادر کودک در مقابل علی علیه‌السلام جیغ می‌کشید. امام به کودک نگاه کرد و به زبانی با او سخن گفت که هیچ کس از آن سر در نیاورد.

امام علیه‌السلام فرمود: کودکی مانند او را اینجا بیاورید. کودکی را آوردند. دو کودک به هم نگاه می‌کردند و به زبان کودکان سخن می‌گفتند. آن کودک از ناودان سوی بام آمد و در مدینه شادی‌ای افتاد که مانند آن دیده نشد.

سپس از علی علیه‌السلام دربارهٔ سخن آن دو پرسیدند، امام علیه‌السلام فرمود: آن کودک به امارت مؤمنان بر من سلام داد [یعنی گفت: سلام بر تو، ای امیرالمؤمنین] و من جواب سلامش را دادم. به او خطاب نکردم چون در حدّ خطاب و تکلیف قرار نداشت.

خواستم طفلی مانند خودش را حاضر سازند تا به زبان اَطفال به او بگوید: برادرم سوی بام بازگرد، قلب مادر و خانواده‌ات را ـ با مرگ خود ـ آتش نزن.

وی گفت: ای برادر، رهایم کن [بگذار] پیش از آنکه بالغ شوم و شیطان بر من سیطره یابد [بمیرم].

این کودک گفت: به بام بازگرد، شاید بالغ شدی و از نسل تو فرزندی به دنیا آمد که خدا و پیامبر را دوست بدارد و این شخص را ولیّ خویش بداند.

حديث (۲۹)

[داستان عرب صحرا نشینی که تخم شتر مرغ را خورد و...]

الهداية الكبرى، اثر حسين بن حمدان رحمه الله.

حسين بن حَمْدان رحمه الله می‌گوید: برایم حدیث کرد جعفر بن احمد قَصیر بصری، از محمّد بن عبدالله بن مهران کَرْخی، از محمّد بن صَدَقه عَنْبَری، از محمّد بن سنان، از مُفَضَّل بن عُمَر، از امام صادق عليه السلام که فرمود:

إِنَّ أَعْرَابِيّاً بَدَوِيّاً خَرَجَ مِنْ قَوْمِهِ حَاجّاً مُحْرِماً فَوَرَدَ عَلىٰ رحى [1] نَعَامٍ فِيهِ بَيْضٌ، فَأَخَذَهُ وَاشْتَوَاهُ وَأَكَلَ مِنْهُ، وَذَكَرَ أَنَّ الصَّيْدَ حَرَامٌ فِي الإِحْرَامِ.

فَوَرَدَ الْمَدِينَةَ، فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: أَيْنَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله فَقَدْ جَنَيْتُ جِنَايَةً عَظِيمَةً.

فَأَرْشَدُوهُ إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ، فَأُرْشِدَ إِلَيهِ الأَعْرَابِيُّ وَعِنْدَهُ مَلأٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ وَسَعِيدٌ، وَعَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ عَوْفٍ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ [بْنُ] الْجَرَّاحِ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ.

فَسَلَّمَ الأَعْرَابِيُّ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: يَا قَوْمُ، أَيْنَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله؟

فَأَشَارُوا إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالَ لَهُ: أَفْتِنِي.

فَقَالَ لَهُ [أَبُو بَكْرٍ]: يَا أَعْرَابِيُّ قُلْ.

قَالَ: إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ قَوْمِي حَاجّاً مُحْرِماً فَأَتَيْتُ عَلىٰ رَحى [أُدْحِيٍّ] فِيهِ بَيْضٌ

---

۱. در بیشتر مآخذ، واژهٔ «أُدْحِيّ» (محل تخم گذاشتن شترمرغ) ضبط است.

نَعامٍ فَأَخَذْتُهُ فاشْتَوَيْتُهُ وَأَكَلْتُهُ، فَمَاذَا لِي مِنَ الْحجِّ؟ وَمَا عَلَيَّ فِيهِ؟ أَحَلالٌ مَا حَرُمَ عَلَيَّ مِنَ الصَّيْدِ أَمْ حَرَامٌ؟

فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلىٰ مَنْ حَوْلَهُ فَقَالَ: حَوارِيَّ رَسُولِ اللّٰهِ، أَجِيبُوا الأَعْرَابِيَّ.

قَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ مِنْ دونِ الْجَماعَةِ: أَنْتَ خَليفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ فَأَنْتَ أَحَقُّ بِإِجَابَتِهِ.

فَقَالَ [أَبُو بَكْرٍ]: يَا زُبَيْرُ، حُبُّ بَنِي هَاشِمٍ فِي صَدْرِكَ.

قَالَ: وَكَيْفَ لَا، وَأُمِّي صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: ذَهَبَتْ فُتْيَايَ، وَتَنَازَعَ الْقَوْمُ فِيمَا لَا جَوَابَ فِيهِ، وصاحَ: يَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللّٰهِ، أَفَرجَعَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ دِينُهُ فَنَرجِعَ عَنْهُ؟

فَسَكَتَ الْقَوْمُ.

فَقَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ: يَا أَعْرَابِيُّ، مَا فِي الْقَوْمِ إِلَّا مَنْ يَجْهَلُ مَا جَهِلْتَ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: مَا أَصْنَعُ؟

قَالَ: إِنَّ اخْتِيَارِي يُسِرُّ قَوْماً وَيُسْخِطُ آخَرِينَ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: وَقَدْ ذَهَبَ الْحَقُّ وَصِرْتُمْ تَكْرَهُونَهُ.

فَقَالَ عُمَرُ: إِلىٰ كَمْ تُطِيلُ الْخِطَابَ يَابْنَ الْعَوَّامِ؟! قُومُوا بِنَا وَالأَعْرَابِيَّ إِلىٰ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَا نَسْمَعُ جَوَابَ هٰذِهِ الْمَسْأَلَةِ إِلَّا مِنْهُ.

فَقَامُوا بِأَجْمَعِهِمْ وَالأَعْرَابِيُّ مَعَهُمْ حَتّىٰ صَارُوا إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَخْرَجُوهُ مِنْ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا أَعْرَابِيُّ اقْصُصْ قِصَّتَكَ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: فَلِمَ تُرْشِدُونِي إِلىٰ غَيْرِ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللّٰهِ؟

فَقَالُوا: وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ، خَلِيفَةُ رَسُولِ اللّٰهِ أَبُو بَكْرٍ! وَهٰذَا وَصِيُّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَيْهِمْ وَقَاضِي دَيْنِهِ وَمُنْجِزُ عِدَاتِهِ وَوَارِثُ عِلْمِهِ.

قَالَ: وَيْحَكُمْ يَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ! وَالَّذِي أَشَرْتُمْ إِلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ لَيْسَ فِيهِ مِنْ هٰذِهِ الْخِلَالِ خَلَّةٌ.

فَقَالُوا: يَا أَعْرَابِيُّ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ وَدَعْ مَا لَيْسَ مِنْ شَأْنِكَ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ قَوْمِي مُحْرِماً.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: تُرِيدُ الْحَجَّ، فَوَرَدْتَ عَلىٰ رَحى [أُدْحِيٍّ] وَفِيهِ بَيْضُ نَعامٍ فَأَخَذْتَهُ وَاشْتَوَيْتَهُ وَأَكَلْتَهُ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ لَهُ: وَأَتَيْتَ تَسْأَلُ عَنْ خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأُرْشِدْتَ إِلىٰ مَجْلِسِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَأَبْدَيْتَ بِمَسْأَلَتِكَ فَاخْتَصَمَ الْقَوْمُ وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مَنْ يُجِيبُكَ عَلىٰ مَسْأَلَتِكَ.

فَقَالَ: نَعَمْ يَا مَوْلَايَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيُّ، الصَّبِيُّ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْ مُؤَدِّبِهِ، صَاحِبُ الذُّؤَابَةِ، ابْنِي الْحَسَنُ، فَاسْأَلْهُ فَإِنَّهُ يُفْتِيكَ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[1] مَاتَ دِينُ مُحَمَّدٍ بَعْدَ مَوْتِهِ وَتَنَازَعَ الْقَوْمُ وَارْتَدُّوا.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: حَاشَ لِلَّهِ يَا أَعْرَابِيُّ، مَا مَاتَ دِينُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَلَا يَمُوتُ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: أَفَمِنَ الْحَقِّ أَنْ أَسْأَلَ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَحَوَارِيَّهُ وَأَصْحَابَهُ

---

١. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ١٥٦.

فَلا يُفْتُونِ، وَيُحيلُونِي عَلَيْكَ فَلا تُجِيبُنِي، وَتَأْمُرُنِي أَنْ أَسْأَلَ صَبِيّاً بَيْنَ يَدَيِ الْمُعَلِّمِ، وَلَعَلَّهُ لا يَفْصِلُ بَيْنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ: يا أَعْرَابِيُّ ﴿لا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [١] فَاسْأَلِ الصَّبِيَّ فَإِنَّهُ يُنَبِّئُكَ.

فَمَالَ الأَعْرَابِيُّ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَقَلَمُهُ فِي يَدِهِ يَخُطُّ فِي صَحِيفَةٍ خَطّاً وَيَقُولُ مُؤَدِّبُهُ: أَحْسَنْتَ، أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ يا حَسَنُ!

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: يَا مُؤَدِّبُ، يُحْسِنُ الصَّبِيَّ، فَتَعْجَبُ مِنْ إِحْسَانِهِ وَمَا أَسْمَعُكَ أَنْ تَقُولَ لَهُ شَيْئاً حَتّى كَأَنَّهُ مُؤَدِّبُكَ.

فَضَحِكَ الْقَوْمُ مِنَ الأَعْرَابِيِّ وَصَاحُوا بِهِ: سَلْ وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ وَأَوْجِزْ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: فَدَيْتُكَ يَا حَسَنُ، إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ قَوْمِي حَاجّاً مُحْرِماً فَوَرَدْتُ عَلىٰ رَحى [أُدْحِيٍّ] فِيهِ بَيْضُ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَأَكَلْتُهُ عَامِداً إِلّا نَاسِياً.

قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: زِدْتَ فِي الْقَوْلِ يَا أَعْرَابِيُّ قَوْلَكَ «عَامِداً»، لَمْ يَكُنْ هٰذَا مِنْ مَسْأَلَتِكَ هٰذَا عَبَثٌ.

قَالَ الأَعْرَابِيُّ: صَدَقْتَ مَا كُنْتُ إِلّا نَاسِياً.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام وَهُوَ يَخُطُّ فِي صَحِيفَتِهِ: يَا أَعْرَابِيُّ، خُذْ بِعَدَدِ الْبَيْضِ نُوقاً فَاحْمِلْ عَلَيْهَا فُحُولَةً فَمَا انْتَجَتْ مِنْ قَابِلٍ فَاجْعَلْهُ ﴿هَدْياً بَالِغَ الْكَعْبَةِ﴾، [٢] فَإِنَّهُ كَفَّارَةُ فِعْلِكَ.

فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: فَدَيْتُكَ يَا حَسَنُ، إِنَّ مِنَ الإِبِلِ مَا يُزْلِقْنَ.

---

١. سورة اسراء (١٧) آية ٣٦.

٢. سورة مائده (٥) آية ٩٥.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرَقْنَ.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَنْتَ صَبِيٌّ مُحْدَقٌ مُخرق فِي عِلْمِ اللَّهِ مُغْرَقٌ، وَلَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ مَا أَقُولُ قُلْتُ إِنَّكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام: يَا أَعْرَابِيُّ، أَنَا الْخَلَفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَأَبِي الْخَلِيفَةُ.

فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: وَأَبُو بَكْرٍ مَا ذَا؟

قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: سَلْهُمْ يَا أَعْرَابِيُّ.

فَكَبَّرَ الْقَوْمُ وَعَجِبُوا مِمَّا سَمِعُوا مِنَ الْحَسَنِ عليه السلام.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِيَّ وَفِي ابْنِي هٰذَا مَا جَعَلَهُ فِي دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ، إِذْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ [۱]، [۲]

یک عرب صحرانشین از میان قومش به قصد حج، احرام بست. بر آشیانهٔ شترمرغی وارد شد که در آن تخم‌هایی وجود داشت، آنها را گرفت و بِرِشت و از آن خورد و یادش آمد که صَید در حالِ احرام، حرام است.

اَعرابی وارد مدینه شد و پرسید: خلیفهٔ پیامبر کجاست؟ جنایت بزرگی کردم. وی را سوی ابوبکر رهنمودند. اعرابی بر وی درآمد. نزد ابوبکر گروهی از بزرگانِ قریش بودند که عُمَر بن خطّاب، عثمان بن عفّان، طَلْحه، زُبَیر، سعد، سعید، عبدالرّحمان بن عوف، ابو عُبَیدة بن جَرّاح، خالد بن ولید و مُغیرة بن شعبه در میان آنان به چشم می‌خورد.

---

۱. سورهٔ انبیاء (۲۱) آیهٔ ۷۹.

۲. این روایت در «الهدایة الکبری: ۱۸۷ ـ ۱۸۹» (نسخهٔ نور ۳/۵) با متنی که مؤلف می‌آورد، در چندین جا اختلاف دارد؛ نیز بنگرید به، مستدرك الوسایل ۹: ۲۶۶ ـ ۲۷۱، حدیث ۱۰۸۷۱.

اَعرابی بر ایشان سلام کرد و گفت: ای قوم، خلیفهٔ رسول خدا کجاست؟ سوی ابوبکر اشاره کردند.

اعرابی گفت: مرا فتوا بده [که حکم این مسئله چیست]؟

ابوبکر گفت: [مسئلهات را] بگو ای اَعرابی.

اَعرابی گفت: از میان قوم خویش به قصد حج بیرون آمدم، بر لانهٔ شتر مرغی که در آن تخم‌هایی بود درآمدم، آنها را گرفتم و بریان کردم و خوردم، حجِ من چه حکمی دارد و چه چیز بر عهده‌ام می‌آید؟ آیا صید (شکار) که بر من حرام بود، حلال می‌شود یا حرام باقی می‌ماند؟

ابوبکر به افراد پیرامونش نگریست و گفت: ای حواریان رسول خدا، جواب اعرابی را بدهید.

از میان آن جماعت، زُبَیر گفت: تو خلیفهٔ پیامبری و به پاسخ دادن سزامندتری.

ابوبکر گفت: ای زُبیر، حُبّ و علاقهٔ بنی هاشم در سینهٔ توست!

زُبیر گفت: چرا نباشد؟! مادرم صفیّه (دختر عبدالمُطّلب) عمّهٔ رسول خداست.

اَعرابی گفت: [وامصیبتا!] فتوایم از دست رفت. این قوم، بی‌آنکه جوابم را دهند، به جان هم افتادند و بانگ زد: ای اصحاب پیامبر، پس از محمّد دین او [به جاهلیّت] برگشت [آیا] از دین او دست کشیم؟

آن قوم، ساکت ماندند.

زبیر گفت: ای اَعرابی، آنچه را تو نمی‌دانی، اینان هم نمی‌دانند.

اَعرابی گفت: چه کنم؟

زُبیر گفت: انتخاب من گروهی را شاد و دستهٔ دیگر را به خشم می‌آورد!

اَعرابی گفت: حق از دست رفت و شما آن را نمی‌پسندید [و از خوشامد و بدآمدِ خودتان حرف می‌زنید!]

عُمر گفت: ای پسر عَوّام، تا کی بگومگو می‌کنی؟! برخیزید به همراه این اَعرابی پیش علی رویم. جواب این مسئله را جز از او نمی‌شنویم.

همه به همراهِ اَعرابی برخاستند و راه افتادند تا اینکه به منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند. از آن حضرت خواستند از منزل بیرون آید و به اعرابی گفتند: ای اَعرابی، قصّه‌ات را برای ابوالحسن بازگوی.

اَعرابی گفت: چرا مرا به غیر خلیفهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رهنمون شدید؟

گفتند: وای بر تو ای اَعرابی، خلیفهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر است و ابوالحسن، وصیّ پیامبر در میان اهل بیت و جانشین او بر ایشان و اَدا کنندهٔ دَیْن پیامبر و وفاکننده به وعده‌هایش و وارثِ علم اوست.

اَعرابی گفت: ای اصحاب رسول خدا، وای بر شما! یک ویژگی از این خصلت‌ها که اشاره کردید در ابوبکر نیست.

گفتند: ای اَعرابی، هرچه به ذهنت می‌آید بپرس و آنچه را در شأنِ تو نیست واگذار.

اَعرابی گفت: ای ابوالحسن، ای خلیفهٔ پیامبر، از میان قوم خویش در حال احرام بیرون آمدم.

امیرالمؤمنین [سخن او را ادامه داد] فرمود: قصد حج داشتی بر آشیانهٔ شترمرغی درآمدی که در آن تخم‌هایی بود آنها را گرفتی و پختی و خوردی.

اعرابی گفت: آری، مولایم.

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: آمدی [و] جویای خلیفهٔ پیامبر شدی، به مجلس ابوبکر و عُمَر راهنمایی‌ات کردند، مسئله‌ات را بیان داشتی، آن قوم با هم بگومگو کردند و در میانشان کسی که پرسش تو را پاسخ دهد نبود.

اَعرابی گفت: آری، مولای من.

امام علیه‌السلام فرمود: ای اَعرابی، آن کودک گیسودار که پیش مُعلّم خویش است، فرزندم حسن است، از او بپرس تو را فتوا می‌دهد.

اَعرابی گفت: «ما از خداییم و سوی او باز می‌گردیم» [وا مصیبتا] دین محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از رحلتش از میان رفت، این قوم با هم درافتادند و مرتد شدند.

امام علیه‌السلام فرمود: حاشا للّه ای اَعرابی، دین محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نمرد و نمی‌میرد.

اَعرابی گفت: آیا این درست است که من از خلیفهٔ رسول خدا و حواریان و اصحاب او بپرسم، به من جواب ندهند و به تو حواله‌ام کنند، تو هم مرا پاسخ نگویی و از من بخواهی که مسئله‌ام را از کودکی سؤال کنم که پیش معلّم درس می‌آموزد و شاید خیر را از شر باز نشناسد؟!

امام علیه‌السلام فرمود: ای اَعرابی «آنچه را بدان علم نداری، دنبال مکن» از آن کودک بپرس، تو را باخبر می‌سازد.

اَعرابی، سوی حسن علیه‌السلام خم شد در حالی که آن حضرت قلم در دست داشت و در صحیفه‌ای خط می‌نوشت و آموزگارش می‌گفت: آفرین، اَحسنت، خدا به تو احسان کند ای حَسَن!

اَعرابی گفت: ای آموزگار، به این کودک اَحسنت می‌گویی و از خط نیکویش اظهار شگفتی می‌کنی و نشنیدم چیزی به او بگویی، گویا وی معلّمِ توست!

آن قوم خندیدند و بانگ زدند: وای بر تو ای اَعرابی، بپرس و گزیده گوی.

اَعرابی گفت: ای حسن، فدایت شوم! به قصد حج بیرون آمدم و احرام بستم. بر لانهٔ شتر مرغی درآمدم که در آن تخم‌هایی بود. آنها را پختم و عامدانه خوردم و فراموشم شد که در حال احرامم.

حسن علیه‌السلام فرمود: ای اَعرابی، «عامداً» (از روی قصد) را افزودی! این جزو مسئله‌ات نبود. این، عبث (بیهوده) است.

اَعرابی گفت: راست گفتی، از یاد بردم که در حال احرامم (جز این نبود).

حسن علیه‌السلام (در حالی که در صحیفه‌اش خط می‌نوشت) فرمود: ای اَعرابی، به شمار آن تخم‌ها، ناقه بگیر و شتر نری را بر آنها درآر تا جفت‌گیری کند، کره‌هایی را که سال آینده بزایند، قربانی کعبه قرار ده. این کار، کفّاره کاری است که انجام دادی.

اَعرابی گفت: ای حسن، فدایت شوم! گاه ناقه‌ها کره می‌اندازند.

حسن علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی، بعضی از تخم‌ها جوجه نمی‌شوند.

اَعرابی گفت: تو کودکی زیرک و فوق العاده‌ای و غرق در علمِ الهی، اگر حرفم خریدار داشت، می‌گفتم تو خلیفهٔ پیامبری.

حسن علیه‌السلام فرمود: ای اَعرابی، من خَلَف (برجای ماندهٔ) پیامبرم، پدرم [امیرالمؤمنین علیه‌السلام] خلیفهٔ رسول خداست.

اَعرابی پرسید: ابوبکر چه کاره است؟

حسن علیه‌السلام فرمود: ای اَعرابی، از خودشان بپرس.

آن قوم تکبیر سر دادند و از سخنی که از حسن علیه‌السلام شنیدند در شگفت ماندند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که در من و در این فرزندم [حسن علیه السلام] چیزی را نهاد که در داود و سلیمان قرار داد؛ زیرا خدای بزرگ می‌فرماید: «ما آن را به سلیمان فهماندیم».

حدیث (۳۰)

[چگونگی تعیین دستمزد شخصی که کندن چاهی را اجاره کرد و نتوانست کار را به پایان رساند]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت می‌کند عدّه‌ای از اصحاب ما، از سَهْل بن زیاد، از معاویة بن حُکَیم، از ابو شُعَیْب مَحاملی رِفاعی که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ قَبَّلَ رَجُلاً أَنْ يَحْفِرَ لَهُ بِئْراً عَشْرَ قَامَاتٍ بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ، فَحَفَرَ لَهُ قَامَةً ثُمَّ عَجَزَ.

قَالَ: يُقْسَمُ عَشَرَةٌ عَلىٰ خَمْسَةٍ وَخَمْسِينَ جُزْءاً، فَمَا أَصَابَ وَاحِداً فَهُوَ لِلْقَامَةِ الأُولىٰ، وَالاِثْنَانِ لِلثَّانِيَةِ، وَالثَّلَاثَةُ لِلثَّالِثَةِ، عَلىٰ هٰذَا الْحِسَابِ إِلىٰ عَشَرَةٍ؛ [1]

ابو شعیب مَحاملی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که شخصی را اجیر کرد تا چاهی را به اندازهٔ ده قامت، به ده درهم حفر کند. یک قد که پایین می‌رود، درمی ماند.

امام علیه السلام فرمود: ده درهم به ۵۵ جزء تقسیم می‌شود، یک جزء آن برای قامتِ نخست و دو جزء آن برای قامت دوّم، و سه جزء آن، برای قامت سوّم است و به همین حساب تا ده قامت.

---

۱. الکافی ۷: ۴۳۳، حدیث ۲۲؛ وسائل الشیعه ۱۹: ۱۵۹، حدیث ۲۴۳۶۶؛ بحار الأنوار ۱۰۰: ۱۶۹، حدیث ۱۴.

[توضیحی پیرامون محاسبهٔ دستمزد حفر چاه]

می‌گویم: این حدیث را کُلَینی به سند دیگری ـ در کافی ـ از رِفاعی مذکور (ابو شعیب مَحاملی رِفاعی) روایت می‌کند با این تفاوت که در آن امام علیه السلام می‌فرماید:

لَهُ جُزءٌ مِن خَمسَةٍ وَخَمسِينَ جُزءاً مِنَ العَشَرَةِ دَرَاهِمَ؛[1]

برای آن شخص [که تنها یک قامت اوّل را حفر کرد] یک جزء از پنجاه و پنج جزء ده درهم است.

معنا در هر دو خبر یکی است و توضیح آن این است که:

هر قامت از هر ده قامت ـ به طور یک نواخت ـ بر قامتِ پیش از آن در مئونهٔ عمل فزونی می‌طلبد. هر اُجرتی که برای قامت اوّل در نظر گرفته شود، دو برابر آن برای قامت دوّم و سه برابر آن برای قامت سوّم است (و به همین نسبت تا قامت دهم).

هرگاه این اجزا را به روش جَمع طبیعی جمع کنیم، ۵۵ جزء می‌شود.

قاعدهٔ استخراج آن این است که یک را بر عدد آخِر ـ که جمع آن مطلوب است ـ اضافه کنی، سپس مجموع را در نصف آن ضرب کنی، آنچه به دست آید، حاصل جمع طبیعی است.

در ما نحن فیه، یک را بر ده اضافه می‌کنی، سپس ۱۱ را در $\frac{۱}{۲}$ ده (یعنی ۵) ضرب می‌کنی، آنچه ذکر شد به دست می‌آید:

$$[(۱ + n) \times \frac{۱}{۲}n \rightarrow (۱ + ۱۰) \times (\frac{۱}{۲} \times ۱۰) = ۵۵]$$

از این رو، اگر شخصی یک قامت حفر کند، $\frac{۱}{۵۵}$ از اُجرتی که تعیین شد به وی

---

۱. الکافی ۷: ٤۲۲، حدیث ۳.

تعلّق می‌گیرد، اگر دو قامت حفر کند، $\frac{۳}{۵۵}$ به وی تعلّق می‌گیرد (به سبب افزودن اجرت قامت اوّل ـ یعنی $\frac{۱}{۵۵}$ ـ به اُجرت قامت دوّم که $\frac{۲}{۵۵}$ است) و هرگاه سه قامت حفر کند، $\frac{۶}{۵۵}$ اُجرت تعیین شده به وی تعلّق می‌گیرد (به خاطر افزودن اُجرت قامت دوّم ـ یعنی $\frac{۳}{۵۵}$ ـ به سهمِ اُجرت قامت سوّم که $\frac{۳}{۵۵}$ است) و به همین ترتیب اگر چهار قامت حفر کند، $\frac{۱۰}{۵۵}$ به وی تعلّق می‌گیرد، و برای پنج قامت، $\frac{۱۵}{۵۵}$ و برای شش قامت، $\frac{۲۱}{۵۵}$ و برای هفت قامت، $\frac{۲۸}{۵۵}$ و برای هشت قامت، $\frac{۳۶}{۵۵}$ و برای نُه قامت، $\frac{۴۵}{۵۵}$ و برای ده قامت، $\frac{۵۵}{۵۵}$ از اُجرت تعیین شده تعلّق می‌گیرد.

این را دریاب و در آن بیندیش؛ چراکه از احکامی است که پیش از آگاهی به این دو روایتِ مذکور، به ذهن کسی [این شیوهٔ محاسبه] نیامد.

حدیث (۳۱)

[پرسش‌های جاسوس معاویه از امام حسن علیه السلام در حضور امام علی علیه السلام و ده چیزی که هر کدام فراتر از دیگری است]

الاحتجاج، اثر احمد بن اَبی طالب طبرسی رحمه الله.

روایت می‌کند محمّد بن قَیْس از ابو جعفر، محمّد بن علی باقر علیه السلام که فرمود:

بَيْنَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الرَّحْبَةِ وَالنَّاسُ عَلَيْهِ مُتَرَاكِمُونَ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَفْتٍ وَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْدٍ.

إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَقَالَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، مَنْ أَنْتَ؟

فَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ مِنْ رَعِيَّتِكَ وَأَهْلِ بِلَادِكَ.

قَالَ: مَا أَنْتَ مِنْ رَعِيَّتِي وَأَهْلِ بِلَادِي، وَلَوْ سَلَّمْتَ عَلَيَّ يَوْماً وَاحِداً مَا خَفِيتَ عَلَيَّ.

فَقَالَ: الأَمَانَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: هَلْ أَحْدَثْتَ مُنْذُ دَخَلْتَ مِصْرِي هٰذَا؟

قَالَ: لَا.

قَالَ: فَلَعَلَّكَ مِنْ رِجَالِ الْحَرْبِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: إِذَا وَضَعَتِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا فَلَا بَأْسَ.

قَالَ: أَنَا رَجُلٌ بَعَثَنِي إِلَيْكَ مُعَاوِيَةُ مُتَغَفِّلاً لَكَ أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعَثَنِي [بَعَثَ(خ)] فِيهِ ابْنُ الأَصْفَرِ وَقَالَ لَهُ: إِنْ كُنْتَ أَحَقَّ بِهٰذَا الأَمْرِ وَالْخَلِيفَةَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ فَأَجِبْنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذٰلِكَ اتَّبَعْتُكَ وَبَعَثْتُ إِلَيْكَ بِالْجَائِزَةِ، فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ جَوَابٌ وَقَدْ أَقْلَقَهُ ذٰلِكَ، فَبَعَثَنِي إِلَيْكَ لأَسْأَلَكَ عَنْهَا.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ آكِلَةِ الأَكْبَادِ، مَا أَضَلَّهُ وَأَعْمَاهُ وَمَنْ مَعَهُ! حَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ هٰذِهِ الأُمَّةِ، قَطَعُوا رَحِمِي وَأَضَاعُوا أَيَّامِي وَدَفَعُوا حَقِّي وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلىٰ مُنَازَعَتِي، عَلَيَّ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدٍ فَأُحْضِرُوا.

فَقَالَ: يَا شَامِيُّ، هٰذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهٰذَا ابْنِي فَاسْأَلْ أَيَّهُمْ أَحْبَبْتَ.

فَقَالَ: أَسْأَلُ ذَا الْوَفْرَةِ يَعْنِي الْحَسَنَ عليه السلام.

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ:

كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ؟

وَكَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ؟

وَكَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ؟

وَمَا قَوْسُ قُزَحَ ؟

وَمَا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ ؟

وَمَا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ ؟

وَمَا الْمُؤَنَّثُ ؟

وَمَا عَشَرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ ؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عليه‌السلام :

بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ ؛ فَمَا رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ ، وَقَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَيْكَ بَاطِلاً كَثِيراً . قَالَ الشَّامِيُّ : صَدَقْتَ .

قَالَ : وَبَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ ، وَمَدُّ الْبَصَرِ ؛ فَمَنْ قَالَ[1] غَيْرَ هٰذَا فَكَذِّبْهُ . قَالَ : صَدَقْتَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ .

قَالَ : وَبَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مَسِيرَةَ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ ، تَنْظُرُ إِلَيْهَا حِينَ تَطْلُعُ مِنْ مَشْرِقِهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهَا حِينَ تَغِيبُ فِي مَغْرِبِهَا . قَالَ : صَدَقْتَ ، فَمَا قَوْسُ قُزَحَ ؟

قَالَ : وَيْحَكَ ! لَا تَقُلْ قَوْسُ قُزَحَ ؛ فَإِنَّ قُزَحَ اسْمُ شَيْطَانٍ ، وَهُوَ قَوْسُ اللَّهِ وَهٰذِهِ عَلَامَةُ الْخِصْبِ وَأَمَانٌ لأَهْلِ الأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ .

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْرِكِينَ ، فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا بَرَهُوتُ .

وَأَمَّا الْعَيْنُ الَّتِي تَأْوِي إِلَيْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ ، فَهِيَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهَا سَلْمىٰ .

---

۱. در مآخذ آمده است: فمن قالَ لَكَ ... .

وَأَمَّا الْمُؤَنَّثُ فَهُوَ الَّذِي لَا يُدْرىٰ أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى، فَإِنَّهُ يُنْتَظَرُ بِهِ؛ فَإِنْ كَانَ ذَكَراً احْتَلَمَ، وَإِنْ كَانَتْ أُنْثىٰ حَاضَتْ وَبَدَا ثَدْيُهَا، وَإِلَّا قِيلَ لَهُ بُلْ عَلَى الْحَائِطِ فَإِنْ أَصَابَ بَوْلُهُ الْحَائِطَ فَهُوَ ذَكَرٌ، وَإِنِ انْتَكَصَ بَوْلُهُ ـ كَمَا يَنْتَكِصُ بَوْلُ الْبَعِيرِ ـ فَهِيَ امْرَأَةٌ.

وَأَمَّا عَشَرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ: فَأَشَدُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ الْحَجَرُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ الْحَدِيدُ يُقْطَعُ بِهِ الْحَجَرُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ النَّارُ تُذِيبُ الْحَدِيدَ، وَأَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ يُطْفِئُ النَّارَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ يَحْمِلُ الْمَاءَ، وَأَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّيحُ تَحْمِلُ السَّحَابَ، وَأَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ الْمَلَكُ الَّذِي يُرْسِلُهَا، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَلَكِ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي يُمِيتُ الْمَلَكَ، وَأَشَدُّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ، الْمَوْتُ الَّذِي يُمِيتُ مَلَكَ الْمَوْتِ، وَأَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ الَّذِي يُمِيتُ الْمَوْتَ.

قَالَ الشَّامِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقّاً، وَأَنَّ عَلِيّاً أَوْلىٰ بِالْأَمْرِ مِنْ مُعَاوِيَةَ.

ثُمَّ كَتَبَ هٰذِهِ الْجَوَابَاتِ وَذَهَبَ بِهَا إِلىٰ مُعَاوِيَةَ، فَبَعَثَهَا إِلىٰ ابْنِ الْأَصْفَرِ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ الْأَصْفَرِ: يَا مُعَاوِيَةُ لِمَ تُكَلِّمُنِي بِغَيْرِ كَلَامِكَ وَتُجِيبُنِي بِغَيْرِ جَوَابِكَ، أُقْسِمُ بِالْمَسِيحِ مَا هٰذَا جَوَابُكَ، وَمَا هُوَ إِلَّا مِنْ مَعْدِنِ النُّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ.

وَأَمَّا أَنْتَ، فَلَوْ سَأَلْتَنِي دِرْهَماً مَا أَعْطَيْتُكَ؛[1]

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان مسجد [نشسته] بود و انبوهی از مردم پیرامون آن حضرت حضور داشتند، بعضی فتوا می‌خواستند و برخی شکایت داشتند.

---

۱. احتجاج طبرسی ۱: ۲۶۷ ـ ۲۶۹؛ خصال صدوق ۲: ۴۴۰ ـ ۴۴۲، حدیث ۳۳.

ناگهان شخصی برخاست و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

امام علیه‌السلام فرمود: علیک السلام ورحمة الله وبرکاتُه، تو که‌ای؟

وی گفت: فردی از رعیّت تو و از اهل سرزمین‌هایت.

امام علیه‌السلام فرمود: از رعیّتِ من و از شهروندانم نیستی و [گرنه] اگر ـ فقط ـ یک روز بر من سلام می‌دادی، بر من پوشیده نمی‌ماندی.

وی گفت: ای امیرالمؤمنین، امان می‌خواهم.

امام علیه‌السلام پرسید: آیا از وقتی که در این شهر وارد شدی، کار [ناشایستی] کرده‌ای؟

وی پاسخ داد: نه.

امام علیه‌السلام پرسید: شاید از جنگجویانی؟

وی گفت: آری.

امام علیه‌السلام فرمود: هنگام آتش بس [این آمدنِ تو] اشکالی ندارد.

وی گفت: مرا معاویه سویت فرستاد تا به صورت ناشناس سؤال‌هایی را از تو بپرسم که ابن اَصْفَر (فرمانروای روم) برایش فرستاد و گفت: اگر تو به حکومت و خلافت پس از محمّد سزامندتری، آنچه را می‌پرسم پاسخ گوی که اگر این کار را کنی، تو را می‌پیروم و برایت جایزه می‌فرستم. معاویه، جوابی برای آنها نیافت و این امر او را پریشان ساخت، مرا سویت فرستاد تا آنها را از تو بپرسم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خدا فرزندِ هند جگرخوار را بکشد! چقدر او و همراهانش گمراه و کوردل‌اند! خدا میان من و این اُمّت داوری کند! رابطهٔ

خویشاوندی‌ام را بریدند، روزگارم را تباه ساختند، حقّم را پس زدند، بلند جایگاهم را کوچک شمردند و به جنگ علیه من گرد آمدند. ای قنبر، حسن و حسین و محمّد را بیاور (آنان فراخوانده شدند و حضور یافتند).

امام علیه السلام فرمود: ای شامی، این دو [حسن و حسین علیهما السلام] فرزندانِ رسولِ خدایند و این [محمّد] فرزند من است، از هر کدام می‌خواهی [سؤال‌هایت را] بپرس.

شامی گفت: از این که موهای پُر پشت دارد [یعنی حسن علیه السلام] می‌پرسم.

حسن علیه السلام فرمود: هرچه به ذهنت می‌آید سؤال کن.

شامی پرسید:

- فاصلهٔ حق و باطل چقدر است؟
- زمین و آسمان چه اندازه از هم فاصله دارند؟
- میان مشرق و مغرب چقدر فاصله هست؟
- قوس قُزَح چیست؟
- چشمه‌ای که مأوای اَرواح مشرکان است چه نام دارد؟
- چشمه‌ای که اَرواح مؤمنان در آن مأوا می‌گزینند، کدام است؟
- مؤنَّث چیست؟
- ده چیزی که یکی از دیگری سخت‌تر است، کدام‌اند؟

حسن علیه السلام فرمود:

- میان حق و باطل، چهار انگشت [فاصله] هست؛ آنچه را چشم می‌بیند حق است و بسیاری از آنچه را گوش می‌شنود باطل است (شامی گفت: راست گفتی).

• میان آسمان و زمین، دعای مظلوم است و میدان دید چشم؛ هرکه جز این را گفت، دروغ‌گویش بدان (شامی گفت: راست گفتی ای فرزند رسول خدا).

• میان مشرق و مغرب، مسیر یک روز خورشید است؛ می‌بینی که از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب از نظر پنهان می‌شود (شامی گفت: راست گفتی، قوس قزح چیست؟)

• وای بر تو! قوسِ قُزَح نگو؛ چراکه «قُزَح» نام شیطان است [تعبیر درست] قوس الله است. این علامت، نشانهٔ فراوانی و در اَمان بودن اهل زمین از غرق شدن می‌باشد.

• چشمه‌ای را که مأوای اَرواح مشرکان است، «برهوت» گویند.

• چشمه‌ای که اَرواح مؤمنان در آن به سر می‌برند، «سَلْمی» نامند.

• مؤنَّث، فردی است که نر یا ماده بودنش معلوم نباشد، باید در انتظار ماند؛ اگر مرد باشد، محتلم می‌شود و اگر ماده باشد خون حیض می‌بیند و سینه‌هایش [رشد می‌کند و] برآمده می‌شود و اگر این نشانه‌ها بروز نیافت، به او گویند بر دیوار بشاش، اگر ادرارش به دیوار خورد، مرد است و اگر همچون شاشِ شتر به پایین ریخت، زن می‌باشد.

• و امّا ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت‌ترند: سخت‌ترین چیزی که خدا آفرید سنگ است و سخت‌تر از سنگ، آهن می‌باشد که با آن سنگ را می‌بُرند و سخت‌تر از آهن، آتش است که آهن را ذوب می‌سازد و سخت‌تر از آتش، آب است که آتش را می‌خاموشاند و سخت‌تر از آب، ابر است که آب را برمی‌دارد و سخت‌تر از ابر، باد است که ابر را حرکت می‌دهد و سخت‌تر از باد، فرشته‌ای است که باد را می‌فرستد و سخت‌تر از آن فرشته، فرشتهٔ مرگ است که

فرشتهٔ باد را می‌میراند و سخت‌تر از عزرائیل، مرگ است که جانِ او را می‌ستاند و سخت‌تر از مرگ، امر خداست که مرگ را می‌میراند.

شامی گفت: شهادت می‌دهم که به راستی تو فرزند رسول خدایی و علی از معاویه، به حکومت و خلافت، اَولی است.

شامی سپس این جواب‌ها را نوشت و آنها را پیش معاویه بُرد. معاویه آنها را برای ابن اَصفر (حاکم روم) فرستاد.

ابن اصفر به معاویه نوشت: ای معاویه، چرا سخنی را برایم بیان می‌داری که از آنِ تو نیست و پاسخی را می‌دهی که از خودت نمی‌باشد؟! به مسیح سوگند یاد می‌کنم که این پاسخ‌ها را تو نگفته‌ای، اینها جز از معدن نبوّت و جایگاه رسالت صادر نشده‌اند.

وامّا تو [ای معاویه] اگر درهمی را از من بخواهی، به تو نمی‌دهم.

حدیث (۳۲)

ماجرایی که میان امام جواد علیه السلام و یحیی بن اکثم روی داد

[عقد ازدواج امام جواد علیه السلام با دختر مأمون و پاسخ حیرت برانگیز آن حضرت به پرسش یحیی بن اکثم و...]

الاحتجاج، اثر احمد بن اَبی طالب طبرسی رحمه الله.

از رَیّان بن شَبیب روایت است که گفت:

لَمَّا أَرَادَ الْمَأْمُونُ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام، بَلَغَ ذٰلِكَ الْعَبَّاسِيِّينَ فَغَلُظَ عَلَيْهِمْ وَاسْتَنْكَرُوهُ مِنْهُ، وَخَافُوا أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ مَعَهُ إِلَىٰ مَا انْتَهَى مَعَ الرِّضَا عليه السلام.

فَخَاضُوا فِي ذٰلِكَ وَاجْتَمَعَ مِنْهُمْ أَهْلُ بَيْتِهِ الأَدْنَوْنَ مِنْهُ، فَقَالُوا نَنْشُدُكَ اللّٰهَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ أَنْ تُقِيمَ عَلىٰ هٰذَا الأَمْرِ الَّذِي عَزَمْتَ عَلَيْهِ مِنْ تَزْوِيجِ ابْنِ الرِّضَا فَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَخْرُجَ بِهِ عَنَّا أَمْرٌ قَدْ مَلَّكَنَاهُ اللّٰهُ ﷻ وَيَنْزِعَ مِنَّا عِزّاً قَدْ أَلْبَسَنَاهُ اللّٰهُ.

وَقَدْ عَرَفْتَ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَدِيماً وَحَدِيثاً، وَمَا كَانَ عَلَيْهِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ قَبْلَكَ مِنْ تَبْعِيدِهِمْ وَالتَّصْغِيرِ بِهِمْ، وَقَدْ كُنَّا فِي وَهْلَةٍ مِنْ عَمَلِكَ مَعَ الرِّضَا مَا عَمِلْتَ، فَكَفَانَا اللّٰهُ الْمُهِمَّ مِنْ ذٰلِكَ، فَاللّٰهَ اللّٰهَ أَنْ تَرُدَّنَا إِلىٰ غَمٍّ قَدِ انْحَسَرَ عَنَّا، وَاصْرِفْ رَأْيَكَ عَنِ ابْنِ الرِّضَا وَاعْدِلْ إِلىٰ مَنْ تَرَاهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَصْلُحُ لِذٰلِكَ دُونَ غَيْرِهِ.

فَقَالَ لَهُمُ الْمَأْمُونُ: أَمَّا مَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ آلِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَنْتُمُ السَّبَبُ فِيهِ وَلَوْ أَنْصَفْتُمُ الْقَوْمَ لَكَانُوا أَوْلىٰ بِكُمْ؛ وَأَمَّا مَا كَانَ يَفْعَلُهُ مَنْ قَبْلِي بِهِمْ، فَقَدْ كَانَ بِهِ قَاطِعاً لِلرَّحِمِ وَأَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ.

وَوَاللّٰهِ مَا نَدِمْتُ عَلىٰ مَا كَانَ مِنِّي مِنِ اسْتِخْلَافِ الرِّضَا، وَلَقَدْ سَأَلْتُهُ أَنْ يَقُومَ بِالأَمْرِ وَأَنْزِعَهُ مِنْ نَفْسِي فَأَبىٰ، وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً.

وَأَمَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، فَقَدِ اخْتَرْتُهُ لِتَبْرِيزِهِ عَلىٰ كَافَّةِ أَهْلِ الْفَضْلِ فِي الْعِلْمِ وَالْفَضْلِ مَعَ صِغَرِ سِنِّهِ وَالأُعْجُوبَةِ فِيهِ بِذٰلِكَ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَظْهَرَ لِلنَّاسِ مَا قَدْ عَرَفْتُهُ مِنْهُ، فَيَعْلَمُوا أَنَّ الرَّأْيَ مَا رَأَيْتُ فِيهِ.

فَقَالُوا: إِنَّ هٰذَا الْفَتىٰ وَإِنْ رَاقَكَ مِنْهُ هَدْيُهُ فَإِنَّهُ صَبِيٌّ لَا مَعْرِفَةَ لَهُ وَلَا فِقْهَ، فَأَمْهِلْهُ لِيَتَأَدَّبَ ثُمَّ اصْنَعْ مَا تَرَاهُ بَعْدَ ذٰلِكَ.

فَقَالَ لَهُمْ: وَيْحَكُمْ! إِنِّي أَعْرَفُ بِهٰذَا الْفَتىٰ مِنْكُمْ، وَإِنَّ هٰذَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ [۱] عِلْمُهُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالىٰ وَمَوَادِّهِ وَإِلْهَامِهِ، لَمْ تَزَلْ آبَاؤُهُ أَغْنِيَاءَ فِي عِلْمِ الدِّينِ وَالْأَدَبِ عَنِ الرَّعَايَا النَّاقِصَةِ عَنْ حَدِّ الْكَمَالِ، فَإِنْ شِئْتُمْ فَامْتَحِنُوا أَبَا جَعْفَرٍ بِمَا يَتَبَيَّنُ لَكُمْ بِهِ مَا وَصَفْتُ لَكُمْ مِنْ حَالِهِ.

قَالُوا: لَقَدْ رَضِينَا [۲] لَكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَلِأَنْفُسِنَا بِامْتِحَانِهِ، فَخَلِّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ لِنَنْصِبَ مَنْ يَسْأَلُهُ بِحَضْرَتِكَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ فِقْهِ الشَّرِيعَةِ، فَإِنْ أَصَابَ فِي الْجَوَابِ عَنْهُ، لَمْ يَكُنْ لَنَا اعْتِرَاضٌ فِي أَمْرِهِ، وَظَهَرَ لِلْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ سَدِيدُ رَأْيِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ فِيهِ، وَإِنْ عَجِزَ عَنْ ذٰلِكَ فَقَدْ كُفِينَا الْخَطْبَ فِي مَعْنَاهُ.

فَقَالَ لَهُمُ الْمَأْمُونُ: شَأْنَكُمْ وَذٰلِكَ مَتىٰ أَرَدْتُمْ.

فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ وَاجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلىٰ مَسْأَلَةِ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَاضِي الزَّمَانِ - عَلىٰ أَنْ يَسْأَلَهُ مَسْأَلَةً لَا يَعْرِفُ الْجَوَابَ فِيهَا، وَوَعَدُوهُ بِأَمْوَالٍ نَفِيسَةٍ عَلىٰ ذٰلِكَ.

وَعَادُوا إِلىٰ الْمَأْمُونِ فَسَأَلُوهُ [۳] أَنْ يَخْتَارَ لَهُمْ يَوْماً لِلاجْتِمَاعِ، فَأَجَابَهُمْ إِلىٰ ذٰلِكَ، وَاجْتَمَعُوا فِي الْيَوْمِ الَّذِي اتَّفَقُوا عَلَيْهِ، وَحَضَرَ مَعَهُمْ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ.

وَأَمَرَ الْمَأْمُونُ أَنْ يُفْرَشَ لِأَبِي جَعْفَرٍ دَسْتٌ وَيُجْعَلَ لَهُ فِيهِ مِسْوَرَتَانِ، فَفُعِلَ ذٰلِكَ.

وَخَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ تِسْعِ سِنِينَ وَأَشْهُرٍ، فَجَلَسَ بَيْنَ الْمِسْوَرَتَيْنِ وَجَلَسَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ.

---

۱. در بیشتر مآخذ، ضبط به همین‌گونه است، لیکن در «بحار» آمده است: وَإِنَّ أَهلَ هٰذا البیت... .
۲. در «بحار»، «قد رَضینا» ضبط است.
۳. در «بحار» آمده است: وَسَأَلُوه.

فَـقَامَ النَّـاسُ فِـي مَـرَاتِـبِهِمْ، وَالْـمَأْمُونُ جَـالِسٌ فِـي دَسْتٍ مُـتَّصِلٍ بِـدَسْتِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ لِلْمَأْمُونِ: يَأْذَنُ لِي أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: اسْتَأْذِنْهُ فِي ذٰلِكَ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي ـ جُعِلْتُ فِدَاكَ ـ فِي مَسْأَلَةٍ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: سَلْ إِنْ شِئْتَ.

قَالَ يَحْيىٰ: مَا تَقُولُ ـ جُعِلْتُ فِدَاكَ ـ فِي مُحْرِمٍ قَتَلَ صَيْداً؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: قَتَلَهُ فِي حِلٍّ أَوْ حَرَمٍ؟ عَالِماً كَانَ الْمُحْرِمُ أَوْ جَاهِلاً؟ قَتَلَهُ عَمْداً أَوْ خَطَأً؟ حُرّاً كَانَ الْمُحْرِمُ أَوْ عَبْداً؟ صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً؟ مُبْتَدِئاً بِـالْقَتْلِ أَمْ مُعِيداً؟ مِنْ ذَوَاتِ الطَّيْرِ كَانَ الصَّيْدُ أَمْ مِنْ غَيْرِهَا؟ مِنْ صِغَارِ الصَّيْدِ أَمْ مِنْ كِبَارِه؟ [1] مُصِرّاً عَلىٰ مَا فَعَلَ أَوْ نَادِماً؟ فِي اللَّيْلِ كَانَ قَتْلُهُ لِـلصَّيْدِ أَمْ بِـالنَّهَارِ؟ مُـحْرِماً كَـانَ بِالْعُمْرَةِ إِذْ قَتَلَهُ أَوْ بِالْحَجِّ كَانَ مُحْرِماً؟

فَتَحَيَّرَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ وَبَانَ فِي وَجْهِهِ الْعَجْزُ وَالإِنْقِطَاعُ، وَلَـجْلَجَ حَـتّىٰ عَـرَفَ جَمَاعَةُ أَهْلِ الْمَجْلِسِ عَجْزَهُ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلىٰ هٰذِهِ النِّعْمَةِ وَالتَّوْفِيقِ لِي فِي الرَّأْيِ. ثُمَّ نَظَرَ إِلىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ لَهُمْ: أَعَرَفْتُمُ الآنَ مَا كُنْتُمْ تُنْكِرُونَهُ؟

ثُمَّ أَقْبَلَ إِلىٰ [2] أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: أَتَخْطُبُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ؟

---

۱. در «بحار»، «أم من كبارها» ضبط است.

۲. در «بحار» آمده است: ثمّ أقبَلَ عَلَى ... .

فَقالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

فَقالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: اخْطُبْ لِنَفْسِك ـ جُعِلْتُ فِداكَ ـ قَدْ رَضِيتُك لِنَفْسِي وَأَنَا مُزَوِّجُك أُمَّ الْفَضْلِ ابْنَتِي وَإِنْ رُغِمَ قَوْمٌ لِذٰلِك.(١)

فَقالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ إِقْرَاراً بِنِعْمَتِهِ، وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصاً لِوَحْدَانِيَّتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ، وَالْأَصْفِيَاءِ مِنْ عِتْرَتِهِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ كانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَى الْأَنَامِ أَنْ أَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.(٢)

ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، يَخْطُبُ أُمَّ الْفَضْلِ، بِنْتَ عَبْدِاللَّهِ الْمَأْمُونِ، وَقَدْ بَذَلَ لَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مَهْرَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام وَهُوَ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ جِيَاداً، فَهَلْ زَوَّجْتَهُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَلىٰ هٰذَا الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ؟

فَقالَ الْمَأْمُونُ: نَعَمْ قَدْ زَوَّجْتُك يَا أَبَا جَعْفَرٍ أُمَّ الْفَضْلِ ابْنَتِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ، فَهَلْ قَبِلْتَ النِّكَاحَ؟

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: قَدْ قَبِلْتُ ذٰلِك وَرَضِيتُ بِهِ.

فَأَمَرَ الْمَأْمُونُ أَنْ يَقْعُدَ النَّاسُ عَلىٰ مَرَاتِبِهِمْ فِي الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ.

قالَ الرَّيَّانُ: وَلَمْ نَلْبَثْ أَنْ سَمِعْنَا أَصْوَاتاً تُشْبِهُ أَصْوَاتَ الْمَلَّاحِينَ فِي مُحَاوَرَاتِهِمْ، إِذِ الْخَدَمُ يَجُرُّونَ سَفِينَةً مَصْنُوعَةً مِنْ فِضَّةٍ، تُشَدُّ(٣) بِالْحِبَالِ مِنَ الْإِبْرِيسَمِ، عَلىٰ عَجَلَةٍ مَمْلُوَّةٍ مِنَ الْغَالِيَةِ.

١. در «احتجاج» آمده است: وإن رغم أُنوف قوم....

٢. سورة نور (٢٤) آية ٣٢.

٣. در «بحار» و شماری از مآخذ، «مَشْدودة» ضبط است.

فَأَمَرَ[1] الْمَأْمُونُ أَنْ تُخْضَبَ لِحَى الْخَاصَّةِ مِنْ تِلْكَ الْغَالِيَةِ، ثُمَّ مُدَّتْ إِلىٰ دَارِ الْعَامَّةِ، فَطُيِّبُوا[2] مِنْهَا؛ وَوُضِعَتِ الْمَوَائِدُ، فَأَكَلَ النَّاسُ وَخَرَجَتِ الْجَوَائِزُ إِلىٰ كُلِّ قَوْمٍ عَلىٰ قَدْرِهِمْ.

فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ وَبَقِيَ مِنَ الْخَاصَّةِ مَنْ بَقِيَ، قَالَ الْمَأْمُونُ لأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنْ رَأَيْتَ ـ جُعِلْتُ فِدَاكَ ـ أَنْ تَذْكُرَ الْفِقْهَ فِيمَا فَصَّلْتَهُ[3] مِنْ وُجُوهٍ مِنْ قَتْلِ الْمُحْرِمِ لِنَعْلَمَهُ وَنَسْتَفِيدَهُ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: نَعَمْ.

إِنَّ الْمُحْرِمَ إِذَا قَتَلَ صَيْداً فِي الْحِلِّ وَكَانَ الصَّيْدُ مِنْ ذَوَاتِ الطَّيْرِ وَكَانَ مِنْ كِبَارِهَا، فَعَلَيْهِ شَاةٌ.

فَإِنْ أَصَابَهُ فِي الْحَرَمِ، فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مُضَاعَفاً.

وَإِذَا قَتَلَ فَرْخاً فِي الْحِلِّ، فَعَلَيْهِ حَمَلٌ قَدْ فُطِمَ مِنَ اللَّبَنِ.

فَإِذَا قَتَلَهُ فِي الْحَرَمِ، فَعَلَيْهِ الْحَمَلُ وَقِيمَةُ الْفَرْخِ.

فَإِذَا كَانَ مِنَ الْوَحْشِ وَكَانَ حِمَارَ وَحْشٍ، فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ؛ وَإِنْ كَانَ نَعَامَةً، فَعَلَيْهِ بَدَنَةٌ؛ وَإِنْ كَانَ ظَبْياً، فَعَلَيْهِ شَاةٌ.

وَإِنْ كَانَ قَتَلَ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ فِي الْحَرَمِ، فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مُضَاعَفاً هَدْياً بَالِغَ الْكَعْبَةِ.

وَإِذَا أَصَابَ الْمُحْرِمُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ الْهَدْيُ فِيهِ وَكَانَ إِحْرَامُهُ بِالْحَجِّ، نَحَرَهُ بِمِنىً؛ وَإِنْ كَانَ إِحْرَامُهُ بِالْعُمْرَةِ، نَحَرَهُ بِمَكَّةَ.

وَجَزَاءُ الصَّيْدِ عَلَى الْعَالِمِ وَالْجَاهِلِ، سَوَاءٌ.

---

۱. در «بحار»، «ثُمَّ أَمَرَ» ضبط است.

۲. در «بحار» و برخی از مآخذ، «فَتَطَيَّبُوا» ضبط است.

۳. در «بحار»، آمده است: الّذي فَصَلْتَهُ ... .

وَفِي الْعَمْدِ عَلَيْهِ الْمَأْثَمُ، وَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ فِي الْخَطَاءِ.

وَالْكَفَّارَةُ عَلَى الْحُرِّ فِي نَفْسِهِ، وَعَلَى السَّيِّدِ فِي عَبْدِهِ.

وَالصَّغِيرُ لَا كَفَّارَةَ عَلَيْهِ، وَهِيَ عَلَى الْكَبِيرِ وَاجِبَةٌ.

وَالنَّادِمُ يُسْقِطُ نَدَمُهُ عَنْهُ عِقَابَ الآخِرَةِ، وَالْمُصِرُّ يَجِبُ عَلَيْهِ الْعِقَابُ فِي الآخِرَةِ.

فَقَالَ الْمَأْمُونُ: أَحْسَنْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْأَلَ يَحْيىٰ عَنْ مَسْأَلَةٍ كَمَا سَأَلَكَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِيَحْيىٰ: أَسْأَلُكَ؟

قَالَ: ذٰلِكَ إِلَيْكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنْ عَرَفْتُ جَوَابَ مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ وَإِلَّا اسْتَفَدْتُهُ مِنْكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلىٰ امْرَأَةٍ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ فَكَانَ نَظَرُهُ إِلَيْهَا حَرَاماً عَلَيْهِ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ حَلَّتْ لَهُ، فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ حَرُمَتْ عَلَيْهِ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ حَلَّتْ لَهُ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ حَرُمَتْ عَلَيْهِ، فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الآخِرَةِ حَلَّتْ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ انْتِصَافِ اللَّيْلِ حَرُمَتْ عَلَيْهِ، فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ حَلَّتْ لَهُ.

مَا حَالُ هٰذِهِ الْمَرْأَةِ؟ بِمَاذَا[1] حَلَّتْ لَهُ وَ حَرُمَتْ عَلَيْهِ؟

فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ: لَا وَاللّٰهِ، لَا أَهْتَدِي إِلىٰ جَوَابِ هٰذَا السُّؤَالِ وَلَا أَعْرِفُ الْوَجْهَ فِيهِ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفِيدَنَاهُ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هٰذِهِ أَمَةٌ لِرَجُلٍ مِنَ النَّاسِ نَظَرَ إِلَيْهَا أَجْنَبِيٌّ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَكَانَ نَظَرُهُ إِلَيْهَا حَرَاماً عَلَيْهِ؛ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ، ابْتَاعَهَا مِنْ مَوْلَاهَا فَحَلَّتْ لَهُ؛ فَلَمَّا

---

١. در مآخذ، «وَبِماذا» ضبط است.

كَانَ عِنْدَ الظُّهْرِ، أَعْتَقَهَا فَحَرُمَتْ عَلَيْهِ؛ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ، تَزَوَّجَهَا فَحَلَّتْ لَهُ؛ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ، ظَاهَرَ مِنْهَا فَحَرُمَتْ عَلَيْهِ؛ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعِشَاءِ الآخِرَةِ، كَفَّرَ عَنِ الظِّهَارِ، فَحَلَّتْ لَهُ؛ فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ، طَلَّقَهَا طَلْقَةً وَاحِدَةً فَحَرُمَتْ عَلَيْهِ؛ فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْفَجْرِ، رَاجَعَهَا فَحَلَّتْ لَهُ.

قَالَ فَأَقْبَلَ الْمَأْمُونُ عَلىٰ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالَ لَهُمْ: هَلْ فِيكُمْ مَنْ يُجِيبُ هٰذِهِ الْمَسْأَلَةَ بِمِثْلِ هٰذَا الْجَوَابِ أَوْ يَعْرِفُ الْقَوْلَ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ السُّؤَالِ؟

قَالُوا: لَا وَاللَّهِ، إِنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ وَمَا رَأىٰ.

فَقَالَ: وَيْحَكُمْ! إِنَّ أَهْلَ هٰذَا الْبَيْتِ خُصُّوا مِنَ الْخَلْقِ بِمَا تَرَوْنَ مِنَ الْفَضْلِ، وَإِنَّ صِغَرَ السِّنِّ [1] لَا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْكَمَالِ.

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله افْتَتَحَ دَعْوَتَهُ بِدُعَاءِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ، وَقَبِلَ مِنْهُ الإِسْلَامَ وَحَكَمَ لَهُ بِهِ وَلَمْ يَدْعُ أَحَداً فِي سِنِّهِ غَيْرَهُ، وَبَايَعَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ [عليهما السلام] وَهُمَا ابْنَا دُونِ السِّتِّ سِنِينَ، وَلَمْ يُبَايِعْ صَبِيّاً غَيْرَهُمَا؟

أَوَلَا تَعْلَمُونَ مَا اخْتَصَّ اللَّهُ بِهِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ، وَأَنَّهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ يَجْرِي لآخِرِهِمْ مَا يَجْرِي لأَوَّلِهِمْ؟

قَالُوا: صَدَقْتَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. [2]

ثُمَّ نَهَضَ الْقَوْمُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، حَضَرَ النَّاسُ وَحَضَرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَصَارَ الْقُوَّادُ وَالْحُجَّابُ وَالْخَاصَّةُ وَالْعُمَّالُ لِتَهْنِئَةِ الْمَأْمُونِ وَأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

---

۱. در مآخذ (به جز «احتجاج») آمده است: وإنَّ صِغَرَ السِّنِّ فِيهِمْ ... .

۲. در مآخذ، آمده است: صدقتَ يا أمير المؤمنين.

فَأُخْرِجَتْ ثَلَاثَةُ أَطْبَاقٍ مِنَ الْفِضَّةِ فِيهَا بَنَادِقُ مِسْكٍ وَزَعْفَرَانٍ، مَعْجُونٍ فِي أَجْوَافِ تِلْكَ الْبَنَادِقِ رِقَاعٌ مَكْتُوبَةٌ بِأَمْوَالٍ جَزِيلَةٍ وَعَطَايَا سَنِيَّةٍ وَإِقْطَاعَاتٍ، فَأَمَرَ الْمَأْمُونُ بِنَثْرِهَا عَلَى الْقَوْمِ مِنْ خَاصَّتِهِ، فَكَانَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ فِي يَدِهِ بُنْدُقَةٌ، أَخْرَجَ الرُّقْعَةَ الَّتِي فِيهَا وَالْتَمَسَهُ فَأُطْلِقَ لَهُ. (۱)

وَوُضِعَتِ الْبُدُ لِ رُ، (۲) فَنُثِرَ مَا فِيهَا عَلَى الْقُوَّادِ وَغَيْرِهِمْ؛ وَانْصَرَفَ النَّاسُ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ بِالْجَوَائِزِ وَالْعَطَايَا.

وَتَقَدَّمَ الْمَأْمُونُ بِالصَّدَقَةِ عَلَىٰ كَافَّةِ الْمَسَاكِينِ، وَلَمْ يَزَلْ مُكْرِماً لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مُعَظِّماً لِقَدْرِهِ مُدَّةَ حَيَاتِهِ، يُؤْثِرُهُ عَلَىٰ وُلْدِهِ وَجَمَاعَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ؛ (۳)

چون مأمون می‌خواست دخترش را به ابو جعفر، محمّد بن علی علیه السلام بدهد، این خبر به عبّاسیان رسید. بر ایشان گران آمد و آن را کاری ناصواب دانستند و ترسیدند این ازدواج ـ با او ـ بدان‌جا کشد که با رضا علیه السلام انجامید [یعنی همان‌گونه که مأمون ولایت عهدی را به امام رضا علیه السلام سپرد، او را نیز ولی عهد خویش سازد].

آنان در این باره به فکر فرو رفتند و نزدیکان مأمون گرد آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، تو را به خدا از تصمیمی که دربارهٔ ازدواج ابن الرضا [با دخترت] گرفته‌ای دست بردار؛ چراکه بیم داریم امری را که خدای عزّوجلّ در اختیار ما درآورْد، از چنگمان بیرون رود و لباس عزّتی را که خدا آن را بر ما پوشاند، از تنِ ما درآید.

---

۱. در «بحار» و «عوالم» آمده است: فأطلقَ یَدَهُ لَه.

۲. «البِدَر» و «البُدُور» هر دو جمع «البَدْرَة»اند. در مآخذ «البِدَر» ضبط است.

۳. احتجاج طبرسی ۲: ۴۴۳ ـ ۴۴۶؛ بحار الأنوار ۵۰: ۷۴ ـ ۷۹، حدیث ۳.

ماجرای میان ما و اینان را در گذشته و حال می‌دانی، از تبعید و تحقیر آنان به وسیلهٔ خلفای راشدین باخبری، در آن کاری که با رضا [علیه السلام] کردی ما در هول و هراس بودیم، خدا ما را از این مهم کفایت کرد، از خدا بترس که ما را به غمی برگردانی که از ما برداشته شد، از رأی خویش دربارهٔ ابن الرضا برگرد و به هر یک از خاندانت که او را برای این کار شایسته می‌دانی (غیر از ابن الرضا) روی آور.

مأمون به ایشان گفت: آنچه میان شما و آل ابی طالب هست، سببش خودتانید؛ اگر انصاف دهید، آنان به شما اَولیٰ‌اند.

و امّا کاری را که کسان پیش از من با آنها کردند، قطعِ رحم بود و من از این کار به خدا پناه می‌برم.

والله، از کاری که کردم و رضا را جانشین خود ساختم، پشیمان نیستم. از او خواستم خلافت را بر عهده گیرد و من خود را خلع می‌کنم، نپذیرفت و آن تقدیر الهی پیش آمد.

و امّا ابو جعفر، محمّد بن علی، من برتری و برازندگی‌اش را بر همهٔ اهل فضل ـ در علم و فضل ـ با اینکه خردسال است، آزمودم. وی در علم و فضیلت، اُعجوبه است و امیدوارم آنچه را من دریافتم وی برای مردم آشکار سازد تا بدانند که رأی درست، نظر من است.

گفتند: راه و روش این نوجوان، تو را شیفتهٔ خود ساخت. وی کودک است، معرفت و درک و فهمی ندارد، به او فرصت ده ادب آموزد، پس از آن، هر کاری که به نظرت آمد انجام ده.

مأمون گفت: وای بر شما، من این نوجوان را بهتر از شما می‌شناسم. وی از خاندانی است که علمِ آنها و موادّ علم و الهامِ آن از سوی خدای متعال است. (۱) پدران وی در علم دین و ادب، پیوسته از رعایایی که علمی ناقص دارند، بی‌نیاز بودند. اگر خواستید ابو جعفر را به چیزی بیازمایید تا آنچه را در وصف حال وی بیان کردم، برایتان روشن گردد.

گفتند: ای امیر مؤمنان، به امتحان وی ـ برای تو و خودمان ـ خشنودیم. ما را با او واگذار تا کسی را بگماریم که در حضورت مسئله‌ای را از فقه شریعت از او بپرسد. اگر جواب درست داد، در امر وی اعتراض نمی‌کنیم و برای خاص و عام، راست و درست بودن رأی امیر مؤمنان در این زمینه، آشکار می‌گردد واگر در آن مسئله درماند، همین عجز او، ما را کفایت می‌کند.

مأمون به آنها گفت: هر طور میل شماست [این گوی و این میدان!] هر وقت خواستید [این کار را انجام دهید].

آنها از نزد مأمون بیرون آمدند و نظر همه‌شان این شد که پیش یحیی بن اکثم روند (وی در آن دوران قاضی زمان خویش بود) و از او بخواهند که از آن حضرت مسئله‌ای را بپرسد که امام علیه السلام نتواند جواب دهد.

نزد ابن اکثم رفتند [و خواسته‌شان را مطرح کردند] و به او وعده دادند که اگر از پس این کار برآید، اموال نفیسی را ارزانی‌اش دارند.

سپس پیش مأمون بازآمدند و از او خواستند روزی را برای این کار انتخاب

---

۱. براساس متن، ترجمه چنین است: علم ایشان از جانب خداست و مواد و الهامِ خدا.

کند. مأمون درخواست آنها را پذیرفت و در روز موعود گرد آمدند و یحیی بن اکثم با ایشان حضور یافت.

مأمون دستور داد برای ابو جعفر در صدر مجلس تشکی بگسترانند و برای وی در آن دو بالش [روی هم] قرار دهند. این کار انجام شد.

امام علیه السلام که در آن زمان، نُه سال و چند ماه داشت، آمد و در جایگاه قرار گرفت و یحیی بن اکثم پیش روی آن حضرت نشست.

مردم هر کدام در جای خود قرار گرفتند و مأمون روی تشکی نشست که به تشک امام علیه السلام وصل بود.

یحیی بن اکثم به مأمون گفت: ای امیر مؤمنان، آیا اجازه می‌دهی که مسئله‌ای را از ابو جعفر بپرسم؟

مأمون گفت: از خودش در این باره اجازه بگیر.

یحیی بن اکثم رو به امام کرد و گفت: فدایت شوم! اجازه می‌دهی مسئله‌ای را بپرسم؟

امام علیه السلام فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس.

یحیی گفت: فدایت شوم! دربارهٔ شخص مُحْرِم که با شکار، حیوانی را بکشد چه می‌فرمایید؟

امام علیه السلام پرسید: شکار را در حرم کشت یا در بیرون از آن؟ عالم به حکم بود یا جاهل به آن؟ عمدی به قتل رساند یا خطایی؟ مُحرِم، آزاد بود یا برده؟ صغیر (خردسال و نابالغ) بود یا کبیر (بزرگسال وبالغ)؟ در حالِ آمدن، کشت یا در حال رفتن؟ صید پرنده بود یا غیر آن؟ صید، کوچک بود یا بزرگ؟ وی بر کاری که

انجام داد اصرار داشت یا از آن پشیمان بود؟ در شب، شکار را کشت یا در روز؟ وقتی آن را کشت، اِحرام عُمره داشت یا احرام حج؟

یحیی بن اکثم حیران ماند و در چهره‌اش عجز و مکث و لُکنت نمایان شد تا آنجا که اهل مجلس به درماندگی‌اش پی بردند.

مأمون گفت: خدای را بر این نعمت و توفیق در رأی [درست] سپاس می‌گویم. سپس به خاندانش نگریست و گفت: اکنون آنچه را انکار می‌کردید دریافتید.

آن گاه مأمون به امام علیه‌السلام رو کرد و پرسید: ای ابو جعفر، آیا [دخترم را] خواستگاری می‌کنی؟

امام علیه‌السلام فرمود: آری، ای امیر مؤمنان.

مأمون گفت: فدایت شوم [دخترم را] برای خود خواستگاری کن، من به این کار راضی‌ام و دخترم اُمّ الفضل را به تو می‌دهم، هرچند قومی آن را خوش ندارند.

امام علیه‌السلام فرمود: سپاس خدای را که حمد را برای اقرار به نعمتش قرار داد و کلمهٔ «لا إله إلّا الله» (خدایی جز خدای یکتا نیست) را برای اخلاص در وحدانیّت، و صلوات خدا بر محمّد (سرامد خلایق) و خاندان برگزیده‌اش باد.

از عنایت‌های خدا بر مردمان این است که آنان را با حلال از حرام بی‌نیاز ساخت، فرمود: «مردان بی‌زن و بندگان و کنیزان صالح و شایستهٔ خویش را همسر دهید، اگر فقیر باشند، خدا از فضل خویش بی‌نیازشان می‌سازد؛ چراکه خدا فضلی گسترده دارد و [به هر چیزی] داناست».

باری، محمّد بن علی بن موسی، اُمّ الفضل ـ دختر عبدالله مأمون ـ را خواستگاری می‌کند و برایش، مهر جدّه‌اش فاطمه، دختر محمّد را (سلام خدا بر هر دو باد) که پانصد درهم مرغوب است، به عنوان صداق می‌دهد. ای امیر مؤمنان آیا با صداق مذکور، او را به همسری من درمی‌آوری؟

مأمون گفت: آری، ای ابو جعفر، دخترم اُمّ الفضل را با صداق مذکور، به ازدواج تو درآوردم، آیا این نکاح را می‌پذیری؟

امام علیه‌السلام فرمود: قبول کردم و به آن راضی‌ام.

[پس از خطبهٔ عقد] مأمون دستور داد عام و خاص مردم در جای خود بنشینند.

ریّان می‌گوید: اندکی نگذشت که صدایی شبیه صدای ملوانان را ـ که میان خویش با هم حرف می‌زنند ـ شنیدیم. ناگهان [دیدیم] خدمت‌کاران، یک کشتی مصنوعی از نقره را که با طناب‌های ابریشمی بر ارابه‌ای بسته شده بود و آکنده از بوهای خوش بود، حرکت می‌دهند.

مأمون دستور داد گروه خواص از آن عطرها خود را خوش‌بو ساختند، سپس آن کشتی به سرایی که عموم مردم در آنجا بودند کشانده شد و آنان خود را خوش‌بو ساختند. پس از آن سفره‌ها را انداختند و مردم غذا خوردند و به هر قومی به اندازهٔ منزلتی که داشت جایزه‌ها داده شد.

چون مردم پراکنده شدند و شماری از خواص ماندند، مأمون به امام علیه‌السلام گفت: فدایت شوم! خوب است حکم فقهی وجوهی را که در قتل مُحرم تفصیل دادی، بیان داری تا آن را بدانیم و استفاده کنیم.

امام علیه السلام فرمود: آری.

● هرگاه محرم در بیرون از حرم شکار کند و صید از پرندگان بزرگ باشد، یک گوسفند کفّاره دارد.

و اگر مُحرم در حرم شکار را بکشد، باید دو گوسفند کفّاره بدهد.

● اگر مُحرم در بیرون از حرم جوجۀ پرنده را بکشد، کفّاره‌اش بَره‌ای است که او را از شیر گرفته‌اند.

و اگر مُحرم در حرم جوجه پرنده را بکشد، باید افزون بر بَرّۀ از شیر گرفته شده، قیمت جوجه را هم کفّاره بدهد.

● اگر مُحرم حیوان وحشی را در بیرون حرم شکار کند، کفّارۀ گور خر، یک گاو و کفّارۀ شتر مرغ، یک شتر و کفّاره آهو، یک گوسفند است.

و در صورتی که اینها را در حرم شکار کند، کفّاره‌ها دو برابر می‌شود.

● اگر قربانی به مکّه برسد و مُحرم به احرام حج کاری کند که قربانی بـر او واجب شود، باید قربانی را در «مِنا» نحر کند و اگر به احرام عمره، مُحرم باشد، باید قربانی را در مکّه ذبح کند.

● کفّارۀ صید، بر عالم و جاهل یکسان است.

● در صید عمدی، افزون بر کفّاره، مُحرم گناهکار است، امّا در قتل خطایی، گناهی بر وی نیست.

● کفّارۀ شخص آزاد، بر عهدۀ خود اوست و کفّارۀ بنده، بر گردنِ مولاست.

● بر شخص نابالغ، کفّاره‌ای نیست و بر بالغ، پرداخت کفّاره واجب می‌باشد.

● اگر شخص از کردۀ خویش پشیمان شود، عقاب آخرتی ندارد و اگر بر آن اصرار ورزد، در آخرت کیفر می‌بیند.

مأمون گفت: آفرین ای ابو جعفر، خدا خیرت دهد. اگر صلاح می‌دانی مسئله‌ای را از یحیی بپرس (چنان که او از تو سؤال کرد).

امام علیه السلام به یحیی گفت: مسئله‌ای را از تو بپرسم؟

یحیی گفت: فدایت شوم! اختیار با خودت، اگر جواب سؤال را دانستم می‌گویم وگرنه از شما استفاده می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: مردی در آغاز روز به زنی نگاه کرد، نگاهش به آن زن بر وی حرام بود، چون آفتاب بالا آمد، این نگاه حلال شد و آن گاه که ظهر گردید، زن بر وی حرام شد، هنگام عصر بر وی حلال گردید، وچون خورشید غروب کرد، زن بر او حرام شد، و آن گاه که وقت نماز عشای آخر فرا رسید، زن بر او حلال شد و در نیمهٔ شب بر وی حرام گردید و چون فجر طلوع کرد، بر او حلال شد.

ماجرای این زن چه بود؟ به چه سبب بر مرد حلال شد وچرا بر او حرام گردید؟

یحیی بن اکثم گفت: والله، پاسخی برای این سؤال به ذهنم نمی‌رسد و وجه آن را نمی‌دانم، اگر صلاح می‌دانید ما را بهره‌مند سازید.

امام علیه السلام فرمود: این زن، کنیزِ یکی از مردمان بود. بیگانه [و نامحرمی] در آغاز روز سوی وی نگاه کرد، این نگاه برای او حرام بود. چون روز بالا آمد، او را از مولایش خرید و بر وی حلال شد. هنگام ظهر او را آزاد ساخت، در نتیجه بر وی حرام شد. چون عصر فرا رسید، او را به عقد خویش درآورد و بر وی حلال گشت. چون مغرب شد، با وی ظهار[1] کرد و بر وی حرام شد. هنگام عشای

---

۱. ظهار این است که شخص به زنش بگوید: «أنتِ منّي كظهر أُمّي عَلَيّ» (تو نسبت به من به منزلهٔ پشت مادرِ منی) بر اساسِ آیین اسلام با گفتن این جمله، زن بر شوهر حرام می‌شود و با دادن کفّاره، حرمت از بین می‌رود.

آخر کفّارهٔ ظهار را داد، برایش حلال شد. چون نیمهٔ شب شد او را یک بار طلاق داد، بر وی حرام شد. هنگام فجر به وی رجوع نمود، بر او حلال گشت.

مأمون به کسانی از خاندانش که در آنجا حضور داشتند رو کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از این مسئله، بدین گونه پاسخ دهد یا حکم سؤال قبل را آن چنان که گذشت بداند؟

آنان گفتند: نه والله، امیر مؤمنان به آنچه مصلحت دید، داناتر است.

مأمون گفت: وای بر شما! این خاندان، به فضایلی که دیدید، از خلق ممتازند و خردسالی آنان را از کمال باز نمی‌دارد.

آیا ندانستید که رسول خدا ﷺ دعوت به اسلام را با دعوت از علیّ بن اَبی طالب ـ که کودک ده ساله بود ـ آغازید و اسلام او را پذیرفت و او را مسلمان دانست و اَحَدی جز او را در این سن، به اسلام فرا نخواند و با حسن و حسین (که کمتر از شش سال داشتند) بیعت کرد و با کودکی غیر آن دو، بیعت ننمود.

آیا اکنون آنچه را خدا به این قوم اختصاص داده است، درنیافتید و اینکه آنان ذریّه‌ای از نسل هم‌اند، آنچه را برای اوّل آنها جریان یافت، برای آخرشان جاری است.

گفتند: راست گفتی ای امیر مؤمنان.

سپس آن قوم برخاستند [و رفتند] چون صبح فردا شد، مردمان و ابو جعفر علیه‌السلام حضور یافتند. فرماندهان، پرده‌داران، خواص و کارگزاران برای عرض تبریک پیش مأمون و ابو جعفر علیه‌السلام آمدند.

سه طبق از نقره که در آن بُندق (فندق یا گلوله یا گوی) هایی از مشک و زعفران بود، آوردند. در درون آنها نوشته‌هایی وجود داشت که حوالهٔ اموال هنگفت و بخشش‌های عالی و تیول‌ها (آب و ملک و باغ) بود. مأمون دستور داد آنها را بر [سر] خواص بپاشند. هرکس به دستش بسته‌ای می‌افتاد، نوشتهٔ درون آن را در می‌آورد و آن را خواستار می‌شد و در اختیارش قرار می‌گرفت.

کیسه‌های زر را نهادند و محتوای آنها را بر [سر] فرماندهان و دیگران پراکندند و مردم در حالی از آن مجلس باز می‌آمدند که با آن جایزه‌ها و عطاها به ثروت دست یافتند.

مأمون همهٔ مسکینان را صدقه داد و ابو جعفر علیه‌السلام در مدّت حیات وی همواره عزّت و احترام داشت و مأمون او را بر فرزند و گروه خاندانش، برمی‌گزید.

[یادآوری]

مصنّف این کتاب می‌گوید: قضایای امیرالمؤمنین و اولاد آن حضرت، ائمّه علیهم‌السلام و جواب‌های آنان از مسائل پیچیده و مشکل، به راستی فراوان است و در اُصول اصحاب و کتاب‌های مناقب (و دیگر کتاب‌ها) ذکر شده‌اند. هرکه خواهان آنهاست، آنها را در جاهایی که گمان می‌رود، بطلبد.

ما در این کتاب، به عجیب و غریب‌ترین آنها در اَنظار بسنده کردیم تا نمونه‌ای برای باقی آنها باشد؛ زیرا این کتاب به عدد مخصوصی منحصر است، نمی‌توانیم از آن فراتر رویم. اگر همهٔ اخباری را که در یک باب وارد شده است بیاوریم، بسا آنچه مهم‌تر از آنهاست از دستمان برود (والسّلام).

حديث (۳۳)

خبر ناقوس معروف

معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد صالح بن عیسی عِجْلی، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، محمّد بن [محمّد بن] علی فقیه، گفت: برای ما حدیث کرد ابو نصر شَعْرانی در مسجد حُمَیْد، گفت: برای ما حدیث کرد سَلَمة بن [صالح] وَضّاح،[1] از پدرش، از ابو اسرائیل، از ابو اسحاق هَمْدانی، از عاصم بن ضَمْرَة، از حارث اَعْوَر که گفت:

بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ مَعَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام فِي الْحِيرَةِ إِذا أَنَا [نَحْنُ] بِدَيْرَانِيٍّ يَضْرِبُ بِالنَّاقُوسِ.

قَالَ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام: يَا حَارِثُ، أَتَدْرِي مَا يَقُولُ هٰذَا النَّاقُوسُ؟

قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ [وَابْنُ عَمِّ رَسُولِهِ] أَعْلَمُ.

قَالَ: إِنَّهُ يَضْرِبُ مَثَلَ الدُّنْيَا وَخَرَابِهَا وَيَقُولُ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ صِدْقاً صِدْقاً، إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا وَشَغَلَتْنَا وَاسْتَهْوَتْنَا وَاسْتَغْوَتْنَا.

يَابْنَ الدُّنْيَا مَهْلاً مَهْلاً، يَا ابْنَ الدُّنْيَا دَقّاً دَقّاً، يَابْنَ الدُّنْيَا جَمْعاً جَمْعاً.

تَفْنَى الدُّنْيَا قَرْناً قَرْناً، مَا مِنْ يَوْمٍ يَمْضِي عَنَّا إِلَّا أَوْهىٰ رُكْناً مِنَّا.[2]

---

۱. در «امالی صدوق: ۲۲۵، حدیث ۳»، و در «بحار الأنوار» سَلَمة بن وَضّاح، ضبط است.
در «معانی الأخبار» «سَلَمة بن صالح وَضّاح» ثبت است و محقق در پی‌نوشت می‌نگارد: وی ـ ظاهراً ـ سَلَمَة بن صالح اَحمر می‌باشد.

۲. در مآخذ، «مِنّا رکناً» ضبط است.

قَدْ ضَيَّعْنَا داراً تَبْقىٰ، وَاسْتَوْطَنَّا داراً تَفْنىٰ، لَسْنَا نَدْرِي مَا فَرَّطْنَا فِيهَا إِلَّا لَـوْ قَـدْ مِتْنَا.

قَالَ الْحَارِثُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، النَّصَارىٰ يَعْلَمُونَ ذٰلِك؟

قَالَ: لَوْ عَلِمُوا ذٰلِك، لَمَا اتَّخَذُوا الْمَسِيحَ إِلٰهاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ عزّوجلّ.

قَالَ: فَذَهَبْتُ إِلىٰ الدَّيْرَانِيِّ فَقُلْتُ لَهُ: بِحَقِّ الْمَسِيحِ عَلَيْك لَمَّا ضَرَبْتَ بِالنَّاقُوسِ عَلَى الْجِهَةِ الَّتِي كُنْتَ تَضْرِبُهَا.

قَالَ: فَأَخَذَ يَضْرِبُ وَأَنَا أَقُولُ حَرْفاً حَرْفاً حَتّىٰ بَلَغَ إِلىٰ قَوْلِهِ: إِلَّا لَوْ قَدْ مِتْنَا.

فَقَالَ: بِحَقِّ نَبِيِّكُمْ مَنْ أَخْبَرَكَ بِهٰذَا؟

قُلْتُ: هٰذَا الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ مَعِي أَمْسِ.

قَالَ: وَهَلْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّبِيِّ مِنْ قَرَابَةٍ؟

قُلْتُ: هُوَ ابْنُ عَمِّهِ.

قَالَ بِحَقِّ نَبِيِّكُمْ أَسمعَ هٰذَا مِنْ نَبِيِّكُمْ؟

قَالَ، قُلْتُ: نَعَمْ.

فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَالَ: وَاللّٰهِ إِنِّي وَجَدْتُ فِي التَّوْرَاةِ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ وَهُوَ يُفَسِّرُ النَّاقُوسَ؛ (۱)

[روزی] هنگامی که با امیرالمؤمنین، علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام در «حِیره» حرکت می‌کردیم. ناگهان به یک دَیْرانی برخوردیم که ناقوس را می‌نواخت.

علی علیه‌السلام پرسید: ای حارث، می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟

---

۱. معانی الأخبار: ۲۳۰ ـ ۲۳۱، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲: ۳۲۱ ـ ۳۲۲، حدیث ٦ (وجلد ١٤، ص٣٣٤، حدیث ١).

گفتم: خدا و رسول [و عمو زادهٔ پیامبر به آن] داناترند.

امام علیه السلام فرمود: این ناقوس، مَثَلِ دنیا و ویرانی‌اش را می‌زند و می‌گوید: [اینکه] «خدایی جز اللّه نیست» حقِ حق است [اینکه] «خدایی جز اللّه نیست» راستِ راست است. همانا دنیا ما را فریفت و سرگرم ساخت و ناچیز انگاشت و به گمراهی کشاند.

ای فرزند دنیا، مشتاب و آرام باش! ای فرزند دنیا، بکوب و بساب! ای فرزند دنیا، گرد آور و جمع کن!

دنیا قرن اندر قرن می‌گذرد، روزی از ما سپری نمی‌شود مگر اینکه رکنی از وجود ما رنگ می‌بازد و می‌ضعفد.

خانه‌ای را که جاودان است، تباه ساختیم و در سرای فنا منزل گزیدیم، نمی‌دانیم چه کارها [که باید انجام می‌دادیم و] نکردیم مگر زمانی که بمیریم.

حارث پرسید: ای امیرالمؤمنین، نصارا این را می‌دانند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر می‌دانستند، مسیح را به جای «اللّه» خدا نمی‌گرفتند.

حارث می‌گوید: پیش دیرانی رفتم و گفتم: تو را به مسیح سوگند می‌دهم که ناقوس را همان گونه که می‌نواختی بزنی.

وی به زدنِ ناقوس پرداخت و من یکایک آن حرف‌ها را گفتم تا به این سخنِ امام رسید که «مگر زمانی که بمیریم».

دیرانی گفت: تو را به حق پیامبرتان سوگند، چه کسی به این عبارات خبرت داد؟

گفتم: آن شخصی که دیروز همراهم بود.

پرسید: آیا میان او و پیامبر قرابتی هست؟

گفتم: او پسر عموی پیامبر است.

دیرانی پرسید: تو را به حقّ پیامبرتان سوگند، این سخنان را از پیامبرتان شنید؟

گفتم: آری.

دیرانی، اسلام آورد، سپس به من گفت: والله، در تورات یافتم که در پایان [دوران] انبیا، پیامبری است که صدای [زنگ] ناقوس را تفسیر می‌کند.

حدیث (۳۴)

خبر ناقوس دیگر

از **احسن الکبار**، اثر قُشیری.

از ابن عبّاس و عمّار بن یاسر و جابر بن عبدالله و مالک اشتر و مقداد بن اسود (خدا از همه‌شان خشنود باد) روایت است که:

قَالُوا بَيْنَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُتَوَجِّهٌ إِلَى الشَّامِ إِذْ عَرَّجَ يَوْماً عَنِ الطَّرِيقِ إِلَى الْبَيْدَاءِ، فَسَأَلَهُ الأَصْحَابُ عَنْ ذٰلِكَ، فَقَالَ: إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ، إِنَّ فِي هٰذَا الْقَاعِ دَيْرَانِيّاً عَلَىٰ دِينِ الْمَسِيحِ، قَدْ عَلَّقَ عَلَيْهِ الزُّنَّارَ، وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِالنَّاقُوسِ، فَأُرِيدُ أَنْ أَهْدِيَهُ وَأَقْطَعُ زُنَّارَهُ وَأَكْسِرُ نَاقُوسَهُ، وَإِنْ أَرَدْتُمْ مُرَافَقَتِي فَسِيرُوا مَعِي، وَإِلَّا فَاثْبُتُوا هُنَا.

فَصَحِبَهُ أَصْحَابُهُ حَتَّىٰ إِذَا قَرُبُوا مِنَ الدَّيْرِ، تَطَلَّعَ الدَّيْرَانِيُّ وَرَأَىٰ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَالْبَدْرِ يُضِيءُ مِنْ بَيْنِ النُّجُومِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ: أَيُّهَا الْفَتَىٰ، مِنْ أَيْنَ؟ وَإِلَىٰ أَيْنَ؟

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: جِئْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَأُرِيدُ الشَّامَ لِلْغَزَاةِ.

قَالُوا: فَسَطَعَ نُورُ الإِيمَانِ فِي قَلْبِ الدَّيْرَانِيِّ مِنْ بَرَكَةِ رُؤْيَةِ أَمِيرِالْـمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ: أَفَأَنْتَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، أَمْ مِنَ الآدَمِيِّينَ؟

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: لَسْتُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَلٰكِنِّي مُقْتَدَى الإِنْسِ وَالْجَانِّ وَالْمَلَائِكَةِ.

فَقَالَ الدَّيْرَانِيُّ: إِنِّي لأَقْرَأُ فِي الإِنْجِيلِ اسْمَ «طَاب طَاب» فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّمَا «طَاب طَاب» إِسْمُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ، وَاسْمِي فِي الإِنْجِيلِ «شَنْطِيَا».

فَقَالَ الدَّيْرَانِيُّ: إِنِّي أَقْرَأُ فِي التَّوْرَاةِ «مِيد مِيد» فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا إِنَّمَا «مِيد مِيد» هُوَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله، وَاسْمِي فِي التَّوْرَاةِ «إِيلِيَا».

قَالَ: فَأَنْتَ الْمَسِيحُ، وَقَدْ نَزَلْتَ مِنَ السَّمَاءِ، لِتُزِيلَ التَّعَبَ وَالْعَنَاءَ عَنْ أَهْلِ الإِيمَانِ.

قَالَ: لَسْتُ بِالْمَسِيحِ، وَلٰكِنِ الْمَسِيحُ مِنْ شِيعَتِي وَمَوَالِيَّ.

قَالَ: فَأَنْتَ مُوسىٰ وَقَدْ جِئْتَ بِالْعَصَا وَالْيَدِ الْبَيْضَاءِ، لِتُرِيَ النَّاسَ الآيَاتِ وَالْمُعْجِزَاتِ؟

فَقَالَ: لَسْتُ بِمُوسىٰ، وَلٰكِنْ مُوسىٰ مِنْ شِيعَتِي وَمِمَّنْ يُوَالِينِي.

فَقَالَ الدَّيْرَانِيُّ: فَبِحَقِّ الْمَعْبُودِ إِلَّا مَا أَخْبَرْتَنِي مَنْ أَنْتَ؟ وَمَا اسْمُكَ؟

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ لِي عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ لإِسماً:

فَاسْمِي عِنْدَ الْعَرَبِيِّ: هَلْ أَتىٰ.

وعِنْدَ أَهْلِ الطَّائِفِ: تَحْمِيد.

وعِنْدَ أَهْلِ مَكَّةَ: بَابُ الْبَلَد.

وعِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ: أَحَد.

وعِنْدَ التُّرْكِ: إيليَا.

وعِنْدَ الزَّنْج: مجِيلان.

وعِنْدَ الإفْرَنْج: حَامِي عِيسىٰ.

وعِنْدَ أَهْلِ الخطَا: بُولْيا.

وعِنْدَ أَهْلِ الْعِراقِ: أَمِيرُ النَّحْلِ.

وعِنْدَ أَهْلِ خُرَاسَان: حَيْدَر.

وَفِي السَّمَاءِ الأُولىٰ: عَبْدُالْحَمِيدِ.

وَفِي الثَّانِيَةِ: عَبْدُالصَّمَدِ.

وَفِي الثَّالِثَةِ: عَبْدُالْمَجِيدِ.

وَفِي الرَّابِعَةِ: ذُوالْعُلىٰ.

وَفِي الْخَامِسَةِ: الْمُزَكّىٰ.

وَفِي السَّادِسَةِ: رَبُّ الْعُلىٰ.

وَفِي السَّابِعَةِ: العَلِيُّ الأَعْلىٰ.

سَمَّانِي اللّهُ ﷻ بِأَمِيرالْمُؤْمِنِينَ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ بِأَبِي تُرَابٍ، وَأَبِي بِأَبِـي الْـحَسَنِ، وَأُمِي بِأَبِي الْعشْرِ.

قَــالُوا: فَــلَمَّا سَــمِعَ الدَّيْــرَانِــيُّ ذٰلِكَ أَخَــذَ يَـضْرِبُ النَّـاقُوسَ، فَـقَالَ لَـهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: تَدْرِي مَا يَقُولُ هٰذَا النَّاقُوسُ؟

قَالَ الدَّيْرَانِيُّ: وَأَنّىٰ لِي بِذٰلِك.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إنَّ سُلَيْمَانَ كَانَ يَعْلَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَالنَّمْلِ، وَأَنَـا وَصِـيُّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ، فَلَيْسَ بِبِدْعٍ أَنْ أُفَسِّرَ لَكَ مَا يَقُولُ نَاقُوسُكَ.

ثُمَّ قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّهُ يَقُولُ: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَؤوفٌ، أَنْتَ حَقٌّ أَنْتَ حَقٌّ.

ثُمَّ عَلَّمَهُ تَسْبِيحاً مِنْ لِسَانِ النَّاقُوسِ.

فَلَمَّا رَأَى الدَّيْرَانِيُّ هٰذِهِ الآيَةِ الْبَاهِرَةِ مِنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، أَلْقىٰ نَفْسَهُ مِنْ أَعْلَى الدَّيْرِ إِلَيْهِ، فَأَمَرَ اللَّهُ مَلَكاً فَقَبَضَهُ فِي الْهَوَاءِ وَوَضَعَهُ عَلَى الأَرْضِ.

وَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الأَرْضِ، شَهِقَ شَهْقَةً فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَرْبَعْمَائَةِ نَصْرَانِيٌّ ـ مِمَّنْ كَانُوا مَعَهُ فِي الدَّيْرِ ـ وَسَأَلُوهُ عَمَّا جَرىٰ عَلَيْهِ.

فَقَالَ: إِنِّي قَرَأْتُ فِي الإِنْجِيلِ أَنَّ فَتىً صَبِيحُ الْوَجْهِ يَقْدِمُ هٰذَا الدَّيْرَ، مَنْ آمَنَ بِهِ نَجىٰ، وَمَنْ عَصَاهُ هَوىٰ فِي النَّارِ.

قَالُوا: فَلَمَّا سَمِعَتِ النَّصَارىٰ ذٰلِكَ مِنْهُ، أَسْرَعُوا إِلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَسْلَمُوا عَلىٰ يَدَيْهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلىٰ دِينِ الإِسْلَامِ؛ [1]

هنگامی که امیرالمؤمنین عليه السلام رهسپار شام بود، روزی سوی «بَیْدا» راه کج کرد. اصحاب دلیل این کار را جویا شدند، امام عليه السلام فرمود: آنچه را می‌بینم، شما نمی‌نگرید! در این دشت یک دیرانی بر دین مسیح می‌باشد، بر وی زُنّار آویزان است و ناقوس می‌نوازد. می‌خواهم او را هدایت کنم، زُنّارش را بِبُرم و ناقوسش را بشکنم. اگر می‌خواهید همراهم باشید با من حرکت کنید وگرنه همین‌جا بمانید.

اصحاب با امام عليه السلام همراه شدند تا اینکه نزدیک دیر رسیدند.

دیرانی سرک کشید، دید امیرالمؤمنین عليه السلام همچون ماه شب چهارده در میان ستارگان می‌درخشد. به امام روی آورد و پرسید: ای جوانمرد، از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

امام علیه‌السلام فرمود: از مدینه می‌آیم، می‌خواهم برای جنگ به شام بروم.

گویند: از برکت دیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نور ایمان در قلب دیرانی تابید، پرسید: از فرشتگانی یا از آدمیان؟

امام علیه‌السلام فرمود: از فرشته‌ها نیستم، لیکن مقتدای آدمی و پری و ملائکه‌ام.

دیرانی گفت: در انجیل نام «طاب طاب» را خوانده‌ام، تو همویی؟

امام علیه‌السلام فرمود: «طاب طاب» نام محمّد مصطفی است. اسم من در انجیل «شنطیا» می‌باشد.

دیرانی گفت: در تورات «مید مید» خوانده‌ام، تو اویی؟

امام علیه‌السلام فرمود: نه، «مید مید» محمّد است. نام من در تورات «ایلیا» می‌باشد.

دیرانی گفت: پس توِ مسیحی، از آسمان فرود آمده‌ای تا رنج و زحمت و خستگی را از [جان] اهل ایمان بزدایی.

امام علیه‌السلام فرمود: من، مسیح نیستم؛ مسیح از شیعیان و موالیانِ من است.

دیرانی گفت: پس تو موسایی، عصا و ید بیضا را آورده‌ای تا آیات و معجزات را به مردم نشان دهی.

امام علیه‌السلام فرمود: من، موسی نیم! موسی از پیروان و دوستدارانِ من است.

دیرانی گفت: به حقّ معبود، بگو که هستی و نامت چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: نزد هر قومی، نامی دارم:

- نزد عرب، هل أتی.
- نزد اهل طائف، تحمید.
- نزد اهل مکّه، باب البلد (دروازهٔ شهر).

- نزد اهل آسمان، اَحَد (یگانه).
- نزد ترک، ایلیا.
- نزد زنج، مجیلان.
- نزد فرنگ، حامی عیسی.
- نزد اهل خطا، بولیا.
- نزد اهل عراق، امیر نحل (پادشاه زنبور عسل).[1]
- نزد اهل خراسان، حیدر.
- در آسمان اوّل، عبدالحمید.
- در آسمان دوّم، عبدالصمد.
- در آسمان سوّم، عبدالمجید.
- در آسمان چهارم، ذوالعُلیٰ (بلند جایگاه).

---

۱. دربارهٔ این سخن خدای متعال که فرمود: ﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ (سورهٔ نحل، آیهٔ ۶۸) (و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد) از امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمود: علی امیر آن است و از این‌رو، آن حضرت «امیر نحل» نامیده شد.
و گفته‌اند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لشکری را به قلعهٔ بنی ثُعَل فرستاد، اهل قلعه با آنان پیکار کردند تا اینکه اسلحه‌شان پایان یافت، لانهٔ زنبورها را سوی لشکر پیامبر فرستادند، لشکر پیامبر از پس زدنِ آنها درماندند، امام علی علیه‌السلام آمد، زنبورها در برابرش رام شدند، به همین خاطر آن حضرت «امیرنحل» نام یافت.
و روایت است که لانهٔ زنبوری در غاری یافت گردید، لشکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نتوانستند به آن نزدیک شوند، امام علی علیه‌السلام پیش رفت و عسل فراوانی را از آن درآورد و از این‌رو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را «امیر نحل» و «یعسوب» نامید.
وگفته‌اند آن حضرت یعسوب (پادشاه) آخرت است.
این تعبیر، بالاترین درجهٔ شرافت را گویاست. یعسوب، زنبور نر و رئیس زنبورهاست، سایر زنبوران در پی او راه می‌افتند (مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۱۵).

- در آسمان پنجم، المُزکّی (پیراسته).
- در آسمان ششم، ربّ العلی.
- در آسمان هفتم، العلیّ الأعلی.

خدای بزرگ مرا «امیرالمؤمنین» نامید، محمّد ﷺ را «ابو تراب» صدا زد، پدرم مرا «ابوالحسن» نام گذاشت، مادرم مرا «ابو العشر» نام نهاد.

چون دیرانی این را شنید، به زدن ناقوس دست یازید.

امام علیه‌السلام فرمود: می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟

دیرانی گفت: از کجا بدانم!

امام علیه‌السلام فرمود: سلیمان زبان پرندگان و مورچه‌ها را می‌دانست! من وصیّ محمّد مصطفی‌ام، جای تعجّب نیست اگر آهنگ ناقوست را تفسیر کنم.

سپس فرمود: [صدای زنگ] ناقوس می‌گوید: خدایا منزّهی، پاکی، مهربان و دل‌سوزی، تو حقّی، تو حقّی.

آن گاه امام علیه‌السلام تسبیحی را از زبان ناقوس به دیرانی یاد داد.

چون دیرانی این آیت آشکار را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دید، خود را از بالای دیر سوی آن حضرت انداخت. خدا فرشته‌ای را امر کرد، او را در هوا گرفت و بر زمین نهاد.

چون دیرانی به زمین رسید، آهی از ته دل کشید و چهارصد نصرانی (که با او در آن دَیْر بودند) دورش گرد آمدند و ماجرا را جویا شدند.

دیرانی گفت: در انجیل خوانده‌ام که جوانمردی خوش‌سیما به این دَیْر می‌آید، هرکه به وی ایمان آورد، نجات می‌یابد و هرکه او را فرمان نبرد، در دوزخ می‌افتد.

چون نصارا این سخن را از دیرانی شنیدند، سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شتافتند و به دست آن حضرت، اسلام آوردند (و حمد و سپاس خدای را بر دین اسلام).

[نکته]

می‌گویم: شاید زدنِ ناقوس چند جور باشد، در هر وجهی، سخنی از آن به دست آید. از این رو، میان دو تفسیر [از صدای ناقوس] ناسازگاری وجود ندارد.

حدیث (۳۵)

حدیثی ناب در شنیدن صدای علی علیه‌السلام در معراج

مدينة المعاجز، اثر علّامه سیّد توبلی رحمه‌الله.

از عُمَر بن ابراهیم اَوسی روایت است که گفت:

روى عن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال: لَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، وَقَفَ جَبْرَئِيلُ بِمَقَامِهِ وَغِبْتُ عَنْ تَحِيَّةِ كُلِّ مَلَكٍ وَكَلَامِهِ، وَصِرْتُ بِمَقَامٍ انْقَطَعَتْ عَنِّي فِيهِ الْأَصْوَاتُ وَتَسَاوىٰ عِنْدِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ، اضْطَرَبَ قَلْبِي وَتَضَاعَفَ كَرْبِي، فَسَمِعْتُ مُنَادِياً يُنَادِي بِلِسَانِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام: قِفْ يَا مُحَمَّدُ، فَإِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي.

فَقُلْتُ: كَيْفَ يُصَلِّي، وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِ الصَّلَاةِ لِأَحَدٍ؟ وَكَيْفَ بَلَغَ عَلِيٌّ هٰذَا الْمَقَامَ؟

فَقَالَ اللَّهُ تَعَالىٰ: إِقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ، ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾،[1] وَصَلَاتِي رَحْمَةٌ لَكَ وَلِأُمَّتِكَ.

---

۱. سورهٔ احزاب (۳۳) آیهٔ ۴۳.

وَأَمَّا سِمَاعُكَ صَوْتَ عَلِيٍّ، فَإِنَّ أَخَاكَ مُوسىٰ لَمَّا جَاءَ لِجَبَلِ الطُّورِ، وَعَايَنَ مَا عَايَنَ مِنْ الأُمُورِ، أَذْهَلَهُ مَا رَآهُ عَمَّا يُلْقىٰ إِلَيْهِ، فَشَغَلْتُهُ عَنِ الْهَيْبَةِ بِذِكْرِ أَحَبِّ الأَشْيَاءِ إِلَيْهِ، وَهِيَ الْعَصَا، إِذْ قُلْتُ لَهُ: وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسىٰ.

وَلَمَّا كَانَ عَلِيٌّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ، نَادَيْنَاكَ بِلُغَتِهِ وَكَلَامِهِ، لِيَسْكُنَ مَا بِقَلْبِكَ مِنَ الرُّعْبِ وَلِتَفْهَمَ مَا يُلْقىٰ إِلَيْكَ.

قَالَ: ﴿وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرىٰ﴾.[1]

بِهَا أَلْفُ مُعْجِزَةٍ، لَيْسَ هٰذَا مَوْضِعُ ذِكْرِهَا؛[2]

از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: شبی که مرا به آسمان بالا بردند، جبرئیل در مقامِ خویش ایستاد و از تحیّت[3] و سخنِ هر فرشته‌ای ناپیدا شدم و به مقامی رسیدم که صداها پایان یافت و مردگان و زندگان به نظرم یکسان می‌آمد، دلهُره گرفتم، نگرانی‌ام دو چندان شد [در این هنگام] شنیدم منادی به زبان علی ندا داد: ای محمّد، بایست! پروردگارت نماز می‌گزارد!

پرسیدم: پروردگارم از نماز برای اَحَدی بی‌نیاز است، چگونه نماز می‌گزارد؟ علی چگونه به این مقام رسید؟

خدای متعال فرمود: ای محمّد بخوان: «خدا و فرشتگانِ الهی بر شما صلوات می‌فرستند تا شما را از ظلمت‌ها به نور درآورند» صلات من بر تو و امّتت، مایهٔ رحمت است.

و امّا اینکه صدای علی را شنیدی، برادرت موسی چون به کوه طور آمد

---

۱. سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۱۸.

۲. مدینة المعاجز ۲: ۴۰۳ ـ ۴۰۴، حدیث ۶۲۷؛ البرهان ۳: ۷۶۰ ـ ۷۶۱، حدیث ۷۰۰۲.

۳. تحیّت: سلام، درود، تبریک، شادباش.

و آن امور شگفت را دید، از آنچه بر او عرضه شد، مات و حیران ماند. با ذکر محبوب‌ترین چیزها در چشم وی (که عصا بود) او را از اینکه هیبت فرایش گیرد، بازداشتم. به او گفتم: ای موسی، در دستت چیست؟

چون محبوب‌ترین مردمان برای تو علی بود، تو را به زبان و کلام او صدا زدم تا هول و هراس دلت آرام گیرد و آنچه را به گوشَت رسد، بفهمی.

موسی گفت: «نیازهای دیگری را هم با این عصا برمی‌آورم».

در آن عصا هزار معجزه بود که اینجا جای ذکر آنها نیست.

حدیث (۳۶)

حدیث رُطب

از **مجمع البحرین فی فضائل السِّبْطَیْن**، اثر سید ولی بن نعمة الله حسینی رضوی حائری رحمه‌الله.

از این کتاب نقل است که:

رُوِيَ عَنِ الصَّحَابَةِ الصَّادِقِينَ، عَنِ النَّبِي صلى‌الله‌عليه‌وآله أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عليها‌السلام فَقَالَ: أَبُوكِ الْيَوْمَ ضَيْفُكِ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها‌السلام: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يُطَالِبَانِّي بِشَيْءٍ مِنَ الزَّادِ، وَلَمْ يَكُنْ فِي مَنْزِلِي شَيْءٌ مِنَ الْقُوتِ.

فَدَخَلَ النَّبِي صلى‌الله‌عليه‌وآله وأَمِير الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما‌السلام جَلَسُوا عِنْدَه.

فَنظَرَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله إِلىٰ السَّمَاءِ سَاعَةً وَإِذَا جَبْرَئِيلُ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا رَسُول اللَّهِ، الْعَلِيُّ الأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالإِكْرَامِ وَيَقُولُ لَكَ:

قُلْ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام أَيَّ شَيْءٍ يَطْلُبُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ يُحْضَرُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ وَيَا فَاطِمَةُ وَيَا حَسَنُ وَيَا حُسَيْنُ، أَيُّ شَيْءٍ تَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ يُحْضَرُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ.

فَأَمْسَكُوا، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: عَنْ إِذْنِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، وَعَنْ إِذْنِكِ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَعَنْ إِذْنِكَ يَا حَسَنُ، أَنَا أَخْتَارُ.

فَقَالُوا جَمِيعاً: قُلْ يَا حُسَيْنُ مَا شِئْتَ.

فَقَالَ: أُرِيدُ رُطَباً، فَوَافَقُوا عَلَىٰ ذٰلِكَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: يَا فَاطِمَةُ قُومِي وَادْخُلِي المِخْدَعَ وَأَحْضِرِي مَا فِيهِ.

فَإِذَا فِيهِ مَائِدَةٌ مِنْ مَوَائِدِ الْجَنَّةِ وَعَلَيْهِ سُنْدُسَةٌ خَضْرَاءُ، وَفِيهِ رُطَبٌ جَنِيٌّ فِي غَيْرِ أَوَانِ الرُّطَبِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِفَاطِمَةَ وَهِيَ حَامِلَةُ الْمَائِدَةِ: أَنَّى لَكِ هٰذَا؟

قَالَتْ: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَقَدَّمَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَسَمَّىٰ وَأَخَذَ رُطَبَةً وَاحِدَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَقَالَ: هَنِيئاً يَا حُسَيْنُ. ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً ثَانِيَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ الْحَسَنِ عليه السلام وَقَالَ: هَنِيئاً يَا حَسَنُ. ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً ثَالِثَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ فَاطِمَةَ وَقَالَ: هَنِيئاً يَا فَاطِمَةُ. ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً رَابِعَةً فَتَرَكَهَا فِي فَمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: هَنِيئاً يَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ وَثَبَ قَائِماً، ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً ثَانِيَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ: هَنِيئاً يَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ. ثُمَّ وَثَبَ قَائِماً ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً ثَالِثَةً فَوَضَعَهَا

فِي فَمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ وَثَبَ قَائِماً ثُمَّ جَلَسَ وَقَالَ: هَنِيئاً يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ. [ثُمَّ وَثَبَ قَائِماً ثُمَّ جَلَسَ، ثُمَّ أَخَذَ رُطَبَةً رَابِعَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، وَقَالَ: هَنِيئاً يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ].[1]

ثُمَّ قَعَدُوا وأَكَلُوا جَمِيعاً وَارْتَفَعَتِ الْمَائِدَةُ إِلَى السَّمَاءِ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام: لَقَدْ رَأَيْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْكَ الْيَوْمَ عَجَباً!

فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ، أَمَّا الرُّطَبَةُ الأُوْلَى الَّتِي وَضَعْتُهَا فِي فَمِ الْحُسَيْنِ وَقُلْتُ هَنِيئاً يَا حُسَيْنُ، فَقُلْتُ مُوَافِقاً لِمَا سَمِعْتُ مِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ يَقُولَانِ هَنِيئاً لَكَ يَا حُسَيْنُ، فَقُلْتُ مُوَافِقاً لَهُمَا هَنِيئاً لَكَ يَا حُسَيْنُ.

ثُمَّ أَخَذْتُ الرُّطَبَةَ الثَّانِيَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِ الْحَسَنِ، فَسَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ يَقُولَانِ هَنِيئاً حَسَنُ، فَقُلْتُ مُوَافِقاً لَهُمَا هَنِيئاً يَا حَسَنُ.

ثُمَّ أَخَذْتُ الرُّطَبَةَ الثَّالِثَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فِيكِ، فَسَمِعْتُ الْحُورَ الْعِينَ مُشْرِفِينَ مِنَ الْجِنَانِ وَهُنَّ يَقُلْنَ هَنِيئاً لَكِ يَا فَاطِمَةُ، فَقُلْتُ مُوَافِقاً لَهُنَّ هَنِيئاً لَكِ يَا فَاطِمَةُ.

ثُمَّ أَخَذْتُ الرُّطَبَةَ الرَّابِعَةَ فَتَرَكْتُهَا فِي فَمِ عَلِيٍّ، فَسَمِعْتُ صَوْتَ النِّدَاءِ مِنَ الْحَقِّ تَعَالىٰ يَقُولُ: هَنِيئاً لَكَ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ إِجْلَالاً قَائِماً، ثُمَّ ثَانِيَةً، ثُمَّ ثَالِثَةً وَأَسْمَعُ صَوْتَ الْحَقِّ يَقُولُ: هَنِيئاً يَا عَلِيُّ، فَقُمْتُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَسَمِعْتُ الْحَقَّ يَقُولُ: هَنِيئاً، وَسَمِعْتُ الْحَقَّ يَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْ نَاوَلْتَ عَلِيّاً مِنَ السَّاعَةِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ رُطَبَةً رُطَبَةً لَقُلْتُ هَنِيئاً هَنِيئاً؛[2]

---

١. این بند از «نوادر المعجزات» است و در متن مؤلف رحمه الله (و نیز نسخهٔ شاگردش) نیست.

٢. این حدیث، با اندکی تفاوت، در نوادر المعجزات: ٧٨ ـ ٧٩، حدیث ٤٢ (اثر ابن جریر طبری شیعی) آمده است.

از صحابیان راست‌گوی روایت است که گفتند: پیامبر ﷺ به خانهٔ فاطمه علیها السلام درآمد و فرمود: ای فاطمه، امروز پدرت مهمان توست.

فاطمه علیها السلام فرمود: پدر جان، حسن و حسین از من خوراکی خواستند، چیزی از خوراکی در منزلم نبود.

پیامبر ﷺ وارد خانه شد، و علی و حسن و حسین علیهم السلام نزدش نشستند.

پیامبر ﷺ لحظه‌ای به آسمان نگریست. ناگهان جبرئیل از آسمان فرود آمد و گفت: ای رسول خدا، پروردگار بلند مرتبه تو را سلام می‌رساند و گرامی‌ات می‌دارد و درود مخصوص بر تو می‌فرستد و می‌گوید: به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بگو از میوه‌های بهشت کدام یک را می‌خواهند تا جلو آنان حاضر شود؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی و فاطمه و ای حسن و حسین، کدام یک از میوه‌های بهشتی را اشتها دارید تا پیش شما حاضر شود؟

آنان خویشتن‌داری کردند. حسین علیه السلام از پیامبر ﷺ و از امیرالمؤمنین علیه السلام و از فاطمه علیها السلام (سرور زنان جهانیان) و از حسن علیه السلام اجازه خواست که این انتخاب را انجام دهد.

آنان ـ همگی ـ گفتند: ای حسین، آنچه می‌خواهی بگو.

حسین علیه السلام فرمود: رُطَب (خرمای تازه) می‌خواهم. همه بر آن موافقت کردند.

پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه، برخیز و به پستو (صندوق خانه) برو و آنچه در آن هست بیاور.

[فاطمه علیها السلام به پستو رفت] ناگهان دید در آن مائده‌ای از مائده‌های بهشتی قرار

دارد و روی آن دیبای سبز است و در آن خرمای تازه ـ در غیر فصل آن ـ هست.

پیامبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام که آن مائده را بر دوش داشت، پرسید: از کجا این برایت آمد؟

فاطمه علیها السلام فرمود: از نزد خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گرفت و پیش رو نهاد و بسم الله گفت و یک خرما را گرفت و در دهان حسین علیه السلام گذاشت و فرمود: ای حسین، گوارایت باد. سپس خرمای دوّم را گرفت و در دهان حسن علیه السلام گذاشت و فرمود: ای حسن، گوارایت باد. آن گاه خرمای سوّم را گرفت و در دهان فاطمه گذاشت و فرمود: ای فاطمه، گوارایت باد. پس از آن، خرمای چهارم را گرفت و در دهان امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و فرمود: ای امیرالمؤمنین، گوارایت باد.

در پی این کار، پیامبر صلی الله علیه و آله به پا جَست، سپس نشست و خرمای دوّمی را گرفت و در دهان علی علیه السلام گذاشت و فرمود: ای امیرالمؤمنین، گوارایت باد! آن گاه به پا جَست، سپس نشست و خرمای سوّمی را گرفت و در دهان علی علیه السلام گذاشت و فرمود: ای امیرالمؤمنین، گوارایت باد! [آن گاه به پا جَست، سپس نشست و خرمای چهارمی را گرفت و در دهان علی علیه السلام گذاشت و فرمود: ای امیرالمؤمنین، گوارایت باد!]

پس از این کار، همه نشستند و از آن خرماها خوردند و آن مائده سوی آسمان بالا رفت.

فاطمه علیها السلام فرمود: ای رسول خدا، امروز رفتار شگفتی را از شما دیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، خرمای اوّلی را که در دهان حسین گذاشتم

و گفتم ای حسین گوارایت باد، این سخن را همنوا با آنچه از میکائیل و اسرافیل شنیدم بر زبان آوردم. شنیدم آن دو گفتند: ای حسین، گوارایت باد، من در موافقت با آن دو گفتم: ای حسین، گوارایت باد.

سپس خرمای دوّم را گرفتم و در دهان حسن گذاشتم. شنیدم جبرئیل و میکائیل می‌گویند: ای حسن، گوارایت باد. من هم هم‌صدا با آن دو گفتم: ای حسن، گوارایت باد.

آن گاه خرمای سوّم را گرفتم و در دهان تو گذاشتم، شنیدم حورالعین از بهشت سر برآوردند و گفتند: ای فاطمه، گوارایت باد! من در موافقت با آنان گفتم: ای فاطمه، گوارایت باد.

پس از آن خرمای چهارم را گرفتم و در دهان امیرالمؤمنین رها کردم، شنیدم ندایی از سوی حق تعالی می‌گوید: ای علی، گوارایت باد، برای احترام، از جا جستم. بار دوّم و سوّم نیز صدای حق تعالی را شنیدم که می‌گوید: ای علی، گوارایت باد! از این رو، سه بار برخاستم و شنیدم حق می‌فرماید: گوارایت باد. وشنیدم حق تعالی می‌فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، اگر از این لحظه تا روز قیامت، رطب‌ها را ـ یکی یکی ـ به علی بخورانی، می‌گویم: گوارایت باد! گوارایت باد!

[یادآوری]

می‌گویم: این روایت را مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» با اندکی اختلاف در الفاظ، از یکی از مؤلّفات اصحاب ما روایت می‌کند.[۱]

---

۱. بحار الأنوار ٤۳: ۳۱۰ـ۳۱۲، حدیث ۷۳.

همچنین طُرَیحی آن را در «المنتخب» می‌آورد.[1]

نیز سیّد توبلی آن را در «مدینة المعاجز» روایت می‌کند.[2]

در روایت همهٔ اینان، لفظِ «هنیئاً مریئاً» (نوش جان) [به جای «هنیئاً»] در هر جایی که این لفظ هست، آمده است.[3]

حدیث (۳۷)

حدیثی دربارهٔ تولّد امیرالمؤمنین عليه السلام

مدینة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمه الله.

از ابو مِخْنَف ـ به اسنادش ـ از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت:

سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ مَوْلِدِ عَلِيٍّ عليه السلام.

قَالَ: يَا جَابِرُ، سَأَلْتَ عَجَباً عَنْ خَيْرِ مَوْلُودٍ! اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَنِي وَيَخْلُقَ عَلِيّاً قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، خَلَقَ دُرَّةً عَظِيمَةً أَكْبَرُ مِنَ الدُّنْيَا عَشْرَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ اسْتَوْدَعَنَا فِي تِلْكَ الدُّرَّةِ، فَمَكَثْنَا فِيهَا مِأَةَ أَلْفِ عَامٍ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَىٰ وَنُقَدِّسُهُ.

فَلَمَّا أَرَادَ إِيجَادَ الْمَوْجُودَاتِ، نَظَرَ إِلَى الدُّرَّةِ بِعَيْنِ التَّكْوِينِ، فَذَابَتْ وَانْفَجَرَتْ نِصْفَيْنِ، فَجَعَلَنِي رَبِّي فِي النِّصْفِ الَّذِي احْتَوَىٰ عَلَى النُّبُوَّةِ، وَجَعَلَ عَلِيّاً فِي النِّصْفِ الَّذِي احْتَوَىٰ عَلَى الإِمَامَةِ.

ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَىٰ فِي تِلْكَ الدُّرَّةِ مِائَةَ بَحْرٍ.

---

۱. المنتخب: ۲۰ ـ ۲۲.

۲. مدینة المعاجز ۳: ۳۰۴ ـ ۳۰۸ و۵۴۳ ـ ۵۴۶، حدیث ۹۰۱ و۱۰۴۶ (وجلد ۱، ص۳۴۴ ـ ۳۴۶، حدیث ۲۲۳).

۳. سید هاشم بحرانی، این روایت را در «حلیة الأبرار ۴: ۱۶۹ ـ ۱۷۱» نیز می‌آورد.

فمِنْ بَعْضِهِ: بَحْرُ الْعِلْمِ، وَبَحْرُ الْكَرَمِ، وَبَحْرُ السَّخَاءِ، وَبَحْرُ الرِّضَاءِ، وَبَحْرُ الرَّأْفَةِ، وَبَحْرُ الرَّحْمَةِ، وَبَحْرُ الْعِفَّةِ، وَبَحْرُ الْفَضْلِ، وَبَحْرُ الْجُودِ، وَبَحْرُ الشَّجَاعَةِ، وَبَحْرُ الْهَيْبَةِ، وَبَحْرُ الْقُدْرَةِ، وَبَحْرُ الْعَظَمَةِ، وَبَحْرُ الْجَبَرُوتِ، وَبَحْرُ الْكِبْرِيَاءِ، وَبَحْرُ الْمَلَكُوتِ، وَبَحْرُ الْجَلَالِ، وَبَحْرُ النُّورِ، وَبَحْرُ الْعُلُوِّ، وَبَحْرُ الْعِزَّةِ، وَبَحْرُ الْكَرَامَةِ، وَبَحْرُ اللُّطْفِ، وَبَحْرُ الْحِكَمِ، وَبَحْرُ الْمَغْفِرَةِ، وَبَحْرُ النُّبُوَّةِ، وَبَحْرُ الْوَلَايَةِ.

فَمَكَثْنَا فِي كُلِّ بَحْرٍ مِنَ الْبُحُورِ سَبْعَةَ آلَافِ عَامٍ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْقَلَمَ وَقَالَ لَهُ: أُكْتُبْ. قَالَ: وَمَا أَكْتُبُ يَا رَبِّ؟ قَالَ: اكْتُبْ تَوْحِيدِي.

فَمَكَثَ الْقَلَمُ سَكْرَانَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ عشرة آلاف عام ثُمَّ أَفَاقَ بَعْدَ ذٰلِكَ قَالَ: وَمَا أَكْتُبُ؟

قَالَ: أُكْتُبْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ.

فَلَمَّا فَرَغَ الْقَلَمُ مِنْ كِتَابَةِ هٰذِهِ الأَسْمَاءِ، قَالَ: يَا رَبِّ، وَمَنْ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ قَرَنْتَ اسْمَهُمَا بِاسْمِكَ؟

قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: يَا قَلَمُ، مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَخَاتَمُ أَوْلِيَائِي وَأَنْبِيَائِي، وَعَلِيٌّ وَلِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَىٰ عِبَادِي وَحُجَّتِي عَلَيْهِمْ؛ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُكَ وَمَا خَلَقْتُ اللَّوْحَ الْمَحْفُوظَ.

ثُمَّ قَالَ لَهُ: أُكْتُبْ.

قَالَ: وَمَا أَكْتُبُ؟

قَالَ: أُكْتُبْ صِفَاتِي وَأَسْمَائِي.

فَكَتَبَ الْقَلَمُ، فَلَمْ يَزَلْ يَكْتُبُ أَلْفَ عَامٍ حَتَّىٰ وَصَلَ مِنْ ذٰلِكَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعالىٰ خَلَقَ مِنْ نُورِي، السَّماوَاتَ وَالأَرْضَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَالْكَوْثَرَ وَالصِّرَاطَ وَالْعَرْشَ وَالْكُرْسِيَّ وَالْحُجُبَ وَالسَّحَابَ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَلْفَي عَامٍ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالىٰ أَمَرَ الْقَلَمَ أَنْ يَكْتُبَ فِي كُلِّ وَرَقَةٍ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَعَلىٰ كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَبْوَابِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَالشَّجَرِ: لا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالىٰ أَمَرَ نُورَ رَسُولِ اللَّهِ وَنُورَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يَدْخُلَا فِي حِجَابِ الْعَظَمَةِ، ثُمَّ حِجَابِ الْعِزَّةِ، ثُمَّ حِجَابِ الْهَيْبَةِ، ثُمَّ حِجَابِ الْكِبْرِيَاءِ، ثُمَّ حِجَابِ الرَّحْمَةِ، ثُمَّ حِجَابِ الْمَنْزِلَةِ، ثُمَّ حِجَابِ الرِّفْعَةِ، ثُمَّ حِجَابِ السَّعَادَةِ، ثُمَّ حِجَابِ النُّبُوَّةِ، ثُمَّ حِجَابِ الْوِلَايَةِ، ثُمَّ حِجَابِ الشَّفَاعَةِ.

فَلَمْ يَزَالا كَذٰلِكَ مِنْ حِجَابٍ إِلىٰ حِجَابٍ، فَكُلُّ حِجَابٍ يَمْكُثَانِ فِيهِ أَلْفَ عَامٍ.

ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالىٰ خَلَقَنِي مِنْ نُورِهِ، وَخَلَقَ عَلِيّاً مِنْ نُورِي، وَكُلُّنَا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.

وَخَلَقَنَا اللَّهُ تَعَالىٰ وَلَمْ يَخْلُقْ سَمَاءً وَلَا أَرْضاً وَلَا شَمْساً وَلَا قَمَراً وَلَا ظُلْمَةً وَلَا ضِيَاءً وَلَا بَرّاً وَلَا بَحْراً وَلَا هَوَاءً، وَقَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَلْفَي عَامٍ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَ نَفْسَهُ فَسَبَّحْنَاهُ، وَقَدَّسَ نَفْسَهُ فَقَدَّسْنَاهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَنَا ذٰلِكَ.

وَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ مِنْ تَسْبِيحِي ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَالأَرْضَ سَطَحَهَا﴾ وَخَلَقَ مِنْ تَسْبِيحِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَلَائِكَةَ؛ فَجَمِيعُ مَا سَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَشِيعَتِهِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَلَمَّا نَفَخَ اللَّهُ الرُّوحَ فِي آدَمَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْلَا عَبْدَانِ أُرِيدُ أَنْ أَبْعَثْهُمَا فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا خَلَقْتُكَ.

قَالَ آدَمُ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي، هَلْ يَكُونَانِ مِنِّي أَمْ لَا؟

قَالَ: بَلَىٰ يَا آدَمُ، إِرْفَعْ رَأْسَكَ فَانْظُرْ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ، فَإِذَا عَلَىٰ سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ وَعَلِيٌّ مُقِيمُ الْحُجَّةِ، وَمَنْ عَرَفَهُمَا زَكِىٰ وَطَابَ، وَمَنْ جَهِلَهُمَا لُعِنَ وَخَابَ.

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، نَقَلَ نُورَ حَبِيبِهِ وَنَبِيِّهِ وَنُورَ وَلِيِّهِ فِي صُلْبِ آدَمَ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا أَنَا فَاسْتَقْرَرْتُ فِي الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَصَارَ فِي الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ، وَكَانَتِ الْمَلَائِكَةُ يَقِفُونَ وَرَاءَهُ صُفُوفاً.

فَقَالَ آدَمُ: يَا رَبِّ، لِأَيِّ شَيْءٍ تَقِفُ الْمَلَائِكَةُ وَرَائِي؟

فَقَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ: لِأَجْلِ نُورِ وَلَدَيْكَ اللَّذَيْنِ فِي صُلْبِكَ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَلَوْلَاهُمَا مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ.

وَكَانَ يَسْمَعُ فِي ظَهْرِهِ التَّسْبِيحَ وَالتَّقْدِيسَ، قَالَ: يَا رَبِّ اجْعَلْهُمَا أَمَامِي حَتَّىٰ تَسْتَقْبِلَنِي الْمَلَائِكَةُ، فَحَوَّلَهُمَا اللَّهُ تَعَالَىٰ مِنْ ظَهْرِهِ إِلَىٰ جَبِينِهِ، فَصَارَتِ الْمَلَائِكَةُ تَقِفُ أَمَامَهُ.

فَسَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَجْعَلْهُمَا فِي مَكَانٍ يَرَاهُ، فَنَقَلَنَا اللَّهُ مِنْ جَبِينِهِ إِلَىٰ يَدِهِ الْيُمْنَىٰ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَّا أَنَا فَكُنْتُ فِي إِصْبَعِهِ السَّبَّابَةُ، وَعَلِيٌّ فِي إِصْبَعِهِ الْوُسْطَىٰ، وَابْنَتِي فَاطِمَةُ فِي الَّتِي تَلِيهَا، وَالْحَسَنُ فِي الْخِنْصِرِ، وَالْحُسَيْنُ فِي الْإِبْهَامِ.

ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ إِلَىٰ آدَمَ تَعْظِيماً وَإِجْلَالاً لِتِلْكَ الْأَشْبَاحِ، فَتَعَجَّبَ

آدَمُ مِنْ ذٰلِك، فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَكَشَفَ اللّٰهُ عَنْ بَصَرِهِ فَرَأىٰ نُوراً، فَقَالَ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ، وَمَا هٰذَا النُّورُ؟

فَقَالَ: هٰذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي.

فَرَأىٰ نُوراً إِلىٰ جَنْبِهِ، فَقَالَ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ، وَمَا هٰذَا النُّورُ؟

فَقَالَ: هٰذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيِّي وَنَاصِرُ دِينِي.

وَرَأىٰ إِلىٰ جَنْبَيْهِمَا ثَلاثَةَ أَنْوارٍ، فَقَالَ: إِلٰهِي، وَمَا هٰذِهِ الأَنْوَارُ؟

فَقَالَ: هٰذَا نُورُ فَاطِمَةَ؛ فَطَمَ مُحِبِّيهَا مِنَ النَّارِ، وَهٰذَانِ نُورَا وَلَدَيْهِمَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ.

فَقَالَ: وَأَرَىٰ تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَحْدَقَتْ بِهِمْ، فَقِيلَ: هٰؤلاءِ الأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَقَالَ: إِلٰهِي بِحَقِّ هٰذِهِ الْخَمْسَةُ إِلَّا عَرَّفْتَنِي التِّسْعَةَ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلِيٍّ عليه السلام.

فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ، ثُمَّ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ، ثُمَّ مُوسَى الْكَاظِمُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا، ثُمَّ مُحَمَّدٌ الْجَوَادُ، ثُمَّ عَلِيٌّ الْهَادِي، ثُمَّ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِي، ثُمَّ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

فَقَالَ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي قَدْ عَرَّفْتَنِيهِمْ، فَاجْعَلْهُمْ مِنِّي.

فَيَدُلُّ عَلىٰ ذٰلِك قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ [۱]؛ [۲]

جابر می‌گويد: از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ ولادت على عليه السلام پرسيدم.

پيامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، سؤال عجيبی دربارهٔ بهترين مولود پرسيدی.

---

۱. سورهٔ بقره (۲) آيهٔ ۳۱.

۲. مدينة المعاجز ۲: ۳۶۷ ـ ۳۷۱، حديث ۶۱۰.

بدان که خدای متعال، آن گاه که خواست که پیش از هر چیزی، مرا و علی را بیافریند، مرواریدی را آفرید که بزرگ‌تر از ده برابر دنیا بود. سپس خدا ما را در این مروارید نهاد. ما در آن صد هزار سال ماندیم، خدا را تسبیح و تقدیس می‌کردیم.

چون خدا ایجاد موجودات را اراده کرد، به دیدهٔ تکوین به آن مروارید نگریست. آن مروارید ذوب گردید و به دو نیم منفجر شد. پروردگارم مرا در نصفی قرار داد که نبوّت را در بر داشت و علی را در نیمه‌ای قرار داد که محتوی امامت بود.

آن گاه خدای متعال در این مروارید، صد دریا آفرید.

بعضی از آنها عبارت‌اند از: دریای علم، دریای کَرَم، دریای سخاوت، دریای رضایت، دریای رأفت، دریای رحمت، دریای عفّت، دریای فضیلت، دریای جود، دریای شفاعت، دریای هیبت، دریای قدرت، دریای عظمت، دریای جبروت، دریای کبریا، دریای ملکوت، دریای جلال، دریای نور، دریای عُلُوّ، دریای عزّت، دریای کرامت، دریای لُطف، دریای حِکَم، دریای مغفرت، دریای نبوّت، دریای ولایت.

در هر یک از این دریاها، ما هفت هزار سال درنگ کردیم.

سپس خدا قلم را آفرید و به آن گفت: بنویس. قلم پرسید: پروردگارا، چه بنویسم؟ خدا فرمود: توحیدم را بنگار.

از سخن خدای ﷻ قلم، ده هزار سال مدهوش ماند. پس از این مدّت، به خود آمد و پرسید: چه بنویسم؟

خدا فرمود: بنویس: خدایی جز اللّه نیست، محمّد رسول خداست، علی ولیّ خداست.

چون قلم از نگارش این اَسامی فراغت یافت، پرسید: پروردگارا، اینها که نامشان را به اسم خویش قرین ساختی، کیانند؟

خدای متعال فرمود: ای قلم، محمّد، پیامبرم و خاتم اولیا و انبیای من است و علی، ولی و خلیفه‌ام بر بندگانم و حجّتم بر ایشان می‌باشد. به عزّت وجلالم سوگند، اگر این دو نبود، تو را و لوح محفوظ را نمی‌آفریدم.

پس از آن، خدا به قلم فرمود: بنویس.

قلم پرسید: چه بنویسم.

خدا فرمود: صفات و نام‌های مرا بنویس.

قلم نوشت و هزار سال پیوسته می‌نویسد تا اینکه از آن به روز قیامت برسد.

سپس خدای متعال (دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند) آسمان‌ها و زمین، بهشت و دوزخ، کوثر و صراط، عرش و کرسی، حجاب و سحاب را از نورِ من آفرید؛ و خورشید و ماه و ستارگان را از نور علی خلق کرد.

پس از آن، خدای متعال به قلم امر کرد که روی هر یک از برگ‌های درختان بهشت و بر هر دری از درهای آن و به تمام درهای آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و درختان بنویسد: خدایی جز اللّه نیست، محمّد رسول خداست، علی ولیّ خدا می‌باشد.

آن گاه خدای متعال فرمان داد نور رسول خدا و نور علی در حجاب عظمت داخل شوند، پس از آن، در حجاب عزّت، سپس در حجاب هیبت، حجاب

کبریا، حجاب رحمت، حجاب منزلت، حجاب رفعت، حجاب سعادت، حجاب نبوّت، حجاب ولایت، حجاب شفاعت درآیند.

آن دو پیوسته ـ این چنین ـ از حجابی به حجاب دیگر وارد می‌شدند و در هر حجابی هزار سال می‌ماندند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، خدای متعال مرا از نور خویش آفرید و علی را از نور من خلق کرد و همهٔ ما از یک نوریم.

خدای متعال ـ دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند ـ ما را آفرید، در حالی که آسمان و زمینی، خورشید و ماهی، تاریکی و نوری، خشکی و دریایی و هوایی را نیافریده بود [و اینها وجود نداشت].

سپس خدا به تسبیح خویش پرداخت، ما هم او را پاک و منزّه دانستیم؛ خود را تقدیس کرد، ما هم او را تقدیس کردیم. خدا این کار ما را ارج نهاد.

خدا آسمان‌ها و زمین‌ها را از تسبیح من آفرید (آسمان را برافراشت و زمین را گستراند) و از تسبیح علیّ بن اَبی طالب، ملائکه را خلق کرد. از این رو، همهٔ تسبیح فرشتگان ـ تا روز قیامت ـ برای علی و شیعهٔ اوست.

چون خدا روح را در آدم دمید، فرمود: به عزّت و جلالم سوگند، اگر دو بنده (که می‌خواستم آن دو را در سرای دنیا برانگیزم) نبودند، تو را نمی‌آفریدم.

آدم پرسید: ای خدا و مولای من، آیا آن دو از نسلِ من‌اند یا از [ذرّیّهٔ] من نیستند؟

خدای فرمود: آری، ای آدم [آن دو از ذرّیّهٔ توست] سرت را بالا کن و ببین.

آدم سرش را بالا آورد، دید بر ساق عرش نوشته شده است: خدایی جز اللّه

نیست، محمّد رسول خدا، پیامبر رحمت است و علی به پا دارندۀ حجّت؛ هرکه آن دو را شناخت پاک و پاکیزه شد و هرکه به آن دو جاهل ماند، لعن و ناامید گشت.

چون خدا آدم را آفرید و از روحش در وی دمید، نور حبیب و پیامبرش و نور ولیّ خدا، در صُلب آدم انتقال یافت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در جانب راست آدم استقرار یافتم و علیّ بن اَبی طالب در جانب چپ آدم درآمد و فرشتگان پشت سر آدم به صف ایستادند.

آدم پرسید: پروردگارا، برای چه فرشتگان پشت سرم می‌ایستند؟

خدای عزّ و جلّ فرمود: به خاطر دو فرزندت که در صلب توست (محمّد بن عبدالله و علیّ بن اَبی طالب) و اگر آن دو نبودند، اَفلاک را نمی‌آفریدم.

آدم در پشت خویش تسبیح و تقدیس را می‌شنید، گفت: پروردگارا، آن دو را در جلو رویم [در پیشانی‌ام] قرار ده تا ملائکه رو به رویم باشند. خدای متعال این دو نور را از پشت آدم به پیشانی‌اش منتقل ساخت و ملائکه پیشاپیش آدم ایستادند.

آدم از خدا خواست که این دو نور را در جایی قرار دهد که آن را ببیند. خدا نور ما را از پیشانی آدم به دست راست او انتقال داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در انگشت اشارۀ آدم بودم و علی در انگشت وسط او، و فاطمه ـ دخترم ـ در انگشت پس از انگشت وسط آدم، و حسن در انگشت کوچک آدم، و حسین در انگشت ابهام او.

سپس خدا برای احترام و بزرگداشت این اَشباح به ملائکه امر کرد در برابر

آدم سجده کنند. آدم از این کار در شگفت ماند، سرش را بالا آورد، خدا پرده از دیده‌اش برداشت، نوری را دید، گفت: ای خدا و مولایم، این نور چیست؟

خدا فرمود: این، نور محمّد، برگزیده‌ام از میان خلقم است.

آدم نوری را در کنار آن نور دید، پرسید: ای خدا و مولایم، این نور چیست؟

خدا فرمود: این، نور علیّ بن اَبی طالب، ولی و ناصر دین من است.

آدم در کنار آن دو، سه نور دیگر دید، پرسید: خدایا این انوار چیستند؟

خدا فرمود: این، نور فاطمه است که محبّانش را از دوزخ جدا می‌سازد و این دو نور، نور دو فرزندش حسن و حسین‌اند.

آدم گفت: نُه نور می‌بینم که پیرامون آن پنج نور حلقه زده‌اند!

به آدم گفته شد: اینان امامان از نسلِ علیّ بن اَبی طالب‌اند.

آدم گفت: خدایا به حقّ این پنج نور، امامان نُه گانه از ذرّیّهٔ علی را به من مُعرّفی کن.

خدا فرمود: علی بن حسین؛ پس از او، محمّد باقر؛ سپس جعفر صادق؛ بعد، موسی کاظم؛ آن گاه علی بن موسی؛ در پی او، محمّد جواد؛ بعد از وی، علی هادی؛ سپس حسن عسکری؛ آن گاه حجّت قائم، مهدی (صلوات خدا بر همه‌شان باد).

آدم گفت: ای خدا و مولایم، آنان را به من شناساندی [از تو می‌خواهم که] آنها را از نسل من قرار ده.

این سخن خدای متعال که فرمود: «و خدا همهٔ اَسامی را به آدم آموخت» بر همین دلالت دارد.

[یادآوری لازم، پیرامونِ زمان‌ها و مسافت‌ها و اَبعادی که در آیات و اخبار هست]

می‌گویم: در چگونگی آفرینش خدای متعال نور پیامبر ﷺ و انوار ائمّه علیهم‌السلام را - پیش از این - اخباری گذشت وبرخی دیگر از آنها در ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (در قسم دوّم کتاب) به خواست خدای عزیز خواهد آمد.

چنان که پیداست این اخبار در کیفیّت آفرینش آنان علیهم‌السلام و مدّت تقدّم و پیش بودن آنها از خلق یا از خصوص آدم علیه‌السلام یا از دیگر پیامبران (و امور دیگر در این زمینه) در ظاهر مختلف‌اند و این اختلاف آن گونه که کوته‌فکران پنداشته‌اند، ازباب تناقض نمی‌باشد و تنها از باب اعتبارات و حیثیّاتی است که در یک امر واحد (از جهت اجمال در بعضی و تفصیل در بعض دیگر، و اَمثال آن، که یکی از آنها اختلاف در مدّت تقدّم است) اختلاف می‌یابند.

امامان هدایتگر علیهم‌السلام بسا از تقدُّم چیزی بر چیزی به «یک روز» تعبیر می‌آورند و پنج هزار سال را در نظر دارند؛ زیرا امتداد آن روز، این مقدار زمان است (و دیگر تعبیرها به همین گونه است).

به سبب اختلافِ اعتبارات، عبارت‌ها از یک مدّت، با تعبیرهای مختلف (اَیّام و هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها) اختلاف می‌یابد. مسافت‌های دور و نزدیک میان دو چیز، چنین است.

لیکن باید دانست که مقصود از بسیاری از مدّت‌ها و مسافت‌هایی که در آیات واخبار آمده‌اند، مدّت‌های زمانی و ابعاد مکانی حسّی نیست. مراد از آنها تقدّماتِ ذاتی و رُتبی و شرفیِ دهری و سرمدی می‌باشد و ابعاد و مسافت‌ها نیز چنین‌اند.

اکنون قلبم برای شرح مفصّل این امر، اقبال ندارد؛ زیرا نیازمند چندین مقدّمهٔ طولانی است که بیشتر آنها بر اهل زمان مخفی است.

به خاطر عوامل و اسبابی که گرفتاری و غم می‌آورد، قلبم واماند و زبانم درماند و امید رهایی از آنها نیست مگر به ذمامی از سیّد رسولان، «طه».

برای آگاهی طالب علمی که در پی کشف ناشناخته‌هاست، به اندکی از این مطلب اشاره کردیم تا آن را از جاهایی که گمان می‌رود بطلبد.

هرکه مراجعه و اُنسی با کتاب‌های حکما در علم طبیعی مکتوم داشته باشد و اختلاف تعبیرهای آنان را در عمل واحد به عبارت‌های مختلف (و مدّت‌های متفاوت در درجات عمل) بداند، به وجوه اختلاف اخبار در آنچه آوردیم (و در دیگر مقامات) پی می‌برد (و توفیق از جانب خداست و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است).

حدیث (۳۸)

[علی و حسن علیهما السلام از نام‌های خدای متعال]

از **مناقب ابن شاذان**، اثر محمّد بن احمد بن شاذان.

ابن شاذان، به سندش از جابر بن عبدالله، روایت می‌کند که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سُمِّيَ الْحَسَنُ حَسَناً لأَنَّ بِإِحْسَانِ اللَّهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ، وَالْحَسَنُ مُشْتَقٌّ مِنَ الإِحْسَانِ؛ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ، اسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَالْحُسَيْنُ تَصْغِيرُ الْحَسَنِ؛ (۱)

---

۱. مائة منقبة من مناقب امیرالمؤمنین والأئمّة: ۲۱ ـ ۲۲، منقبه ۳؛ مدینة المعاجز ۳: ۲۲۶ ـ ۲۲۷ و ۴۴۴، حدیث ۸۴۳ و ۹۶۱؛ بحار الأنوار ۴۳: ۲۵۲ (با اندکی اختلاف).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حَسَن، حَسَن نامیده شد (زیرا آسمان‌ها و زمین به احسان خدا پابرجایند) و حَسَن از «اِحسان» اشتقاق یافت؛ و علی و حَسَن، دو اسم از نام‌های خدای متعال‌اند.

و [واژهٔ] حُسین، تصغیر [واژهٔ] حَسَن است.

حدیث (۳۹)

حدیث مناجات

از **الإختصاص**، اثر شیخ مفید رحمه الله.

روایت می‌کند علی بن محمّد بن علی بن سعید [سعد]، از حَمْدان بن سلیمان نیشابوری، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن محمّد یَمانی، از مَنیع، از یونس، از علی بن اَعْیَن، از پدرش، از جدّش، از ابو رافع که گفت:

لَمَّا بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِبَرَاءَةَ مَعَ أَبِي بَكْرٍ، أَنْزَلَ اللَّهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ عَلَيْهِ: تَتْرُكُ مَنْ نَاجَيْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَتَبْعَثُ مَنْ لَمْ أُنَاجِهِ؟!

فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَأَخَذَ بَرَاءَةَ مِنْهُ وَدَفَعَهَا إِلىٰ عَلِيٍّ علیه السلام.

فَقَالَ: أَوْصِنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: اللَّهُ يُوصِيكَ وَيُنَاجِيكَ.

فَنَاجَاهُ يَوْمَ بَرَاءَةَ مِنْ مِثْلِ صَلَاةِ الْأُولىٰ إِلىٰ صَلَاةِ الْعَصْرِ؛[1]

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله [سورهٔ] برائت را به همراه ابوبکر [سوی مکّه] فرستاد، خدای متعال [این پیام را سوی آن حضرت] نازل فرمود: شخصی را که بارها

---

۱. الإختصاص: ۲۰۰؛ بحار الأنوار ۳۹: ۱۵۵، حدیث ۱۲.

رازها در گوشش گفتم وا می‌نهی، و کسی را می‌فرستی که با او نجوا نکردم؟!

پیامبر ﷺ علی را فرستاد تا [سورهٔ] برائت را از ابوبکر بگیرد و به علی علیه‌السلام بسپارد.

علی علیه‌السلام فرمود: ای رسول خدا، مرا سفارش کن.

پیامبر ﷺ فرمود: خدا تو را سفارش می‌کند و به نجوا با تو می‌پردازد.

روز برائت [در فاصله‌ای] مِثلِ نماز ظهر تا عصر، خدا با امام علی علیه‌السلام نجوا کرد.

حدیث (۴۰)

[مناجات خدای متعال با علی علیه‌السلام روز غسل پیامبر ﷺ]

از **الإختصاص**، اثر شیخ مفید رحمه‌الله.

با همین اسناد، از ابو رافع روایت است که گفت:

إِنَّ اللَّهَ نَاجىٰ عَلِيّاً علیه‌السلام يَوْمَ غُسْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ (۱)

خدای متعال روزی که علی علیه‌السلام پیامبر را غسل می‌داد با آن حضرت نجوا کرد.

[یادآوری]

می‌گویم: اخبار نجوا در کتاب‌های شیعه و سنّی تکرار شده‌اند. ما افزون بر روایاتی که در اینجا آوردیم، بعضی از آنها را در جزء اوّل بیان داشتیم. این دو خبری که در اینجا ذکر شد، اخبار دیگری است و از باب تکرار نمی‌باشد.

---

١. الإختصاص: ٢٠٠؛ بحار الأنوار ٣٩: ١٥٥، حديث ١٣.

حدیث (۴۱)

[پیامبر ﷺ پس از اینکه در زمین از اهل بیت ﷺ جدا شد، آنها را در آسمان دید و بر ایشان سلام کرد]

مدينة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمه‌الله.

از حافظ بُرسی در کتابش از ابن عبّاس روایت است که:

إنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأىٰ عَلِيّاً وَفاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ﷺ فِي السَّمَاءِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَقَدْ فَارَقَهُمْ فِي الأَرْضِ؛ (۱)

پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را در آسمان دید، بر ایشان سلام کرد، در حالی که در زمین از آنها جدا شد.

[یادآوری]

بُرسی در **مشارق الأنوار** این حدیث را از مفید رحمه‌الله در کتابش روایت می‌کند. (۲)

حدیث (۴۲)

حدیث جام [بلورین]

الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمه‌الله.

شیخ طوسی رحمه‌الله می‌گوید: به ما خبر داد حَفّار، گفت: برای ما حدیث کرد علی بن احمد حُلْوانی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو عبدالله، محمّد بن قاسم مُقْرِئ، گفت: برای ما حدیث کرد فَضْل بن حَبّاب جُمَحی، گفت: برای ما حدیث کرد مُسلم بن ابراهیم، از اَبان بن قَتاده، از ابو العالیه، از ابن عبّاس که گفت:

---

۱. مدينة المعاجز ۱: ۹۱، حدیث ٤٦.

۲. در «مدينة المعاجز» ضبط عبارت بدین گونه است: روى ذلك البرسي في كتابه (برسی در کتابش آن را روایت می‌کند).

كُنَّا جُلُوساً مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ الأَمِينُ جَبْرَئِيلُ وَمَعَهُ جَامٌ مِنَ الْبَلُّوْرِ الأَحْمَرِ مَمْلُوءاً مِسْكاً وَعَنْبَراً، وَكَانَ إِلىٰ جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَوَلَدَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام.

فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ، اللَّهُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيُحَيِّيكَ بِهٰذِهِ التَّحِيَّةِ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُحَيِّيَ عَلِيّاً وَوَلَدَيْهِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله هَلَّلَتْ ثَلَاثاً وَكَبَّرَتْ ثَلَاثاً، ثُمَّ قَالَتْ بِلِسَانٍ ذَرِبٍ طَلْقٍ ـ يَعْنِي الْجَامَ ـ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ﴾.(١)

فَاشْتَمَّهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وَحَيَّا بِهَا عَلِيّاً عليه السلام.

فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَتْ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.(٢)

فَاشْتَمَّهَا عَلِيٌّ عليه السلام وَحَيَّا بِهَا الْحَسَنَ عليه السلام.

فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ الْحَسَنِ عليه السلام قَالَتْ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾.(٣)

فَاشْتَمَّهَا الْحَسَنُ عليه السلام وَحَيَّا بِهَا الْحُسَيْنَ عليه السلام.

فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَتْ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿قُلْ لَا

١. سورة طه (٢٠) آيات ١ و٢.
٢. سورة مائده (٥) آية ٥٥.
٣. سورة نبأ (٧٨) آيات ١ ـ ٣.

أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾. (۱)

ثُمَّ رُدَّتْ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

فَقَالَتْ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾. (۲)

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَلَا أَدْرِي أَ سَمَاءً صَعِدَتْ أَمْ فِي الأَرْضِ، تَوَارَتْ بِقُدْرَةِ اللَّـهِ عَزَّوَجَلَّ؛ (۳)

ابن عبّاس می‌گوید: با پیامبر صلى الله عليه وآله نشسته بودیم که ناگهان جبرئیل امین بر آن حضرت نازل شد، در حالی که همراه او جام سرخ بلورینی که آکنده از مشک و عنبر بود به همراه داشت، و در کنار رسول خدا صلى الله عليه وآله علیّ بن أبی طالب عليه السلام و دو فرزندش حسن و حسین عليهما السلام قرار داشتند.

جبرئیل به پیامبر گفت: سلام بر تو، خدا به تو سلام می‌رساند و این تحفه را ارزانی‌ات می‌دارد و تو را امر می‌کند که آن را به علی و دو فرزندش هدیه کنی.

ابن عبّاس می‌گوید: چون آن جام در کفِ [دست] رسول خدا صلى الله عليه وآله قرار گرفت، سه بار تهلیل و سه بار تکبیر فرستاد، سپس با زبان بُرّان و روان گفت: «به نام خداوند بخشندهٔ مهربان؛ طه [ای پیامبر] ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی».

پیامبر صلى الله عليه وآله آن را بویید و به علی عليه السلام پیشکش کرد.

---

۱. سورهٔ شوری (٤۲) آیهٔ ۲۳.

۲. سورهٔ نور (۲٤) آیهٔ ۳٥.

۳. امالی طوسی: ۳٥٥ ـ ۳٥٦، مجلس ۱۲، حدیث ۷۳۸؛ بحار الأنوار ۳۷: ۱۰۰، حدیث ۲ (و جلد ٤۳، ص ۲۷۰).

چون آن جام در کف علی علیه‌السلام قرار گرفت، گفت: «به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان؛ همانا ولی [و سرپرست] شما خدا و پیامبر است و کسانی که ایمان آوردند و نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند».

علی علیه‌السلام آن را بویید و به حسن علیه‌السلام هدیه کرد.

چون در کف حسن علیه‌السلام قرار گرفت، گفت: «به نام خداوند رحمت ورزِ عطوفت گستر؛ مردم از چه می‌پرسند؟! از ماجرای بزرگی که در آن اختلاف دارند؟!».

حسن علیه‌السلام آن را بویید و به حسین علیه‌السلام هدیه داد.

چون در کف حسین علیه‌السلام قرار گرفت، گفت: «به نام خدای رحمان و رحیم؛ بگو از شما اَجر و مزدی نمی‌خواهم مگر مودّت نسبت به خویشاونم، و هرکه به حسنه‌ای دست یازد، بر نیکویی‌اش می‌افزاییم، همانا خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

سپس آن جام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگردانده شد.

آن جام گفت: «به نام خدایی که هم رحمت عام دارد و هم رحمت خاص؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است».

ابن عبّاس می‌گوید: نمی‌دانم آن جام به آسمان بالا رفت یا در زمین [فرو رفت]، به قدرت خدای عزّوجلّ، پنهان شد.

حدیث (۴۳)

حدیث لیثی در طینت

علل الشرایع، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: پدرم رحمه‌الله گفت: برای ما حدیث کرد سَعْد بن عبدالله، از

محمّد بن احمد سَیّاری، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن عبدالله بن مهران کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد حَنَان بن سَدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لَیْثی، گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام : يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْمُؤْمِنِ الْمُسْتَبْصِرِ إِذَا بَلَغَ فِي الْمَعْرِفَةِ وَكَمَلَ هَلْ يَزْنِي؟

قَالَ: اللَّهُمَّ لَا.

قُلْتُ: فَيَلُوطُ؟

قَالَ: اللَّهُمَّ لَا.

قُلْتُ: فَيَسْرِقُ؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَيَشْرَبُ الْخَمْرَ؟

قَالَ: اللَّهُمَّ لَا.

قُلْتُ: فَيَأْتِي بِكَبِيرَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْكَبَائِرِ أَوْ فَاحِشَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْفَوَاحِشِ؟

قَالَ: لَا.

قُلْتُ: فَيُذْنِبُ ذَنْباً؟

قَالَ: نَعَمْ، وَهُوَ مُؤْمِنٌ مُذْنِبٌ مُلِمٌّ.

قُلْتُ: مَا مَعْنىٰ مُلِمّ؟

قَالَ: الْمُلِمُّ بِالذَّنْبِ لَا يَلْزَمُهُ وَلَا يَصِيرُ عَلَيْهِ.

قَالَ، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَعْجَبَ هٰذَا! لَا يَزْنِي وَلَا يَلُوطُ وَلَا يَسْرِقُ وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَلَا يَأْتِي كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ وَلَا فَاحِشَةً!

فَقَالَ: لَا عَجَبَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [١] وَ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾. [٢]

فَمِمَّ عَجِبْتَ يَا إِبْرَاهِيمُ؟ سَلْ وَلَا تَسْتَنْكِفْ وَلَا تَسْتَحْيِي فَإِنَّ هٰذَا الْعِلْمَ لَا يَتَعَلَّمُهُ مُسْتَكْبِرٌ وَلَا مُسْتَحْيٍ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي أَجِدُ مِنْ شِيعَتِكُمْ مَنْ يَشْرَبُ وَيَقْطَعُ الطَّرِيقَ وَيُخِيفُ السَّبِيلَ وَيَزْنِي وَيَلُوطُ وَيَأْكُلُ الرِّبَا وَيَرْتَكِبُ الْفَوَاحِشَ وَيَتَهَاوَنُ بِالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالزَّكَاةِ وَيَقْطَعُ الرَّحِمَ وَيَأْتِي الْكَبَائِرَ، فَكَيْفَ هٰذَا وَلِمَ ذَاكَ؟

فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَلْ يَخْتَلِجُ فِي صَدْرِكَ شَيْءٌ غَيْرُ هٰذَا؟

قُلْتُ: نَعَمْ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أُخْرىٰ أَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ.

فَقَالَ: وَمَا هُوَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ؟

قَالَ، فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَجِدُ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَمُنَاصِبِيكُمْ مَنْ يُكْثِرُ مِنَ الصَّلَاةِ وَمِنَ الصِّيَامِ، وَيُخْرِجُ الزَّكَاةَ، وَيُتَابِعُ بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَيَحُضُّ عَلَى الْجِهَادِ وَيَأْثُرُ عَلَى الْبِرِّ وَعَلىٰ صِلَةِ الأَرْحَامِ، وَيَقْضِي حُقُوقَ إِخْوَانِهِ وَيُوَاسِيهِمْ مِنْ مَالِهِ وَيَتَجَنَّبُ شُرْبَ الْخَمْرِ وَالزِّنَا وَاللِّوَاطَ وَسَائِرَ الْفَوَاحِشِ، فَمِمَّ ذَاكَ وَلِمَ ذَاكَ؟ فَسِّرْهُ لِي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَرْهِنْهُ وَبَيِّنْهُ، فَقَدْ ـ وَاللَّهِ ـ كَثُرَ فِكْرِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَضَاقَ ذَرْعِي.

قَالَ: فَتَبَسَّمَ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، خُذْ إِلَيْكَ بَيَاناً شَافِياً فِيمَا سَأَلْتَ وَعِلْماً مَكْنُوناً مِنْ خَزَائِنِ عِلْمِ اللَّهِ وَسِرِّهِ.

---

١. سورة آل عمران (٣) آية ٤٠.

٢. سورة انبيا (٢١) آية ٢٣.

أَخْبِرْنِي يَا إِبْرَاهِيمُ، كَيْفَ تَجِدُ اعْتِقَادَهُمَا؟

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَجِدُ مُحِبِّيكُمْ وَشِيعَتَكُمْ (عَلىٰ مَا هُمْ فِيهِ مِمَّا وَصَفْتُهُ مِنْ أَفْعَالِهِمْ) لَوْ أُعْطِيَ أَحَدُهُمْ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ذَهَباً وَفِضَّةً أَنْ يَزُولَ عَنْ وَلَايَتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ إِلىٰ مُوَالَاةِ غَيْرِكُمْ وَإِلىٰ مَحَبَّتِهِمْ، مَا زَالَ وَلَوْ ضُرِبَتْ خَيَاشِيمُهُ بِالسُّيُوفِ فِيكُمْ؛ وَلَوْ قُتِلَ فِيكُمْ، مَا ابْتَدَعَ [مَا ارْتَدَعَ (خ)] وَلَا رَجَعَ عَنْ مَحَبَّتِكُمْ وَوَلَايَتِكُمْ.

وَأَرَى النَّاصِبَ (عَلىٰ مَا هُوَ عَلَيْهِ مِمَّا وَصَفْتُهُ مِنْ أَفْعَالِهِمْ) لَوْ أُعْطِيَ أَحَدُهُمْ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ذَهَباً وَفِضَّةً أَنْ يَزُولَ عَنْ مَحَبَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَمُوَالَاتِهِمْ إِلىٰ مُوَالَاتِكُمْ، مَا فَعَلَ وَلَا زَالَ، وَلَوْ ضُرِبَتْ خَيَاشِيمُهُ بِالسُّيُوفِ فِيهِمْ؛ وَلَوْ قُتِلَ فِيهِمْ، مَا ارْتَدَعَ وَلَا رَجَعَ.

وَإِذَا سَمِعَ أَحَدُهُمْ مَنْقَبَةً لَكُمْ وَفَضْلاً اشْمَأَزَّ مِنْ ذٰلِكَ، وَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ، وَرُئِيَ كَرَاهِيَةُ ذٰلِكَ فِي وَجْهِهِ بُغْضاً لَكُمْ وَمَحَبَّةً لَهُمْ.

قَالَ: فَتَبَسَّمَ الْبَاقِرُ عليه السلام ثُمَّ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مِنْ هُنَا هَلَكَتِ الْعَامَّةُ[1] النَّاصِبَةُ ﴿تَصْلىٰ نَاراً حَامِيَةً * تُسْقىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ﴾[2] وَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ عزّ وجلّ: ﴿وَقَدِمْنَا إِلىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً﴾.[3]

وَيْحَكَ يَا إِبْرَاهِيمُ! أَتَدْرِي مَا السَّبَبُ وَالْقِصَّةُ فِي ذٰلِكَ؟ وَمَا الَّذِي قَدْ خَفِيَ عَلَى النَّاسِ مِنْهُ؟

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَبَيِّنْهُ لِي وَاشْرَحْهُ وَبَرْهِنْهُ.

---

١. در «علل الشرايع» و«بحار»، ضبط بدين‌گونه است: هاهُنا هلكت العاملةُ ... .
٢. سورهٔ غاشيه (٨٨) آيهٔ ٤ ـ ٥.
٣. سورهٔ فرقان (٢٥) آيهٔ ٢٣.

قالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، إِنَّ اللَّهَ ـ تَبارَكَ وَتَعَالَى ـ لَمْ يَزَلْ عَالِماً قَدِيماً خَلَقَ الأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الأَشْيَاءَ مِنْ شَيْءٍ، فَقَدْ كَفَرَ؛ لأَنَّهُ لَوْ كَانَ ذٰلِكَ الشَّيْءُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ الأَشْيَاءَ قَدِيماً مَعَهُ فِي أَزَلِيَّتِهِ وَهُوِيَّتِهِ، كَانَ ذٰلِكَ الشيءُ أَزَلِيّاً.

بَلْ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الأَشْيَاءَ كُلَّهَا لَا مِنْ شَيْءٍ [فَكَانَ] مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْضاً طَيِّبَةً، ثُمَّ فَجَّرَ مِنْهَا مَاءً عَذْباً زُلَالاً، فَعَرَضَ عَلَيْهَا وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَقَبِلَتْهَا فَأَجْرَى ذٰلِكَ الْمَاءَ عَلَيْهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ حَتَّىٰ طَبَّقَهَا وَعَمَّهَا.

ثُمَّ نَضَبَ ذٰلِكَ الْمَاءَ عَنْهَا، وَأَخَذَ مِنْ صَفْوَةِ ذٰلِكَ الطِّينِ طِيناً، فَجَعَلَهُ طِينَ الأَئِمَّةِ عليهم السلام ثُمَّ أَخَذَ ثُفْلَ ذٰلِكَ الطِّينِ، فَخَلَقَ مِنْهُ شِيعَتَنَا.

وَلَوْ تَرَكَ طِينَتَكُمْ ـ يَا إِبْرَاهِيمُ ـ عَلَىٰ حَالِهِ كَمَا تَرَكَ طِينَتَنَا، كُنْتُمْ[1] وَنَحْنُ شَيْئاً وَاحِداً.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا فَعَلَ بِطِينَتِنَا؟

قالَ: أُخْبِرُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ، خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ ذٰلِكَ أَرْضاً سَبِخَةً خَبِيثَةً مُنْتِنَةً، ثُمَّ فَجَّرَ مِنْهَا مَاءً أُجَاجاً آسِناً مَالِحاً، فَعَرَضَ عَلَيْهَا وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَمْ تَقْبَلْهَا، فَأَجْرَى ذٰلِكَ الْمَاءَ عَلَيْهَا سَبْعَةَ أَيَّامٍ حَتَّىٰ طَبَّقَهَا وَعَمَّهَا، ثُمَّ نَضَبَ ذٰلِكَ الْمَاءُ عَنْهَا، ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذٰلِكَ الطِّينِ فَخَلَقَ مِنْهُ الطُّغَاةَ وَأَئِمَّتَهُمْ، ثُمَّ مَزَجَهُ بِثُفْلِ طِينَتِكُمْ.

وَلَوْ تَرَكَ طِينَتَهُمْ عَلَىٰ حَالِهِ وَلَمْ يَمْزُجْ بِطِينَتِكُمْ، لَمْ يَشْهَدُوا الشَّهَادَتَيْنِ وَلَا صَلَّوْا وَلَا صَامُوا وَلَا زَكَّوْا وَلَا حَجُّوا وَلَا أَدَّوْا أَمَانَةً وَلَا أَشْبَهُوكُمْ فِي الصُّوَرِ.

وَلَيْسَ شَيْءٌ [أَكْبَرَ] عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنْ أَنْ يَرىٰ صُورَةَ عَدُوِّهِ مِثْلَ صُورَتِهِ.

---

١. در «علل الشرايع» و «بحار»، «لكنتم» ضبط است.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، فَمَا صَنَعَ بِالطِّينَتَيْنِ؟

قَالَ: مَزَجَ بَيْنَهُمَا بِالْمَاءِ الْأَوَّلِ وَالْمَاءِ الثَّانِي، ثُمَّ عَرَكَهَا عَرْكَ الْأَدِيمِ.

ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذٰلِكَ قَبْضَةً فَقَالَ: هٰذِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا أُبَالِي، وَأَخَذَ قَبْضَةً أُخْرىٰ وَقَالَ: هٰذِهِ إِلَى النَّارِ وَلَا أُبَالِي.

ثُمَّ خَلَطَ بَيْنَهُمَا، فَوَقَعَ مِنْ سِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَطِينَتِهِ عَلىٰ سِنْخِ الْكَافِرِ وَطِينَتِهِ، وَوَقَعَ مِنْ سِنْخِ الْكَافِرِ وَطِينَتِهِ عَلىٰ سِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَطِينَتِهِ.

فَمَا رَأَيْتَهُ مِنْ شِيعَتِنَا مِنْ زِناً أَوْ لِوَاطٍ أَوْ تَرْكِ صَلَاةٍ أَوْ صِيَامٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ جِهَادٍ أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْكَبَائِرِ، فَهُوَ مِنْ طِينَةِ النَّاصِبِ وَعُنْصُرِهِ الَّذِي قَدْ مُزِجَ فِيهِ؛ لِأَنَّ مِنْ سِنْخِ النَّاصِبِ وَعُنْصُرِهِ وَطِينَتِهِ، اكْتِسَابَ الْمَآثِمِ وَالْفَوَاحِشِ وَالْكَبَائِرِ.

وَمَا رَأَيْتَ مِنَ النَّاصِبِ وَمُوَاظَبَتِهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَأَبْوَابِ الْبِرِّ، فَهُوَ مِنْ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ وَسِنْخِهِ الَّذِي قَدْ مُزِجَ فِيهِ؛ لِأَنَّ سِنْخَ الْمُؤْمِنِ [1] وَعُنْصُرَهُ وَطِينَتَهُ، اكْتِسَابُ الْحَسَنَاتِ وَاسْتِعْمَالُ الْخَيْرِ وَاجْتِنَابُ الْمَآثِمِ.

فَإِذَا عُرِضَتْ هٰذِهِ الْأَعْمَالُ كُلُّهَا عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: أَنَا عَدْلٌ لَا يَجُورُ، [2] وَمُنْصِفٌ لَا أَظْلِمُ، وَحَكَمٌ لَا أَحِيفُ وَلَا أَمِيلُ وَلَا أَشْطُطُ.

أَلْحِقُوا الْأَعْمَالَ السَّيِّئَةَ الَّتِي اجْتَرَحَهَا الْمُؤْمِنُ، بِسِنْخِ النَّاصِبِ وَطِينَتِهِ، وَأَلْحِقُوا الْأَعْمَالَ الْحَسَنَةَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا النَّاصِبُ، بِسِنْخِ الْمُؤْمِنِ وَطِينَتِهِ رُدُّوهَا كُلَّهَا إِلىٰ أَصْلِهَا.

---

١. در «علل الشرايع» و «بحار» آمدن: لأنّ مِن سِنْخِ المؤمنِ ... .

٢. در دو مآخذ پيشين، «لا أجُورُ» ضبط است.

فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، عَالِمُ السِّرِّ وَأَخْفىٰ، وَأَنَا الْمُطَّلِعُ عَلىٰ قُلُوبِ عِبَادِي لَا أَحِيفُ وَلَا أَظْلِمُ وَلَا أَلْزِمُ أَحداً إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ.

ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: يَا إِبْرَاهِيمُ، اقْرَأْ هٰذِهِ الآيَةَ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَيَّةُ آيَةٍ؟

قَالَ: قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظَالِمُونَ﴾. [1]

هُوَ فِي الظَّاهِرِ مَا تَفْهَمُونَهُ وَهُوَ - وَاللَّهِ - فِي الْبَاطِنِ هٰذَا بِعَيْنِهِ.

يَا إِبْرَاهِيمُ، إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِراً وَبَاطِناً وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً.

ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْنِي يَا إِبْرَاهِيمُ عَنِ الشَّمْسِ إِذَا طَلَعَتْ وَبَدَا شُعَاعُهَا فِي الْبُلْدَانِ، أَهُوَ بَائِنٌ مِنَ الْقُرْصِ؟

قُلْتُ: فِي حَالِ طُلُوعِهِ بَائِنٌ.

قَالَ: أَلَيْسَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ اتَّصَلَ ذٰلِكَ الشُّعَاعُ بِالْقُرْصِ حَتّىٰ يَعُودَ إِلَيْهِ؟

قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ: كَذٰلِكَ يَعُودُ كُلُّ شَيْءٍ إِلىٰ سِنْخِهِ وَجَوْهَرِهِ وَأَصْلِهِ.

فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَزَعَ اللَّهُ عزّ وجلّ سِنْخَ النَّاصِبِ وَطِينَتَهُ مَعَ أَثْقَالِهِ وَأَوْزَارِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ، فَيُلْحِقُهَا كُلَّهَا بِالنَّاصِبِ، وَيَنْزِعُ سِنْخَ الْمُؤْمِنِ وَطِينَتَهُ مَعَ حَسَنَاتِهِ وَأَبْوَابِ بِرِّهِ وَاجْتِهَادِهِ مِنَ النَّاصِبِ، فَيُلْحِقُهَا كُلَّهَا بِالْمُؤْمِنِ.

أَفَتَرىٰ هَاهُنَا ظُلْماً وَعُدْوَاناً؟

قُلْتُ: لَا، يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

---

١. سورة يوسف (١٢) آية ٧٩.

قَالَ: هٰذَا ـ وَاللَّهِ ـ الْقَضَاءُ الْفَاصِلُ وَالْحُكْمُ الْقَاطِعُ وَالْعَدْلُ الْبَيِّنُ ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾.[١]

هٰذَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾[٢] هٰذَا مِنْ حُكْمِ الْمَلَكُوتِ.

قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَا حُكْمُ الْمَلَكُوتِ؟

قَالَ: حُكْمُ اللَّهِ وَحُكْمُ أَنْبِيَائِهِ.

وَقِصَّةُ الْخِضْرِ وَمُوسَى عليهما السلام حِينَ اسْتَصْحَبَهُ فَقَالَ: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً﴾.[٣]

افْهَمْ يَا إِبْرَاهِيمُ وَاعْقِلْ، أَنْكَرَ مُوسَى عَلَى الْخَضِرِ وَاسْتَفْظَعَ أَفْعَالَهُ حَتّىٰ قَالَ لَهُ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي، إِنَّمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ عزّ وجلّ.

مِنْ هٰذَا ـ وَيْحَكَ يَا إِبْرَاهِيمُ ـ قُرْآنٌ يُتْلىٰ وَأَخْبَارٌ تُؤْثَرُ عَنِ اللَّهِ عزّ وجلّ مَنْ رَدَّ مِنْهَا حَرْفاً، فَقَدْ كَفَرَ وَأَشْرَكَ وَرَدَّ عَلَى اللَّهِ عزّ وجلّ.

قَالَ اللَّيْثِيُّ: فَكَأَنِّي لَمْ أَعْقِلِ الآيَاتِ وَأَنَا أَقْرَؤُهَا أَرْبَعِينَ سَنَةً إِلَّا ذٰلِكَ الْيَوْمَ، فَقُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَعْجَبَ هٰذَا! تُؤْخَذُ حَسَنَاتُ أَعْدَائِكُمْ، فَتُرَدُّ عَلىٰ شِيعَتِكُمْ وَتُؤْخَذُ سَيِّئَاتُ مُحِبِّيكُمْ، فَتُرَدُّ عَلىٰ مُبْغِضِيكُمْ!

قَالَ: إِي وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَالِقِ الْحَبَّةِ وَبَارِئِ النَّسَمَةِ وَفَاطِرِ الْأَرْضِ

---

١. سورهٔ انبيا (٢١) آيهٔ ٢٣.

٢. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ١٤٧.

٣. سورهٔ كهف (١٨) آيهٔ ٦٧ ـ ٦٨.

وَالسَّمَاءِ، مَا أَخْبَرْتُكَ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَمَا أَتَيْتُكَ إِلَّا الصِّدْقِ،[١] ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ﴾،[٢] ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾[٣] وَإِنَّ مَا أَخْبَرْتُكَ لَمَوْجُودٌ فِي الْقُرْآنِ كُلِّهُ.

قُلْتُ: هٰذَا بِعَيْنِهِ يُوجَدُ فِي الْقُرْآنِ؟!

قَالَ: نَعَمْ يُوجَدُ فِي أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ مَوْضِعاً فِي الْقُرْآنِ، أَتُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ ذٰلِكَ عَلَيْكَ؟

قُلْتُ: بَلىٰ، يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ الآيَةَ.[٤]

أَزِيدُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ؟

قُلْتُ: بَلىٰ، يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾.[٥]

أَتُحِبُّ أَنْ أَزِيدَكَ؟

قُلْتُ: بَلىٰ، يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: ﴿فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾.[٦]

---

١. در «بحار»، «بالصِّدق» ضبط است.
٢. سورهٔ آل عمران (٣) آيهٔ ١١٧؛ سورهٔ نحل (١٦) آيهٔ ٣٣.
٣. سورهٔ فصّلت (٤١) آيهٔ ٤١.
٤. سورهٔ عنكبوت (٢٩) آيات ١٢ ـ ١٣.
٥. سورهٔ نحل (١٦) آيهٔ ٢٥.
٦. سورهٔ فرقان (٢٥) آيهٔ ٧٠.

يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ شِيعَتِنَا حَسَنَاتٍ، وَيُبَدِّلُ اللّٰهُ حَسَنَاتِ أَعْدَائِنَا سَيِّئَاتٍ.

وَجَلَالِ اللّٰهِ وَوَجْهِ اللّٰهِ، إِنَّ هٰذَا لَمِنْ عَدْلِهِ وَإِنْصَافِهِ، لَا رَادَّ لِقَضَائِهِ وَلَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

أَلَمْ أُبَيِّنْ لَكَ أَمْرَ الْمِزَاجِ وَالطِّينَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ؟

قُلْتُ: بَلىٰ، يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ.

قَالَ: اقْرَأْ يَا إِبْرَاهِيمُ، ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ﴾ يَعْنِي مِنَ الأَرْضِ الطَّيِّبَةِ وَالأَرْضِ الْمُنْتِنَةِ ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ﴾، [1] يَقُولُ: لَا يَفْتَخِرْ أَحَدُكُمْ بِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَزَكَاتِهِ وَنُسُكِهِ؛ لأَنَّ اللّٰهَ ﷻ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقىٰ مِنْكُمْ.

فَإِنَّ ذٰلِكَ مِنْ قِبَلِ اللَّمَمِ وَهُوَ الْمِزَاجُ.

أَزِيدُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ؟

قُلْتُ: بَلىٰ، يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ.

قَالَ: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقاً هَدىٰ وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ﴾ يَعْنِي أَئِمَّةَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّةِ الْحَقِّ ﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾. [2]

خُذْهَا إِلَيْكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَوَ اللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنْ غُرَرِ أَحَادِيثِنَا وَبَاطِنِ سَرَائِرِنَا وَمَكْنُونِ خَزَائِنِنَا.

---

۱. سورهٔ نجم (۵۳) آيهٔ ۳۲.

۲. سورهٔ اعراف (۷) آيات ۲۹ ـ ۳۰.

وَانْصَرِف وَلَا تُطْلِعْ عَلىٰ سِرِّنَا أَحَداً إِلَّا مُؤْمِناً مُسْتَبْصِراً؛ فَإِنَّك إِنْ أَذَعْتَ سِرَّنَا، بُلِيتَ فِي نَفْسِكَ وَمَالِكَ وَأَهْلِكَ وَوُلْدِكَ؛[1]

ابو اسحاق لَیْثی می‌گوید: به امام باقر علیه‌السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، دربارهٔ مؤمن مستبصر برایم بگویید که هرگاه به معرفت [شما] دست یافت و کامل شد، آیا زنا می‌کند؟

امام علیه‌السلام فرمود: البته که نه.

پرسیدم: آیا لواط می‌کند؟

فرمود: البته که نه.

پرسیدم: به دزدی دست می‌یازد؟

فرمود: البته که نه.

پرسیدم: شراب می‌آشامد؟

فرمود: البته که نه.

پرسیدم: یکی از گناهان بزرگ یا از کارهای ناشایست و زشت را مرتکب می‌شود؟

فرمود: نه.

پرسیدم: گناهی را انجام می‌دهد؟

فرمود: آری، وی مؤمنِ گنه‌کار مُلِمّ است.

پرسیدم: معنای «مُلِمّ» چیست؟

---

۱. علل الشرائع ۲: ۶۰۶ ـ ۶۱۰، حدیث ۸۱؛ بحار الأنوار ۵: ۲۲۸ ـ ۲۳۳، حدیث ۶ (نیز بنگرید به، جلد ۶۴، ص ۱۰۲ ـ ۱۰۸، حدیث ۲۱).

فرمود: شخصی که به گناه دست برد [امّا] بـه آن نـمی‌چسبد و گـناه جـزو سرشتِ او نمی‌شود.(۱)

گفتم: سبحان الله! بسی جای شگـفتی است؛ مـؤمن زنـا و لواط نـمی‌کند، [کالایی را] نـمی‌دزد، شـراب نـمی‌آشامد، بـه گـناه بـزرگ و فـاحشه‌ای دست نمی‌یازد!

فرمود: امر خدا جای شگفتی ندارد. خدای متعال آنچه را مشیّت او بـاشد انجام می‌دهد «خدا از کارش بازخواست نمی‌شود، این بندگان‌اند که بازپرسی می‌شوند».

ای ابراهیم، از چه تعجّب کردی؟ بپرس و خودداری نکـن و شـرم و حـیا مورز؛ چراکه ایـن عـلم [مـعارف وحـی] را شـخص مستکبر و خـجالتی فـرا نمی‌گیرد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، از شیعیان شما کسـانی را مـی‌یابم کـه شـراب می‌نوشند، راهزن‌اند و راه‌ها را ناامن می‌سازند، از زنا و لواط باکی ندارند، ربا می‌خورند، کارهای زشت را مرتکب می‌شوند، نسبت به نماز و روزه و زکات کاهل و سهل‌انگارند، پیوند خویشاوندی مـی‌بُرند و بـه گـناهان بـزرگ دست می‌یازند. این سخن شما [کـه مـؤمن ایـن کـارها را نـمی‌کند] چگـونه درست درمی‌آید؟!

امام علیه السلام فرمود: ای ابراهیم، آیا در سینه‌ات جز اینها چیزی خلجان دارد؟

---

۱. از واژهٔ «مُلِمّ» به ارتکاب گناه صغیره هم تعبیر می‌آورند و این کلمه در معنای نزدیک شدن بـه چیزی و دست نیازیدن به آن نیز به کار رفته است.

گفتم: آری ای فرزند رسول خدا، چیز دیگری بزرگ‌تر از اینهاست.

فرمود: ای ابو اسحاق، آن، چه چیزی است؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا، در میان دشمنانِ شما و ناصبی‌ها، کسانی را سراغ دارم که زیاد نماز می‌گزارند و روزه می‌گیرند و زکات می‌پردازند و حج و عمره را در پی هم می‌آورند و بر جهاد حریص‌اند و بر کارهای نیک و صلهٔ اَرحام مُصمّم‌اند و حقوق برادران دینی را برمی‌آورند و از مالشان با آنها مواسات می‌کنند و از شراب و زنا و لواط و دیگر فواحش می‌پرهیزند. این کارها از چه [سرشتی] برمی‌خیزد و چرا صورت می‌گیرد؟ ای فرزند رسول خدا، اینها را برایم تفسیر کن و برهانی ساز و بیان دار، والله، اینها فکرم را به خود مشغول می‌دارد و خواب از سرم می‌پراند و سینه‌ام تنگ می‌گردد.

امام باقر عليه‌السلام لبخندی زد، سپس فرمود: ای ابراهیم، دربارهٔ آنچه پرسیدی، بیانی شافی برایت دارم و علم درپرده‌ای را از گنجینهٔ علم الهی و سِرِّ خدا بازگویم.

ای ابراهیم، اعتقاد این دو گروه را چگونه یافتی؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا، محبّان و شیعیان شما با اینکه این کارها را ـ که بیان داشتم ـ دارند [در اعتقادشان] به گونه‌ای اند که اگر میان مشرق و مغرب آکنده از طلا و نقره باشد و به یکی از آنان دهند که ولایت و محبّت شما را وانهد و به موالات و محبّت غیر شما گرایش یابد، از ولایت شما دست نمی‌کشد، هرچند ستیغ‌های بینی‌اش را در این راه با شمشیرها بزنند، و اگر در راه شما به قتل رسند، از محبّت و ولایت شما دست برنمی‌دارند و باز نمی‌گردند.

و ناصبی‌ها با اینکه آن افعالی را که توصیف کردم دارند [در باورها و عقایدشان] چنان‌اند که اگر میان مشرق و مغرب پر از طلا باشد و به یکی از آنها دهند که از محبّت طاغوت‌ها و موالات آنها کناره گیرد و به موالات شما تن دهد، این کار را نمی‌کند و در مسلک و مرامش پایدار می‌ماند، هرچند بلندای بینی‌اش را در این راه با شمشیر بزنند، و اگر در راه طاغوت‌ها کشته شود، از آنها دست نمی‌شوید و پا پس نمی‌کشد.

هرگاه یکی از این ناصبی‌ها منقبت و فضلی را از شما بشنود، چهره درهم می‌کشد و رنگش تغییر می‌کند و به خاطر کینه‌ای که با شما دارد و شیفتگی‌اش به آن طاغوت‌ها، ناخرسندی‌اش ـ از آن فضیلت ـ در صورتش نمایان می‌گردد.

امام علیه السلام تبسّمی کرد، سپس فرمود: ای ابراهیم، از اینجاست که آن عامی ناصبی هلاک شد «آتش داغ را می‌چشد، از چشمه‌ای جوشان [آب] در کامش می‌ریزند».

و از این روست که خدای متعال فرمود: «و به سراغ هر عملی که انجام دادند می‌رویم و آنها را همچون غبار می‌پراکنیم».

وای بر تو، ای ابراهیم! می‌دانی سبب و ماجرای این قصّه چیست؟ و چه چیزی از آن بر مردم پوشیده ماند؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا، آن را برایم بیان کن و شرح ده و برهانی ساز.

فرمود: ای ابراهیم، خدای متعال پیوسته عالم و قدیم بود، اشیا را «لا مِنْ شَیء» آفرید. هرکه گمان برد که خدا اشیا را از «شیء» (یک چیزی) آفرید، کافر است؛ زیرا اگر آن شیء که خدا اشیا را از آن آفرید، در اَزلیّت و هویّت خدا همراهش باشد، آن شیء اَزلی است.

خدا همهٔ اشیا را «لا مِن شَیء» آفرید. یکی از آنها زمین پاکی بود که از آن آب شیرین و زلالی را جوشاند، سپس ولایت ما خاندان را بر آن عرضه داشت. آن زمین ولایت ما را پذیرفت. از این رو، خدا آن آب را هفت روز بر آن زمین جاری ساخت که همهٔ آن را پوشاند و در بر گرفت.

سپس آن آب را ـ از آن زمین ـ خشکاند و از گزیده (و عصاره) گلِ آن زمین، گِلی را گرفت و آن را گِلِ ائمّه علیهم السلام قرار داد [و ائمّه علیهم السلام را از آن گل آفرید] آن گاه تهماندهٔ آن گِل را گرفت و شیعیان ما را از آن خلق کرد.

ای ابراهیم، اگر طینتِ شما را به حال خود وامی‌نهاد (چنان که طینت ما را واگذاشت) شما و ما، شیء واحدی می‌شدیم.

گفتم: ای فرزند رسول خدا، خدا با طینتِ ما چه کرد؟

فرمود: ای ابراهیم، خدا پس از این کار، زمین شوره‌زارِ پلیدِ بدبویی را آفرید، و از آ ن آب تلخِ مانده و شوری را جوشاند و ولایت ما خاندان را بر آن عرضه داشت. آن زمین، ولایت ما را برنتافت. خدا آن آب را هفت روز بر آن زمین جاری ساخت تا اینکه آن را پوشاند و در بر گرفت. سپس آن آب را ـ از آن زمین ـ خشکاند. آن گاه از گِلِ آن زمین، طاغیان و پیشوایان آنها را آفرید، سپس آن را به تهماندهٔ طینتِ شما بیامیخت.

اگر خدا طینت آنها را به حال خودش وامی‌نهاد و به طینتِ شما نمی‌آمیخت، شهادتین را نمی‌گفتند، نماز نمی‌خواندند، روزه نمی‌گرفتند، زکات نمی‌پرداختند، حج نمی‌گزاردند، امانت را اَدا نمی‌کردند و در صورت [ظاهری] شبیه شما نمی‌شدند.

هیچ چیز بر مؤمن سخت‌تر از این نیست که صورت دشمن خویش را مانند صورت خویش بیند.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، خدا با این دو طینت چه کرد؟

امام علیه السلام فرمود: آن دو طینت را با آب اوّل [آب شیرین و زلال] و با آب دوّم [آب شور و آلوده] بیامیخت، سپس مانند مالاندنِ پوست، آن دو را به هم سرشت.

آن گاه مشتی از آن را گرفت و فرمود: این رو به بهشت دارد و باکی ندارم، و مشتی دیگر را گرفت و فرمود: این رو به دوزخ می‌رود و باکی نیست.

پس از آن، آن دو مشت را به هم مخلوط کرد. در پی این کار، از سنخِ مؤمن و طینتش، بر سنخِ کافر و طینتِ او افتاد و از سنخ کافر و طینتش، روی سنخ مؤمن و طینت او واقع شد.

[بُروزِ فعلِ] زنا یا لواط یا ترک نماز یا روزه یا حج یا جهاد یا خیانت یا یکی از این گناهان کبیره راکه از شیعیانِ ما می‌بینی، از طینتِ ناصبی و عنصر اوست که با طینتِ مؤمن ممزوج شده است؛ زیرا سنخِ [افعال] ناصبی و عنصر و طینتِ او، دست‌یازی به خطاها و کارهای زشت و گناهان کبیره است.

و اینکه می‌بینی ناصبی بر نماز و روزه و زکات و حجّ و جهاد و نیکوکاری مواظبت دارد، اینها [برخاسته] از طینتِ مؤمن و سنخ اوست که در وی ترکیب یافت؛ زیرا سنخِ مؤمن و عنصر و طینتِ او، کسبِ حسنات و انجام اعمالِ خیر و پرهیز از گناهان است.

هرگاه همهٔ این اعمال بر خدای متعال عرضه شود، می‌فرماید: من عادلم،

ستم نورزم؛ انصاف دارم، به ظلم دست نیازم؛ حاکم و داورم، حیف و میل و زیاده‌روی نکنم.

اعمال بدی را که مؤمن انجام داد، به سنخِ ناصب و طینت او، ملحق سازید و اعمال نیکی را که ناصب به دست آورد، به سنخِ مؤمن و طینت او، بچسبانید، هر کدام از آنها را به اصلشان بازگردانید.

منم اللّه، خدایی جز من نیست، پیدا و نهان را می‌دانم و بر قلب‌های بندگانم آگاهم، ظلم و ستم نمی‌ورزم و اَحَدی را جز به آنچه از وی ـ پیش از آنکه او را بیافرینم ـ سراغ دارم، ملزم نمی‌سازم.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابراهیم، این آیه را بخوان.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، کدام آیه؟

فرمود: این سخن خدای متعال که می‌فرماید: «یوسف گفت: پناه می‌بریم به خدا از اینکه [دیگران را] به گروگان گیریم مگر شخصی که متاع خویش نزد او یافتیم [اگر غیر او را دستگیر سازیم] در این صورت، البته که ستمکاریم».

ظاهر این آیه، همین معنایی است که می‌فهمید. واللّه، این سخن ـ در باطن ـ عین مطلبی است که بیان شد.

ای ابراهیم، برای قرآن، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، هست.

سپس امام علیه السلام فرمود: ای ابراهیم، به من بگو: هرگاه خورشید طلوع می‌کند و شعاع آن در شهرها آشکار می‌شود، آیا شعاع خورشید از قرص آن جداست؟

گفتم: در حال طلوع، شعاع از قرص جداست.

فرمود: هنگامی که خورشید پنهان می‌شود [و غروب می‌کند] مگر نه این است که [به نظر می‌آید] آن شعاع به قرص اتصال می‌یابد تا اینکه به آن باز می‌گردد؟

گفتم: چرا [در ظاهر چنین به نظر می‌آید].

امام عليه‌السلام فرمود: بازگشت هر چیزی به سنخ و جوهر و اصلِ خویش، به همین گونه است.

هرگاه روز قیامت فرا رسد، خدای متعال، سنخ ناصبی و طینت او را (با وِزر و وبال‌هایش) از [طینت] مؤمن بیرون می‌کشد و همهٔ آنها را به خود ناصبی می‌چسباند، و سنخ مؤمن و طینت او را (با حسنات و کارهای نیک و تلاش‌هایش) از [طینتِ] ناصبی بیرون می‌کشد و همهٔ آنها را به مؤمن ملحق می‌سازد.

آیا در اینجا ظلم و عدوانی مَی‌نگری؟

گفتم: نه، ای فرزند رسول خدا.

امام عليه‌السلام فرمود: والله، این، فصلِ قضا و حکمِ قاطع و عدل بَیِّن الهی است «خدا از آنچه انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود، بندگان‌اند که بازخواست می‌گردند».

ای ابراهیم «حق از جانب پروردگار توست، از دل به شک‌ها مباش» این، جزو حکم ملکوت است.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا، حکم ملکوت چیست؟

فرمود: حکم خدا [همان] حکم انبیای اوست.

[در] قصّهٔ خضر و موسی عليهما‌السلام [می‌خوانیم] وقتی موسی با خضر همراه شد،

خضر گفت: «تو نمی‌توانی با من طاقت آوری، چگونه می‌توانی بر چیزی که به آن احاطهٔ علمی نداری، بردبار بمانی».

ای ابراهیم، بفهم و عقل خویش به کار بند. موسی خضر را برنتافت و کارهایش را فاجعه دانست تا اینکه خضر گفت: ای موسی، از پیش خود این کار را نکردم، به امر خدای متعال به آن دست یازیدم.

وای بر تو ای ابراهیم، قرآن تلاوت می‌گردد و اخباری از جانب خدای متعال نقل می‌شود، هرکه حرفی از آن را رد کند، کافر و مشرک است و بر خدا دست رد می‌زند.

لیثی می‌گوید: در حالی که چهل سال قرآن می‌خواندم، گویا این آیات را جز در این روز نفهمیدم. گفتم: ای فرزند رسول خدا، این سخن عجیب است؛ حسنات دشمنان شما را می‌گیرند و بر شیعهٔ شما برمی‌گردانند، و سیّئات محبّان شما را می‌گیرند و بر دشمنان شما بازمی‌گردانند!

امام علیه‌السلام فرمود: آری، سوگند به خدایی که جز او نیست، شکافندهٔ دانه و پدید آورندهٔ جانداران و خالق زمین و آسمان است، جز حق را برایت نگفتم و جز سخن راست را به تو خبر ندادم، «خدا به آنها ظلم نکرد»، «و خدا هیچ ظلمی بر بندگان روا نمی‌دارد» همهٔ آنچه را به تو خبر دادم در قرآن هست.

پرسیدم: عین اینها در قرآن یافت می‌شود؟

امام علیه‌السلام فرمود: آری، در بیش از سی جا در قرآن می‌توان آنها را یافت. آیا دوست داری برایت قرائت کنم؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: خدای متعال می‌فرماید: «کافران به مؤمنان می‌گویند راه ما را بپیروید، خطاهایتان را بر دوش می‌کشیم. آنان چیزی از خطاهای مؤمنان را نمی‌توانند بر عهده گیرند، آنها دروغ گویند. وزر و وبال خویش را و بارهایی گران را به همراه بارهای خودشان حمل کنند».

ای ابراهیم، بیشتر برایت بخوانم؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: «باید وزر و وبال خویش را ـ به طور کامل ـ روز قیامت بر دوش گیرند و [نیز] وزر و وبال جاهلانی را که گمراه ساختند. بدانید که بد باری را بر دوش می‌کشند».

[ای ابراهیم] دوست داری بر این بیفزایم؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: «خدا کارهای بد اینان را به کارهای نیک تبدیل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است».

خدا سیّئات شیعیان ما را به حسنات تبدیل می‌کند و به جای کارهای نیک دشمنان ما، کارهای بد می‌نهد.

سوگند به جلال خدا و وجه او، این کار، از روی عدل و انصاف خداست. قضای الهی برگشت‌ناپذیر است، چون و چندی در حکم او نیست و او شنوا و داناست.

[ای ابراهیم] آیا امرِ مزاج و دو طینت [طینت پاک و سرشت پلید] را از قرآن برایت بیان نکنم؟

گفتم: چرا، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: ای ابراهیم، بخوان: «کسانی که از گناهان بزرگ و کارهای زشت می‌پرهیزند (مگر خطاهایی اندک) همانا پروردگارت، آمرزش گسترده دارد. او به شما آگاه‌تر است، چراکه از زمین شما را پدید آورد» یعنی از زمین پاک و از زمین گندبو. «خودستایی نکنید، خدا به اهل تقوا داناتر است» یعنی یکی از شما به کثرت نماز و روزه و زکات و عباداتش ننازد؛ زیرا خدای ﷻ به پرهیزکارانتان داناتر است.

این خودستایی از «لمم» است که همان مزاج می‌باشد.

ای ابراهیم، برایت اضافه کنم؟

گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا.

فرمود: [خدا می‌فرماید] «چنان که شما را آفرید، بازمی‌گردید، گروهی هدایت می‌یابند و بر گروهی ضلالت حتمی است. آنان به جای خدا، شیطان‌ها را اولیای خویش گرفتند» یعنی امامان جور را اولیای خویش ساختند، نه امامان حق را «و می‌پندارند که هدایت یافته‌اند».

ای ابو اسحاق، این معارف را برگیر. به خدا سوگند، این حدیث از احادیث نابِ ماست. از آموزه‌هایی است که در باطنِ درون و در خزاین پوشیدهٔ ما قرار دارد.

[ای ابراهیم] بازگرد و بر سِرّ ما اَحَدی جز مؤمن بابصیرت را آگاه مساز؛ زیرا اگر راز ما را فاش سازی، به بلای جانی و مالی و [مصیبت] زن و فرزند گرفتار می‌شوی.

بیانی در مسئلهٔ خَلْط و لَطْخ

میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: مسئلهٔ خَلْط و لَطْخ (آمیختن و آغشتن) از مسائل اَساسی مبدأ و معاد می‌باشد. در این باره، اخباری از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است که این خبر یکی از آنها به شمار می‌آید جز اینکه نزد بسیاری از اهل فضل معنایش پوشیده ماند. پژوهشگران از دیرباز بارها به وارسی آن پرداختند و جز دست از پا درازتر [دست خالی] باز نیامدند.[۱]

اگر آنچه را مردم در این مقام گفته‌اند بیاوریم و به بیان نقض و ابرام‌های آنها بپردازیم، از اقتضای مقام خارج می‌شویم.

افزون بر این، گفته‌های آنان فایدهٔ مهمّی را در بر ندارد.

از این رو، به تبیین حقیقت ماجرا می‌پردازیم و با بیان آن، آنچه بر خلاف آن باشد، هیچ و پوچ می‌شود. پس با درخواستِ توفیق از خدا می‌گوییم:

خدای عزّوجلّ نفوس خلق را (از نظر صلاحیّت پذیرش تکلیف و انکار آن) به

---

۱. متن عربی، چنین است: ولم یرجعوا إلّا بِخُفَّي حُنَين.

این جملهٔ ضرب المثل، در اشعار عربی و در متون تاریخی و... بارها به کار رفته است. در لغت‌نامهٔ دهخدا (ذیل واژهٔ حُنین) می‌خوانیم: حُنَین، نام موزه‌دوزی از اهل دانش بود. یک اعرابی کفش او را قیمت کرد و نخرید. حُنَین به خشم آمد و از کوچهٔ دیگر رفت و بر سر راه آن اعرابی یک لنگ کفش را آویخت و لنگهٔ دیگر آن را دورتر از آن انداخت و خود کمین کرد و در انتظار ماند.

اعرابی چون لنگهٔ اوّل را دید، با خود گفت: اگر لنگهٔ دیگر آن می‌بود، آن را می‌گرفتم! چون پیشتر رفت، لنگهٔ دیگر را یافت، از شتر فرود آمد و بازگشت تا لنگهٔ نخست را نیز بگیرد.

حنین، در این میان شتر را ربود. اعرابی با آن دو لنگه کفش به خانه‌اش بازگشت. دربارهٔ وی این ضرب المثل بر سر زبان‌ها افتاد: «رجع بخفَّي حُنين» این مثل را برای کسی زنند که از سفر ناامید باز می‌آید (لغت نامه، با تصرّف).

رازی که در صلاحیّتِ قبول این دو امر، در ایشان نهاد، متساوی آفرید و آنان را زیر نور سبز گرد آورد و از آنها خواست به ربوبیّت برای خدا و نبوّت برای محمّد ﷺ و ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد پاک آن حضرت، اقرار کنند.

بعضی از ایشان ایمان آوردند و برخی کفر ورزیدند.

خدای متعال برای کسانی از ایشان که ایمان آوردند، به مقتضای ایمانشان، از طینت پاک (طینت ایمان) خلق دوّمی سامان داد و ماء ولایت را بر این طینت، جاری ساخت.

و برای کسانی که کفر ورزیدند، به مقتضای کفرشان، از طینت خبیث (طینتِ کفر و جحود) خلق دوّمی پدید آورد و بر این طینت، ماء انکار ولایت (آب تلخ و شور) را جریان داد.

چون خدا اراده کرد ایشان را از آن عالَم به عالَم اجسام (سرای تکلیف دوّم) انتقال دهد، طینت سعادتمندان از «علّیّین» (که مبدأ آنها بود و از آن گرفته شدند) سیر نزولی‌اش را آغازید و طینت شقاوتمندان از «سجّین» (که مبدأ آنها بود و از آن گرفته شدند) حرکت صعودی‌اش را شروع کرد.

این دو طینت در طبیعت جسمانی به هم مخلوط شدند تا اینکه در دار دنیا گرد آمدند.

و این است که می‌بینی طینتِ همهٔ مردم در غیوب افلاک و عناصر و معادن و نبات و حیوان [با هم] مخلوط‌اند.

نطفه‌های خلق چون از عالَم ملکوت فرود آمدند، در خزائن اشیای مذکور

نهان شدند تا اینکه به وسیلهٔ خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، در صُلب‌های پدران و رحم‌های مادران، قرار گرفتند.

معنای خلط میان دو طینت [طینت کافر و طینت مؤمن] این است.

از این روست که مؤمن، کافر می‌زاید و کافر، مؤمن به دنیا می‌آورد و همین معنا تأویل این سخن خدای متعال است که فرمود: ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْـمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾؛[1] از مرده، زنده بیرون می‌آورد و از زنده، مرده خارج می‌سازد.

روشن است که مجاورت و مصاحبت و ممازجت میان دو چیز، موجب تأثیر و تأثّر (اثرگذاری و اثرپذیری) طبعِ هر کدام از آن دو در دیگری می‌شود. البته با این شرط که در طبع منفعل، استعداد برای کار باشد.

طبعِ منفعل به میزان استعدادش از طبعی که با آن مجاورت و امتزاج دارد، اثر می‌پذیرد.

مثال آن، آبی است که از بوهای خوش و بد، این بوها را به خود می‌گیرد (و نظایر آن).

چون طینتِ انبیا و اوصیا و مؤمنانِ آزموده، در کمال قوّت اجابت‌اند (اجابتی که جهتِ ظلمت اِنیّت در آنها را می‌ضعفاند! به گونه‌ای که نه خودشان و نه به معونت مجاورت غیر با آنها، اقتضای عصیان ندارند) این خلط و ممازجت در آنها اثر نمی‌کند و بر همان پاکی و خلوص اصلی باقی می‌مانند.

---

۱. سورهٔ روم (۳۰) آیهٔ ۱۹.

و طینت سرانِ کافران و منافقان در طرف عکسِ این مطلب، به همین گونه است.

امّا دیگر مردمان (از دو گروه) از آنجا که اجابتِ طینتِ آنها ضعیف است و همین بقای اندکی از احکام ظلمت انیّت را در مؤمنان و نور وجود را در منکران، ناگزیر می‌سازد و این امر، موجب استعداد انفعال (اثرپذیری) از لَطْخِ طینت مجاور می‌شود، خواه ناخواه، بعضی از طینت‌ها از بعض دیگر (هنگام نزول و امتزاج در خزائن عِلْوی و سفلی) اثر می‌پذیرد و در نتیجه از مؤمن ضعیف، در دار دنیا، کارهای زشت و شرارت بروز می‌یابد و کافر، کانونِ صدورِ حسنات و خیرات می‌شود.

با اینکه طینتِ مؤمن نورانی است، در اصل و ذاتش، شرور را اقتضا ندارد و طینتِ کافر ظلمانی است، در ذاتِ خویش خیرات را اقتضا نمی‌کند.

مؤمن از این حیث که مؤمن است، اگر به طبع خویش وانهاده شود، جز خیر (کارهای نیک و خوب) را انجام نمی‌دهد (هرچند از نظر تکوینی می‌تواند به شرور دست یازد) و کافر از این نظر که کافر است، اگر به طبع خویش واگذار گردد، جز شر (بدی و زشتی) را انجام نمی‌دهد (هرچند از لحاظ تکوینی توانِ کار خیر را دارد).

لیکن مجاورت در هر یک از این دو (مؤمن و کافر) اثر می‌گذارد تا اینکه بالعَرَض منشأ کارهایی می‌شوند که طبع شرعی‌شان اقتضا ندارد، گرچه با طبع تکوینی، هر دو قادر و مختارند.

هنگامی که هر یک از این دو فرقه (مؤمن و کافر) در مسیر بازگشت [به اصل

خویش] افتند، حکمِ عدل اقتضا دارد که هر چیزی به اصلش رجوع کند. از این رو، کارهای پسندیده‌ای که از کافر صادر شد، به مؤمن ملحق می‌شود و اعمال بدی که از مؤمن صدور یافت، به کافر می‌پیوندد (چنان که حدیث شریف ـ و اخبار دیگری که معنای آن را در بر دارد ـ بدان گویاست).

اشکال

مقتضای این تفصیل این است که مؤمن تبهکار، هرگز به خاطر اعمال بدش (در دنیا و در برزخ و در آخرت) مجازات نشود و نیز عذاب از کافر تخفیف نیابد و به سببِ کارهای نیکش، هرگز در این عوالم سه گانه (دنیا، برزخ، آخرت) پاداش دریافت ندارد.

در حالی که هر دو امر، بر خلافِ شناخت و باورِ مذهبی ماست.

نیز هرگاه هر یک از حسنه و سیّئه به اصل خویش می‌پیوندند، فایدهٔ این خَلْط وَ لَطْخ چیست؟!

پاسخ

این، همان حرفی است که بر بسیاری از مردم پوشیده ماند و در بیابانِ خیال و وسواس و کشف حیرت سرگردان شدند به اینکه: طینت مؤمن، اگر بـه خـود وانهاده شود، به معصیت گرایش نمی‌یابد و محلّ صدور معصیت نمی‌شود و در طرف عکس، در طینت کافر، ماجرا همین گونه است.

لیکن در لابلای سخن، اشاره کردیم به اینکه: هر دو طینت در قبول اثرِ لَطخ، ناگزیر از وجود استعدادِ قریب برای این کارند، به گونه‌ای که هرگاه مُعینی بدان برسد، آن را منشأ فعلی اثرِ حاصل از لَطخ و خلط قرار دهد.

منشأ این استعداد، ضعفِ اجابت در مؤمن و ضعفِ انکار در کافر است و هر دو ضعف، از اختیار آن دو بر می‌خیزد.

سیّئه (کارهای بد و زشت) در مؤمن، دو خاستگاه دارد:

یکی از این دو، ذاتی است که همان «لطخ» می‌باشد و از این رو، کافر به خاطر سیّئه (و کار بدی که انجام می‌دهد) در دوزخ ماندگار است.

منشأ دیگر عَرَضی می‌باشد که همان نقص موجود در مؤمن است که سببِ تعلّق لَطْخ به وی می‌شود.

بدان خاطر که این نقص بالعَرَض منشأ آن معصیت می‌شود، مؤمن به خاطر آن، در عذاب همیشگی نمی‌ماند، بلکه فرجامِ کارش به نعمت و بهشت می‌انجامد.

و مو به مو، ماجرای حسنه (و کارهای نیک) در کافر، چنین است.

حال که این تفصیل را دانستی، در می‌یابی که میانِ پیوستن هر کدام از حسنه و سیّئه به اصل خودش و بین عذاب مؤمن به خاطر عصیانش در مدّتی پایان‌پذیر (اگر شفاعتی به وی نرسد) و تخفیف عذاب از کافر (به همین صورت) ناسازگاری وجود ندارد.

همچنین دانستی که فائدهٔ خَلْط و لَطْخ، اِبراز چیزهایی است که در [وجود] مؤمن و کافر نهفته است؛ اموری که هر یک از آن دو، به طبع خویش مستعدّ آنهایند تا تکلیف و جزا به نحو کامل و تام به انجام رسد (این را بفهم و مغتنم شمار).

دوست دارم ـ در این باره ـ دو فقره از گفته‌های شیخ اعظم، علّامه اَحسائی (خدا برهانش را روشن سازد) را بیاورم؛ چراکه دفع دو اشکالِ مذکور ـ و فزون‌تر از آن ـ را دربردارند.

وی (خدا مقامش را عالی گرداند) در شرح زیارت جامعهٔ کبیره، در بیانِ این فقرات که: «**وَجَعَلَ صَلَواتنا علیکم وَمَا خَصَّنا بِهِ مِنْ ولایتکم ...**» می‌نگارد:

ولایت امامان علیهم‌السلام کفّارهٔ گناهان شیعیان است؛ زیرا آنان با پذیرش ولایت، در رحمتی درمی‌آیند که این رحمت، صلواتی است که خدا برای تزکیه‌شان آن را ـ از طرف آنها ـ به امامان علیهم‌السلام قرار داد.

در حقیقتِ شیعیان، ظلمتی که ارتکابِ گناهان را اقتضا کند، وجود نداشت، لیکن هنگامی که پس از تکلیف اوّل، خُرد شدند و به طین بازگشتند، به خاطر مجاورت با دوزخیان، لطخی به آنها رسید و با این لطخ به گناهان دست یازیدند و چون این گناهان جزو حقیقت آنها نبود و تنها از لَطخِ طینتِ دشمنان ائمّه علیهم‌السلام پدید آمد، حکمت اقتضا کرد که این گناهان به آن دشمنان بازگردد؛ زیرا جزو طینتِ آنها بود (چنان که شأن عدل همین است).

آری، جایز است این لطخ به مؤمن (که حقیقت او نور است با اینکه این لطخ ظلمت است) تعلّق گیرد؛ زیرا در مؤمن چیزی از ظلمت هست.

و این نور وجودی ـ که وجود مؤمن به آن قوام می‌یابد و راست و درست می‌شود ـ گرچه بر مؤمن سیطره دارد به گونه‌ای که نفس وی گناهان را اقتضا ندارد مگر با کمک غیر خودش، جز اینکه شائبهٔ ظلمت و سیاهی در او باقی هست.

از این رو، رنگ وی کبود (خاکستری) است و این رنگ ناشی از سیاهی است که با نور بیامیخت.

میان آن ظلمت و این لطخ مناسبتی هست از این رو، لَطخ ـ که اقتضای معصیت را دارد ـ به وی تعلّق گرفت. آن شیء ظلمانی به ضمیمهٔ این لَطخ، صلاحیّت برای معصیت را یافت.

این گناهان به دو مقتضی رخ می‌دهند:

• مقتضی ذاتی که همان لطخ است.
• مقتضی عَرَضی که همان وجود اندکی ظلمت در مؤمن است.

آنچه ذاتی است به کافر برمی‌گردد و آنچه عرضی است به مؤمن بازمی‌گردد.

چون بر مؤمن نور ولایت گسترش یافت و آب محبّت در وی نفوذ یافت، آن ظلمتِ عَرَضی از بین می‌رود؛ زیرا این ظلمت مانند لباسی است که ادرار غیر به او برسد و آب جاری رویش بریزد که در این حالت، نجاست زایل می‌شود و لباس به اصل خویش ـ که طهارت و پاکی است ـ باز می‌گردد.[۱]

وی ـ که خدا مقامش را عالی گرداند ـ در یکی از گفتارهایش (که در بیان اَسرارِ درد و رنج اهل دوزخ و رفاه و نعمت اهل بهشت است) می‌گوید:

دو اشکال ـ در اینجا ـ باقی ماند که بر ظاهر آنچه بیان داشتیم وارد می‌شود:

۱. اخبار تواتر معنوی دارند که حسنات دشمنان دین به مؤمنان بازمی‌گردد؛ زیرا مقتضای خَلْطی است که از سنخ آنهاست و

---

۱. شرح زیارت جامعهٔ کبیره ۲: ۲۸۷.

سیّئات مؤمنان به دشمنان برمی‌گردد؛ چراکه مقتضای لَطْخی است که از سنخ ایشان است (چنان که احادیث طینت بر آن دلالت دارند و شما به آنها قائلید) ...

پاسخ اشکال اوّل از ملاحظهٔ اصل دانسته می‌شود و آن این است که هرگاه چیزی به چیز دیگری ضمیمه گردد، دو اثر دارد:

- یکی از آن دو، ذاتی است که مقتضای ذاتِ آن شیء می‌باشد.
- اثر دوّم، عَرَضی است که از انضمام به شیء دیگر پدید می‌آید.

اثر لَطخ طینت، برای اهل بهشت و دوزخ از این قبیل است.

اثر ذاتی لطخِ طینتِ اهل بهشت در اهل دوزخ، به اهل بهشت بازمی‌گردد؛ زیرا از سنخ آنهاست و اثر عَرَضی این لطخ، با اهل دوزخ همراه می‌شود.

زیرا آنچه با انضمام پدید آمد، از اهل بهشت نیست، چراکه از سنخِ دوزخیان است که بر بهشتیان عارض شد (گرچه بدون آن وجود نداشت).

و همچنین اثر ذاتی ناشی از لَطخ طینت اهل دوزخ در اهل بهشت به اهل دوزخ برمی‌گردد؛ زیرا از سنخِ دوزخیان است و اثر عرضی این لطخ، همراه اهل بهشت می‌ماند. از این رو، بهشتیان در حظیره‌ها [مکان‌های مخصوص دارای حصار] عذاب می‌شوند تاپاک گردند.

هنگامی که گفته می‌شود: اهل بهشت در حظیره‌ها به خاطر معاصی‌شان عذاب می‌شوند، مقصود از این معاصی، گناهان

عارضی [ناشی از] لطخِ اهلِ دوزخ است.

و هرگاه گویند: سیّئات (و کارهای بد) اهل بهشت به اهـل دوزخ بازمی‌گردد (زیرا این سیّئات از سنخ آنهاست) مراد از آن، سیّئاتِ ذاتی [برخاسته از] لطخِ اهل دوزخ است.

حکم اهل دوزخ، در طرف عکس این مطلب، به همین‌گونه است (این را نیک دریاب).[1]

بدان که قفل‌های این مسئلهٔ دشوار، جز با کلید زبانِ این خبر بلند مرتبه، باز نمی‌شد. پس شکر آنچه را ارزانی‌ات داشتم به جای آور تا از کافران به نعمت خدا نباشی.

اگر می‌خواهی آنچه را گفتیم برایت ثابت شود، این اشکال را از کسانی که با این مشرب ناب بیگانه‌اند بپرس تا تصدیقِ آنچه را می‌گوییم دریابی؛ خواهـی یافت که آنها چرند و پرندهایی بر زبان می‌آورند که نزد کسانی که اندک فهمی دارند، تأویل برنمی‌دارد (و خدا ما را کفایت می‌کند و بهترین وکیل است).

باری این کلام (با همهٔ شئون این مسئله و دقایق آن) تألیف کتاب جداگانه‌ای را در این زمینه می‌طلبد. از این رو، در این کتاب ـ که سامان آن در این موضوع نیست ـ به گزیده‌ترین بیان بسنده کردیم تا کسی را که دو چشم دارد، بیدار سازد.

شرح بیشتر در این راستا را به همراه اشاره به بعضی چیزها که فهم مسئله بر آنها مبتنی است، با تقریبی که کلام بدان کشید در کتابمان با نام «مفاتح الغیب فی بیان علم الائمّه علیهم‌السلام» آوردیم.

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

اصل در همهٔ اینها، بیاناتِ متفرّقه‌ای است که از این دریای پرآب و عَلَمِ تابناک، صدور یافت، اگر به فهم دقایقِ کلام وی توفیق یابی (و توفیق از جانب خداست).

حدیث (۴۴)

رؤیتِ علی علیه السلام در بلند آسمان به وسیلهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله

کتاب الیقین، اثر ابن طاووس رحمه الله.

ابن طاووس رحمه الله از تفسیر ثقهٔ جلیل، محمّد بن عبّاس بن مروان روایت می‌کند که گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن ادریس، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابی القاسم (معروف به ماجِیلَوَیه) گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسین بن اَبی الخطّاب، گفت:

و برای ما حدیث کرد محمّد بن حَمَّاد کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد نَصْر بن مُزاحم، از ابو داود طُهَوی [طهری] از ثابتِ بن اَبی صَخْرَه، از رِعْلی،[1] از علی بن اَبی طالب علیه السلام:

و اسماعیل بن اَبان، از محمّد بن عَجْلان، از زید بن علی:

قالَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: كُنْتُ نَائِماً فِي الْحِجْرِ إِذْ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَحَرَّكَنِي تَحْرِيكاً لَطِيفاً ثُمَّ قَالَ لِي: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ يَا مُحَمَّدُ، قُمْ وَارْكَبْ وافِداً[2] إِلىٰ رَبِّكَ.

---

۱. در نسخهٔ دست خط مصنّف رحمه الله جای این اسم، سفید است. واژهٔ «رِعْلی» از مأخذ ثبت گردید. متن مصنّف چنین است: عن ثابت بن ابی صخره، عن عن علی بن اَبی طالب، ...
لیکن در نسخهٔ دست نویس شاگرد مؤلف (صفحه ٤٤٢) واژهٔ «الرّعلی» ثبت شده است و در حاشیه آمده است: در نسخه‌ای از کتاب که نزدم هست، همین‌گونه ضبط است (و دانای واقعی خداست).

۲. در «الیقین» واژهٔ «فَأَفِدْ» و در «بحار»، «فَفِد» ضبط است.

فَأَتَانِي بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ خَطْوُهَا مَدَّ الْبَصَرِ، لَهُ جَنَاحَانِ مِنْ جَوْهَرٍ، تُدْعَى [۱] الْبُرَاقَ.

قَالَ: فَرَكِبْتُ حَتّىٰ طَعَنْتُ فِي الثَّنِيَّةِ إِذْ أَنَا بِرَجُلٍ قَائِمٍ مُتَّصِلٍ شَعْرُهُ إِلىٰ كَتِفَيْهِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آخِرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَاشِرُ.

قَالَ، فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: رُدَّ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ.

قَالَ، فَقُلْتُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

قَالَ: فَلَمَّا أَنْ جُزْتُ الرَّجُلَ فَطَعَنْتُ فِي وَسَطِ الثَّنِيَّةِ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ أَبْيَضِ الْوَجْهِ جَعْدِ الشَّعْرِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ [۲] (مِثْلَ تَسْلِيمِ الأَوَّلِ).

فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: رُدَّ عَلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ.

فَقُلْتُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، احْتَفِظْ بِالْوَصِيِّ ـ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ـ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُقَرَّبِ مِنْ رَبِّهِ.

قَالَ: فَلَمَّا جُزْتُ الرَّجُلَ وَانْتَهَيْتُ إِلىٰ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهاً وَأَتَمِّ النَّاسِ جِسْماً وَأَحْسَنِ النَّاسِ بَشَرَةً، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ، مِثْلَ تَسْلِيمِ الأَوَّلِ.

قَالَ، فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، رُدَّ عَلَيْهِ.

فَقُلْتُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

---

۱. در «اليقين» و«البحار»، «يَدْعَى» ضبط است.

۲. در «بحار» آمده است: فلمّا نَظَرَ إليَّ، سَلَّمَ ....

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، احْتَفِظْ بِالْوَصِيِّ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُقَرَّبِ مِنْ رَبِّهِ، الأَمِينِ عَلىٰ حَوْضِكَ، صَاحِبِ شَفَاعَةِ الْجَنَّةِ.

قَالَ: فَنَزَلْتُ عَنْ دَابَّتِي عَمْداً. قَالَ: فَأَخَذَ جَبْرَئِيلُ بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي الْمَسْجِدَ، فَخَرَقَ بِي الصُّفُوفَ - وَالْمَسْجِدُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ - قَالَ: فَإِذَا بِنِدَاءٍ مِنْ فَوْقِي: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ.

قَالَ: فَقَدَّمَنِي جَبْرَئِيلُ فَصَلَّيْتُ بِهِمْ.

قَالَ: ثُمَّ وُضِعَ لَنَا مِنْهُ سُلَّمٌ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا مِنْ لُؤْلُؤٍ، فَأَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ فَخَرَقَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَشُهُباً. قَالَ: فَقَرَعَ جَبْرَئِيلُ الْبَابَ فَقَالُوا لَهُ: مَنْ هٰذَا؟ قَالَ: أَنَا جَبْرَئِيلُ. قَالُوا: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: أَخِي مُحَمَّدٌ الْمُخْتَارُ.

قَالَ: فَفَتَحُوا لَنَا، ثُمَّ قَالُوا مَرْحَباً بِكَ مِنْ أَخٍ وَمِنْ خَلِيفَةٍ، فَنِعْمَ الأَخُ وَنِعْمَ الْخَلِيفَةُ، وَنِعْمَ الْمُخْتَارُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ.

ثُمَّ وُضِعَ لَنَا مِنْهَا سُلَّمٌ مِنْ يَاقُوتٍ مُوَشَّحٍ بِالزَّبَرْجَدِ الأَخْضَرِ. قَالَ: فَصَعِدْنَا إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَرَعَ جَبْرَئِيلُ الْبَابَ، فَقَالُوا مِثْلَ الْقَوْلِ الأَوَّلِ، وَقَالَ جَبْرَئِيلُ مِثْلَ الْقَوْلِ الأَوَّلِ، فَفُتِحَ لَنَا.

ثُمَّ وُضِعَ لَنَا سُلَّمٌ مِنْ نُورٍ مَحْفُوفٌ حَوْلَهُ بِالنُّورِ. قَالَ، فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ تَثَبَّتْ وَاهْتَدِ هُدِيتَ.

ثُمَّ ارْتَفَعْنَا إِلَى الثَّالِثَةِ وَالرَّابِعَةِ وَالْخَامِسَةِ وَالسَّادِسَةِ وَالسَّابِعَةِ بِإِذْنِ اللّٰهِ، فَإِذَا بِصَوْتٍ وَصَيْحَةٍ شَدِيدَةٍ. قَالَ، قُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ، مَا هٰذَا الصَّوْتُ؟ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، هٰذَا صَوْتُ طُوبىٰ قَدِ اشْتَاقَتْ إِلَيْكَ.

قَالَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَغَشِيَتْنِي [1] عِنْدَ ذٰلِكَ مَخَافَةٌ شَدِيدَةٌ. قَالَ، ثُمَّ قَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، تَقَرَّبْ إِلىٰ رَبِّكَ، فَقَدْ وَطِئْتُ الْيَوْمَ مَكَاناً بِكَرَامَتِكَ عَلَى اللَّهِ ﷻ مَا وَطِئْتُهُ قَطُّ وَلَوْ لَا كَرَامَتُكَ لَأَحْرَقَنِي هٰذَا النُّورُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيَّ.

قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ، فَكُشِفَ لِي عَنْ سَبْعِينَ حِجَاباً. قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، فَخَرَرْتُ سَاجِداً وَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبَّ الْعِزَّةِ لَبَّيْكَ.

قَالَ، فَقَالَ لِي: [2] يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ.

يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ حَبِيبِي وَصَفِيِّي وَرَسُولِي إِلىٰ خَلْقِي وَأَمِينِي فِي عِبَادِي، مَنْ خَلَّفْتَ فِي قَوْمِكَ حِينَ وَفَدْتَ إِلَيَّ؟

قَالَ، فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ؛ [3] أَخِي وَابْنُ عَمِّي وَنَاصِرِي وَوَزِيرِي وَعَيْبَةُ عِلْمِي وَمُنْجِزُ عِدَاتِي.

قَالَ، فَقَالَ لِي رَبِّي: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَجُودِي وَمَجْدِي وَقُدْرَتِي عَلىٰ خَلْقِي، لَا أَقْبَلُ الإِيمَانَ بِي وَلَا بِأَنَّكَ نَبِيٌّ إِلَّا بِالْوَلَايَةِ لَهُ.

يَا مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاءِ؟

قَالَ، فَقُلْتُ: رَبِّي وَكَيْفَ لِي بِهِ وَقَدْ خَلَّفْتُهُ فِي الأَرْضِ؟!

قَالَ، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ.

قَالَ: فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ مِمَّا يَلِي السَّمَاءَ الأَعْلىٰ.

قَالَ: فَضَحِكْتُ حَتّىٰ بَدَتْ نَوَاجِذِي. قَالَ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ الْيَوْمَ قَرَّتْ عَيْنِي.

---

١. در «اليقين» و «بحار»، آمده است: فَغَشِيَنِي.

٢. در «بحار، جلد ١٨» همین‌گونه ضبط است، لیکن در «اليقين» و «بحار، جلد ٣٧» آمده است: قال، فقيل لي ....

٣. در مآخذ آمده است: من أنتَ أعْلَمُ بِهِ مِنّي.

قَالَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ ذَا الْعِزَّةِ لَبَّيْكَ.

قَالَ: إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ عَهْداً فَاسْمَعْهُ.

قَالَ، قُلْتُ: مَا هُوَ يَا رَبِّ؟

قَالَ:[١] عَلِيٌّ رَايَةُ الْهُدَى وَإِمَامُ الأَبْرَارِ وَقَاتِلُ الْفُجَّارِ وَإِمَامُ مَنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ، أَوْرَثْتُهُ عِلْمِي وَفَهْمِي؛ فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، لِأَنَّهُ[٢] مُبْتَلىً وَمُبْتَلىً بِهِ، فَبَشِّرْهُ بِذٰلِكَ يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله.

قَالَ: ثُمَّ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ، فَقَالَ لِي: يَقُولُ اللَّهُ لَكَ: يَا مُحَمَّدُ، ﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾[٣] وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

تَقَدَّمْ بَيْنَ يَدَيَّ يَا مُحَمَّدُ، فَتَقَدَّمْتُ، فَإِذَا أَنَا بِنَهَرٍ حَافَتَاهُ قِبَابُ الدُّرِّ وَالْيَوَاقِيتِ، أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ الْفِضَّةِ، وَأَحْلىٰ مِنَ الْعَسَلِ، وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ الأَذْفَرِ. قَالَ: فَضَرَبْتُ يَدِي[٤] فَإِذَا طِينَةٌ مِسْكَةٌ ذَفِرَةٌ.

قَالَ: فَأَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، أَيُّ نَهَرٍ هٰذَا؟ قَالَ: قُلْتُ: أَيُّ نَهَرٍ هٰذَا يَا جَبْرَئِيلُ؟

قَالَ: هٰذَا نَهَرُكَ، وَهُوَ الَّذِي يَقُولُ اللَّهُ عزّ وجلّ: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿الأَبْتَرُ﴾ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ هُوَ الأَبْتَرُ.

قَالَ: ثُمَّ الْتَفَتُّ، فَإِذَا أَنَا بِرِجَالٍ يُقْذَفُ بِهِمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَقُلْتُ: مَنْ هٰؤُلَاءِ يَا جَبْرَئِيلُ؟

---

١. در «بحار، جلد ١٨»، «فقال» ضبط است.

٢. در مآخذ «إنّه» ضبط است.

٣. سورهٔ فتح (٤٨) آيهٔ ٢٦.

٤. در مآخذ، «بِيَدَي» ضبط است.

قَالَ: هٰؤُلَاءِ الْمُرْجِئَةُ، وَالْقَدَرِيَّةُ، وَالْحَرُورِيَّةُ، وَبَنُو أُمَيَّةَ، وَالنَّاصِبُ [١] لِـذُرِّيَّتِكَ الْعَدَاوَةَ؛ هٰؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ، لَا سَهْمَ لَهُمْ فِي الإِسْلَامِ.

قَالَ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَرَضِيتَ عَنْ رَبِّكَ بِمَا قَسَمَ لَكَ؟

قَالَ، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ رَبِّي، اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً، وَكَلَّمَ مُوسىٰ تَكْلِيماً، وَأَعْـطىٰ سُلَيْمَانَ مُلْكاً عَظِيماً، وَكَلَّمَنِي رَبِّي وَاتَّخَذَنِي خَلِيلاً، وَأَعْطَانِي فِي عَلِيٍّ أَمْراً عَظِيماً.

يَا جِبْرَئِيلُ، مَنِ الَّذِي لَقِيتُ فِي أَوَّلِ الثَّنِيَّةِ؟

قَالَ: ذَاكَ أَخُوكَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ، قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلُ؛ فَأَنْتَ [٢] مُـبَشِّرُ أَوَّلِ الْبَشَرِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آخِرُ؛ فَأَنْتَ تُبْعَثُ آخِرَ النَّبِيِّينَ، وَالسَّلَامُ عَـلَيْكَ يَـا حَاشِرُ؛ فَأَنْتَ تَلىٰ حَشْرِ هٰذِهِ الأُمَّةِ.

قَالَ: فَمَنِ الَّذِي لَقِيتُ فِي وَسَطِ الثَّنِيَّةِ؟

قَالَ: ذَاكَ أَخُوكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، يُوصِيكَ بِأَخِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنْتَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ.

قَالَ: فَمَنِ الَّذِي لَقِيتُ عِنْدَ الْبَابِ، بَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ؟

قَالَ: ذَاكَ أَبُوكَ آدَمُ، يُوصِيكَ بِوَصِيِّكَ، وَإِبْنِهِ [٣] عَـلِيِّ بْـنِ أَبِـي طَـالِبٍ خَـيْراً، وَيُخْبِرُكَ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ.

قَالَ، قُلْتُ: [٤] فَمَنِ الَّذِي صَلَّيْتُ بِهِمْ؟

---

١. در «بحار، جلد ١٨»، «والنّواصب» ضبط است.

٢. در «بحار، جلد ١٨»، «فكنتَ» ضبط است.

٣. در «بحار، ج٣٧» واژهٔ «وَابنه» نيست و در «بحار، جلد ١٨»، «بِابْنِهِ» ضبط است.

٤. واژهٔ «قلت» در مآخذ نيست.

قَالَ: أُولٰئِكَ الأَنْبِيَاءُ وَالْمَلائِكَةُ؛ كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ ﷻ أَكْرَمَكَ بِهَا [۱] يَا مُحَمَّدُ.

ثُمَّ هَبَطْتُ إِلَى الأَرْضِ.

قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ إِلىٰ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ فَدَعَاهُ، فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ادْعُ عَلِيّاً.

فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، أُبَشِّرُكَ.

قَالَ: بِمَا ذَا؟

قَالَ: إِنَّ أَخَاكَ مُوسىٰ وَأَخَاكَ عِيسىٰ وَأَبَاكَ آدَمَ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ- يُوصُونَ بِكَ. [۲]

قَالَ فَبَكىٰ عَلِيٌّ ؈ وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي عِنْدَهُ مَنْسِيّاً.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، أَلَا أُبَشِّرُكَ؟

قَالَ، فَقَالَ: [۳] بَشِّرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: يَا عَلِيُّ، صَوَّبْتُ [۴] بِعَيْنِي إِلىٰ عَرْشِ رَبِّي ﷻ فَرَأَيْتُ مِثْلَكَ فِي السَّمَاءِ الأَعْلىٰ وَعَهِدَ إِلَيَّ فِيكَ عَهْداً.

قَالَ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَكُلُّ ذٰلِكَ كَانُوا يَذْكُرُونَ إِلَيْكَ؟

قَالَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْمَلأَ الأَعْلىٰ لَيَدْعُونَ لَكَ، وَإِنَّ الْمُصْطَفَيْنَ الأَخْيَارَ لَيَرْغَبُونَ إِلىٰ رَبِّهِمْ ﷻ أَنْ يَجْعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى النَّظَرِ إِلَيْكَ، وَإِنَّكَ لَتَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّ الأُمَمَ -كُلَّهُمْ- مَوْقُوفُونَ عَلىٰ جُرُفِ [۵] جَهَنَّمَ.

---

۱. در «بحار» واژهٔ «بها» ضبط نشده است.

۲. در «اليقين» (و بحار، جلد ۳۷) آمده است: «قال: أخاك موسى ... فكلُّهم يُوصى بك» و در «بحار، جلد ۱۸» آمده است: قال: أخوك موسى وأخوك عيسى وأبوك آدم ... فكلّهم يوصى بك.

۳. در مآخذ آمده است: قال، قلتُ ... .

٤. در «بحار»، «نظرتُ» ضبط است.

۵. در «بحار»، «عَلَى حَرْفٍ» ضبط است، و «حَرْف» و «جُرُف» در معنا مترادف‌اند.

قال، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا رَسُولَ اللّهِ، فَمَنِ الَّذِينَ كَانُوا يُقْذَفُ بِهِمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؟ قَالَ: أُولٰئِكَ الْمُرْجِئَةُ، وَالْحَرُورِيَّةُ، وَالْقَدَرِيَّةُ، وَبَنُو أُمَيَّةَ، وَمُنَاصِبُكَ الْعَدَاوَةَ؛ يَا عَلِيُّ، هٰؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ، لَيْسَ لَهُمْ فِي الإِسْلَامِ نَصِيبٌ؛ [۱]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در حِجْر اسماعیل خواب بودم که ناگهان جبرئیل آمد و مرا به نرمی حرکت داد، سپس گفت: ای محمّد ـ خدا تو را ببخشاید ـ برخیز و سوار شو، پیش پروردگارت آی.

جبرئیل حیوانی برایم آورد کوچک‌تر از استر و بزرگ‌تر از الاغ که به اندازهٔ دید چشم گام برمی‌داشت و دارای دو بال گوهرین بود. او را «بُراق» صدا می‌زدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوار بُراق شدم [و تاختم] تا اینکه به ثنیّه [۲] رهسپار شدم، ناگهان مردی را دیدم که ایستاده بود و موهایش به شانه‌هایش می‌ریخت. چون به من نگریست، گفت: سلام بر تو ای اوّل، سلام بر تو ای آخر، سلام بر تو ای محشور ساز.

جبرئیل به من گفت: ای محمّد، جواب سلامش را بده.

گفتم: و سلام بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

چون از آن مَرد گذشتم، به وسطِ ثنیّه رفتم، ناگهان بر مردی سفیدرو و مو فرفری برخوردم، چون نگاهش به من افتاد، گفت: سلام بر تو (و مانند سلام پیشین را بر زبان آورد).

جبرئیل گفت: ای محمّد، جواب سلامش را بده.

---

۱. الیقین: ۲۸۸ ـ ۲۹۳، باب ۱۰٤؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۹۱ ـ ۳۹٤، حدیث ۹۸ (نیز بنگرید به، جلد ۳۷، ص ۳۱۲، حدیث ٤٦).

۲. ثنیّه، به معنای گردنه، راه گردنه، کوه، راهی در کوه و... آمده است.

گفتم: و سلام بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

آن مرد سه بار به من گفت: ای محمّد، مراقب وصیّ خود، علیّ بن ابی طالب (که در درگاه خدا مُقرّب است) باش.

چون از آن مرد گذشتم و به بیت المقدس رسیدم، ناگهان به مردی برخوردم که زیباروترین و خوش‌اندام‌ترین و گشاده‌روترین مردمان بود و چون به من نگریست، گفت: سلام بر تو ای پیامبر و سلام بر تو یا اوّل (و مانند سلام آن مرد نخست را بیان داشت).

جبرئیل به من گفت: ای محمّد، جواب سلامش را بده.

گفتم: سلام بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

وی سه بار گفت: ای محمّد، مواظب وصیّ خویش، علیّ بن ابی طالب (که پیش پروردگار مُقرّب می‌باشد و امین بر حوض توست، شفاعت بهشت را در دست دارد) باش.

عمداً از مرکب فرود آمدم. جبرئیل دستم را گرفت و به مسجد درآورد. صف‌ها پیش رویم شکافت و مسجد آکنده از ساکنانش شد، ندایی از بالا آمد: ای محمّد، پیش بایست.

جبرئیل مرا مقدّم داشت و با آنان نماز گزاردم.

سپس برای ما نردبانی از مروارید به آسمان دنیا نهادند. جبرئیل دستم را گرفت و سوی آسمان در نوردید، آسمان را پر از نگهبان نیرومند و سخت‌گیر و شهاب‌ها یافتیم. جبرئیل درِ [آنجا] را زد، پرسیدند: کیستی؟ گفت: منم جبرئیل. پرسیدند: چه کسی با توست؟ گفت: برادر برگزیده‌ام محمّد با من است.

در را به رویمان گشودند، سپس گفتند: مرحبا به تو و به این برادر و خلیفه! خوب برادر و نیکو خلیفه و برگزیده‌ای است، خاتم پیامبران می‌باشد، پیامبری بعد از او نیست.

سپس برای ما نردبانی از یاقوت که با زبرجد سبز آذین یافته بود، نهادند. به آسمان دوّم بالا رفتیم، جبرئیل درِ آن را کوفت، آنان مانند سخن پیشین را بر زبان آوردند و جبرئیل مثل قول نخست را گفت و در به رویمان باز شد.

پس از آن، برای ما نردبانی از نور که پیرامونش را نور فرا گرفته بود، نهادند، جبرئیل به من گفت: ای محمّد، درنگ ورز و هدایت جوی [سوی حق] رهنمون می‌شوی.

آن گاه ـ به اذن خدا ـ به آسمان سوّم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم بالا رفتیم، ناگهان صدا و فریاد شدیدی برخاست، پرسیدم: ای جبرئیل، این صدا چیست؟ گفت: ای محمّد، این صدای [درخت] طوبی است، شوق دیدارت را دارد.

پیامبر ﷺ فرمود: در این هنگام ترس شدیدی مرا فرا گرفت. سپس جبرئیل به من گفت: ای محمّد، پیش پروردگارت تقرّب جوی! به سبب کرامت و ارجمندی تو در درگاه خدای ﷻ به مکانی پا نهادم که تاکنون بدان جا پا نگذاشتم و اگر کرامتت نمی‌بود، نوری که پیشاپیش توست مرا می‌سوزاند.

پیامبر ﷺ فرمود: پیش رفتم، هفتاد حجاب از من برداشته شد، خدا فرمود: «ای محمّد» به سجده افتادم و گفتم: بله ای پروردگار توانا، گوش بفرمانم.

به من گفته شد: ای محمّد، سرت را بالا آور، بخواه، ارزانی‌ات دارند، شفاعت کن، شفاعتت پذیرفته شود.

ای محمّد، تویی حبیب و برگزیده و رسولِ من سوی خلقم و امینم در میان بندگانم، هنگامی که سویم آمدی، چه کسی را جانشین خود ساختی؟

گفتم: کسی را که تو از من بدان داناتری، برادرم و پسر عمویم و یاورم و وزیرم و گنجهٔ علمم و آن که به وعده‌هایم وفا کند.

پروردگارم فرمود: به عزّت و جلالم و به جود و مَجد و قدرتم بر خلق سوگند، ایمان به خود و نبوّت تو را نمی‌پذیرم مگر به ولایت او.

ای محمّد، دوست داری او را در ملکوت آسمان بنگری؟

گفتم: ای پروردگارم، چگونه این کار ممکن است، او را در زمین برجای نهادم!

خدای فرمود: ای محمّد، سرت را بالا آور.

فرمود: سرم را بالا آوردم، ناگهان علی را به همراه فرشتگان مقرّب زیر بالاترین آسمان یافتم، به گونه‌ای خندیدم که دندان‌های کرسی‌ام نمایان شد، گفتم: پروردگارا، امروز چشمم روشن شد.

سپس به من گفته شد: «ای محمّد» گفتم: بلی ای پروردگار عزّت، فرمان‌بردارم.

فرمود: دربارهٔ علی به تو عهدی دارم، بشنو.

پرسیدم: ای پروردگارم، آن عهد چیست؟

فرمود: علی، پرچم هدایت است و پیشوای نیکان و قاتل فاسقان و امام کسی که مرا فرمان برد. علی کلمه‌ای است که متقیان را بدان واداشتم، او را وارث علم و فهم خویش ساختم؛ هرکه او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکه

با او دشمنی ورزد، مرا دشمن داشته است. علی «مُبتَلی» و«مُبتَلی به» است. ای محمّد، او را به این امر بشارت ده.

سپس جبرئیل آمد و گفت: خدا می‌فرماید: ای محمّد «و آنها را به کلمهٔ تقوا ملزم ساختیم و بدان سزامند بودند و شایستگی‌اش را داشتند» [مقصود از این کلمه] ولایت علیّ بن اَبی طالب است.(۱)

ای محمّد، پیشم بیا. جلو رفتم، ناگهان خود را در برابر نهری دیدم که دو طرفش گنبدهای دُر و یاقوت بود [آبی] از نقره سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از مشکِ ناب خوش‌بوتر داشت. به آن دست زدم، سرشتی از مشکِ ناب بود.

جبرئیل آمد و گفت: ای محمّد، این کدام نهر است؟ پرسیدم: ای جبرئیل، این چه نهری است؟

جبرئیل گفت: این، نهر توست. خدای بزرگ می‌فرماید: «ما به تو کوثر را دادیم» تا اینکه می‌فرماید [دشمن تو] «ابتر است» ابتر، عَمْرو بن عاص است.

سپس سوی دیگر نگاه کردم، مردانی را دیدم که به دوزخ افکنده می‌شوند، پرسیدم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟

---

۱. در تفسیر «کلمة التقوی» بیانات مختلفی وجود دارد. بیشتر مفسّران آن را «کلمهٔ توحید» معنا کرده‌اند. در روایتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: کلمهٔ تقوا، همان ایمان است (مرآة العقول ۷: ۷۳ ـ ۷٤).

علّامهٔ مجلسی در «بحار الأنوار ۲۳: ۳۵» می‌نویسد: مفسّران آن را به کلمهٔ شهادت و عقاید حق تفسیر کرده‌اند؛ زیرا مصونیّت از دوزخ بدین وسیله فراهم می‌آید یا مقصود کلمهٔ اهل تقواست و اطلاق این تعبیر بر امامان علیهم‌السلام به این اعتبار است که آنان علیهم‌السلام کلمات خدایند و مراد خدا را بیان می‌دارند (چنان که سخن از ضمیر انسان خبر می‌دهد) و یا به این اعتبار است که ولایت آنها و اعتقاد به امامتشان، سبب ایمنی از دوزخ است.

جبرئیل گفت: اینها مُرجئه، قَدَریّه، حَروریّه، بنو اُمَیّه و ناصبی‌هایند که با ذرّیّه‌ات دشمنی می‌ورزند. این پنج گروه، سهمی در اسلام ندارند.

سپس جبرئیل گفت: آیا از قسمتی که پروردگارت برایت کرد، خشنودی؟

گفتم: منزّه است پروردگارم؛ ابراهیم را خلیل خود ساخت و با موسی به گونه‌ای ویژه سخن گفت و به سلیمان سلطنت باشکوهی داد و با من سخن گفت و مرا خلیل خویش گرفت و دربارهٔ علی عليه السلام اَمر باعظمتی را ارزانی‌ام داشت.

پرسیدم: ای جبرئیل، کسی را که در اوّل ثنیّه (گردنه) دیدار کردم، که بود؟

جبرئیل گفت: وی برادرت موسی بن عمران بود، گفت: سلام بر تو ای اَوّل (چراکه تو بشارت دهندهٔ اَوّل بشری)، و سلام بر تو ای آخر (زیرا تو به عنوان آخرین پیامبر مبعوث می‌شوی)، سلام بر تو ای حاشر (یعنی حشر این اُمّت با توست).

پرسیدم: کسی را که در میانهٔ ثنیّه (گردنه) ملاقات کردم که بود؟

گفت: وی برادرت عیسی بن مریم بود. دربارهٔ برادرت علیّ بن اَبی طالب تو را سفارش کرد؛ زیرا وی پیشوای پیشانی و پا سفیدان و امیر مؤمنانِ است و تو سرورِ فرزندانِ آدمی.

پرسیدم: او که جلو «بیت المَقْدِس» دیدمش که بود؟

گفت: وی پدرت آدم بود. تو را به نیکی دربارهٔ فرزندش علیّ بن اَبی طالب سفارش کرد و آگاهت ساخت که وی امیر مؤمنان و آقای مسلمانان و رهبر پیشانی و پا سفیدان است.

پرسیدم: آنها که به ایشان نماز گزاردم چه کسانی بودند؟

گفت: آنان انبیا و ملائکه بودند. ای محمّد، این کرامتی از جانب خدا بود که تو را بدان گرامی داشت.

سپس به زمین فرود آمدم.

می‌گوید: چون صبح شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله سوی اَنس بن مالک پیک فرستاد و او را فراخواند. چون انس آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: علی را صدا بزن.

[علی را صدا زدم] وی نزد پیامبر آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، برایت مژده دارم.

علی علیه السلام پرسید: چه مژده‌ای؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرت موسی و عیسی و پدرت آدم (صلوات خدا بر ایشان باد) سفارش تو را کردند.

علی علیه السلام گریست و فرمود: سپاس خدای را که مرا نزد خویش از یاد نبرد.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، آیا بشارتت ندهم؟

گفتم: ای رسول خدا، بشارتم ده.

فرمود: ای علی، به عرش پروردگار عزّ و جلّ چشم دوختم، مثل [و شبیه] تو را در آسمان بالا دیدم و خدا درباره‌ات از من عهد گرفت.

گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد! آیا همهٔ اینها مرا به تو یادآور شدند؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملأ اعلا[1] برایت دعا می‌کنند و برگزیدگانِ برترین‌ها

---

۱. در تفاسیر آمده است: مقصود از «ملأ اعلا» فرشتگان آسمان‌اند یا فرشتگانی که دربارهٔ آدم علیه السلام بگو مگو کردند یا گروهی از ملائکه در آسمان بالا یا اهل آسمان دنیا و بالاتر از آن یا ....

⇐

پیش خدای ﷻ التماس دارند که راهی برای نگاه به تو برایشان قرار دهد و تو در حالی در روز قیامت شفاعت می‌کنی که همهٔ امّت‌ها بر لبهٔ دوزخ باز داشتند.

علی علیه‌السلام پرسید: ای رسول خدا، آنها که در آتش جهنّم پرت می‌شدند، چه کسانی بودند؟

پیامبر ﷺ فرمود: آنان، مُرجئه، حَروریّه، قَدَریّه، بنو اُميّه و ناصبی‌ها بودند که با تو دشمنی دارند. ای علی، برای این پنج فرقه، بهره‌ای از اسلام نیست.

حدیث (۴۵)

خبری دربارهٔ معراج

کتاب اليقين، اثر ابن طاووس رحمه‌الله.

ابن طاووس رحمه‌الله در این کتاب، از تفسیر محمّد بن عبّاس بن مروان روایت می‌کند که گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن هَمّام بن سهل، از محمّد بن اسماعیل [بن] عَلَوی [1] گفت: برای ما حدیث کرد عیسی بن داود بن نَجّار، از ابوالحسن، موسی بن جعفر، از پدرش، از جدّش که:

⇐ فخر رازی در «مفاتيح الغيب ۲٦: ۳۲۰» می‌نگارد: ملأ اعلا، ملائکه‌اند؛ زیرا در آسمان‌ها ساکن‌اند و اِنس و جن، ملأ أسفل‌اند؛ زیرا در زمین سکونت دارند.

در «تفسير عاملی ٤: ۱۷۸» آمده است: «ملأ اعلا، یعنی عالَم اَرواح و مجردات».

باری، تعبیرها از «ملأ اعلا» گوناگون‌اند؛ مانند: ماورای طبیعت، اُفق اعلا، فرشتگان گرامی، عالی‌ترین اجتماعات مقدس جهان، فرشتگان عالم بالا، عالم فرشتگان، معنای آن برای ما روشن نیست (از متشابهات است)، فرشتگان مُقَرّب، مقام پیامبران و فرشتگان، گروهی چشم پر کن و والا و... .

۱. در «بحار الأنوار» اسماعیل علوی، ضبط است، لیکن در «اليقين» آمده است: اسماعيل بن علوی.

فِي قَوْلِهِ ﷻ: ﴿ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشىٰ ﴾ [١]

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلىٰ رَبِّهِ ـ جَلَّ وَعَزَّ ـ قَالَ: وَقَفَ بِي جَبْرَئِيلُ ؏ عِنْدَ شَجَرَةٍ عَظِيمَةٍ لَمْ أَرَ مِثْلَهَا، عَلىٰ كُلِّ غُصْنٍ مِنْهَا وَعَلىٰ كُلِّ وَرَقَةٍ مِنْهَا مَلَكٌ، وَعَلىٰ كُلِّ ثَمَرَةٍ مِنْهَا مَلَكٌ وَقَدْ كَلَّلَهَا نُورٌ مِنْ نُورِ اللّٰهِ، جَلَّ وَعَزَّ.

فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: هٰذِهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهىٰ، كَانَ يَنْتَهِي الأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِكَ إِلَيْهَا ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَهَا، وَأَنْتَ تَجُوزُهَا ـ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ ـ لِيُرِيَكَ مِنْ آيَاتِهِ الْكُبْرىٰ، فَاطْمَئِنَّ أَيَّدَكَ اللّٰهُ بِالثَّبَاتِ حَتّىٰ تَسْتَكْمِلَ كَرَامَاتِ اللّٰهِ وَتَصِيرَ إِلىٰ جِوَارِهِ.

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتّىٰ صِرْتُ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَدُلِّيَ لِي رَفْرَفٌ أَخْضَرُ مَا أُحْسِنُ أَصِفُهُ فَرَفَعَنِي الرَّفْرَفُ ـ بِإِذْنِ اللّٰهِ ـ إِلىٰ رَبِّي، فَصِرْتُ عِنْدَهُ وَانْقَطَعَ عَنِّي أَصْوَاتُ الْمَلَائِكَةِ وَدَوِيُّهُمْ، وَذَهَبَتْ عَنِّي الْمَخَاوِفُ وَالرَّوْعَاتُ، وَهَدَ[أَ]تْ نَفْسِي وَاسْتَبْشَرْتُ وَظَنَنْتُ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ قَدْ مَاتُوا أَجْمَعِينَ، وَلَمْ أَرَ عِنْدِي أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ، فَتَرَكَنِي مَا شَاءَ اللّٰهُ.

ثُمَّ رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي فَأَفَقْتُ، فَكَانَ تَوْفِيقاً مِنْ رَبِّي ﷻ أَنْ غَمَّضْتُ عَيْنِي وَكَلَّ بَصَرِي وَغَشِيَ عَنِّي النَّظَرُ، فَجَعَلْتُ أُبْصِرُ بِقَلْبِي كَمَا أُبْصِرُ بِعَيْنِي بَلْ أَنْفَذَ [٢] وَأَبْلَغَ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ وَعَزَّ: ﴿ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغىٰ * لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ ﴾. [٣]

وَإِنَّمَا كُنْتُ أَرىٰ فِي مِثْلِ مَخِيطِ الإِبْرَةِ، وَنُورٍ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي لَا تُطِيقُهُ الأَبْصَارُ.

---

١. سورهٔ نجم (٥٣) آيات ٦ ـ ١٦.

٢. در مآخذ، «بل أبْعَد» ضبط است.

٣. سورهٔ نجم (٥٣) آيات ١٧ و ١٨.

فَنَادَانِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ:[1] يا مُحَمَّدُ.

قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَيِّدِي وَإِلٰهِي لَبَّيْكَ.

قَالَ: هَلْ عَرَفْتَ قَدْرَكَ عِنْدِي وَمَنْزِلَتَكَ وَمَوْضِعَكَ؟

قُلْتُ: نَعَمْ يا سَيِّدِي.

قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَلْ عَرَفْتَ مَوْقِعَكَ مِنِّي وَمَوْقِعَ ذُرِّيَّتِكَ؟[2]

قُلْتُ: نَعَمْ يا سَيِّدِي.

قَالَ: فَهَلْ تَعْلَمُ يا مُحَمَّدُ فِيمَا اخْتَصَمَ الْمَلأُ الأَعْلىٰ؟

قُلْتُ:[3] يا رَبِّ أَنْتَ أَعْلَمُ وَأَحْكَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.

قَالَ: اخْتَصَمُوا فِي الدَّرَجَاتِ وَالْحَسَنَاتِ، فَهَلْ تَدْرِي مَا الدَّرَجَاتُ وَالْحَسَنَاتُ؟

قُلْتُ: أَنْتَ أَعْلَمُ يا سَيِّدِي وَأَحْكَمُ.

قَالَ: إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ فِي الْمَكْرُوهَاتِ،[4] وَالْمَشْيُ عَلَى الأَقْدَامِ إِلَى الْجُمُعَاتِ مَعَكَ وَمَعَ الأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ، وَانْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، وَإِفْشَاءُ السَّلَامِ، وَإِطْعَامُ الطَّعَامِ، وَالتَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ.

قَالَ: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾.

---

۱. در مآخذ، «فقال» ضبط است.

۲. در مآخذ، آمده است: هل عَرَفْتَ موقِفَكَ مِنّي ومَوْضِعَ ذُرِّيَتِكَ.

۳. در مآخذ، «فقلتُ» ضبط است.

٤. در «من لا يحضره الفقيه ٤: ٣٦٠، ضمن حديث ٥٧٦٢» آمده است: فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ، فَإِسبَاغُ الوُضُوءِ فِي السَّبَرَاتِ وَانتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعدَ الصَّلَاةِ، وَالمَشيُ بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ إِلَى الجَمَاعَاتِ؛ و اما درجات، وضوى كامل گرفتن در صبح‌هاى سرد است و پس از نماز در انتظار نماز بعد ماندن و حركت با پاى پياده ـ در شب و روز ـ سوى نماز جماعت.

قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ ﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴾. (١)

قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، ﴿ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ﴾ (٢) وَأَغْفِرُ لَهُمْ.

وَقُلْتُ: ﴿ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ﴾ (٣) إِلىٰ آخِرِ السُّورَةِ.

قَالَ ذٰلِكَ لَكَ وَلِذُرِّيَّتِكَ يَا مُحَمَّدُ.

قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَيِّدِي وَإِلٰهِي.

قَالَ: أَسْأَلُكَ عَمَّا أَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنْكَ: مَنْ خَلَّفْتَ فِي الأَرْضِ بَعْدَكَ؟

قُلْتُ: خَيْرَ أَهْلِهَا لَهَا؛ أَخِي وَابْنُ عَمِّي وَنَاصِرُ دِينِكَ يَا رَبِّ وَالْغَاضِبُ لِمَحَارِمِكَ إِذَا اسْتُحِلَّتْ وَلِنَبِيِّكَ، غَضَبَ النَّمِرِ إِذَا جَدَلَ، (٤) عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بِالنُّبُوَّةِ، وَبَعَثْتُكَ بِالرِّسَالَةِ، وَامْتَحَنْتُ عَلِيّاً بِالْبَلَاغِ وَالشَّهَادَةِ إِلىٰ أُمَّتِكَ، وَجَعَلْتُهُ حُجَّةً فِي الأَرْضِ مَعَكَ وَبَعْدَكَ، وَهُوَ نُورُ أَوْلِيَائِي، وَوَلِيُّ مَنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ.

يَا مُحَمَّدُ، وَزَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ، وَإِنَّهُ وَصِيُّكَ وَوَارِثُكَ وَوَزِيرُكَ وَغَاسِلُ عَوْرَتِكَ وَنَاصِرُ دِينِكَ وَالْمَقْتُولُ عَلىٰ سُنَّتِي وَسُنَّتِكَ، يَقْتُلُهُ شَقِيُّ هٰذِهِ الأُمَّةِ.

---

١. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٢٨٥.

٢. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٢٨٦.

٣. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٢٨٦.

٤. در پی نوشت «اليقين» ضبط‌های دیگری برای این جمله خاطر نشان شده است، مانند:

- عَصَتْ، عَصَت اللهمّ إذا جَدَل.
- غَضَبَ النّمر إذا غَضَبَ اللهمّ إذا جَدَلَ.
- والغاضِب لِمَحارِمك إذا اسْتُحِلّت وهَتَكَتْ...

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : ثُمَّ أَمَرَنِي رَبِّي بِأُمُورٍ وَأَشْيَاءَ أَمَرَنِي أَنْ أَكْتُمَهَا وَلَمْ يُؤْذَنْ لِي فِي إِخْبَارِ أَصْحَابِي بِهَا.

ثُمَّ هَوىٰ بِيَ الرَّفْرَفُ فَإِذَا أَنَا بِجَبْرَئِيلَ، فَتَنَاوَلَنِي مِنْهُ[۱] حَتّىٰ صِرْتُ إِلىٰ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ فَوَقَفَ بِي تَحْتَهَا، ثُمَّ أَدْخَلَنِي إِلىٰ جَنَّةِ الْمَأْوىٰ فَرَأَيْتُ مَسْكَنِي وَمَسْكَنَكَ يَا عَلِيُّ فِيهَا.

فَبَيْنَا جَبْرَئِيلُ يُكَلِّمُنِي إِذْ تَجَلّىٰ لِي نُورٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ ـ جَلَّ وَعَزَّ ـ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ.

قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَيِّدِي وَإِلٰهِي.

قَالَ: سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي لَكَ وَلِذُرِّيَّتِكَ، أَنْتَ مُقَرَّبِي مِنْ خَلْقِي، وَأَنْتَ أَمِينِي وَحَبِيبِي وَرَسُولِي؛ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْ لَقِيَنِي جَمِيعُ خَلْقِي يَشُكُّونَ فِيكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَوْ يُبْغِضُوا[۲] صَفْوَتِي مِنْ ذُرِّيَّتِكَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ نَارِي وَلَا أُبَالِي.

يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ إِلىٰ جَنَّاتِ النَّعِيمِ، أَبُو السِّبْطَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ جَنَّتِي، الْمَقْتُولَيْنِ ظُلْماً.

ثُمَّ حَرَّضَ عَلَى الصَّلَاةِ وَمَا أَرَادَ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ.

وَقَدْ كُنْتُ قَرِيباً مِنْهُ فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى مِثْلَ مَا بَيْنَ كَبِدِ الْقَوْسِ إِلىٰ سِيَتِهِ، فَذٰلِكَ قَوْلُهُ ﷻ: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ﴾[۳] مِنْ ذٰلِكَ.

ثُمَّ ذَكَرَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهىٰ فَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ *

---

۱. در «اليقين» و «بحار الأنوار ۱۸: ۳۹۷»، «فتناقلني منه» ضبط است، در جلد ۳۷ بحار، ص ۳۲۱ «فتناولني منه» ثبت شده است.

۲. در مآخذ، «يُبْغِضُون» ضبط است.

۳. سورهٔ نجم (۵۳) آيهٔ ۹.

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوىٰ * إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشىٰ * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغىٰ ﴾. [1]

يَغْشى مَا يَغْشى السِّدْرَةَ [2] مِنْ نُورِ اللَّهِ وَعَظَمَتِهِ؛ [3]

دربارهٔ این سخن خدای ﷻ که فرمود: «توانای خردمندی که راست ایستاد» [4] تا این سخن که «نور عظمت الهی چنان سدرة المنتهی [5] را فرا گرفت که به بیان نیاید» پیامبر ﷺ فرمود:

چون سوی پروردگار ﷻ بالا برده شدم، جبرئیل، نزد درخت بزرگی که مثل آن را ندیده بودم، مرا ایستاند. بر هر شاخهٔ آن درخت و بر هر برگ و میوهٔ آن، فرشته‌ای وجود داشت، نوری از نور خدای بزرگ تاج سرش بود.

جبرئیل گفت: این [مکان] سدرة المنتهی است. انبیای پیش از تو به اینجا رسیدند و نتوانستند از آن بگذرند و تو ـ ان شا الله ـ آن را درمی‌نوردی تا خدا آیات بزرگش را به تو بنمایاند. خدا تو را تأیید کند، دل استوار دار تا کرامت‌های خدا را به پایان رسانی و به جوارش بروی.

سپس جبرئیل مرا بالا برد تا اینکه زیر عرش قرار گرفتم. رَفْرَفی سبز رنگ ـ که نمی‌توانم به خوبی وصفش کنم ـ سویم رهنمون شد و مرا به اذن خدا سوی پروردگارم بالا بُرد. نزدش واقع شدم و صدای فرشتگان و زمزمه‌های آنان پایان

---

۱. سورهٔ نجم (۵۳) آیات ۱۳ ـ ۱۷.

۲. در «الیقین» آمده است: «یعنی یَغْشى ما غَشَی السِّدْرَةَ ... » و در «بحار» ضبط بدین‌گونه است: یعنی ما غَشَی السِّدْرَةَ ... .

۳. الیقین: ۲۹۸ ـ ۳۰۱، باب ۱۰۸؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۹۵ ـ ۳۹۷، حدیث ۱۰۰ (و جلد ۳۷ ص ۳۱۹ ـ ۳۲۲، حدیث ۵۵).

٤. قرآن کریم، ترجمه گرمارودی.

۵. نام مکانی در آسمان هفتم که «جنة المأوی» کنار آن قرار دارد (تفسیر قمی ۲: ۳۳۵).

یافت و ترس‌ها و هراس‌ها از تنم رفت و دلم آرام گرفت و شاد و خوش‌حال شدم و گمان بردم که همهٔ خلایق ـ به کلّی ـ مُردند و نزدم اَحَدی از خلق را ندیدم و در این حال، آن قدر که خدا خواست مرا وانهاد.

آن گاه خدا روح را به بدنم برگرداند، به هوش آمدم. این توفیق از سوی خدای ﷻ نصیبم شد که چشمم را ببندم و دیده‌ام وامانَد و کم‌سو باشد و با قلب خویش ببینم (چنان که با چشم می‌دیدم) بلکه با قلب، دید نافذتر و رساتر داشتم و این است سخن خدای ﷻ که: «چشم انحراف نیافت و نطاغید، بزرگ‌ترین آیت خدا را دید».

تنها از مثل سوراخ سوزن، پیش پروردگارم نوری را می‌دیدم که چشم آن را تاب نمی‌آورد.

پروردگارم ندا داد: ای محمّد.

گفتم: بله پروردگارم، ای مولا و خدایم، گوش بفرمانم.

پرسید: آیا قَدْرت را نزدم می‌دانی و از منزلت و جایگاه خویش باخبری؟

گفتم: آری، ای مولایم.

پرسید: ای محمّد، آیا موقعیّت خود و ذریّه‌ات را پیش من می‌دانی؟

گفتم: آری، ای مولای من.

پرسید: ای محمّد، می‌دانی «مَلأ اعلا» [1] در چه بگو مگو کردند؟

---

۱. مجلسی ﵀ در «بحار الأنوار ۸۳: ۱۵۹» می‌نگارد: ملأ اَعلا، ساکنان بالا [اهل آسمان] اند؛ چنان که ملأ اسفل، آدمی و پری (ساکنان زمین) می‌باشند.

در «الطراز الأوّل ۱: ۲۰۱» می‌خوانیم: ملأ اعلا، اَشراف ملائکه یا کاتبانِ [اعمال] یا مطلقِ آنهاست (نیز بنگرید به پی نوشتی که در ترجمهٔ حدیث ٤٥، آمده است).

گفتم: پروردگارا، تو داناتر و حاکم‌تری، تویی دانای غیب.

فرمود: در درجات و حسنات به مشاجره پرداختند. آیا می‌دانی درجات و حسنات چیست؟

گفتم: ای مولایم، تو داناتر و حاکم‌تری.

فرمود: در مکروهات [یا در سردی سپیده دمان][1] وضوی کامل گرفتن، سوی جماعات [نمازهای جماعت] با تو و امامان از نسل تو پای پیاده رفتن، در انتظار نماز پس از نماز ماندن، سلام را آشکارا گفتن، خوراک و غذا دادن، آن زمان که مردم خوابند شب را به عبادت زنده داشتن.

سپس فرمود: «پیامبر بدانچه از سوی پروردگارش نازل شد ایمان آورد».

گفتم: آری، ای پروردگارم: «همهٔ مؤمنان به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خدا و رسولانش ایمان آوردند. میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی‌نهیم و می‌گوییم شنیدیم و فرمان بریم. پروردگارا، آمرزشت را خواهانیم و بازگشت [همه] سوی توست».

فرمود: ای محمّد، راست گفتی «هیچ نفسی را جز به اندازهٔ توانش مکلّف نمی‌سازیم. آنچه به نفع و ضرر خویش به دست می‌آورد، بر دوشش می‌افتد» و آنان را آمرزیدم.

گفتم: «پروردگارا، ما را به خطا ونسیان ما مؤاخذه مکن» (تا آخر سورهٔ بقره).

فرمود: ای محمّد، این برای تو و ذریّهٔ توست.

---

۱. در شماری از منابع، از جمله در «وسائل الشیعه ۱: ۴۷۸، حدیث ۱۲۸۸»، (اسباغ الوضوء فی السبرات» (وضوی کامل در صبح‌های سرد) از درجات به شمار آمده است.

گفتم: بله، ای پروردگار و مولا و خدای من.

فرمود: از چیزی می‌پرسم که خود بدان آگاه‌ترم، چه کسی را ـ بعد از خود ـ در زمین جانشین ساختی؟

گفتم: ای پروردگارم، بهترین اهل زمین را برای آن، برادر و پسر عمویم و یاریگر دینت، آن که به خاطر شکستنِ حرمت‌هایت و برای پیامبرت، همچون پلنگ ـ آن‌گاه که به شدت خشمگین شود ـ به خشم آید، علیّ بن اَبی طالب.

فرمود: ای محمّد، راست گفتی. تو را به نبوّت برگزیدم و به رسالت برانگیختم و علی را به بلاغ و شهادت به امّتت آزمودم و او را با تو و بعد تو حجّت در زمین قرار دادم. او نور اولیای من و ولیّ کسانی است که مرا بپیروند. اوست کلمه‌ای که اهل تقوا را بر آن واداشتم.

ای محمّد، همسر او فاطمه است. اوست وصی و وارث و وزیرت و کسی که بدنت را غسل می‌دهد و دینت را یاری می‌رساند و بر سنّت من و تو کشته می‌شود، و شقی‌ترین این امّت او را به قتل می‌رساند.

رسول خدا ﷺ فرمود: سپس پروردگارم مرا به اُمور و چیزهایی فرمان داد و امرم کرد آنها را کتمان دارم و اجازه‌ام نداد آنها را به اصحابم خبر دهم.

سپس رَفْرَف برایم فرود آمد، ناگهان جبرئیل را در کنار خویش یافتم، مرا از آنجا انتقال داد [1] تا اینکه به «سدرة المنتهی» [2] رهسپار شدم، زیر سِدْرَه مرا

---

۱. در متن «فتناولنی منه» ثبت است. در «الیقین» و «بحار الأنوار» واژهٔ «فتناقلنی منه» ثبت می‌باشد. ترجمه بر اساس دو مأخذ اخیر، صورت گرفت.

۲. در «تفسیر قمی ۱: ۲۱» آمده است که «سدرة المنتهی» در آسمان هفتم قرار دارد و «جنّة المأوی»

⇐

اِیستاند، سپس به «جَنّة المأوی»[1] درآورد. ای علی، مسکن خویش و تو را در آنجا دیدم.

در همان زمان که جبرئیل با من سخن می‌گفت، ناگاه نوری از نور خدای بزرگ بر من تجلّی یافت، فرمود: ای محمّد!

گفتم: بله ای پروردگارم و مولا و خدای من.

فرمود: برای تو و ذریّه‌ات رحمتم بر غضبم، پیشی گرفت. تو از میان خلقم مُقَرّب [درگاه] منی و تویی امین و حبیب و رسولم. به عزّت و جلالم سوگند، اگر همهٔ خلقم در حالی دیدارم کنند که چشم برهم زدنی در تو به شک افتند یا

⇐ در کنار آن است.

ابن اثیر در «النهایه ۲: ۲۵۳» می‌نویسد: سدرة المنتهی، درختی در اَقصای بهشت است که علم اولین و آخرین به آن منتهی می‌شود و از آن فراتر نمی‌رود.

مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار ۵۵: ٤۹» از طبرسی در مجمع البیان نقل می‌کند که: سدرة المنتهی، درختی در راستِ عرش، بالای آسمان هفتم است. علم هر فرشته‌ای بدان منتهی می‌شود؛ و گفته‌اند: آنچه به آسمان بالا می‌رود و آنچه از بالا فرود می‌آید در آن گیر می‌افتد؛ و گفته‌اند: اَرواح شهدا به آن منتهی می‌شود. این درخت، نهایت عروج ملائکه است؛ و گفته‌اند: نام درخت طوبی است و درخت سدر نیز گفته شده است. مقاتل می‌گوید: فرشته‌ها آن را مانند کلاغ‌ها دربر می‌گیرند و بر آن می‌نشینند. از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که فرمود: بر هر برگ آن فرشته‌ای را دیدم که خدا را تسبیح می‌کرد و...

۱. در «مجمع البحرین ۱: ٤۲٥» آمده است: جنّة المأوی، همان جنّة الخلد (بهشت جاودان) است که سرای اهل تقواست.

مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار ۵۵: ٤۹» می‌نویسد: جنّة المأوی، یعنی «جنّة المقام» که همان «جنّة الخلد» است و در آسمان هفتم (و گفته‌اند در آسمان ششم) قرار دارد. گفته شده است این بهشت، جایی است که آدم در آن مأوا گزید و ارواح شهدا به آنجا می‌رود و گفته‌اند سرنوشت اهل بهشت به آن می‌انجامد و نیز گفته‌اند این بهشت، مأوای جبرئیل و ملائکه است.

در «شرح اصول کافی ٦: ۳۷٦، مازندرانی» آمده است: بدان خاطر «جنّة المأوی» نامیده شد که خواص به آن رجوع می‌کنند و در آن فرود می‌آیند.

برگزیدگانم از ذریّه‌ات را دشمن بدارند، آنها را به دوزخ درآورم و باکی از این کار ندارم.

ای محمّد، علی، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای پیشانی و پا سفیدان در «جنّات النعیم» (بهشت‌های سراسر نعمت)[1] است، پدر دو نوه‌ات (آقای جوانان اهل بهشتم که به ستم به قتل می‌رسند) می‌باشد.

سپس خدای متعال بر نماز و آنچه اراده کرد، تأکید کرد.

بار نخست، مانند فاصلهٔ وسط کمان و خمیدگی آن به خدای متعال نزدیک بودم. این [همان] سخن خداست که فرمود: «به اندازهٔ دو قوس کمان یا کمتر از آن».

سپس سدرة المنتهی را بیان داشت، فرمود: «بار دیگر او را در سدرة المنتهی نزد جنّة المأوی دید، آن گاه که به گونهٔ ویژه، سدره را پوشاند. چشم، انحراف نیافت و نطاغید».

نور خدا و عظمت الهی سدره را فرا گرفت.

حدیث (۴۶)

پیرامونِ حدیث معراج

الیقین، اثر ابن طاووس رحمه‌الله.

ابن طاووس رحمه‌الله در این کتاب از کتاب، «اخبار الزهرا» (اثر صدوق رحمه‌الله) روایت

---

۱. در «مفردات الفاظ قرآن، مادهٔ جنّ» پس از تحقیقی دربارهٔ این ماده آمده است که هفت بهشت وجود دارد: ۱. جنّة الفردوس، ۲. جنّة العَدْن، ۳. جنّة النّعیم، ٤. دار الخُلد، ٥. جَـنّة المأوی، ٦. دارالسّلام، ۷. عِلّیین (نیز بنگرید به، تاج العروس ۱۸: ۱۱۹).

در بعضی از منابع، شمار بهشت‌ها، هشت عدد (دار الجلال، دار الکمال) و در برخی شش عدد ذکر شده است.

می‌کند، می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن بن سعید هاشمی، گفت: برای ما حدیث کرد فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن علی همدانی، گفت: برای ما حدیث کرد ابوالحسن بن خَلَف بن موسی بن حسن واسطی (در واسط) گفت: برای ما حدیث کرد عبد الأعلا صَنْعانی، [۱] گفت: برای ما حدیث کرد عبدالرزّاق، گفت: برای ما حدیث کرد مَعْمَر، از ابو یحیی، از مجاهد، از ابن عبّاس، گفت: [۲]

لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ عَلِيّاً فَاطِمَةَ عليها السلام، تَحَدَّثْنَ نِسَاءُ قُرَيْشٍ وَغَيْرُهَا [۳] [وَعَيَّرْنَها (ظ)] وَقُلْنَ: زَوَّجَكِ رَسُولُ اللّهِ مِنْ عَائِلٍ لَا مَالَ لَهُ.

فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّهِ ﷺ: يَا فَاطِمَةُ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّ اللّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ـ اطَّلَعَ اطِّلَاعَةً إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهَا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُوكِ وَالآخَرُ بَعْلُكِ؟

يَا فَاطِمَةُ، كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورَيْن [٤] بَيْنَ يَدَيِ اللّهِ مُطِيعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ، قَسَمَ ذٰلِكَ النُّورَ بِجُزْءَيْنِ: جُزْءٌ أَنَا وَجُزْءٌ عَلِيٌّ عليه السلام.

ثُمَّ إِنَّ قُرَيْشاً تَكَلَّمُوا [۵] فِي ذٰلِكَ وَفَشَا الْخَبَرُ فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَأَمَرَ بِلَالاً فَجَمَعَ

---

۱. در نسخهٔ خطّی مؤلّف (و نیز در نسخهٔ شاگرد وی) این واژه «صعبانی» به نظر می‌آید و چنین نامی در مآخذ نیست.

۲. ضبط سند در «بحار الأنوار ٤٠: ١٨» با ضبط «اليقين» يكى است، ليكن در «بحار الأنوار ١٨: ۳۹۷» آمده است: ... حسن بن محمد سعید، ... از ابوالحسن، خَلَف بن موسی، ...

۳. در «اليقين» غيرهُنّ، ضبط است.

٤. در «بحار»، «نوراً» ضبط است.

۵. در مآخذ، «تكلّمت» ضبط است.

النَّاس، وَخَرَجَ إِلىٰ مَسْجِدِهِ وَرَقِيَ مِنْبَرَهُ يُحَدِّثُ النَّاسَ بِمَا [1] خَصَّهُ اللَّهُ مِنَ الْكَرَامَةِ، وَبِمَا خَصَّ بِهِ عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ عليهما السلام.

فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ النَّاسِ، بَلَغَنِي [2] مَقَالَتُكُمْ، وَإِنِّي مُحَدِّثُكُمْ حَدِيثاً فَعُوهُ وَاحْفَظُوا مِنِّي وَاسْمَعُوهُ، فَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ بِمَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَبِمَا خَصَّ بِهِ عَلِيّاً مِنَ الْفَضْلِ وَالْكَرَامَةِ وَفَضَّلَهُ عَلَيْكُمْ؛ فَلَا تُخَالِفُوهُ فَتَنْقَلِبُوا عَلىٰ أَعْقَابِكُمْ، ﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ﴾. [3]

إِنَّ اللَّهَ [4] قَدِ اخْتَارَنِي مِنْ خَلْقِهِ فَبَعَثَنِي إِلَيْكُمْ رَسُولاً، وَاخْتَارَ لِي عَلِيّاً خَلِيفَةً وَوَصِيّاً.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، وَتَخَلَّفَ عَنِّي جَمِيعُ مَنْ كَانَ مَعِي مِنْ مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَجَبْرَئِيلَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَوَصَلْتُ إِلىٰ حُجُبِ رَبِّي، دَخَلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ؛ مِنْ حُجُبِ الْعِزَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْبَهَاءِ وَالْكَرَامَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالنُّورِ وَالظُّلْمَةِ وَالْوَقَارِ.

حَتّىٰ وَصَلْتُ إِلىٰ حِجَابِ الْجَلَالِ، فَنَاجَيْتُ رَبِّي - تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ - وَقُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَتَقَدَّمَ إِلَيَّ - عَزَّ ذِكْرُهُ - بِمَا أَحَبَّ [5] وَأَمَرَنِي بِمَا أَرَادَ، لَمْ أَسْأَلْهُ لِنَفْسِي شَيْئاً فِي عَلِيٍّ إِلَّا أَعْطَانِي وَوَعَدَنِي الشَّفَاعَةَ فِي شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ.

ثُمَّ قَالَ لِيَ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تُحِبُّ مِنْ خَلْقِي؟

---

۱. در «بحار، جلد ۱۸»، «ما» ضبط است.

۲. در مآخذ «إنّه بَلَغَنى» ضبط است.

۳. سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱٤٤.

٤. در مآخذ، آمده است: معاشرَ النّاس: إنّ الله .... .

۵. در مآخذ، «بما اَحَبَّهُ» ضبط است.

قُلْتُ: أُحِبُّ الَّذي تُحِبُّ[1] أَنْتَ يَا رَبِّي.

فَقَالَ لِي جَلَّ جَلَالُهُ: فَأَحِبَّ عَلِيّاً فَإِنِّي أُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ.

فَخَرَرْتُ لِلَّهِ سَاجِداً مُسَبِّحاً شَاكِراً لِرَبِّي، تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ.

فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ وَلِيِّي وَخِيَرَتِي بَعْدَكَ مِنْ خَلْقِي، اخْتَرْتُهُ بِذٰلِكَ[2] أَخاً وَوَصِيّاً وَوَزِيراً وَصَفِيّاً وَخَلِيفَةً وَنَاصِراً لَكَ عَلَىٰ أَعْدَائِي.

يَا مُحَمَّدُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَا يُنَاوِي عَلِيّاً جَبَّارٌ إِلَّا قَصَمْتُهُ، وَلَا يُقَاتِلُ عَلِيّاً عَدُوٌّ مِنْ أَعْدَائِي إِلَّا خَرَمْتُهُ وَأَدَّبْتُهُ.[3]

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي اطَّلَعْتُ عَلَىٰ قُلُوبِ عِبَادِي، فَوَجَدْتُ عَلِيّاً أَنْصَحَ خَلْقِي لَكَ، وَأَطْوَعَهُمْ لَكَ فَاتَّخِذْهُ أَخاً وَخَلِيفَةً وَوَصِيّاً، وَزَوِّجْهُ ابْنَتَكَ فَإِنِّي سَأَهِبُ لَهُمَا غُلَامَيْنِ طَيِّبَيْنِ طَاهِرَيْنِ تَقِيَّيْنِ نَقِيَّيْنِ.

مِنِّي[4] حَلَفْتُ وَعَلَىٰ نَفْسِي حَتَمْتُ إِنَّهُ لَا يَتَوَلَّيَنَّ عَلِيّاً وَزَوْجَتَهُ وَذُرِّيَّتَهُمَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي إِلَّا رَفَعْتُ لِوَاءَهُ إِلَىٰ قَائِمَةِ عَرْشِي وَجَنَّتِي وَبُحْبُوحَةِ كَرَامَتِي، وَسَقَيْتُهُ مِنْ حَظِيرَةِ[5] قُدْسِي.

وَلَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ أَوْ يَعْدِلُ عَنْ وَلَايَتِهِمْ - يَا مُحَمَّدُ - إِلَّا سَلَبْتُهُ وُدِّي وَبَاعَدْتُهُ مِنْ قُرْبِي وَضَاعَفْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي وَلَعْنَتِي.

---

١. در مآخذ، «تحِبُّهُ» ضبط است.
٢. در مآخذ «لَكَ» ضبط است.
٣. در اليقين و بحار «هَزَمْتُه وأبَدْتُه» ضبط است.
٤. در اليقين و بحار، «فَبِي» ضبط است.
٥. در دست خط مؤلف ﷺ «حضيره» ضبط است، كه اشتباه املايى است.

يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ رَسُولِي إِلىٰ جَمِيعِ خَلْقِي وَإِنَّ عَلِيّاً وَلِيِّي وَأَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، وَعَلىٰ ذٰلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ مَلَائِكَتِي.

وارضى، تحفة مِنِّي يَا مُحمّد لَكَ وَلِعَلِي وَلِوُلْدِكُما وَلِمَنْ احَبَّكُمَا وَكَانَ مِن شِيعتكُما ولذلِكَ خَلَقْتهُ مِن خَلِيقَتِكُمَا.(۱)

فَقُلْتُ: إِلٰهِي وَسَيِّدِي فَاجْمَعِ الأُمَّةَ عَلَيْهِ.

فَأَبىٰ عَلَيَّ وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّهُ الْمُبْتَلَى وَالْمُبْتَلَى بِهِ، وَإِنِّي جَعَلْتُكُمْ مِحْنَةً لِخَلْقِي أَمْتَحِنُ بِكُمْ جَمِيعَ عِبَادِي وَخَلْقِي فِي سَمَائِي وَأَرْضِي وَمَا فِيهِنَّ لأُكْمِلَ الثَّوَابَ لِمَنْ أَطَاعَنِي فِيكُمْ، وَأُحِلَّ نِقْمَتِي(۲) عَلىٰ مَنْ خَالَفَنِي فِيكُمْ وَعَصَانِي.

وَبِكُمْ أُمَيِّزُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ.

يَا مُحَمَّدُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ آدَمَ، وَلَوْلَا عَلِيٌّ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ لأَنِّي بِكُمْ أَجْزِي عِبَادي(۳) يَوْمَ الْمَعَادِ بِالثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، وَبِعَلِيٍّ وَبِالأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي فِي دَارِ الدُّنْيَا.

---

۱. در بحار الأنوار، عبارت بدين‌گونه است:
وَعَلَى ذٰلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ مَلَائِكَتِي وَأَنْبِيَائِي وَجَمِيعِ خَلْقِي، وَهُمْ أَرْوَاحٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ أَخْلُقَ خَلْقاً فِي سَمَائِي وَأَرْضِي، مَحَبَّةً مِنِّي لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلِعَلِيٍّ وَلِوُلْدِكُمَا وَلِمَنْ أَحَبَّكُمَا وَكَانَ مِنْ شِيعَتِكُمَا، وَلِذَلِكَ خَلَقْتُهُ مِنْ طِينَتِكُمَا؛ و بر اين اساس، از ملائكه‌ام و انبيايم و همهٔ خَلْقَم پيمان گرفتم (در حالى كه آنان قبل از اينكه خَلْقى در آسمان‌ها و زمين بيافرينم ارواح بودند)، اين كار را به خاطر محبّتم نسبت به تو ـ يا محمّد ـ و به على و فرزندانتان و دوستدارانتان و شيعيانتان صورت دادم و براى همين امر، شيعهٔ شما را از سرشتِ شما آفريدم.

۲. در مآخذ آمده است: وَأُحِلَّ عَذَابِي وَلَعْنَتِي ... .

۳. در مآخذ، «العباد» ضبط است.

ثُمَّ إِلَيَّ الْمَصِيرُ لِلْعِبَادِ،[1] وَأُحَكِّمُكُمَا فِي جَنَّتِي وَنَارِي؛ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ لَكُمَا عَدُوٌّ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ لَكُمَا وَلِيٌّ.

وَبِذٰلِكَ أَقْسَمْتُ عَلىٰ نَفْسِي.

ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَعَلْتُ لَا أَخْرُجُ مِنْ حِجَابٍ مِنْ حُجُبِ رَبِّي ذِي الْجَلَالِ وَالإِكْرَامِ إِلَّا سَمِعْتُ النِّدَاءَ وَرَائِي:[2] يَا مُحَمَّدُ، قَدِّمْ عَلِيّاً، يَا مُحَمَّدُ اسْتَخْلِفْ عَلِيّاً، يَا مُحَمَّدُ أَوْصِ إِلىٰ عَلِيٍّ، يَا مُحَمَّدُ وَاخِ عَلِيّاً، يَا مُحَمَّدُ أَحِبَّ مَنْ يُحِبُّ عَلِيّاً، يَا مُحَمَّدُ اسْتَوْصِ بِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ خَيْراً.

فَلَمَّا وَصَلْتُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ جَعَلُوا يُهَنِّئُونِّي فِي السَّمَاوَاتِ وَيَقُولُونَ: هَنِيئاً لَكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ بِكَرَامَةِ اللّٰهِ لَكَ وَلِعَلِيٍّ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، عَلِيٌّ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، وَوَصِيِّي، وَأَمِينِي عَلىٰ سِرِّي وَسِرِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَوَزِيرِي، وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ وَفَاتِي، لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ غَيْرِي، وَخَيْرُ مَنْ أُخَلِّفُ بَعْدِي.

وَلَقَدْ أَعْلَمَنِي رَبِّي ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِي وَوَارِثُ النَّبِيِّينَ، وَوَصِيُّ [رَسُولِ (ظ)] رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ مِنْ شِيعَتِهِ وَأَهْلِ وَلَايَتِهِ إِلىٰ جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِأَمْرِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

يَبْعَثُهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ بِهِ الأَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ، بِيَدِهِ لِوَائِي لِوَاءُ الْحَمْدِ، يَسِيرُ بِهِ أَمَامِي وَتَحْتَهُ آدَمُ وَجَمِيعُ مَنْ وَلَدَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ إِلىٰ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.

---

۱. در مآخذ آمده است: للعبادِ والمعادِ ... .

۲. در «اليقين»، «فی ورائی»، و در «بحار»، «مِن ورائی» ضبط است.

حَتْماً مِنَ اللَّهِ مَحْتُوماً مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَعْدٌ وَعَدَنِيهِ رَبِّي فِيهِ، وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَأَنَا عَلَىٰ ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛[۱]

چون رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام را به همسری علی علیه السلام درآورد، زنان قریش (و دیگر زنان) با هم پچ پچ می‌کردند و فاطمه علیها السلام را می‌نکوهیدند و می‌گفتند: رسول خدا تو را به فقیری داد که مالی ندارد!

رسول خدا ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه، آیا این خشنودت نمی‌سازد که خدای متعال به زمین سرک کشید و دو مرد از آن انتخاب کرد: یکی از آن دو پدرت بود و دیگری شوهرت؟!

ای فاطمه، من و علی (چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند) پیش خدای متعال دو نورِ فرمان‌بردار بودیم. چون خدا آدم را آفرید، آن نور را دو قسم کرد: یک جزء آن، من شدم و جزء دیگر آن، علی.

سپس قریش در این زمینه سخن گفتند و این خبر فاش شد و به پیامبر ﷺ رسید. پیامبر ﷺ به بلال دستور داد مردم را گرد آوَرَد و سوی مسجد به راه افتاد و بالای منبر رفت و مردم را به کرامتی که به آن حضرت اختصاص داد و به آنچه بدان علی و فاطمه را ویژه ساخت، سخن گفت.

پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم، حرف‌هاتان به من رسید. سخنی را برایتان می‌گویم آن را از من بشنوید و دریابید و به خاطر سپارید. شما را به آنچه خدا اهل بیت را بدان اختصاص داد و فضل و کرامتی که به علی ویژه گردانید و او را

---

۱. اليقين: ٤٢٤ ـ ٤٢٧، باب ۱۵۸؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۹۷ ـ ٤۰۰، حديث ۱۰۱ (و جلد ٤۰: ۱۸ ـ ۲۱، حديث ۳٦).

بر شما برتری داد، باخبر می‌سازم، پس با آن مخالفت مورزید: «به گذشته‌تان برنگردید و هرکه به گذشته بازگردد، خدا را زیانی نمی‌رساند و خدا شکرگزاران را پاداش می‌دهد».

خدای متعال از میان خلق مرا برگزید و به عنوان پیامبر سوی شما فرستاد و علی را به عنوان خلیفه و وصیّ من انتخاب کرد.

ای مردم، چون به آسمان بالا برده شدم و کسانی که با من بودند (فرشتگان آسمان‌ها و جبرئیل و ملائکهٔ مُقَرَّب) واماندند [و نتوانستند با من بیایند] به حجاب‌های پروردگارم رسیدم و به هفتاد هزار حجاب درآمدم: حجاب عزّت، قدرت، بهاء، کرامت، کبریاء، عظمت، نور، ظلمت، وقار.

تا اینکه به حجاب جلال رسیدم، با پروردگارم نجوا کردم و در حضورش ایستادم، خدای بزرگ آنچه را دوست داشت به من پیشکش داشت و به آنچه خواست مرا امر فرمود. برای خود دربارهٔ علی چیزی را نخواستم مگر اینکه ارزانی‌ام داشت و شفاعت دربارهٔ شیعهٔ علی و اولیای او را به من وعده داد.

سپس خدای بزرگ پرسید: ای محمّد، چه کسی از خلقم را دوست می‌داری؟

گفتم: ای پروردگارم، آن را که تو دوست می‌داری، دوست می‌دارم.

خدای ﷻ فرمود: علی را دوست بدار؛ چراکه من او را دوست می‌دارم و کسانی را که او را دوست بدارند، دوست می‌دارم.

برای سپاس از پروردگارم و تسبیح او، به سجده افتادم.

خدای متعال فرمود: ای محمّد، علی ـ بعد از تو ـ ولی و برگزیده‌ام از میان خلقِ من است. او را برای تو، برادر، وصی، وزیر، صفی، خلیفه و یاریگر تو بر دشمنانم انتخاب کردم.

ای محمّد، به عزّت و جلالم سوگند، جبّاری با علی دشمنی نمی‌ورزد مگر اینکه او را درهم می‌شکنم، دشمنی از دشمنانم با علی نمی‌جنگد مگر اینکه او را شکست می‌دهم و نابود می‌کنم. (۱)

ای محمّد، به دل‌های بندگانم نظر انداختم، علی را خیرخواه‌ترین و فرمان‌بردارترین خلقم برای تو یافتم، او را برادر و خلیفه و وصی خویش برگیر، دخترت را به او بده؛ چراکه به آن دو، دو پسر می‌بخشم که پاک و پاکیزه، پرهیزکار و بی‌غش‌اند.

به خود سوگند یاد کردم و بر خویش حتم ساختم که به علی و همسرش و ذریّهٔ آن دو اَحَدی از خلقم دوستی نورزد مگر اینکه لوای او را به گوشهٔ عرشم و بهشتم و در بحبوحهٔ کرامتم برافرازم و از حظیرهٔ قدسم (۲) او را بیاشامانم.

---

۱. در «الیقین» به جای «خرمته وأدَبْتُه» (که در متنِ مصنّف به چشم می‌خورد) عبارت «هَزَمْتُه وأَبَدْتُه» آمده است. ترجمه براساس متن الیقین صورت گرفت.

۲. به نظر می‌آید «حظیرة القدس» مکان و جایگاه ویژه‌ای برای افراد برگزیده‌ای است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: من و فاطمه و علی و حسن و حسین در «حظیرة القدس» در [زیر] گنبدی سپیدیم و آن گنبد، گنبدِ شکوه و عظمت است (بشارة المصطفی: ٤٨) و براساس روایت دیگری، سقف این گنبد عرش خدای رحمان می‌باشد (کشف الغمّه ۱: ٥٢٦).

صدوق رحمه الله در «الأمالی: ۱۹۸، حدیث ٤» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: خدای (عزّ وجلّ) به یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی کرد که اگر دوست داری فردای [قیامت] مرا در «حظیرة القدس» دیدار کنی، در دنیا، تنها، غریب، گرفته و محزون باش، از مردم بهراس و...

در «توحید صدوق: ۲۱۰» آمده است که «حظیرة القدس» جایی است که از آلودگی‌های دنیا و درد و رنج‌های آن و... پاک است.

بنابر روایتی از امام صادق علیه السلام هرکس نزد قبر حسین علیه السلام بر اثر جور سلطان به قتل برسد پس از ۱۸ روزبه «حظیرة القدس» بالا برده می‌شود و در آنجا پیوسته با اولیای خداست (کامل الزیارات: ١٦٦).

⇐

ای محمّد، احدی از ولایت ایشان روی نگرداند مگر اینکه دوستی‌ام را از او بگیرم و از جوار قرب خویش برانم و عذاب و لعنتم را بر او بیفزایم.

ای محمّد، تو بر همهٔ خلقم رسولی و علی [بر همهٔ خلقم] ولی و امیرالمؤمنین است و بر آن از فرشتگان پیمان ستاندم.

و زمینم تحفه‌ای است از سوی من برای تو ای محمد و برای علی و فرزندان شما و برای کسانی که شما را دوست دارند و از شیعیان شمایند و از این رو، آنها را از [زیادتِ] طینت شما آفریدم.

گفتم: ای خدا و مولایم، اُمّت را بر [فرمان‌بری] علی گرد آور.

⇐ نیز در «الخصال: ٦٢٥» از امام صادق عليه السلام روایت است که به نقل از یارانش از امیرالمؤمنین عليه السلام بیان داشت که فرمود: **والآخِذُ بأَمْرِنا مَعَنا غَداً في حَظيرةِ القُدس**؛ آن که امر ما را برگیرد، در فردای [قیامت] در «حظیرة القدس» همراه ماست.

و در روایت دیگری از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل است که فرمود: هرکه بر سنتم پایدار بماند در «حظیرة القدس» همراه من است (من لا يحضره الفقيه ١: ٣٥).

براساس یک روایت قدسی، «حظيرة القدس» [که برترین جایگاه بهشت است] به کسانی اختصاص دارد که چشم از زنا باز دارند و اموالشان را با ربا نیامیزند و در حکمشان رشوه نستانند (قصص الأنبياء: ١٦٤، اثر راوندی).

در روایتی امام صادق، عليه السلام از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل می‌کند که در بازگشت از «حجّة الوداع» پس از بیان آیهٔ تبلیغ فرمود: گویا علی و شیعهٔ او را می‌نگرم که روز قیامت سوار بر ناقه‌های بهشتی، جوان و تاجدار و سرمه کشیده به زفاف می‌روند... تا اینکه در «حظيرة القدس» (در جوار پروردگار عالمیان) ساکن می‌شوند، در آن آنچه را جان‌ها اشتها کند و چشم‌ها لذت ببرد، هست و در این مکان، جاودان به سر می‌برند (بحار الأنوار ٣٧: ١٦٧).

در مآخذ لغوی می‌خوانیم: قدس به معنای پاکی و پاکیزگی است و از این رو به بهشت «حظيرة القدس» گفته‌اند؛ در حدیث آمده است که شرابخوار به حَظيرة القدس (بهشت) در نمی‌آید؛ بر شریعت نیز «حظيرة القدس» اطلاق شده است؛ زیرا از آن، طهارت به دست می‌آید (بنگرید به، مجمع البحرين ٤: ٩٥؛ الطراز الأول ٧: ٣١١).

خدا ابا ورزید و فرمود: ای محمّد، مسئلهٔ «مُبتلی» و «مبتلی به» [در میان] است. شما را برای خلقم محنت قرار دادم. به وسیلهٔ شما همهٔ بندگان و خلقم را در آسمان و زمین (و آنچه را میان آنهاست) می‌آزمایم تا برای کسی که از طریق شما مرا بپیرود، ثواب را کامل کنم، و عذاب و نقمتِ خویش را بر کسانی که دربارهٔ شما با من مخالفت ورزند و عصیان کنند، فرود آورم.

به وسیلهٔ شما پاک را از ناپاک جدا سازم.

ای محمّد، به عزّت و جلالم سوگند، اگر تو نبودی، آدم را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود، بهشت را خلق نمی‌کردم؛ زیرا به شما بندگانم را روز قیامت به ثواب و عقاب جزا می‌دهم، و به علی و امامان از نسل او، از دشمنانم در دار دنیا انتقام می‌ستانم. سپس سرنوشت بندگان با من است. شما دو تن را در بهشت و دوزخم حاکم می‌سازم؛ هرکه با شما دشمن باشد، به بهشت درنمی‌آید و هرکه با شما دوست باشد، به دوزخ نمی‌رود.

به این کار، بر خویش سوگند یاد کرده‌ام.

سپس بازگشتم. از حجابی از حجاب‌های پروردگار (صاحب جلال و اکرام) بیرون نمی‌آمدم مگر اینکه از پشت سر ندایی می‌شنیدم [که می‌گفت]: ای محمّد، علی را مقدّم دار! ای محمّد، علی را جانشین خود ساز! ای محمّد، علی را وصیّ خویش قرار ده! ای محمّد، علی را برادر خویش برگیر! ای محمّد، دوستانِ علی را دوست بدار! ای محمّد، به علی و شیعه‌اش به نیکی سفارش کن.

چون به ملائکه رسیدم، در آسمان‌ها مرا تهنیت می‌فرستادند و می‌گفتند: ای رسول خدا، کرامتِ خدا برای تو و علی، گوارایت باد.

ای مردم، علی در دنیا و آخرت، برادرم، وصیّ من، امینِ رازم و رازدارِ پروردگار جهانیان، وزیرم و خلیفه‌ام بر شما در حیاتم و پس از وفاتم می‌باشد. احدی جز من بر او مقدّم نیست و بهترین کسی است که پس از خود برجای نهادم.

خدای متعال مرا آگاه ساخت که علی، سرور مسلمانان، امام متّقیان، امیر مؤمنان است. او وارث من و وارث پیامبران و وصیّ رسول پروردگار جهانیان و پیشوای پیشانی و پا سفیدانِ شیعیان و اهل ولایتش - به امر پروردگار جهانیان - سوی «جنّات النّعیم» (بهشت نعمت‌ها) است.

خدا او را - روز قیامت - به مقام محمودی برمی‌انگیزد که اوّلین و آخرین غبطه‌اش را می‌خورند. پرچم من (لوای حمد) به دست اوست. با این پرچم، جلو من حرکت می‌کند و در زیر آن، همهٔ فرزندان آدم (انبیا، شهدا، صالحان) سوی «جنّات النعیم» پیش می‌روند.

این حکمِ حتمی خداست که از جانب پروردگار عالمیان قطعیّت یافت. وعده‌ای است که پروردگارم به من داد و خدا هرگز خُلف وعده نمی‌کند و من بر این [وعدهٔ الهی] از شاهدانم.

حدیث (۴۷)

[ماجرای راهب و جن و اسلامِ راهب با رهنمود او]

مدینة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمه‌الله.

[سیّد هاشم بحرانی] از کتاب «بستان الواعظین» روایت می‌کند، می‌گوید: از محمّد بن ادریس روایت است که گفت:

رَأَيْتُ بِمَكَّةَ أُسْقُفاً وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ. فَقُلْتُ لَهُ: مَا الَّذِي رَغِبَ بِكَ عَنْ دِينِ آبائِك ؟

فَقَالَ: تبَدَّلْتُ خَيْراً مِنْهُ.

فَقُلْتُ لَهُ: كَيْفَ ذٰلِك ؟

قَالَ: رَكِبْتُ الْبَحْرَ، فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الْبَحْرَ انْكَسَرَ بِنَا الْمَرْكَبُ، فَعَلَوْتُ لَوْحاً، فَلَمْ تَزَلِ الأَمْوَاجُ تَدْفَعُنِي حَتّىٰ رَمَتْنِي فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فِيهَا أَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ، وَلَهَا ثَمَرٌ أَحْلىٰ مِنَ الشَّهْدِ، وَأَلْيَنُ مِنَ الزَّبَدِ، وَفِيهَا نَهْرٌ جَارٍ عَذْبٌ.

فَحَمِدْتُ اللَّهَ عَلىٰ ذٰلِكَ، فَقُلْتُ: آكُلُ مِنْ هٰذَا الثَّمَرِ، وَأَشْرَبُ مِنْ هٰذَا النَّهْرِ حَتّىٰ يَأْتِيَنِيَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ.

فَلَمَّا ذَهَبَ النَّهَارُ خِفْتُ عَلىٰ نَفْسِي، فَعَلَوْتُ شَجَرَةً مِنْ تِلْكَ الأَشْجَارِ، فَنُمْتُ عَلىٰ غُصْنٍ مِنْهَا، فَلَمَّا كَانَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، وَإِذَا بِدَابَّةٍ عَلىٰ وَجْهِ الْمَاءِ تُسَبِّحِ اللَّهَ وَتَقُولُ:

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ النَّبِيُّ الْمُخْتَارُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيْفُ اللَّهِ عَلَى الْكُفَّارِ، فَاطِمَةُ وَبَنُوهَا صَفْوَةُ الْجَبَّارِ، عَلىٰ مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ الْجَبَّارِ، وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْقَرَارِ.

فَلَمْ تَزَلْ تُكَرِّرْ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ حَتّىٰ طَلَعَ الْفَجْرُ.

ثُمَّ قَالَت:

لَا إِلٰهَ اللَّهُ صَادِقُ الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ الْهَادِي الرَّشِيدِ، عَلِيٌّ ذُو الْبَأْسِ الشَّدِيدِ، وَفَاطِمَةُ وَبَنُوهَا خِيَرَةُ الرَّبِّ الْمَجِيدِ، فَعَلىٰ مُبْغِضِهِمْ لَعْنَةُ الرَّبِّ الْمَجِيدِ.

فَلَمَّا وَصلَتِ الْبَرَّ، فَإذَا رَأْسُهَا رَأْسُ نَعَامَةٍ، وَوَجْهُهَا وَجْهُ إنْسَانٍ، وَقَوَائِمُهَا قَوَائِمُ بَعِيرٍ، وَذَنَبُهَا ذَنَبُ سَمَكَةٍ؛ فَخَشِيتُ عَلىٰ نَفْسِي الْهَلَكَةَ، فَهَرَبْتُ بِنَفْسِي أَمَامَهَا.

ثُمَّ قَالَتْ لِي: إنْسَانُ، قِفْ وإلَّا هَلَكْتَ! فَوَقَفْتُ، فَقَالَتْ: مَا دِينُكَ؟ فَقُلْتُ: النَّصْرَانِيَّةُ.

فَقَالَتْ: وَيْحَكَ! إرْجِعْ إلىٰ دِينِ الإسْلَامِ، فَقَدْ حَلَلْتَ بِفِنَاءِ قَوْمٍ مِنْ مُسْلِمِي الْجِنِّ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِماً.

فَقُلْتُ: وَكَيْفَ الإسْلَامُ؟

قَالَتْ: تَشْهَدُ أَنْ لَا إلٰهَ إلَّا اللّٰهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ.

فَقُلْتُهَا، فَقَالَتْ: تَمِّمْ إسْلَامَكَ بِمُوَالَاةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَوْلَادِهِ وَالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ.

قُلْتُ: وَمَنْ أَتَاكُمْ بِذٰلِكَ؟

قَالَ:[1] قَوْمٌ مِنَّا حَضَرُوا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَسَمِعُوهُ يَقُولُ: إذَا كَانَتْ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَأْتِي الْجَنَّةُ فَتُنَادِي بِلِسَانٍ طَلِقٍ: يَا إلٰهِي، قَدْ وَعَدْتَنِي تَشُدَّ أَرْكَانِي وَتُزَيِّنَنِي.

فَيَقُولُ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ: قَدْ شَدَدْتُ أَرْكَانَكِ وَزَيَّنْتُكِ بِابْنَةِ حَبِيبِي فَاطِمَةَ، وَبَعْلِهَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَينِ، وَالتِّسْعَةِ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ قَالَتِ الدَّابَّةُ: الْمَقَامُ تُرِيدُ أَمِ الرُّجُوعُ إلىٰ أَهْلِكَ؟

قُلْتُ لَهَا: الرُّجُوعُ.

قَالَتْ: اصْبِرْ حَتّىٰ نَخْتَارُ مَرْكَباً؛ وَإذَا مَرْكَبٌ بَحْرِيٌّ فَأَشَارَتْ إلَيْهِمْ، فَدَفَعُوا إلَيْهَا زَوْرَقاً.

---

١. در «مدينة المعاجز»، «قالت» ضبط است.

فَلَمَّا عَلَوْتُ مَعَهُمْ، فَإِذَا فِي الْمَرْكَبِ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً كُلُّهُمْ نَصارىٰ، فَأَخْبَرْتَهُمْ خَبَرِي، فَأَسْلَمُوا عَنْ آخِرِهِمْ؛ [۱]

محمد بن ادریس می‌گوید: اُسقفی را در مکّه دیدم که کعبه را طواف می‌کرد. پرسیدم: چه چیز تو را از دین پدرانت برگرداند؟

گفت: دین بهتر از آن را جایگزین ساختم.

پرسیدم: ماجرا چگونه بود؟

گفت: سوار کشتی شدم و رهسپار دریا شدیم؛ چون به وسط دریا رسیدیم، کشتی شکست، من بر تخته‌ای بالا رفتم، پیوسته امواج مرا این سو و آن سو می‌بُرد تا اینکه به یکی از جزایر دریا (که درختان بسیاری داشت) مرا انداخت. این جزیره دارای میوه‌هایی شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کف (یا کره) بود و در آن، نهر گوارایی جریان می‌یافت.

خدا را بر این نعمت شکر کَردم و با خود گفتم: از این میوه‌ها می‌خورم و از این نهر می‌آشامم تا اینکه خدا برایم گشایش آورد.

چون روز به پایان رسید، بر جانم ترسیدم، از درختی بالا رفتم و روی شاخهٔ آن خوابیدم؛ چون دل شب شد، ناگهان جنبنده‌ای را روی آب دیدم که خدا را تسبیح می‌کرد و می‌گفت:

خدایی جز خداوند عزیز جبّار نیست، محمّد رسول خدا پیامبر منتخب است، علیّ بن اَبی طالب شمشیر خدا بر کافران است، فاطمه و فرزندانش

۱. مدینة المعاجز ۳: ۳۸۴ ـ ۳۸۶، حدیث ۹۳۸، وص۱۳۶ ـ ۱۳۸، حدیث ۷۹۶(و جلد ٤، ص٤٣ ـ ٤٥، حدیث ۱۰۷۵).

برگزیدهٔ خدای جبّارند، بر دشمنان آنها لعنت خدای جبّار باد، مأوای آنان دوزخ باشد که بد جایگاهی است.

پیوسته این کلمات را تکرار کرد تا اینکه فجر برآمد.

سپس گفت:

خدایی جز اللّه نیست، وعد و وعیدش راست باشد، محمّد رسول هدایتگر ورشد یافتهٔ خدا، علی سخت نیرومند می‌باشد، فاطمه و فرزندانش بهترین‌های پروردگار ستوده‌اند، بر کینه‌ورانِ آنان نفرین خدای مجید باد.

چون به خشکی رسید، ناگهان دیدم سرش سرِ شتر مرغ، صورتش چهرهٔ انسان، پاهایش پایِ شتر، دمش دمِ ماهی است. از هلاکت خویش [به وسیلهٔ او] ترسیدم و از پیش او گریختم.

وی به من گفت: ای انسان، بایست وگرنه هلاک می‌شوی! ایستادم. پرسید: دینت چیست؟ گفتم: نصرانی‌ام.

گفت: وای بر تو! به دین اسلام بازگرد، به آستانِ قومی از مسلمانان جن درآمده‌ای که از آنجا نجات نمی‌یابد مگر کسی که مسلمان باشد.

پرسیدم: اسلام چگونه است؟

گفت: شهادت بده که خدایی جز اللّه نیست و محمّد رسول خداست.

این [دو شهادت] را گفتم. گفت: اسلامت را به موالات علیّ بن اَبی طالب و اولاد آن حضرت و صلوات بر ایشان و برائت از دشمنانِ آنها تمام و کامل ساز.

پرسیدم: چه کسی این را برایتان آورد؟

گفت: قومی از ما حضور رسول خدا رسیدند، شنیدند آن حضرت می‌فرمود:

هرگاه روز قیامت شود، بهشت می آید و با زبانی گویا ندا می دهد: خدایا، وعده‌ام دادی ارکانِ مرا استوار سازی و بیارایی!

خدای جلیل ﷻ می‌فرماید: ارکان تو را محکم ساختم و آراستم به دخترِ حبیبم فاطمه، و شوهرش علیّ بن اَبی طالب، و دو فرزندش حسن و حسین، و نُه تن از ذرّیّهٔ حسین.

سپس آن جنبنده پرسید: می خواهی اینجا بمانی یا پیش خانواده‌ات برگردی؟

گفتم: می خواهم بازگردم.

گفت: صبر کن تا مرکبی برایت اختیار کنم؛ ناگهان کشتی‌ای نمایان شد به آنان اشاره کرد، زورقی را سویش انداختند.

چون بر کشتی بالا رفتم و بر ایشان درآمدم، دیدم در کشتی دوازده مرد نصرانی است، ماجرایم را برای آنها گفتم، همه‌شان مسلمان شدند.

حدیث (۴۸)

حضور علی عليه السلام در آسمان چهارم

مدینة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمه الله.

[سیّد هاشم بحرانی] از کتاب «عیون المعجزات» روایت می‌کند، می‌گوید: علا[1] روایت می‌کند از عمّار بن مروان، از عبیدالله بن موسی عَبْسی، گفت: به من خبر داد جَبَلَهٔ مکّی، از طاووس یمانی، از ابن عبّاس که گفت:

دَخَلْتُ عَلىٰ عَائِشَةَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ يُقَبِّلُ فَاطِمَةَ وَيَشُمَّهَا، فَقُلْتُ: أَتُحِبُّهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ؟

---

۱. در «عیون المعجزات» و «مدینة المعاجز» «غَلابی» ضبط است.

قَالَ: إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، أَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَأَقَامَ مِيكَائِيلُ، ثُمَّ قِيلَ لِي: ادْنُ يَا مُحَمَّدُ فَصَلِّ بِهِمْ.

فَقُلْتُ: أَتَقَدَّمُ وَأَنْتَ بِحَضْرَتِي؟

قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالىٰ فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلىٰ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَفَضَّلَكَ أَنْتَ خَاصَّةً عَلَيْهِمْ وَعَلىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ.

فَدَنَوْتُ وَصَلَّيْتُ بِأَهْلِ السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ.

ثُمَّ الْتَفَتُّ عَلىٰ يَمِينِي، فَإِذَا أَنَا بِإِبْرَاهِيمَ فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَقَدِ اكْتَنَفَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، ثُمَّ الْتَفَتُّ إِلىٰ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِأَخِي عَلِيٍّ بِرَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَقَدِ اكْتَنَفَهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

ثُمَّ سِرْتُ إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَنُودِيتُ: نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ وَوَزِيرُكَ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْحُجُبِ أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَئِيلُ [1] فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ، فَإِذَا شَجَرَةٌ مِنْ نُورٍ فِي أَصْلِهَا مَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْحُلِيَّ وَالْحُلَلَ، فَقُلْتُ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، لِمَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةُ؟

فَقَالَ: هٰذِهِ الشَّجَرَةُ لِأَخِيكَ وَوَصِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهٰذَانِ الْمَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْحُلِيَّ وَالْحُلَلَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ نَظَرْتُ أَمَامِي، فَإِذَا أَنَا بِرُطَبٍ أَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ، وَتُفَّاحَةٍ رَائِحَتُهَا أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَأَخَذْتُ رُطَبَةً وَتُفَّاحَةً فَأَكَلْتُهُمَا، فَتَحَوَّلَتَا مَاءً فِي صُلْبِي.

فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَوْدَعْتُهُ خَدِيجَةَ، فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ؛ فَفَاطِمَةُ حُورِيَّةٌ

---

١. در ديگر منابع، در مانند اين موارد، آمده است: أَخَذَ جبرئيلُ بيدي ... .

إِنْسِيَّةٌ، فَإِذَا اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ، شَمَمْتُ رَائِحَةَ فَاطِمَةَ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَدَخَلْتُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ فَاطِمَةَ، فَحَدَّثَنِي بِمَا حَدَّثَتْنِي بِهِ عَائِشَةُ؛ (۱)

ابن عباس می‌گوید: بر عایشه (دختر ابوبکر) درآمدم. گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که فاطمه را می‌بوسید ومی‌بویید. گفتم: ای رسول خدا، او را دوست داری؟

فرمود: چون به آسمان چهارم بالا برده شدم، جبرئیل اَذان و میکائیل اقامه گفت، سپس به من گفتند: ای محمّد، نزدیک آی و با ایشان نماز گزار.

پرسیدم: آیا پیش افتم در حالی که تو در حضور منی؟

جبرئیل گفت: آری، خدای متعال انبیای مرسل را بر فرشتگان مقرّب برتری داد و خصوص تو را بر ایشان و بر همهٔ انبیا برتری بخشید.

نزدیک شدم و با اهل آسمان چهارم نماز گزاردم.

سپس به راست خویش نگاه کردم، ابراهیم را دیدم که در یکی از باغ‌های بهشت است و گروهی از فرشتگان او را در بر گرفته‌اند. به سمت چپ نگاه کردم، برادرم علی را دیدم که در یکی از باغ‌های بهشت است و جماعتی از ملائکه پیرامون اویند.

آن گاه به آسمان ششم بالا رفتم، ندا آمد: خوب پدری است، پدرت ابراهیم! و نیکو برادر و وزیری برای توست، علیّ بن اَبی طالب.

چون به حجاب‌ها درآمدم، جبرئیل دستم را گرفت و به بهشت درآورد. ناگهان به درختی از نور برخوردم که دو فرشته آن را با زیورها و جواهر آلات

---

۱. عیون المعجزات: ۵۶ ـ ۵۷؛ مدینة المعاجز ۲: ۴۱۳ ـ ۴۱۵، حدیث ۶۴۳؛ نیز بنگرید به، بحار الأنوار ۱۸: ۳۵۰ ـ ۳۵۱، حدیث ۶۱ (با اندکی اختلاف).

می‌آرایند، پرسیدم: حبیبم جبرئیل، این درخت برای کیست؟

گفت: این درخت، برای برادر و وصیّ تو، علیّ بن اَبی طالب است و این دو فرشته تا قیامت آن را آذین می‌بندند.

سپس به جلوم نگاه کردم، خرمایی را دیدم که از کف [یا از کره] نرم‌تر بود و سیبی که عطری خوش‌تر از بوی مشک داشت. آن خرما و سیب را گرفتم و خوردم. آن دو به آبی [نطفه‌ای] در کمرم تبدیل شدند.

چون به زمین فرود آمدم [و با خدیجه همبستر شدم] آن را در [رحم] خدیجه نهادم. خدیجه به فاطمه حامله شد. از این رو، فاطمه حوریه‌ای است انسان‌گونه، هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم، رایحهٔ فاطمه را می‌بویم.

ابن عبّاس می‌گوید: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدم و دربارهٔ فاطمه علیها السلام از او پرسیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را عایشه برایم حدیث کرد، بازگفت.

[یادآوری]

می‌گویم: سیّد توبلی رحمه الله پس از نقل این حدیث از «عیون المعجزات» می‌گوید: بعضی از مصنّفان نیز این حدیث را از ابن عبّاس نقل کرده است.(۱)

حدیث (۴۹)

[آغاز و انجامِ همه چیز در گرو معرفت به ولایت]

الأمالی، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

شیخ طوسی رحمه الله به اسنادش از زُرَیْق [زُرْعَه] از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

---

۱. مدینة المعاجز ۲: ۴۱۵.

قُلْتُ لَهُ: أَيُّ الأَعْمَالِ هُوَ أَفْضَلُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ؟

قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَعْدِلُ هٰذِهِ الصَّلَاةَ، وَلَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَالصَّلَاةِ شَيْءٌ يَعْدِلُ الزَّكَاةَ، وَلَا بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الصَّوْمَ، وَلَا بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْءٌ يَعْدِلُ الْحَجَّ.

وَفَاتِحَةُ ذٰلِكَ كُلِّهِ مَعْرِفَتُنَا، وَخَاتِمَتُهُ كُلِّهِ [1] مَعْرِفَتُنَا؛ [2]

زُرَيق می‌گوید: از امام صادق عليه‌السلام پرسیدم: پس از معرفت [ولایت شما] کدام اعمال برترند؟

فرمود: هیچ چیز بعد از معرفت، با نماز برابری نمی‌کند و هیچ چیز بعد از معرفت و نماز، به پای زکات نمی‌رسد و بعد از آن، هیچ چیز همتای روزه نیست و پس از آن، هیچ چیز معادل حج نمی‌باشد.

و آغاز همهٔ اینها معرفت ماست و پایان همهٔ اینها هم معرفت ماست.

حدیث (۵۰)

[عظمتِ امام حسین عليه‌السلام]

رجال کشّی، اثر ابو عمرو کشّی رحمه‌الله.

کشّی رحمه‌الله روایت می‌کند از محمّد بن مسعود، از عبدالله بن محمّد، از وَشّاء، از علیّ بن عُقْبَه، از پدرش که گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللّهِ عليه‌السلام: إِنَّ لَنَا خَادِماً [خَادِمَةً] لَا تَعْرِفُ مَا نَحْنُ عَلَيْهِ، فَإِذَا أَذْنَبَتْ ذَنْباً وَأَرَادَتْ أَنْ تَحْلِفَ بِيَمِينٍ قَالَتْ: لَا وَحَقِّ الَّذِي إِذَا ذَكَرْتُمُوهُ بَكَيْتُمْ.

قَالَ، فَقَالَ: رَحِمَكُمُ اللّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ؛ [3]

---

۱. در مآخذ، ضبط بدین‌گونه است: وَخاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنا.

۲. امالی طوسی: ۶۹۴، حدیث ۱۴۷۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۰۲، حدیث ۷۱ (با اندکی اختلاف).

۳. رجال کشّی: ۳۴۴، حدیث ۶۳۶؛ بحار الأنوار ۲۷: ۱۰۳ ـ ۱۰۴، حدیث ۷۱.

عُقْبَه می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: خدمتکار خانمی داریم که عقیده و باور ما را نمی‌داند. هنگامی که گناه و خطایی از وی سر می‌زند و می‌خواهد سوگند یاد کند، می‌گوید: به حقّ کسی که هرگاه آن را به یاد می‌آورید می‌گریید [یعنی به حق امام حسین علیه‌السلام] مرا ببخشید و مجازاتم نکنید [ما هم این قسم را از او می‌پذیریم و او را تنبیه نمی‌کنیم].

امام علیه‌السلام فرمود: رحمت خدا ـ از جانب ما اهل بیت ـ بر شما باد.

حدیث (۵۱)

[شماری از فضائل خاندان رسالت]

الیقین، اثر سیّد بن طاووس رحمه‌الله.

ابن طاووس رحمه‌الله از کتاب احمد بن محمّد طَبَری (معروف به خلیلی) روایت می‌کند که گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن جعفر کوفی دَلّال، گفت: برای ما حدیث کرد حسن بن عبدالواحد خَزّاز، گفت: برای ما حدیث کرد یحیی بن حسن بن فُرات، گفت: برای ما حدیث کرد عامر بن کثیر سَرّاج، گفت: برایم حدیث کرد حسن بن سعید، گفت: برای ما حدیث کرد زیاد بن مُنْذِر، گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیهماالسلام وَهُوَ يَقُولُ: نَحْنُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا رَسُولُ اللَّهِ وَفَرْعُهَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ، وَأَغْصَانُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَثَمَرَتُهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهماالسلام.

فَإِنَّهَا شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَبَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَمِفْتَاحُ الْحِكْمَةِ، وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ، وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَمَوْضِعُ سِرِّ اللَّهِ وَوَدِيعَتُهُ، وَالْأَمَانَةُ الَّتِي عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَحَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ، وَبَيْتُ اللَّهِ الْعَتِيقُ وَحَرَمُهُ.

عِنْدَنا عِلْمُ الْمَنايا وَالْبَلايا وَالْوَصايا، وَفَصْلُ الْخِطابِ، وَمَوْلِدُ الإِسْلامِ، وَأَنْسابُ الْعَرَبِ.

كانُوا نوراً مُشْرِقاً حَوْلَ عَرْشِ رَبِّهِمْ، فَأَمَرَهُمْ فَسَبَّحُوا فَسَبَّحَ أَهْلُ السَّماواتِ بِتَسْبِيحِهِمْ؛ ثُمَّ أُهْبِطُوا إِلَى الأَرْضِ فَأَمَرَهُمْ فَسَبَّحُوا، فَسَبَّحَ أَهْلُ الأَرْضِ بِتَسْبِيحِهِمْ.

فَإِنَّهُمْ لَهُمُ الصَّافُّونَ وَإِنَّهُمْ لَهُمُ الْمُسَبِّحُونَ؛ فَمَنْ أَوْفى بِذِمَّتِهِمْ فَقَدْ أَوْفى بِذِمَّةِ اللَّهِ، وَمَنْ عَرَفَ حَقَّهُمْ فَقَدْ عَرَفَ حَقَّ اللَّهِ.

هُمْ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ، وَخُزَّانُ وَحْيِ اللَّهِ، وَوَرَثَةُ كِتابِ اللَّهِ.

وَهُمُ الْمُصْطَفَوْنَ بِسِرِّ اللَّهِ، وَالأُمَناءُ عَلىٰ وَحْيِ اللَّهِ.

هٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ، وَالْمُسْتَأْنِسُونَ بِخَفْقِ أَجْنِحَةِ الْمَلائِكَةِ، مَنْ كانَ يَغْذُوهُمْ جَبْرَئِيلُ مِنَ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ بِخَبَرِ التَّنْزِيلِ وَبُرْهانِ التَّأْوِيلِ.

هٰؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتٍ أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ بِسِرِّهِ، وَشَرَّفَهُمْ بِكَرامَتِهِ، وَأَعَزَّهُمْ بِالْهُدىٰ، وَثَبَّتَهُمْ بِالْوَحْيِ.

وَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةَ هُدًى وَنُوراً فِي الظُّلَمِ لِلنَّجاةِ، وَاخْتَصَّهُمْ لِدِينِهِ، وَفَضَّلَهُمْ بِعِلْمِهِ، وَآتاهُمْ ما لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ.

وَجَعَلَهُمْ عِماداً لِدِينِهِ، وَمُسْتَوْدَعاً لِمَكْنُونِ سِرِّهِ، وَأُمَناءَ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَنُجَباءَ مِنْ خَلْقِهِ، وَشُهَداءَ عَلىٰ بَرِيَّتِهِ.

اخْتارَهُمْ [1] وَحَباهُمْ وَخَصَّهُمْ وَاصْطَفاهُمْ، وَفَضَّلَهُمْ وَارْتَضاهُمْ، وَانْتَجَبَهُمْ وَانْتَقاهُمْ.

وَجَعَلَهُمْ لِلْبِلادِ وَالْعِبادِ عُمَّاراً، وَأَدِلَّاءَ لِلأُمَّةِ عَلَى الصِّراطِ.

---

۱. در «اليقين» و «بحار»، «اختارهم الله» ضبط است.

فَهُمْ أَئِمَّةُ الْهُدىٰ، وَالدُّعَاةُ إِلَى التَّقْوىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا، وَحُجَّتُهُ الْعُظْمَى.

وَهُمُ النَّجَاةُ وَالزُّلْفىٰ، وَهُمُ الْخِيَرَةُ الْكِرَامُ الأَصْفِيَاءُ الْحُكَّامُ، هُمُ النُّجُومُ الأَعْلَامُ، هُمُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، هُمُ السَّبِيلُ الأَقْوَمُ.

الرَّاغِبُ عَنْهُمْ مَارِقٌ، وَالْمُقَصِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ.

نُورُ اللَّهِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْبِحَارُ السَّائِغَةُ لِلشَّارِبِينَ، أَمْنٌ لِمَنِ الْتَجَأَ إِلَيْهِمْ وَأَمَانٌ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ.

إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ، وَلَهُ يُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، وَبِكِتَابِهِ يَحْكُمُونَ.

مِنْهُمْ بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ، وَعَلَيْهِمْ هَبَطَتْ مَلَائِكَتُهُ، وَفِيهِمْ نَزَلَتْ سَكِينَتُهُ، وَإِلَيْهِمْ بُعِثَ الرُّوحُ الأَمِينُ، مَنّاً مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَضَّلَهُمْ بِهِ وَخَصَّهُمْ.

وَأُصُولٌ مُبَارَكَةٌ مُسْتَقَرٌّ قَرَارُ الرَّحْمَةِ.

خُزَّانُ الْعِلْمِ، وَوَرَثَةُ الْحِلْمِ، وَأُولُو التَّقْوىٰ وَالنُّهىٰ وَالنُّورِ وَالضِّيَاءِ، وَوَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ، وَبَقِيَّةُ الأَوْصِيَاءِ.

مِنْهُمُ الطَّيِّبُ ذِكْرُهُ، الْمُبَارَكُ اسْمُهُ؛ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى الْمُرْتَضىٰ، وَرَسُولُهُ الأُمِّيُّ.

وَمِنْهُمُ الْمَلَكُ الأَزْهَرُ، وَالأَسَدُ الْمُرْسَلُ، حَمْزَةُ.

وَمِنْهُمُ الْمُسْتَقىٰ بِهِ يَوْمَ الزِّيَارَةِ، الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَصِنْوُ أَبِيهِ.

وَذُو الْجَنَاحَيْنِ وَالْهِجْرَتَيْنِ وَالْقِبْلَتَيْنِ وَالْبَيْعَتَيْنِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ، صَحِيحُ الأَدِيمِ، وَاضِحُ الْبُرْهَانِ.

وَمِنْهُمْ حَبِيبُ مُحَمَّدٍ وَأَخُوهُ، الْمُبَلِّغُ عَنْهُ مِنْ بَعْدِهِ الْبُرْهَانُ وَالتَّأْوِيلُ وَمُحْكَمُ التَّفْسِيرِ، أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، وَوَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَصِيُّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَلِيُّ بْنُ

أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ مِنَ اللّٰهِ الصَّلَوَاتُ الزَّكِيَّةُ وَالْبَرَكَاتُ السَّنِيَّةُ.

هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللّٰهُ مَوَدَّتَهُمْ وَوَلَايَتَهُمْ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ، فَقَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾.[۱]

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «اقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ» مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عليهم السلام؛[۲]

زیاد بن مُنْذِر می‌گوید: شنیدم امام باقر عليه السلام می‌فرمود: ماییم درختی که ریشهٔ آن رسول خداست و تنهٔ آن امیرالمؤمنین علی می‌باشد، و شاخه‌های آن فاطمه (دختر محمّد) است و میوهٔ آن، حسن و حسین‌اند.

این درخت، درخت نبوّت است و بیت رحمت، و کلید حکمت، و معدن علم، و جایگاه رسالت، و محلّ رفت و آمد ملائکه، و موضع سِرّ خدا و ودیعت او، و امانتی که بر آسمان‌ها و زمین عرضه شد، و حَرَم بزرگ الهی، و بیت الله عتیق و حَرَم خدا.

علم مرگ و میرها، بلاها، وصایا، فصل الخطاب، مولد اسلام و أنساب عرب نزد ماست.

آنان عليهم السلام نور تابانی پیرامون عرش پروردگار بودند، خدا آنان را [به تسبیح] امر کرد؛ آنان تسبیح گفتند و به تسبیح آنها، اهل آسمان‌ها خدا را تسبیح کردند. سپس به زمین فرود آمدند، خدا امرشان کرد، تسبیح گفتند و به تسبیح آنها أهل زمین به تسبیح خدا پرداختند.

---

۱. سورهٔ شوری (٤۲) آیهٔ ۲۳.

۲. الیقین: ۳۱۸ ـ ۳۲۰، باب ۱۲۱؛ بحار الأنوار ۲٦: ۲۵۰ ـ ۲۵۲، حدیث ۲۳.

صَفْ بستگان [در راه خدا] آنان‌اند و آنهایند تسبیح کنندگان. هرکه به عهد آنها وفا کرد، عهد خدا را به جا آورد و هرکه حقّ آنها را شناسد، حقّ خدا را شناخت.

آنان علیهم‌السلام والیان امر خدایند و خزانه‌داران وحی خدا و وارثان کتاب خدا.

آنان علیهم‌السلام برای رازداری خدا برگزیده شدند و اُمنای وحی الهی‌اند.

آنان علیهم‌السلام اهل بیت نبوّت و معدن رسالت‌اند، با صدای بال فرشتگان اُنس دارند، جبرئیل به اَمر پروردگار جلیل با خبر تنزیل و برهان تأویل، سپیده دمان پیش آنها می‌آید.

آنان علیهم‌السلام خاندانی‌اند که خدا به رازداری خویش گرامی‌شان داشت، و به کرامتش آنها را شرافت داد، و به هدایت عزیزشان داشت، و به وحی خود آنها را پایدار ساخت.

خدا برای نجات بندگان، آنان را امامانی هدایتگر و نوری در تاریکی‌ها قرار داد، و به دینِ خویش آنها را اختصاص داد، و به علمش به آنها فضیلت بخشید، و چیزهایی را ارزانی‌شان داشت که به هیچ یک از جهانیان نداد.

خدا آنان را تکیه‌گاه دین خود و صندوق امانتِ رازِ نهانِ خویش و اُمنای وحیش قرار داد، و نجیبانِ خلق و شاهدان بر آنها.

خدا آنان را اختیار و انتخاب کرد، ویژه ساخت و برگزید، برتری داد و پسندید، گُل چین کرد و پاکانید.

خدا آنان را آبادگران سرزمین‌ها و بنده‌ها قرار داد و راهنمایانی که امّت را بر راه راست رهنمون‌اند.

آنان عليهم‌السلام امامان هدایت‌اند و دعوتگران به تقوا، کلمهٔ علیا و حجّت عُظمای خدایند.

آنان عليهم‌السلام سبب نجات و مایهٔ تقرّب‌اند؛ آنان‌اند ممتازانِ زبده و حاکمانِ برگزیده و ستارگانِ رهنما و راه راست و طریق استوار.

هرکه از آنان روی گرداند، منحرف است و هرکه دربارهٔ آنها کوتاهی کند، نابود می‌شود و هرکه با آنان همراه باشد، به مقصد می‌رسد.

آنان عليهم‌السلام نور خدا در دل‌های مؤمنان‌اند و دریای گوارا برای آشامندگان؛ برای پناهندگان مایهٔ امنیّت‌اند و برای تمسّک جویان مایهٔ اَمان.

سوی خدا فرا می‌خوانند و در برابرش تسلیم‌اند و امر خدا را به کار می‌بندند و به کتاب خدا حکم می‌کنند.

خدا پیامبرش را از میان آنان برانگیخت، و برایشان فرشتگان خدا فرود آمد و سکینه‌اش را میان ایشان نازل کرد، و روح الأمین (جبرئیل) سوی آنها فرستاده شد و این منّتی از خدا برایشان بود و فضیلتی که به آن ایشان را برتری داد و ویژه گرداند.

آنان عليهم‌السلام اصولی مبارک‌اند که در جایگاه رحمت استقرار یافتند.

آنان عليهم‌السلام خزینه‌دارانِ علم‌اند و وارثانِ حِلم و صاحبان تقوا و عقل و نور و روشنایی، وارثان انبیایند و باقی ماندهٔ اوصیا.

از آنهاست او که یادش خوش است و نامش مبارک، محمّد مصطفی (که خدا از او خشنود است) پیامبر درس ناخواندهٔ خدا [دارای علم لَدُنّی].

و از آنهاست آن فرمانروای درخشان چهره، شیر رها شده،[۱] حمزه.

و از آنهاست او که [ساقی کعبه بود] و هنگام زیارت خانهٔ خدا به حاجیان آب می‌آشاماند،[۲] عبّاس بن عبدالمطّلب، عموی رسول خدا و همتای پدرش.

و از آنهاست صاحب دو بال و دو هجرت و دو قبله و دو بیعت، از شجرهٔ مبارک (خاندان بابرکت) صحیح الأدیم[۳] و دارای برهان روشن [جعفر بن ابی طالب].

و از آنهاست حبیب محمّد و برادرش، همو که ـ پس از پیامبر ـ از سوی او، برهان و تأویل و تفسیر استوار را [به مردم] می‌رساند، امیرالمؤمنین، ولیّ اهل ایمان، وصیّ رسول پروردگار جهانیان، علیّ بن اَبی طالب (صلوات پاک و برکات بلند از جانب خدا بر او باد).

اینان کسانی‌اند که خدا مودّت و ولایت ایشان را بر هر مرد و زن مسلمان واجب ساخت و در [آیات] محکم کتابش به پیامبرش فرمود: «بگو بر رسالت اَجر و مزدی از شما نمی‌خواهم مگر مودّت نسبت به خویشانم؛ و هرکه به حسنه‌ای دست یازد در نیکویی آن حسنه ـ برای وی ـ می‌افزاییم، همانا خدا آمرزنده و شکرگزار است».

امام باقر علیه السلام فرمود: «اقتراف حسنه» (نیکوکاری) مودّت ما اهل بیت است.

---

۱. در «بحار الأنوار ۲۳: ۲۴۶» واژهٔ «الأَسَد الباسِل» آمده است که به معنای شیر ژیان است.

۲. در مأخذ پیشین به جای «یوم الزیارة» کلمهٔ «یوم الرمادة» ثبت است (که به معنای خشک‌سالی و قحطی می‌باشد).

۳. مجلسی در «بحار الأنوار ۲۶: ۲۵۲» می‌نویسد: صحیح الأدیم گویا کنایه است از پاکی طینت و حلال زادگی یا وضوح حجّت و ظهور کمال....
در «لسان العرب ۲: ۵۰۷» می‌خوانیم: «صحیح الأدیم» و «صحاح الأدیم» به معنای «قطع ناشدنی»، «پاک از هر عیب و شک» است.

حديث (۵۲)

[جانشینی امیرالمؤمنین عليه‌السلام بعد از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله]

اليقين، اثر سيّد بن طاووس رحمه‌الله.

در این کتاب روایت است از تفسیر محمّد بن مؤمن نیشابوری [1] (تفسیر معروف) به اسنادی که آن را مرفوع می‌آورد، می‌گوید:

أَقْبَلَ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ حَتّىٰ جَلَسَ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هٰذَا الأَمْرُ لَنَا بَعْدَكَ أَمْ لِمَنْ؟

قَالَ: يَا صَخْرُ، الأَمْرُ بَعْدِي لِمَنْ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسىٰ.

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالىٰ: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ يَعْنِي يَسْأَلُكَ أَهْلُ مَكَّةَ عَنْ خِلَافَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﴿عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾ مِنْهُمُ الْمُصَدِّقُ بِوَلَايَتِهِ وَخِلَافَتِهِ وَمِنْهُمُ الْمُكَذِّبُ بِهَا ﴿كَلَّا﴾ وَرَدٌّ عَلَيْهِمْ [2] ﴿سَيَعْلَمُونَ﴾ سَيَعْرِفُونَ خِلَافَتَهُ بَعْدَكَ أَنَّهَا حَقٌّ يَكُونُ.

﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ﴾ [3] سَيَعْرِفُونَ خِلَافَتَهُ وَوَلَايَتَهُ، إِذْ يُسْأَلُونَ عَنْهَا فِي قُبُورِهِمْ فَلَا يَبْقىٰ مَيِّتٌ فِي شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ وَلَا فِي بَرٍّ وَلَا فِي بَحْرٍ إِلَّا وَمُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ يَسْأَلَانِهِ عَنْ وَلَايَةِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَقُولَانِ لِلْمَيِّتِ: مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟ وَمَنْ إِمَامُكَ؟ [4]

---

۱. در «بحار الأنوار» شیرازی، ضبط است.

۲. در «اليقين»، «رَدْعٌ وَرَدٌّ عليهم» ضبط است، و در «بحار»، «ردّ عليهم» آمده است.

۳. سورهٔ نبأ (۷۸) آیات ۱ ـ ۵.

٤. اليقين: ٤١٠، باب ١٥١؛ بحار الأنوار ٦: ٢١٦، حديث ٦.

صَخْر بن حَرْب آمد تا اینکه کنار رسول خدا ﷺ نشست. پرسید: ای محمّد، این امر (حکومت) پس از تو برای ماست یا برای دیگر کسان؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای صَخْر، امر ولایت ـ بعد از من ـ برای کسی است که وی نسبت به من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است.

در پی این سخن، خدای متعال نازل فرمود: «از چه می‌پرسند» یعنی اهل مکّه از خلافت علیّ بن اَبی طالب می‌پرسند «از خبری که در آن اختلاف دارند» برخی ولایت و خلافت او را تصدیق می‌کنند و بعضی به تکذیب آن می‌پردازند «نه چنین است» (این کلمه ردّ بر آنهاست) «به زودی می‌دانند» خواهند دانست که خلافت آن حضرت بعد از تو حقّی است که تحقّق می‌یابد.

«نه چنین است، به زودی می‌دانند» خلافت وولایت آن حضرت را درخواهند یافت، آن گاه که در قبرهاشان در این باره بازخواست شوند. مُرده‌ای در شرق و غرب و در خشکی و دریا نمی‌ماند مگر اینکه نکیر و منکر ـ پس از مرگ ـ دربارهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از او می‌پرسند، به میّت می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت چه کسی است؟ امامت کدام شخص می‌باشد؟

حدیث (۵۳)

[صندوق‌های کتاب‌های فضایل علی علیه السلام در آسمان هفتم]

تحفة الملوك، اثر سیّد ولی بن نعمة الله حسینی رضوی رحمه الله.

به طور مرفوع از ابن عبّاس، از حسن بن علیّ بن اَبی طالب علیه السلام روایت است که:

إنَّ النَّبيَّ ﷺ لَمَّا عَرَجَ إلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، رَأىٰ قِطَارَ جِمَالٍ تَحْتَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ، فَقَالَ: حِبِيبِي جَبْرَئِيلُ، مُذْ كَمْ عَامٍ هٰذَا الْقِطَارُ؟

فَقَالَ: أخِي مُحَمَّدُ، مِنْ مِقْدَارِ أرْبَعَةَ آلافِ عَامٍ.

فَقَالَ: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ، أيُّ شَيءٍ حَمْلُ هٰذَا الْقِطَارِ؟

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَا أعْلَمُ.

وَإذَا بِنِدَاءٍ مِنْ قِبَلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: بَرِّكْ يَا مُحَمَّدُ جَمَلاً وَانْظُرْ مَا حَمْلُ هٰذَا الْقِطَارِ.

قَالَ الرَّاوِي لِهٰذَا الْحَدِيثِ: فَبَرَّكَ النَّبِيُّ ﷺ جَمَلاً، فَإذَا هِيَ صَنَادِيقُ كُتُبِ فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ)؛ [۱]

چون پیامبر ﷺ به آسمان هفتم عروج یافت، قطار شتری را زیر «سدرة المنتهی» دید. پرسید: ای حبیبم جبرئیل، از چند سال [پیش] این قطار شتر [بار می‌کشد]؟

جبرئیل گفت: ای برادرم، محمّد، از چهار هزار سال [پیش].

پیامبر ﷺ پرسید: ای حبیبم جبرئیل، بارِ این قطار شتر چه چیزی است؟

جبرئیل گفت: ای محمّد، نمی‌دانم.

ندایی از سوی خدای متعال آمد: ای محمّد، شتری را بخوابان و بنگر بار این قطار شتر چیست.

راوی حدیث می‌گوید: پیامبر ﷺ شتری را خواباند، ناگهان دید بار شتر صندوق‌های کتاب‌های فضایل علیّ بن اَبی طالب (صلوات خدا بر او باد) می‌باشد.

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

حدیث (۵۴)

حدیثی در این باره که آفرینش آنان علیهم السلام پیش از خلق دنیا صورت گرفت

از کتاب **دلائل الإمامه**، اثر ابو جعفر، محمّد بن جریر طبری شیعی رحمه الله.

می‌گوید: برای ما حدیث کرد قاضی ابو الفَرَج بن مُعافی بن زکریّا بن یحیی بن حُمَید بن حَمّاد جَریری [حریری]، گفت: برای ما حدیث کرد ابوبکر، محمّد بن احمد بن اَبی ثَلْج، گفت: برای ما حدیث کرد عیسی بن مهران، گفت: برایم حدیث کرد مُنذِر سرّاج، گفت: برای ما حدیث کرد اسماعیل بن عُلَیّه، گفت: به من خبر داد اَسْلَم بن مَیْسَره عَجْلانی [عِجْلی] از سَعید، از انس بن مالک، از مُعاذ بن جبل که:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عزّ وجلّ خَلَقَنِي وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافِ عَامٍ.

قُلْتُ: فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: قُدَّامَ الْعَرْشِ، نُسَبِّحُ اللَّهَ وَنُحَمِّدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُمَجِّدُهُ.

قَالَ، قُلْتُ: عَلَىٰ أَيِّ مِثَالٍ؟

قَالَ: أَشْبَاحِ مِنْ نُورٍ،[1] حَتَّىٰ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عزّ وجلّ أَنْ يَخْلُقَ صُوَرَنَا صَيَّرَنَا عَمُوداً مِنْ نُورٍ، ثُمَّ قَذَفَنَا فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجَنَا إِلَىٰ أَصْلَابِ الآبَاءِ وَأَرْحَامِ الأُمَّهَاتِ، لَا يُصِيبُنَا نَجَسُ الشِّرْكِ وَلَا سِفَاحُ الْكُفْرِ، لِيَسْعَدَ بِنَا قَوْمٌ وَيَشْقَىٰ بِنَا آخَرُونَ.

---

۱. در منابع، «أَشباحِ نورٍ» ضبط است.

فَلَمَّا صَيَّرَنَا إِلىٰ صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَخْرَجَ ذٰلِكَ النُّورَ فَشَقَّهُ نِصْفَيْنِ، فَجَعَلَ نِصْفَهُ فِي عَبْدِاللّٰهِ وَنِصْفَهُ فِي أَبِي طَالِبٍ.

ثُمَّ أَخْرَجَ النِّصْفَ الَّذِي لِي إِلىٰ آمِنَةَ، وَالنِّصْفَ الآخَرَ إِلىٰ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ؛ فَأَخْرَجَتْنِي آمِنَةُ، وَأَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلِيّاً.

ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمُودَ إِلَيَّ فَخَرَجَتْ مِنِّي فَاطِمَةُ، ثُمَّ أَعَادَ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمُودَ إِلَيْهِ فَخَرَجَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛ يَعْنِي مِنَ النِّصْفَيْنِ جَمِيعاً.

فَمَا كَانَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ، فَصَارَ فِي وُلْدِ الْحَسَنِ؛ وَمَا كَانَ مِنْ نُورِي، فَصَارَ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ، فَهُوَ يَنْتَقِلُ فِي الأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛[1]

مُعاذ می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ هفت هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق کرد.

پرسیدم: ای رسول خدا، شما کجا بودید؟

فرمود: جلو عرش بودیم، خدا را تسبیح و تحمید و تقدیس و تمجید می‌کردیم.

پرسیدم: بر کدام مثال بودید؟

فرمود: اَشباح نور بودیم تا اینکه هنگامی که خدا خواست صورت‌های ما را بیافریند، ما را عمودی از نور ساخت، سپس ما را در صُلب آدم انداخت و پس از آن، در صُلب پدران و مادران درآورد. پلیدی شرک و زنای کفر به ما نرسید تا قومی به وسیلهٔ ما سعادت یابد و دیگرانی به شقاوت افتند.

---

۱. دلائل الإمامة: ۱۵۷ ـ ۱۵۸، حدیث ۷۰؛ علل الشرائع ۱: ۲۰۸ ـ ۲۰۹، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۱۵: ۷ ـ ۸، حدیث ۷.

چون به صُلب عبدالمطّلب واقع شدیم، خدا آن نور را بیرون آورد و دو نصف کرد: نیمی را در [صُلب] عبدالله قرار داد و نیمی را در [صُلب] ابوطالب.

سپس نصف مربوط به من را، به رحم آمنه درآورد و نصف دیگر را به رحم فاطمه بنت اسد بُرد؛ مرا آمنه به دنیا آورد، و علی را فاطمه.

آن گاه خدای ﷻ آن عمود نور را به من بازگرداند و فاطمه را از من خارج ساخت، سپس آن عمود نور را به علی بازگرداند و حسن و حسین را به دنیا آورد (یعنی از هر دو نصف آن عمود نور، حسن و حسین را بیرون آورد).

نور علی در نسلِ حسن قرار گرفت و نور من در نسلِ حسین؛ و این نور، به صُلب امامان از نسل او ـ تا روز قیامت ـ انتقال می‌یابد.

حدیث (۵۵)

حدیثی در علم غیب

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سَدیر، گفت:

سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللّهِ ﷻ: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ﴾.[1]

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام: إِنَّ اللّهَ ابْتَدَعَ الأَشْيَاءَ كُلَّهَا عَلىٰ غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرَضِينَ وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَلَا أَرَضُونَ.

---

۱. سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۱۷، سورهٔ انعام (۶) آیهٔ ۱۰۱.

أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾؟ (۱)

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ: أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً﴾؟ (۲)

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً﴾ (۳) وَكَانَ ـ وَاللَّهِ ـ مُحَمَّدٌ مِمَّنِ ارْتَضَاهُ.

وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ فَإِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ.

فَمَا يُقَدِّرُ مِنْ شَيْءٍ وَيَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ، فَذٰلِكَ يَا حُمْرَانُ، عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ، وَيَبْدُو لَهُ فِيهِ فَلَا يُمْضِيهِ.

فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يُقَدِّرُهُ اللَّهُ وَيُمْضِيهِ، فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهىٰ إِلىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ إِلَيْنَا؛ (٤)

سَدیر می‌گوید: شنیدم حُمران بن اَعْیَن از امام باقر عليه السلام دربارهٔ این سخن خدای عزّوجلّ پرسید که [می‌فرماید]: «خدا پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین است».

امام عليه السلام فرمود: خدا همهٔ اشیا را ـ بی‌آنکه الگو و نمونه‌ای پیش از آن باشد ـ پدید آورد. آسمان‌ها و زمین را آفرید در حالی که قبل از آنها آسمان‌ها و زمین‌هایی وجود نداشت.

آیا این سخن خدای متعال را نشنیدی که [فرمود]: «و عرش خدا روی آب بود»؟

---

۱. سورهٔ هود (۱۱) آیهٔ ۷.

۲. سورهٔ جن (۷۲) آیهٔ ۲۶.

۳. سورهٔ جن (۷۲) آیهٔ ۲۷.

٤. بصائر الدرجات ۱: ۱۱۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۲٦: ۱٦۵ ـ ۱٦٦، حدیث ۲۰.

حُـمْران بـن اَعْـيَن پـرسید: دربـارهٔ ایـن سـخن خـدا نـظرتان چـیست کـه [می‌فرماید]: «خدا دانای غیب است. اَحَدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد».

امام علیه السلام فرمود: «مگر رسولی که بپسندد، از پیش رو و پشت سر او را می‌پاید» والله، محمّد از رسولانی است که او را [برای این کار] پسندید.

امّا این سخن که «خدا دانای غیب است» خدای متعال داناست به چیزهایی که از خلق پوشیده است.

ای حُمْران، آنچه را خدا مقدّر می‌سازد و در علمش می‌گذراند [بی‌آنکه به آن حکم کند] علمی است که نزد او موقوف است [جز خدا کسی بدان آگاهی نمی‌یابد] و مشیّت خدا در این علم می‌باشد؛ هرگاه ارادهٔ خدا بدان تعلّق گیرد، آن را حکم می‌کند [و به مرتبهٔ اجرا می‌رسد] و هرگاه برای خدا در آن «بدا» پدید آید، آن را امضا نمی‌کند [و به مرحلهٔ اجرا نمی‌رسد].

امّا علمی که خدا آن را مُقدّر می‌سازد و امضایش می‌کند، علمی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از وی، به ما می‌رسد.

حدیث (۵۶)

[حکایتِ درختی در چین که بر گل برگ‌های آن شهادت به توحید و رسالت و ولایت ثبت است]

مدینة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمه الله.

[سیّد هاشم بحرانی] با حذف اسناد، از محمّد بن سنان روایت می‌کند که گفت:

دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ عليه السلام فَقَالَ لِي: مَنْ بِالْبَابِ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الصِّينِ. قَالَ: فَأَدْخِلْهُ.

فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: هَلْ تَعْرِفُونَا بِالصِّينِ ؟

قَالَ : نَعَمْ يَا سَيِّدِي .

قَالَ : بِمَاذَا تَعْرِفُونَا ؟

قَالَ : يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنَّ عِنْدَنَا شَجَرَةً تَحْمِلُ كُلَّ سَنَةٍ وَرْداً [يَتَلَوَّنُ][۱]كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ ؛ فَإِذَا كَانَ أَوَّلُ النَّهَارِ نَجِدُ مَكْتُوباً عَلَيْهِ : «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» ، وَإِذَا كَانَ آخِرُ النَّهَارِ فَإِنَّا نَجِدُ مَكْتُوباً عَلَيْهِ : «لَا إِلٰـهَ إِلَّا اللَّـهُ ، عَـلِيٌّ خَـلِيفَةُ رَسُـولِ اللَّهِ» ؛ [۲]

محمد بن سنان می‌گوید: بر امام صادق عليه السلام درآمدم، پرسید: درِب منزل کیست؟ گفتم: شخصی از چین است. فرمود: او را به خانه درآور.

چون آن مرد داخل شد، امام عليه السلام از وی پرسید: آیا در چین ما را می‌شناسید؟

وی پاسخ داد: آری، ای مولایم.

امام عليه السلام پرسید: به چه چیزی ما را می‌شناسید؟

وی گفت: ای فرزند رسول خدا، جای ما درختی است که هر سال گلی می‌دهد که در روز دو بار رنگ به رنگ می‌شود؛ [۳] در آغاز روز، بر آن این نوشته را می‌یابیم: «خدایی جز «اللّه» نیست، محمّد رسول خداست»، در پایان روز، این نوشته را بر آن می‌یابیم: «خدایی جز «اللّه» وجود ندارد، علی، خلیفهٔ رسول خداست».

---

۱. در مآخذ «وَرْداً يَتَلَوَّنَ ... » ضبط است.

۲. مدينة المعاجز ۲: ٤٦٠، حديث ٦٧٩؛ بحار الأنوار ٤٢: ١٨، حديث ٤.

۳. ترجمه، براساس ضبط مآخذ «ورداً يَتَلَوَّنُ»، صورت گرفت.

[یادآوری]

می‌گویم: در خرائج راوندی، از محمّد بن سنان، مثلِ این روایت نقل است.[1]

حدیث (۵۷)

[نقش نام محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی‌علیه‌السلام بر گلِ درختان]

مدینة المعاجز، اثر سیّد توبلی رحمه‌الله.

در این کتاب، از مناقب ابن شهر آشوب، از کُلَیب بن وائل نقل است که گفت:

رَأَیْتُ بِبِلادِ الْهِنْدِ شَجَراً لَهُ وَرْدٌ أَحْمَرُ مَکْتُوبٌ فِیهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِیٌّ أَخُوهُ.

قَالَ: وَکَثِیراً مَا یُوجَدُ عَلَی الأَشْجَارِ وَالأَحْجَارِ نَقْشُ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ؛[2]

در بلاد هند درختی دیدم که گل سرخ داشت. در آن نوشته شده بود: محمّد رسول خداست، علی برادر اوست.

[راوی] می‌گوید: در موارد فراوانی بر درختان و سنگ‌ها، نقش محمّد و علی یافت می‌شود.

[ماجرای سفیر روس و نقش «یا علی» بر صخره]

میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: از حکایات شگفت در این زمینه، سخنی است که سفیر روس (که «خانیقوف» نامیده می‌شد) برای ما نقل کرد.

وی نصرانی بود، کتاب‌های ما را می‌خواند و زبان فارسی و عربی را

---

۱. الخرائج والجرائح ۲: ۵۶۹، حدیث ۲۵.

۲. مدینة المعاجز ۲: ٤٦٠ ـ ٤٦١، حدیث ٦٨٠.

می‌دانست و به اخبار و احادیث ما آگاه بود. از طرف دولت روس مأموریّت داشت در شهرها بگردد و آثار عجیب را در آنها ضبط کند.

وی در زمانی که در تبریز ساکن بود برای ما [ماجرای زیر را] حکایت کرد، گفت: در زمان سیاحتم در یکی از بلاد ماورای «اَرَس» (بگمانم گفت: «اردوباد») خبر یافتم ـ در آنجا ـ در نزدیکی شهری کوهِ صخره‌ای سختی است، راه آن کوه و بالا رفتن از آن دشوار می‌باشد. در جایی از صخرهٔ آن با خطّی آشکارا نوشته شده است: «یا علی».

گفت: مشتاق شدم آن را به چشم خود ببینم، فَعَلَه (کارگران) وکلنگ‌هایی را با خود همراه ساختم و سوی آن مکان رهسپار شدم. نگاه کردم، دیدم که آن نوشته همان گونه است که به من خبر دادند. بر صخره‌ای نزدیک بالای کوه [نوشته شده است: یا علی] و رنگ آن خط بر خلاف رنگ صخره است.

با خود گفتم امکان دارد که این نوشته، مصنوعی باشد. به فَعَلَه دستور دادم [سوی آن روند] آنها به سختی و با زحمت زیاد بالای صخره رفتند. سپس امرشان کردم روی صخره را که خطّ [یا علی] بر آن است بشکافند.

آنها آن را حفر کردند و با کلنگ‌ها شکستند، هر اندازه روی آن صخره را می‌شکافتند، خطّی مانند آن در زیر ظاهر می‌شد.

از این رو، دانستم که آن خط، ساختگی نیست و کار خدای متعال می‌باشد و به همین صورت، آفرینش یافت.

این ماجرا، سخنی بود که از سفیر روس شنیدم و بی‌کم و کاست آن را آوردم. وی مردی گزافه‌گو نبود. این را در منزلمان در سال ۱۲۷۱ هجری از او شنفتم.

حدیث (۵۸)

[موجودات شگفتی در دو شهر عجیب که فرمانْبرِ امامان علیهم السلام اند]

از کتاب **الواحده**، اثر حسن بن محمّد بن جمهور عَمی.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

إنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ: إحْدَاهُمَا بِالْمَغْرِبِ، والأُخْرىٰ بِالْمَشْرِقِ، يُقَالُ لَهُمَا: جَابِلْقَا وَجَابِرْسَا.

طُولُ كُلِّ مَدِينَةٍ مِنْهُمَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ فَرْسَخٍ، فِي كُلِّ فَرْسَخٍ بَابٌ يَدْخُلُونَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَبْعُونَ أَلْفاً وَيَخْرُجُ مِنْهَا مِثْلُ ذٰلِكَ، وَلَا يَعُودُونَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ وَلَا إِبْلِيسَ وَلَا شَمْسَ وَلَا قَمَرَ، هُمْ وَاللَّهِ أَطْوَعُ لَنَا مِنْكُمْ، يَأْتُونَا بِالْفَاكِهَةِ فِي غَيْرِ أَوَانِهَا، مُوَكَّلُونَ بِلَعْنَةِ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ؛ (۱)

خدا دو شهر دارد: یکی از آنها در مغرب و دیگری در مشرق است به آن دو، «جابلقا» و «جابرسا» گویند.

طول هر یک از این دو شهر، دوازده هزار فرسخ است. در هر فرسخی دری وجود دارد که در هر روز ـ از هر یک از این درها ـ هفتاد هزار [نفر] وارد می‌شوند و به همین اندازه از آن بیرون می‌آیند و تا قیامت بدان باز نمی‌گردند. [آنان] نمی‌دانند که خدا آدم و ابلیس را آفرید و خورشید و ماه را خلق کرد. آنان از شما بیشتر مطیع مایند، میوه‌هایی را در غیر فصل آنها برای ما می‌آورند، به لعنت فرعون و هامان و قارون، گماشته شده‌اند.

---

۱. مشارق انوار الیقین؛ ۶۵؛ بحار الأنوار ۵٤: ۳۳٦، حدیث ۲۵.

حدیث (۵۹)

حدیث جابلقا و جابرسا

بصائر الدرجات، اثر صفّار ﷺ.

صفّار ﷺ می‌گوید: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن حسین، گفت: برایم حدیث کرد احمد بن ابراهیم، از عَمّار، از ابراهیم بن حسین، از بِسطام، از عبدالله بن بُکَیر، گفت: برایم حدیث کرد عمر بن یزید، از هِشام جَوالیقی، از امام صادق علیه‌السلام که فرمود:

إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَةً خَلْفَ الْبَحْرِ سَعَتُهَا مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ يَوماً، فِيهَا قَوْمٌ لَمْ يَعْصُوا اللَّهَ قَطُّ وَلَا يَعْرِفُونَ إِبْلِيسَ وَلَا يَعْلَمُونَ خَلْقَ إِبْلِيسَ.

نَلْقَاهُمْ فِي كُلِّ حِينٍ فَيَسْأَلُونَّا عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ، وَيَسْأَلُونَّا الدُّعَاءَ فَنُعَلِّمُهُمْ، وَيَسْأَلُونَّا عَنْ قَائِمِنَا مَتَىٰ يَظْهَرُ، وَفِيهِمْ عِبَادَةٌ وَاجْتِهَادٌ شَدِيدٌ.

وَلِمَدِينَتِهِمْ أَبْوَابٌ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعِ إِلَى الْمِصْرَاعِ مِائَةُ فَرْسَخٍ، لَهُمْ تَقْدِيسٌ وَاجْتِهَادٌ شَدِيدٌ، لَوْ رَأَيْتُمُوهُمْ لَاحْتَقَرْتُمْ عَمَلَكُمْ.

يُصَلِّي الرَّجُلُ مِنْهُمْ شَهْراً لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، طَعَامُهُمُ التَّسْبِيحُ، وَلِبَاسُهُمُ الْوَرَقُ، وَوُجُوهُهُمْ مُشْرِقَةٌ بِالنُّورِ.

إِذَا رَأَوْا مِنَّا وَاحِداً، لَحَسُوهُ وَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَأَخَذُوا مِنْ أَثَرِهِ مِنَ الْأَرْضِ، يَتَبَرَّكُونَ بِهِ، لَهُمْ دَوِيٌّ إِذَا صَلَّوا أَشَدَّ مِنْ دَوِيِّ الرِّيحِ الْعَاصِفِ.

فِيهِمْ جَمَاعَةٌ لَمْ يَضَعُوا السِّلَاحَ مُنْذُ كَانُوا يَنْتَظِرُونَ قَائِمَنَا، يَدْعُونَ أَنْ يُرِيَهُمْ إِيَّاهُ، وَعُمُرُ أَحَدِهِمْ أَلْفُ سَنَةٍ.

إِذَا رَأَيْتَهُمْ رَأَيْتَ الْخُشُوعَ وَالإِسْتِكَانَةَ وَطَلَبَ مَا يُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ.

إِذَا حَبَسْنَا عَنْهُم ظَنُّوا أَنَّ ذٰلِك مِنْ سَخَطٍ، يَتَعَاهَدُونَ السَّاعَةَ الَّتِي نَأْتِيهِمْ فِيهَا، لَا يَسْأَمُونَ وَلَا يَفْتُرُونَ، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ كَمَا عَلَّمْنَاهُمْ، وَإِنَّ فِيمَا نُعَلِّمُهُمْ مَا لَوْ تُلِيَ عَلَى النَّاسِ لَكَفَرُوا بِهِ وَلَأَنْكَرُوهُ.

يَسْأَلُونَنَا عَنِ الشَّيْءِ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، فَإِذَا أَخْبَرْنَاهُمْ بِهِ انْشَرَحَتْ صُدُورُهُمْ لِمَا يَسْمَعُونَ مِنَّا.

وَيَسْأَلُوا اللَّهَ لَنَا طُولَ الْبَقَاءِ وَأَنْ لَا يَفْقِدُونَا، وَيَعْلَمُونَ أَنَّ الْمِنَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِيمَا نُعَلِّمُهُمْ عَظِيمَةٌ.

وَلَهُمْ خَرْجَةٌ مَعَ الإِمَامِ إِذَا قَامَ يَسْبِقُونَ فِيهَا أَصْحَابَ السِّلَاحِ مِنْهُمْ، وَيَدْعُونَ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهُمْ مِمَّنْ يَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِه.

فِيهِمْ كُهُولٌ وَشُبَّانٌ، وَإِذَا رَأَىٰ شَابٌّ مِنْهُمُ الْكَهْلَ جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَلَا يَقُومُ حَتَّىٰ يَأْمُرَهُ.

لَهُمْ طَرِيقٌ هُمْ أَعْلَمُ بِهِ مِنَ الْخَلْقِ إِلىٰ حَيْثُ يُرِيدُ الإِمَامُ، فَإِذَا أَمَرَهُمُ الإِمَامُ بِأَمْرٍ قَامُوا عَلَيْهِ أَبَداً حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَأْمُرُهُمْ بِغَيْرِه.

لَوْ أَنَّهُمْ وَرَدُوا عَلىٰ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مِنَ الْخَلْقِ، لَأَفْنَوْهُمْ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ.

لَا يَخْتَلُّ الْحَدِيدُ فِيهِمْ، [1] وَلَهُمْ سُيُوفٌ مِنْ حَدِيدٍ غَيْرِ هٰذَا الْحَدِيدِ، لَوْ ضَرَبَ أَحَدُهُمْ بِسَيْفِهِ جَبَلاً لَقَدَّهُ حَتَّىٰ يَفْصِلَهُ.

---

۱. در «مختصر البصائر: ۶۹» عبارت «لاَ يَعْمَل الحديدُ فيهم» ضبط است و در «البرهان ۱: ۱۱۰» می‌خوانیم: «لا يحيك الحديدُ فيهم» و در «مدينة المعاجز ۶: ۲۷» آمده است: «لا يحتّك الحديدُ فيهم». در پی‌نوشت «بحار الأنوار ۲۷: ۴۳» آمده است که این عبارت، در متنِ «المحتضر» وجود ندارد.

يَغْزُو بِهِمُ الإمَامُ الْهِنْدَ وَالدَّيْلَمَ وَالْكُرْدَ وَالتُّرْكَ وَالرُّومَ وَبَرْبَرَ وَمَا بَيْنَ جَابَرْسَا إِلىٰ جَابَلْقَا ـ وَهُمَا مَدِينَتَانِ وَاحِدَةٌ بِالْمَشْرِقِ وَأُخْرىٰ بِالْمَغْرِبِ ـ لَا يَأْتُونَ عَلىٰ أَهْلِ دِينٍ إِلَّا دَعَوْهُمْ إِلَى اللّهِ وَإِلَى الإِسْلَامِ وَإِلَى الإِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَمَنْ لَمْ يُسْلِمْ قَتَلُوهُ، حَتّىٰ لَا يَبْقَى بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا دُونَ الْجَبَلِ أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ؛ (۱)

برای خدا در پشت دریاها شهری است که وسعت آن به اندازهٔ چهل روز راه است. در آن قومی به سر می‌برند که هرگز از خدا نافرمانی نکرده‌اند و ابلیس را نمی‌شناسند و از خلق آن بی‌خبرند.

هر وقت آنها را دیدار می‌کنیم، آنچه را نیاز دارند از ما می‌پرسند و دعا مسئلت می‌کنند، به آنان می‌آموزانیم و از زمانِ ظهور قائم ما می‌پرسند و در میان آنها عبادت و تلاشِ شدیدی هست.

شهرشان درهایی دارد که میانِ این لنگه تا آن لنگهٔ آن صد فرسخ [راه] است. تقدّس و اجتهاد شدیدی دارند. اگر آنها را ببینید، عملتان را ناچیز می‌انگارید.

شخصی از آنان که به نماز می‌ایستد، یک ماه سرش را از سجده برنمی‌دارد. خوراکشان تسبیح، لباسشان برگ و چهره‌هاشان نورافشان است.

هرگاه یکی از ما را بنگرند، او را می‌لیسند و سویش گرد می‌آیند و خاک پایش را برای تبرّک برمی‌دارند. هنگامی که نماز می‌گزارند، بانگی دارند که از صدای طوفان شدیدتر است.

۱. بصائر الدرجات ۱: ٤۹۰ ـ ٤۹۲، حدیث ٤؛ بحار الأنوار ۲۷: ٤۱ ـ ٤۳، حدیث ۳.

در میان آنها گروهی است که از زمانی که منتظرِ قائمِ ما مانده‌اند، سلاح بر زمین نگذاشته‌اند. دعا می‌کنند خدا آن حضرت را به ایشان به نمایاند. عمر هریک از آنها هزار سال است.

هرگاه آنان را ببینی، خشوع و فروتنی و درخواست آنچه آنها را به خدا نزدیک می‌سازد، حس می‌کنی.

زمانی که خود را از ایشان بازداریم، گمان می‌برند بر آنها خشم گرفته‌ایم. ساعتی را که در آن پیش آنها می‌رویم، مراقب‌اند، نه خسته می‌شوند و نه سستی می‌ورزند. کتاب خدا را آن گونه که به ایشان آموختیم تلاوت می‌کنند و در آنچه به آنها یاد دادیم معارفی است که اگر بر مردم تلاوت نمایند، بدان کفر می‌ورزند و آن را برنمی‌تابند.

هرگاه به چیزی در قرآن برخورند و آن را ندانند، از ما می‌پرسند و آن گاه که آگاهشان ساختیم به سبب معرفتی که از ما شنیدند، شرح صدر می‌یابند.

برای ما از خدا طول عمر می‌طلبند و اینکه ما را از دست ندهند و می‌دانند که تعالیم ما بر ایشان منّت بزرگی از سوی خدا برای آنهاست.

به همراه امام قائم علیه‌السلام نهضتی دارند. هرگاه آن حضرت قیام کند، افراد مسلّح آنها در این خروج سبقت می‌گیرند و از خدا می‌خواهند آنان را از کسانی قرار دهد که به ایشان دینش را یاری می‌رساند.

در میان آنان جوان و پیر هست. هرگاه جوان آنها پیرشان را ببیند، مانند عبد پیش وی می‌نشیند و تا امرش نکند برنمی‌خیزد.

آنان طریقی به خواست امام دارند که خود بهتر از خلق بدان آگاه‌اند. هرگاه

امام آنها را به کاری امر کند پیوسته بدان می‌پردازند تا اینکه خود امام آنان را به کار دیگری وادارد.

اگر آنان به خلق میان مشرق و مغرب درآیند، در یک ساعت همه را از بین می‌برند.

آهن در آنها اختلال ایجاد نمی‌کند [و در بدنشان فرو نمی‌رود و آسیب نمی‌رساند]. شمشیرهای آهنینی غیر از این آهن [معروف] را دارند. اگر یکی از آنها با شمشیر به کوهی بزنند، آن را می‌بُرد تا اینکه [دو نیمه‌اش را از هم] جدا می‌سازد.

امام قائم علیه‌السلام به همراه ایشان با هند، دیلم، کرد، ترک، روم، بربر و [مردمان] میان «جابرسا» تا «جابلقا» (دو شهر که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است) می‌جنگد. بر اهل دینی درنمی‌آید مگر اینکه آنها را به خدا و اسلام و اقرار به [رسالت] محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرا می‌خوانَد و هرکه نپذیرفت او را می‌کشد تا اینکه میان مشرق و مغرب و مادون جبل، اَحَدی نمی‌ماند مگر اینکه [به آیین توحید] تن می‌دهد.

حدیث (۶۰)

[علی علیه‌السلام و دنیای ماورای قاف]

مشارق الأنوار، اثر حافظ رجب بُرسی رحمه‌الله.

از ابن عبّاس، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که فرمود:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ قَافٍ عَالَماً لَا يَصِلُ إِلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرِي، وَأَنَا الْمُحِيطُ بِمَا وَرَاءَهُ، وَعِلْمِي بِهِ كَعِلْمِي بِدُنْيَاكُمْ هٰذِهِ، وَأَنَا الْحَفِيظُ الشَّهِيدُ عَلَيْهَا.

وَلَوْ أَرَدْتُ أَنْ أَجُوبَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا وَالسَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالأَرَضِينَ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ لَفَعَلْتُ؛ لِمَا عِنْدِي مِنَ الإِسْمِ الأَعْظَمِ.

وَأَنَا الآيَةُ الْعُظْمىٰ وَالْمُعْجِزُ الْبَاهِرُ؛[1]

ورای [كوه] قاف عالَمی است كه اَحَدی جز من به آن دست می‌یابد و من به ماورای آن احاطه دارم، و علم من بدان مانند علمم به همين دنيای شماست، و منم نگهبان و شاهد برآن.

اگر اراده كنم همهٔ اين دنيا و آسمان‌های هفت‌گانه و زمين‌های [هفت‌گانه] را در كمتر از چشم برهم زدنی می‌پيمايم، به خاطر اسم اعظمی كه نزد من است، اين كار را انجام می‌دهم.

منم آيت عظمای الهی و معجزهٔ آشكار او.

حديث (۶۱)

[حاملانِ عرش]

تأويل الآيات، اثر شرف الدين نجفی رحمه‌الله.

از تفسير محمّد بن عبّاس، روايت است از جعفر بن محمّد بن مالک، از احمد بن حسين عَلَوی، از محمّد بن حاتم، از هارون بن جَهْم، از محمّد بن مسلم كه گفت:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ﴾،[2] قَالَ:

---

١. مشارق انوار اليقين: ٦٦؛ بحار الأنوار ٥٤: ٣٣٦، حديث ٢٦.

٢. سورهٔ غافر (٤٠) آيهٔ ٧.

يَعْنِي مُحَمَّداً وَعَلِيّاً وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَنُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ؛ [۱]

دربارهٔ این سخن خدای متعال که می‌فرماید: «کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون عرش‌اند» محمد بن مسلم می‌گوید: شنیدم امام باقر عليه السلام می‌فرمود:

یعنی محمّد و علی و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی.

حدیث (۶۲)

[عارض نشدن خواب بر قلب پیامبر صلى الله عليه وآله]

از **کنز الفوائد**، اثر کراجکی رحمه الله.

از شیخ مفید قدس سره با حذف اسناد، از پیامبر صلى الله عليه وآله روایت است که:

إِنَّهُ غَفَا ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي مِنْ غَيْرِ تَجْدِيدِ وُضُوءٍ، فَسُئِلَ عَنْ ذٰلِكَ.

فَقَالَ: إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ، تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي؛ [۲]

پیامبر صلى الله عليه وآله چرتی زد، سپس برخاست و بی‌آنکه دوباره وضو گیرد، نماز گزارد. در این باره از آن حضرت سؤال شد.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: من چون یکی از شما نیستم. چشمم می‌خوابد و قلبم به خواب نمی‌رود.

[تمایز احوال پیامبر صلى الله عليه وآله و امامان عليهم السلام از دیگر مردمان و چگونگی نماز بر پیامبر صلى الله عليه وآله]

میرزا محمّد تقی (خداوند از او درگذرد) می‌گوید: این حدیث، به دست

---

۱. تأویل الآیات الظاهره: ۶۹۱؛ بحار الأنوار ۵۵: ۳۵، حدیث ۵٦ (وجلد ۲٤، ص ۹۰، حدیث ۸).
۲. کنز الفوائد ۲: ٦۳؛ بحار الأنوار ۵۸: ۲۱۲.

می‌دهد که احوال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه علیهم‌السلام با حال دیگر مردم ـ چنان که کوته‌فکران پنداشته‌اند ـ قیاس نمی‌شود.

آنان علیهم‌السلام تنها بدان خاطر در بعضی احکام با مردم همگام می‌شدند که سنّت ـ با این کار ـ جریان یابد؛ چنان که امام هادی علیه‌السلام در حدیث غسل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آشکارا آن را بیان داشت (این حدیث در جزء سوّم، حدیث پنجم گذشت).

نیز مؤیّد آن این است که عادت و خوی (و از شیوه‌های رفتاری) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این بود که هرگاه با زنی رو به رو می‌شد، صورتش را از او برمی‌گرداند، در حالی که از ویژگی‌های پیامبر ـ که همه بر آن اتفاق نظر دارند ـ این است که آن حضرت همان گونه که از پیش رو می‌دید، از پشت سر [هم] می‌دید.

و بسا بر اساس حکم باطنی رفتار می‌کردند تا مردم را به رمز و راز وجود خویش رهنمون سازند.

روایتی که کلینی رحمه‌الله می‌آورد این مطلب را تأیید می‌کند.

کلینی رحمه‌الله در کافی به سندش از ابو مریم انصاری، روایت می‌کند که گفت:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ، قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ قَالَ: لَمَّا غَسَّلَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَكَفَّنَهُ، سَجَّاهُ ثُمَّ أَدْخَلَ عَلَيْهِ عَشَرَةً فَدَارُوا حَوْلَهُ، ثُمَّ وَقَفَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فِي وَسَطِهِمْ، فَقَالَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾.[1]

---

۱. سورهٔ احزاب (۳۳) آیهٔ ٥٦.

فَيَقُولُ الْقَوْمُ كَمَا يَقُولُ، حَتّىٰ صَلّىٰ عَلَيْهِ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَأَهْلُ الْعَوَالِي؛[۱]

از امام باقر عليه‌السلام پرسیدم که نماز [میّت] بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله چگونه بود؟

امام عليه‌السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین عليه‌السلام آن حضرت را غسل داد و کفن کرد، او را [با پارچه‌ای] پوشاند، سپس ده نفر را بر او درآورد، پیرامونش به دایره ایستادند، آن گاه امیرالمؤمنین عليه‌السلام در میانشان ایستاد و فرمود: «خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آوردید، بر او صلوات بفرستید و تسلیم محض او باشید».

آن قوم، همین را که امام عليه‌السلام بیان می‌داشت، می‌گفتند تا اینکه اهل مدینه و اهل عوالی [مردمان بالا سرِ مدینه] بر آن حضرت نماز گزاردند.

این حدیث به دست می‌دهد که آنان در نماز، رو به قبله نمی‌ایستادند، بلکه دایره‌وار پیرامون پیامبر می‌ایستادند و رسول خدا را به جای قبله، قرار می‌دادند و در حال ممات پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به آن حضرت، اقتدا می‌کردند.

همچنین روایتی را که کُلَینی رحمه‌الله می‌آورد، به صراحت بر این مطلب رهنمون است.

کُلَینی رحمه‌الله به سندش از امام صادق عليه‌السلام روایت می‌کند که فرمود:

أَتَى الْعَبَّاسُ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا

---

۱. الکافی ۱: ٤٥۱، حدیث ۳٥؛ بحار الأنوار ۲۲: ٥۳۹، حدیث ٤٥.

أَنْ يَدْفِنُوا رَسُولَ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي بَقِيعِ الْمُصَلّىٰ، وَأَنْ يَؤُمَّهُمْ رَجُلٌ مِنْهُمْ.
فَخَرَجَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام إِلَى النَّاسِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ إِمَامٌ حَيّاً وَمَيِّتاً، وَقَالَ: إِنِّي أُدْفَنُ فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي أُقْبَضُ فِيهَا.
ثُمَّ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ عَشَرَةً عَشَرَةً يُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ؛ (۱)

عبّاس پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و گفت: ای علی، مردم گرد آمده‌اند تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در «بقیعِ مُصَلّی» دفن کنند (۲) و شخصی از آنها آنان را امامت کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوی مردم رفت و فرمود: ای مردم، رسول خدا در حال زندگی و مرگ، امام است و فرمود: من در همان بقعه‌ای که از دنیا بروم دفن شوم.

سپس امام علیه‌السلام بر در ایستاد و بر آن حضرت نماز گزارد، آن گاه مردم را امر کرد ده نفر ده نفر بر او نماز گزارند و بیرون آیند.

این سخن امام علیه‌السلام که: «رسول خدا در حیات و ممات امام است» پس از آنکه عبّاس به آن حضرت خبر داد که مردی از ایشان می‌خواهد بر آنان امامت کند، در

---

۱. الکافی ۱: ٤٥۱، حدیث ۳۷؛ بحار الأنوار ۲۲: ٥۳۹ ـ ٥٤٠، حدیث ٤۷.

۲. مجلسی در «مرآة العقول ٥: ۲٦٦ ـ ۲٦۷» می‌نگارد: «بَقیع» جای رویش بوته‌های مختلف گیاهان، و نام پنج مکان در مدینه بود که امتیاز آن به مضاف الیه آن است: ۱. بقیع مُصَلّی (جایی که پیامبر در آن نماز عید می‌خواند و «بقیع الخیل» گفته می‌شد)؛ ۲. بقیع غَرقد (جایی که در آن بوته‌های غَرْقَد می‌رویید و هم اکنون مقبرهٔ مدینه است)؛ ۳. بقیع زُبَیر (بدان خاطر که پیامبر آن را به زُبَیر بن عَوّام واگذارد، این نام را یافت)؛ ٤. بقیع جَبْجَبَه یا خَبْجَبَه (این نام به سبب روییدن گیاهی به همین نام در آن بود)؛ ٥. بقیع بطحان (چراکه وادی بطحان در کنارش بود).

آنچه بیان داشتیم صراحت دارد (این را نیک دریاب، و به بعضی از اقوال اعتماد نکن [اگر این کار را کنی] فتنه‌ای به تو رسد یا عذابی دردناک تو را فرا گیرد).[1]

حدیث (۶۳)

حدیث عالین (پنج تن)

از **فضائل الشیعه**، اثر صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله به اسنادش از ابو سعید خُدری روایت می‌کند که گفت:

كُنَّا جُلُوساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لِإِبْلِيسَ: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾،[2] فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَىٰ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، كُنَّا فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَتُسَبِّحُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عزّوجلّ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ.

فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عزّوجلّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ، وَلَمْ يَأْمُرْنَا بِالسُّجُودِ، فَسَجَدَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا إِبْلِيسَ، أَبَىٰ[3] أَنْ يَسْجُدَ.

فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ أَيْ: مِنْ هٰؤُلَاءِ الْخَمْسِ الْمَكْتُوبِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي سُرَادِقِ الْعَرْشِ.

فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتَىٰ مِنْهُ، بِنَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ؛ فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ

---

۱. تضمین آیهٔ ۶۳ سورهٔ نور: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ کسانی که از امر پیامبر سرمی‌پیچند بترسند از اینکه فتنه‌ای یا عذاب دردناکی به ایشان برسد.

۲. سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۷۵.

۳. در «فضائل الشیعة» و شماری از مآخذ، ضبط بدین‌گونه است: فإنَّهُ أَبَى ... .

وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ، وَمَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللّٰهُ وَأَسْكَنَهُ نَارَهُ.

وَلَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ؛[۱]

ابو سعید خُدری می‌گوید: با پیامبر ﷺ نشسته بودیم که ناگاه شخصی پیش آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا، دربارهٔ این سخن خدا که به ابلیس می‌فرماید: «آیا تکبّر ورزیدی یا از عالینی؟» مرا آگاه ساز که آنان که از ملائکه بالاترند، کیانند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین (دو هزار سال قبل از آنکه خدا آدم را بیافریند) در سراپرده‌های عرش بودیم، خدا را تسبیح می‌گفتیم و ملائکه به تسبیح ما خدا را تسبیح می‌کردند.

چون خدای ﷻ آدم را آفرید، به فرشتگان دستور داد بر او سجده کنند و ما را به سجده [در برابر آدم] امر نکرد. فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که از سجده روی برتافت.

خدای متعال فرمود: «کبر ورزیدی یا تو از عالینی؟» یعنی از این پنج تنی که اسامی‌شان بر سراپرده‌های عرش مکتوب است.

ماییم آن باب الهی که باید از آن درآمد. هدایت جویان به وسیلهٔ ما هدایت می‌شوند. هرکه ما را دوست بدارد، خدا دوستش می‌دارد و در بهشت او را سکنا می‌دهد، و هرکه ما را دشمن بدارد، خدا او را دشمن می‌دارد و در دوزخ او را ساکن می‌سازد.

و ما را دوست نمی‌دارد مگر حلال زاده.

---

۱. فضائل الشیعه: ۸ـ۹، حدیث ۷؛ بحار الأنوار ۲۵: ۲، حدیث ۳.

حديث (۶۴)

قصّهٔ ابو دُلَف و فرزندش

روضة العارفين، اثر سيّد توبلى رحمه الله.

از كتاب «كشف اليقين فى فضل اميرالمؤمنين عليه السلام» (اثر علّامهٔ حلّى رحمه الله) روايت است كه گفت:

كَانَ لأَبِي دُلَفَ وَلَدٌ، فَتَحَادَثَ أَصْحَابُهُ يَوْماً فِي حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَـالِبٍ عليه السلام وَبُغْضِهِ، فَرَوىٰ بَعْضُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا وَلَدُ زَنْيَةٍ أَوْ حَيْضَةٍ.

فَقَالَ وَلَدُ أَبِي دُلَفَ: مَا تَقُولُونَ فِي الأَمِيرِ، هَلْ يُؤْتىٰ فِي أَهْلِهِ؟ فَقَالُوا: لَا.

فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَشَدُّ النَّاسِ بُغْضاً لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَخَرَجَ أَبُوهُ وَهُمْ فِي التَّشَاجُرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ هٰذَا الْخَبَرَ لَحَقٌّ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَوَلَدُ زَنْيَةٍ وَحَيْضَةٍ مَعاً.

إِنِّي كُنْتُ مَرِيضاً فِي دَارِ أَخِي فِي حُمّىٰ، فَدَخَلَتْ عَلَيَّ جَارِيَةٌ لِقَضَاءِ حَـاجَةٍ، فَدَعَتْنِي نَفْسِي إِلَيْهَا، فَأَبَتْ وَقَالَتْ: إِنِّي حَائِضٌ، فَكَـابَرْتُهَا عَـلىٰ نَـفْسِهَا فَـوَطِئْتُهَا فَحَمَلَتْ بِهٰذَا الْوَلَدِ؛ فَهُوَ لِزَنْيَةٍ وَحَيْضَةٍ؛ (۱)

ابو دُلَف فرزندى داشت. روزى يارانش دربـارهٔ حُبّ و بُـغض (دوسـتى و دشمنى) علىّ بن اَبى طالب، سخن مى‌گفتند. يكى از آنها از پيامبر صلى الله عليه وآله روايت كرد كه فرمود: اى على، جز مؤمن تو را دوست نمى‌دارد و جز زنازاده يا نطفهٔ حيض تو را دشمن نمى‌دارد.

---

۱. كشف اليقين: ۴۸۲ ـ ۴۸۳؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۸۷، حديث ۸۲.

فرزند ابو دُلَف پرسید: دربارهٔ امیر چه می‌گویید؟ آیا [می‌توان گفت] با زن وی همبستر شده‌اند؟! گفتند: نه.

وی گفت: والله، من کینه توزترین مردمان نسبت به علیّ بن اَبی طالبم.

در حالی که آنان با هم بگو و مگو داشتند، پدر وی [ابو دُلَف از اندرون خانه] بیرون آمد، گفت: به خدا سوگند، این خبر حق است. والله، وی هم زنازاده است و هم نطفهٔ حیض.

در خانهٔ برادرم مریض بودم و تب داشتم. کنیزی برای انجام کاری بر من درآمد. هوای نفس مرا سوی وی برانگیخت. وی خودداری ورزید و گفت: من حیضم. من با زور او را گرفتم و با وی آمیزش کردم. در پی آن، وی به این کودک باردار شد. از این رو [این پسرم] هم زنازاده است و هم نطفهٔ حیض.

[ارتباطِ دشمنی با علی علیه‌السلام با زنازادگی و نطفهٔ حیض]

می‌گویم: این قصّهٔ ابو دُلَف از داستان‌های مشهور است. آنچه را سیّد از علّامه ـ در کتاب مذکور ـ می‌آورد، این ماجرا را تقویت می‌کند.

علّامهٔ حلّی می‌گوید:

> پدرم حکایت کرد و گفت: روزی در یکی از دروازه‌های بغداد با یارانم می‌گذشتم، تشنه شدم، به یکی از اصحابم گفتم: از یکی از خانه‌ها آبی برایم بطلب. وی در پی آب رفت و من و دیگر یارانم در انتظار آب ماندیم.
>
> دو کودک [با هم] بازی می‌کردند. یکی به دیگری می‌گفت: امام، علی امیرالمؤمنین است و دیگری می‌گفت: فلانی [امیر مؤمنان] است.

گفتم: راست گفت پیامبر ﷺ که: ای علی، جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز نطفهٔ حیض با تو دشمنی نمی‌ورزد.

زنی بیرون آمد و پرسید: ای آقا، تو را به خدا آنچه را گفتی برایم بازگوی.

گفتم: حدیثی را از پیامبر ﷺ گفتم، نیازی به ذکر آن نیست.

وی سؤالش را یادآور شد و تکرار کرد، روایت را برایش باز گفتم.

آن زن گفت: سرورم، این خبر راست است. این دو کودک، فرزندان من‌اند. آن که علی را دوست دارد، فرزند زمان پاکی من است و آن که علی را دشمن می‌دارد فرزندی است که در حال حیض او را حامله شدم. پدرش پیشم آمد و به زور در حال حیض با من درآمیخت و کامش را از من برآورد.

در پی این کار، به این فرزند که علی را دشمن می‌دارد، باردار شدم.(۱)

این دو قصّه از وجدانیّاتی است که اخباری را که از طریق شیعه و سنّی در این باب هست، تصدیق می‌کند (والسلام).

حدیث (۶۵)

حدیث سلمان در عدد امامان علیهم السلام

مقتضب الأثر، اثر احمد بن عیّاش.

از احمد بن محمّد بن جعفر صَوْلی روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد

۱. کشف الیقین: ۴۸۳؛ بحار الأنوار ۳۹: ۲۸۷ ـ ۲۸۸.

عبدالرّحمان بن صالح بن رعیده،[۱] گفت: برایم حدیث کرد حسین بن حُمَید بن رَبیع، گفت: برای ما حدیث کرد اَعْمَش، از محمّد بن خَلَف طاطَری، از شاذان، از سلمان که گفت:

دَخَلْتُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَوْماً فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ، إِنَّ اللّٰهَ ﷻ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً وَلَا رَسُولاً إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً.

قَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، لَقَدْ عَرَفْتُ هٰذَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ.

قَالَ: يَا سَلْمَانُ، فَهَلْ عَلِمْتَ مَنْ نُقَبَائِي الإِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللّٰهُ لِلإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِي؟

فَقُلْتُ: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: يَا سَلْمَانُ، خَلَقَنِيَ اللّٰهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَأَطَعْتُهُ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي نُورَ عَلِيٍّ، فَدَعَاهُ إِلَى طَاعَتِهِ فَأَطَاعَهُ،[۲] وَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ فَدَعَاهَا فَأَطَاعَتْهُ، وَخَلَقَ مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَدَعَاهُمَا فَأَطَاعَاه.

فَسَمَّانَا اللّٰهُ ﷻ بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ: فَاللّٰهُ الْمَحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللّٰهُ الْعَلِيُّ وَهٰذَا عَلِيٌّ، وَاللّٰهُ فَاطِرٌ وَهٰذِهِ فَاطِمَةُ، وَاللّٰهُ ذُو الإِحْسَانِ وَهٰذَا الْحَسَنُ، وَاللّٰهُ الْمُحْسِنُ وَهٰذَا الْحُسَيْنُ.

ثُمَّ خَلَقَ مِنَّا وَمِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَئِمَّةٍ فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللّٰهُ ﷻ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَأَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشَراً.

وَكُنَّا بِعِلْمِهِ أَنْوَاراً نُسَبِّحُهُ وَنَسْمَعُ لَهُ وَنُطِيعُ.

---

۱. در نسخهٔ دست خط مصنّف ﷺ این واژه، «رغید» یا «رعنید» خوانده می‌شود و در نسخهٔ شاگرد وی «رغید» ثبت است، و چنین نامی را در میان رجال حدیث، نمی‌توان یافت.

۲. در «بحار» آمده است: وخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيّاً، فَدَعَاهُ فَأَطَاعَهُ.

فقَالَ سَلْمَانُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، مَا لِمَنْ عَرَفَ هٰؤُلَاءِ؟

فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَاقْتَدَىٰ بِهِمْ، فَوَالَىٰ وَلِيَّهُمْ وَتَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَهُوَ وَاللَّهِ مِنَّا، يَرِدُ حَيْثُ نَرِدُ وَيَسْكُنُ حَيْثُ نَسْكُنُ.

وَقَالَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَهَلْ يَكُونُ إِيمَانٌ بِهِمْ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ؟

فَقَالَ صلى الله عليه وآله: لَا، يَا سَلْمَانُ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنَّىٰ لِي بِهِمْ؟

قَالَ: قَدْ عَرَفْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ، ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ وَلَدُهُ مُحَمَّدُ ابْنُ عَلِيٍّ بَاقِرُ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ (مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ) ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانُ اللَّهِ الصَّادِقُ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاظِمُ غَيْظَهُ صَبْراً فِي اللَّهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا الرَّاضِي لِأَمْرِ اللَّهِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادُ الْمُخْتَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ عَلَىٰ دِينِ اللَّهِ، ثُمَّ فُلَانٌ ـ سَمَّاهُ بِاسْمِهِ ـ ابْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ النَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَبَكَيْتُ، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَنَّىٰ لِسَلْمَانَ بِإِدْرَاكِهِمْ؟

قَالَ: يَا سَلْمَانُ، إِنَّكَ مُدْرِكُهُمْ وَأَمْثَالُكَ وَمَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيراً، ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُؤَجَّلٌ إِلَىٰ عَهْدِهِمْ؟

قَالَ: يَا سَلْمَانُ، اقْرَأْ ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً﴾.[1]

---

١. سورة اسراء (١٧) آيات ٥ و٦.

قَالَ سَلْمَانُ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَشَوْقِي، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِعَهْدٍ مِنْكَ؟

فَقَالَ: إِي وَالَّذِي أَرْسَلَ مُحَمَّداً إِنَّهُ بِعَهْدٍ مِنِّي وَبِعَلِيٍّ [على (خ)] وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَتِسْعَةِ أَئِمَّةٍ وَكُلِّ مَنْ هُوَ مِنَّا وَمَظْلُومٌ فِينَا.

إِي وَاللَّهِ يَا سَلْمَانُ، ثُمَّ لَيَحْضُرَنَّ إِبْلِيسُ وَجُنُودُهُ وَكُلُّ مَنْ مَحَضَ الإِيمَانَ مَحْضاً وَمَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً حَتَّىٰ يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ وَالْأَوْتَارِ وَالتُّرَاثِ ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾.[1]

وَنَحْنُ تَأْوِيلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۞ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾.[2]

قَالَ سَلْمَانُ: فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَا يُبَالِي سَلْمَانُ مَتَىٰ لَقِيَ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيَهُ؛[3]

سلمان می‌گوید: روزی بر رسول خدا ﷺ درآمدم، چون نگاهش به من افتاد، فرمود: ای سلمان، خدای ﷻ پیامبر و رسولی را نفرستاد مگر اینکه برایش دوازده نقیب[4] قرار داد.

گفتم: ای رسول خدا، این را از اهل تورات و انجیل دریافتم.

---

۱. سورهٔ کهف (۱۸) آیهٔ ۴۹.

۲. سورهٔ قصص (۲۸) آیات ۵ ـ ٦.

۳. مقتضب الأثر: ٦ ـ ٨؛ بحار الأنوار ۲۵: ٦ ـ ۷، حدیث ۹؛ نیز بنگرید به، جلد ۵۳، ۱۴۲ ـ ۱۴۳، حدیث ۱٦۲.

٤. نقیب: پیشوا، رئیس، مهتر قوم (فرهنگ معین).

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای سلمان، آیا [نام] نقبای دوازده‌گانه‌ام را که خدا برای امامت پس از من برگزید، می‌دانی؟

گفتم: خدا ورسولش داناترند.

فرمود: ای سلمان، خدا مرا از گزیدهٔ نورش آفرید و فرایم خواند، او را فرمان بردم. از نورم نور علی را آفرید و او را به طاعت خویش فرا خواند، وی خدا را اطاعت کرد. از نور من و نورِ علی، فاطمه را آفرید و او را به طاعتش فرا خواند، وی فرمان برد. از نور من و علی و فاطمه، حسن و حسین را خلق کرد و آن دو را فرا خواند، خدا را اطاعت کردند.

از این رو، خدای عزّ و جلّ ما را به پنج نام از اسامی‌اش نامید: خدا محمود است و من محمّد، خدا علی (و بلند مرتبه) است و این [پسر عمویم] علی، خدا فاطر (پدیدآور) است و این [دخترم] فاطمه است، خدا صاحب احسان است و این [نوه‌ام] حسن است، خدا محسِن است و این [نوهٔ دیگرم] حسین می‌باشد.

سپس خدا از ما و از نور حسین، نُه تن از ائمّه را آفرید و آنان را به طاعت فرا خواند. آنها پیش از آنکه خدای عزّ و جلّ آسمان افراشته یا زمین گسترده یا هوا یا آب یا فرشته یا بشر را بیافریند، خدا را فرمان بردند.

و ما در علم خدا نورهایی بودیم، او را تسبیح می‌گفتیم و گوش به فرمانش بودیم و اطاعت می‌کردیم.

سلمان گفت، پرسیدم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت! برای کسی که اینان را بشناسد، چه پاداشی است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان، هرکه آنان را به گونه‌ای که سزامند آنهاست،

بشناسد و به ایشان اقتدا کند و دوستدارشان را دوست بدارد و از دشمنان آنها بیزاری جوید، والله، وی از ماست، آنجایی که ما در آییم، وارد می‌شود و آنجا که ما سکنا گزینیم، ساکن می‌گردد.

سلمان می‌گوید، پرسیدم: ای رسول خدا، آیا ایمان به آنها بدون شناخت اسامی و انساب آنها امکان دارد؟

پیامبر ﷺ فرمود: نه، ای سلمان.

پرسیدم: ای رسول خدا، از کجا آنان را بشناسم؟

پیامبر ﷺ فرمود: تا حسین را شناختی؛ بعد، سیّد عابدان، علی بن حسین؛ سپس فرزندش محمّد بن علی، شکافندهٔ علم اوّلین و آخرین (از پیامبران و رسولان) آن گاه، جعفر بن محمّد، زبان صادق خدا؛ بعد، موسی بن جعفر (که خشم خویش را در راستای صبر در راه رضای خدا فرو می‌خورد) بعد، علیّ بن موسی الرضا (که به امر خدا راضی است) بعد، محمّد بن علی جواد (برگزیده از خلق خدا) بعد، علی بن محمّد (که هدایتگر سوی خداست) بعد، حسن بن علی (صامتی که بر دین خدا امین است) بعد، فلانی (پیامبر او را به اسم نام برد) فرزند حسن، مهدی ناطق، قائم به حقّ خدا.

سلمان می‌گوید: گریستم، سپس گفتم: ای رسول خدا، سلمان کجا می‌تواند آنان را درک کند؟

پیامبر ﷺ فرمود: تو (و امثال تو و کسانی که آنان را دوست بدارد) به حقیقتِ معرفت، آنها را درک می‌کنید.

سلمان می‌گوید: خدا را فراوان شکر کردم، سپس گفتم: ای رسول خدا، من تا زمانِ آنها زنده می‌مانم؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای سلمان، بخوان: «هنگامی که وعدهٔ [تحقّق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه [هایتان برای قتل و غارت شما] به جست و جو درآیند و این تهدید، انجام شدنی است. پس از [چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌سازیم و شما را با اموال و فرزندان یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم».

سلمان می‌گوید: گریه و شوقم شدّت یافت، گفتم: ای رسول خدا، با عهدی از طرف شماست؟ [شما زنده شدن و بازگشت دوباره‌ام را تضمین می‌کنید؟]

پیامبر ﷺ فرمود: آری، سوگند به کسی که محمّد را فرستاد، آن با عهدی از من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه تن ائمّه است و هرکه از ماست و در راه ما ظلم دید.

آری والله، ای سلمان، سپس ابلیس و لشکریانش (و هرکه ایمان محض یا کفر محض دارد) حضور می‌یابند تا از آنها قصاص و خون‌خواهی و ارث‌بری شود «و پروردگارت به اَحَدی ستم روا نمی‌دارد».

و ماییم تأویل این آیه که فرمود: «و اراده کردیم بر کسانی که در زمین ضعیف نگه داشته شدند، منّت نهیم و آنها را امامان و وارثان جهان قرار دهیم و در زمین فرمانروا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها، آنچه را از ایشان بیم داشتند، بنمایانیم».

سلمان می‌گوید: از پیش روی رسول خدا در حالی برخاستم که باکی نداشتم چه وقت به سراغ مرگ روم یا مرگ مرا فرا رسد.

[سخن ابن عیّاش دربارهٔ سند حدیث]

شیخ ابو عبدالله بن عیّاش می‌گوید:

از ابوبکر، محمّد بن عُمَر جِعابی حافظ، دربارهٔ محمّد بن خَلَف طاطَری پرسیدم، گفت: وی، محمّد بن خَلَف بن مَوْهَب طاطَری است، فردی ثقه و مأمون (مورد اعتماد) می‌باشد.[1]

[یادآوری لازم]

می‌گویم: در نسخهٔ «مقتضب الأثر» که من در اختیار دارم، «شاذان از سلمان» ضبط است. نقل از این کتاب، در دیگر منابع نیز چنین است.

ضبطِ درست، «زاذان»[2] است. واژهٔ «شاذان» تصحیفی از سوی راویان می‌باشد (والسلام).

حدیث (۶۶)

[انوار آل محمد علیهم‌السلام پیرامون عرش]

از **تفسیر محمّد بن عبّاس**.

محمّد بن عبّاس می‌گوید: برای ما حدیث کرد عبدالعزیز بن یحیی، از احمد بن محمّد، از عُمَر بن یونس حَنَفی یَمانی [یمامی]، از داود بن سلیمان مَرْوَزی، از رَبیع بن عبدالله هاشمی، از اَشیاخی از آل علیّ بن اَبی طالب، گفتند:

قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ كُنَّا أَنْوَاراً حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّسْبِيحِ، فَسَبَّحْنَا وَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا.

---

۱. مقتضب الأثر: ۸؛ بحار الأنوار ۵۳: ١٤٤.

۲. این نام، به گونه‌های دیگر نیز ضبط است: ذازان، ذروان، دران، ذاردان، ذاذان، ذادان و ...

ثُمَّ أُهْبِطْنَا إِلَى الأَرْضِ فَأَمَرَنَا اللّٰهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا، فَسَبَّحَتْ أَهْلُ الأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا، فَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ؛ [۱]

علی عليه‌السلام در يكی از خطبه‌هايش فرمود: ما خاندان محمّد، اَنواری پيرامون عرش بوديم، خدای متعال ما را به تسبيح امر كرد [او را] تسبيح گفتيم و ملائكه به تسبيح ما تسبيح گفتند.

سپس به زمين فرود آورده شديم، خدا ما را به تسبيح فرمان داد، ما [خدا را] تسبيح كرديم و اهل زمين به تسبيح ما [خدا را] تسبيح كردند؛ پس ماييم صف ايستادگان، و ماييم تسبيح كنندگان.

حديث (۶۷)

[آفرينش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و علی عليه‌السلام از جَنب خدا]

از **المناقب الفاخره في العترة الطّاهرة**، اثر سيّد رضی رحمه‌الله.

سيد رضی رحمه‌الله می‌گويد:

يُرْوىٰ عَنْ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: خُلِقْتُ أَنَا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ مِنْ جَنْبِ اللّٰهِ تَعَالىٰ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، مَا جَنْبُ اللّٰهِ؟

قَالَ: سِرٌّ مَكْنُونٌ، وَعِلْمٌ مَخْزُونٌ، لَمْ يَخْلُقِ اللّٰهُ مِنْهُ سِوَانَا؛ فَمَنْ أَحَبَّنَا وَفىٰ بِعَهْدِ اللّٰهِ، وَمَنْ أَبْغَضَنَا فَإِنَّهُ يَقُولُ فِي آخِرِ نَفَسٍ: ﴿يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللّٰهِ﴾ [۲]؛ [۳]

---

۱. تأويل الآيات: ٤٨٧ ـ ٤٨٨؛ بحار الأنوار ٢٤: ٨٨، حديث ٣.

۲. سورهٔ زمر (٣٩) آيهٔ ٥٦.

۳. غاية المرام: ٦.

از ابوبکر روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، من و تو از جنب الله آفریده شدیم.

علی علیه السلام پرسید: ای رسول خدا، جنب الله چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رازی است نهان، علمی است در گنجه، خدا سوای ما را از آن خلق نکرد؛ پس هرکه ما را دوست بدارد، به عهد خدا وفا کرد، و هرکه ما را دشمن بدارد، در آخرین نفس می‌گوید: «وا حسرتا بر کوتاهی‌ای که در جنب الله کردم».

حدیث (۶۸)

[امامان علیهم السلام آگاه به زبانِ پرندگان و دانا بر هر علمی]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علی بن اسماعیل، از محمّد بن عَمْرو زَیّات، از پدرش، از فَیْض بن مُختار، گفت:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ: ﴿عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾. (١)

وَقَدْ وَاللَّهِ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَعِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ؛ (٢)

فَیْض بن مختار می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: سلیمان بن داود گفت: «زبان پرندگان به ما تعلیم شد و از هر چیزی داده شدیم».

به خدا سوگند، زبان پرندگان و علمِ هر چیزی را به ما آموختند.

---

١. سورهٔ نمل (٢٧) آیهٔ ١٦.

٢. بصائر الدرجات ١: ٣٤٤، حدیث ١٧؛ بحار الأنوار ٢٧: ٢٦٤، حدیث ١١.

حديث (۶۹)

[چگونگی پاک شدن شیعیان از گناهان و فریادرسی شفاعتِ امامان علیهم السلام]

نهج المحجّة فی الإمامة، اثر شیخ اجل، شیخ علی بن (شیخ علّام ما) اَحسائی رحمه الله.

در این کتاب، با حذف اسناد، از امام صادق علیه السلام روایت است که:

إِنَّ رَجُلاً قَالَ لَهُ: إِنَّ بَعْضَ شِيعَتِكَ يَرْتَكِبُ الْمَحَارِمَ، وَيَأْتِي الْكَبَائِرَ.

فَقَالَ علیه السلام: لَعَلَّهُ يَتُوبُ وَيَتَدَارَكُ ذُنُوبَهُ.

فَقَالَ: قَدْ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُكَفِّرُهَا بِالأَمْرَاضِ وَنَقْصِ الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ.

قَالَ: قَدْ لَا يَكُونُ ذٰلِكَ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُكَفِّرُهَا بِسُلْطَانِ جَوْرٍ يَظْلِمُ فِيهِم، فَيَكُونُ كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِمْ.

قَالَ: قَدْ لَا يَكُونُ ذٰلِكَ.

قَالَ: لَعَلَّهُ يُكَفِّرُهَا بِجَارِ سَوْءٍ يُؤْذِيهِمْ.

قَالَ: قَدْ لَا يَكُونُ ذٰلِكَ.

قَالَ: قَد يُكَفِّرُهَا بِامْرَأَةِ سُوءٍ وَهِيَ أَشَقُّ مِنَ الكُلِّ عَلَيْهِمْ.

قَالَ: قَدْ لَا يَكُونُ ذٰلِكَ.

فَغَضِبَ علیه السلام وَقَالَ: تُدْرِكُهُمْ شَفَاعَتُنَا رَغْماً عَلىٰ أَنْفِكَ؛[1]

---

۱. مضمون این سخن در شماری از روایات آمده است و در مجموع، مطلب راست و درستی است.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: بعضی از شیعیان شما محارم را مرتکب می‌شود و به گناهان بزرگ دست می‌یازد.

امام علیه السلام فرمود: امید است توبه کند و گناهانش را جبران سازد.

گفت: گاه بدون توبه از دنیا می‌رود.

فرمود: خدا گناهان را با بیماری‌ها، کاستی در اموال و اولاد (و غیر آن) می‌پوشاند.

گفت: گاه این گونه نیست.

فرمود: شاید آنها را با سلطان جور به وسیلهٔ ستمی که بر آنها روا می‌دارد بپوشاند و این کار، کفّارهٔ گناهانشان باشد.

گفت: گاهی چنین نیست.

فرمود: شاید آن گناهان را با همسایهٔ بدی که آزارشان می‌رساند، بپوشاند.

گفت: گاهی بدین گونه نمی‌باشد.

فرمود: گاه با زن بدی ـ که از همهٔ این موارد سخت‌تر است ـ گناه وی را می‌پوشاند.

گفت: گاه این چنین نیست.

امام علیه السلام به خشم آمد و فرمود: برای به خاک مالیدن بینی تو، شفاعت ما به داد آنها می‌رسد [و کفّارهٔ گناهانشان می‌شود].

حدیث (۷۰)

[خدا می‌تواند علم شگفتی را به پشه‌ای تفویض کند]

از **عیون المعجزات**، اثر حسین بن عبدالوهّاب رحمه الله.

از اين كتاب (كه تحقيق مصنّف آن در آخر كتاب ـ به خواست خداى متعال ـ مى‌آيد) روايت است از عُمَر بن فَرَج رُخَّجى، گفت:

قُلْتُ لأَبِي جَعْفَرٍ ـ يَعْنِي الْجَوَادَ عليه السلام ـ: إِنَّ شِيعَتَكَ تَدَّعِي أَنَّكَ تَعْلَمُ كُلَّ مَاءٍ فِي دِجْلَةَ وَوَزْنَهُ، وَكُنَّا عَلىٰ شَاطِئِ دِجْلَةَ.

فَقَالَ عليه السلام لِي: يَقْدِرُ اللَّهُ تَعَالىٰ أَنْ يُفَوِّضَ عِلْمَ ذٰلِكَ إِلىٰ بَعُوضَةٍ مِنْ خَلْقِهِ أَمْ لَا؟

قُلْتُ: نَعَمْ يَقْدِرُ.

فَقَالَ: أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ تَعَالىٰ مِنْ بَعُوضَةٍ وَمِنْ أَكْثَرِ خَلْقِه؛ [1]

عُمَر بن فَرَج مى‌گويد: در حالى كه در كنار دجله بوديم، به امام جواد عليه السلام گفتم: شيعيانت ادّعا دارند كه تو همهٔ آب دجله و وزنِ آن را مى‌دانى.

امام عليه السلام پرسيد: آيا خدا قدرت دارد علم اين [گزاره] را به پشه‌اى از خلق خويش واگذارد يا نه؟

گفتم: آرى، خدا بر اين كار تواناست.

فرمود: من براى خدا از پشه و از بسيارى از خلق او، گرامى‌ترم.

[مثالى گويا براى مناقب فرا انسانى اهل بيت عليهم السلام]

مى‌گويم: اين حجّتى قاطع بر منكرانى است كه بسيارى از مناقب آنان عليهم السلام را برنمى‌تابند. مناقبى كه از آنها روى برنمى‌گرداند مگر كسى كه به خدا ايمان ندارد يا قدرت مطلق خدا را انكار مى‌كند «خدا منزّه و برتر است از آنچه وصف مى‌كنند» (والسلام).

---

۱. عيون المعجزات: ۱۲۴؛ بحار الأنوار ۵۰: ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

حدیث (۷۱)

[حکایتِ هشام بن عبدالملک با امام باقر علیه السلام و پرسش‌های عالم نصرانی از آن حضرت]

از دلائل الإمامة، اثر ابن جَریر طَبَری شیعی رحمه الله.

از طَبَری امامی رحمه الله نقل است که گفت: حسن بن مُعاذ رضوی روایت می‌کند، می‌گوید: برای ما حدیث کرد لوط بن یحیی اَزْدی، از عُمارة بنِ زید واقدی، گفت:

حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ وَكَانَ قَدْ حَجَّ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ وَابْنُهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام.

فَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً وَأَكْرَمَنَا بِهِ، فَنَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَخِيَرَتُهُ مِنْ عِبَادِهِ وَخُلَفَاؤُهُ؛ فَالسَّعِيدُ مَنِ اتَّبَعَنَا وَالشَّقِيُّ مَنْ عَادَانَا وَخَالَفَنَا.[1]

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَر بْن مُحَمَّد عليهما السلام: فَأَخْبَرَ مُسْلِم[2] أَخَاهُ بِمَا سَمِعَ، فَلَمْ يَعْرِضْ لَنَا حَتَّى انْصَرَفَ إِلىٰ دِمَشْقَ وَانْصَرَفْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ.

فَأَنْفَذَ بَرِيداً إِلىٰ عَامِلِ الْمَدِينَةِ بِإِشْخَاصِ أَبِي وَإِشْخَاصِي، فَأَشْخَصَنَا.

فَلَمَّا وَرَدْنَا دِمَشْقَ، حَجَبَنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ أَذِنَ لَنَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ؛ فَدَخَلْنَا وَإِذَا هُوَ قَدْ قَعَدَ عَلىٰ سَرِيرِ الْمُلْكِ وَجُنْدُهُ وَخَاصَّتُهُ وُقُوفٌ عَلىٰ أَرْجُلِهِمْ سِمَاطَيْنِ مُتَسَلِّحَيْنِ، وَقَدْ نُصِبَ الْبُرْجَاسُ حِذَاهُ وَأَشْيَاخُ قَوْمِهِ يَرْمُونَ.

---

۱. در «دلائل الإمامة» پس از این جمله، آمده است: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يقول إنّه يَتَوَلَّانا وَهُوَ يُوالي أَعْدَاءَنا وَمَن يَلِيهِم مِنْ جُلَسائهم وَأَصْحابهم، فهو لَم يَسْمَعْ كلامَ رَبِّنا ولم يَعْمَل بِهِ.

۲. در «دلائل الإمامة»، «مُسَيْلَمَة» ضبط است.

فَلَمَّا دَخَلْنَا وَأَبِي أَمَامِي وَأَنَا خَلْفَهُ، فَنَادىٰ أَبِي وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، ارْمِ مَعَ أَشْيَاخِ قَوْمِكَ الْغَرَضَ.

وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَهْتِكَ بِأَبِي، وَظَنَّ أَنَّهُ يَقْصُرُ وَيُخْطِئُ وَلَا يُصِيبُ إِذَا رَمىٰ، فَيَشْتَفِي مِنْهُ بِذٰلِكَ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ كَبِرْتُ عَنِ الرَّمْيِ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِيَنِي.

فَقَالَ: وَحَقِّ مَنْ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ وَنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ لَا أُعْفِيكَ، ثُمَّ أَوْمىٰ إِلىٰ شَيْخٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ أَنْ أَعْطِهِ قَوْسَكَ.

فَتَنَاوَلَ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ قَوْسَ الشَّيْخِ، ثُمَّ تَنَاوَلَ مِنْهُ سَهْماً فَوَضَعَهُ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ انْتَزَعَ وَرَمىٰ وَسَطَ الْغَرَضِ فَنَصَبَهُ فِيهِ، ثُمَّ رَمىٰ فِيهِ الثَّانِيَةَ فَشَقَّ فُوَاقَ سَهْمِهِ إِلىٰ نَصْلِهِ، ثُمَّ تَابَعَ الرَّمْيَ حَتّىٰ شَقَّ تِسْعَةَ أَسْهُمٍ بَعْضُهَا فِي جَوْفِ بَعْضٍ.

وَهِشَامٌ يَضْطَرِبُ فِي مَجْلِسِهِ، فَلَمْ يَتَمَالَكْ أَنْ قَالَ: أَجَدْتَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ وَأَنْتَ أَرْمَى الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، هَلَّا زَعَمْتَ أَنَّكَ قَدْ كَبِرْتَ عَنِ الرَّمْيِ؟!

ثُمَّ أَدْرَكَتْهُ نَدَامَةٌ عَلىٰ مَا قَالَ؛ وَكَانَ هِشَامٌ لَمْ يُكَنِّ أَجَادَ أَحَداً قَبْلَ أَبِي وَلَا بعده فِي خِلَافَتِهِ، (1)فَهَمَّ بِهِ وَأَطْرَقَ إِلَى الأَرْضِ إِطْرَاقَةً يَتَرَوّىٰ فِيهِ، وَأَنَا وَأَبِي وَاقِفٌ حِذَاهُ

---

۱. اين جمله در منابع به صورت‌های زير ضبط است:

- وكان هشام لا يُكَنِّي أَحَداً قَبْلَ أَبي وَلَا بَعْده في خِلافَتِهِ (دلائل الإمامة: ۲۳٤؛ نوادر المعجزات: ۲۷۷؛ الأمان من أخطار الأسفار والأزمان: ٦۷؛ بحار الأنوار ٦۹: ۱۸۲؛ عوالم العلوم ۱۹: ۲۷٦؛ مدينة المعاجز ٥: ٦۸).
- وكان هشام لم يكن أجاد أحداً قبلَ أبي ولا بعده في خلافته (الوافي ۳: ۷۷٤).
- وكان هشام لم يكن كَنّى أَحَداً قبلَ أبي وبعده في خلافته (بحار الأنوار ٤٦: ۳۰۷).
- وكان هشام لم يكد أَحَداً قبل أبي ولا بعده (الدر النّظيم: ٦۰٥).
- وكان هشام لم يكن [أَحَلَّ قَتْلَ] أبي ولا بَعَّدَهُ في خلافته (مستدرك الوسايل ۱٤: ۷۸؛ جامع أحاديث الشيعة (الخاتمة) ٥: ۳۳٦).

مُوَاجِهٌ لَهُ. (١)

فَلَمَّا طَالَ وُقُوفُنا، (٢) غَضِبَ أَبِي فَهَمَّ بِهِ.

وَكَانَ أَبِي عليه‌السلام إِذَا غَضِبَ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ نَظَرَ غَضْبَانَ يَرَى النَّاظِرُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ.

فَلَمَّا نَظَرَ هِشَامٌ إِلىٰ ذٰلِكَ مِنْ أَبِي قَالَ لَهُ: إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ، فَصَعِدَ أَبِي إِلىٰ سَرِيرِهِ وَأَنَا أَتْبَعُهُ.

فَلَمَّا دَنَا مِنْ هِشَامٍ قَامَ إِلَيْهِ وَاعْتَنَقَهُ وَأَقْعَدَهُ عَنْ يَمِينِهِ، ثُمَّ اعْتَنَقَنِي وَأَقْعَدَنِي عَنْ يَمِينِ أَبِي.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلىٰ أَبِي بِوَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، لَا يَزَالُ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ يَسُودُهَا (٣) قُرَيْشٌ مَا دَامَ فِيهِمْ مِثْلُكَ، لِلّٰهِ دَرُّكَ، مَنْ عَلَّمَكَ هٰذَا الرَّمْيَ؟ وَفِي كَمْ تَعَلَّمْتَ؟ (٤)

فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَتَعَاطَوْنَهُ فَتَعَاطَيْتُهُ أَيَّامَ حَدَاثَتِي، ثُمَّ تَرَكْتُهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ مِنِّي ذٰلِكَ عُدْتُ فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هٰذَا الرَّمْيِ قَطُّ مُذْ عَقَلْتُ، وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَحَداً يَرْمِي مِثْلَ هٰذَا الرَّمْيِ، أَيَرْمِي جَعْفَرُ مِثْلَ رَمْيِكَ؟

فَقَالَ: إِنَّا نَحْنُ نَتَوَارَثُ الْكَمَالَ وَالتَّمَامَ الَّذِين (٥) أَنْزَلَهُمَا اللّٰهُ عَلىٰ نَبِيِّهِ فِي قَوْلِهِ:

---

١. اين ضبط، با ضبط «الأمان من الأخطار: ٦٧» مطابق است و به ضبط «بحار» نزديک مى‌باشد، ليکن در «دلائل الإمامة» و شمارى از مآخذ ديگر، ضبط بدين‌گونه است: ... إطراقةً يَرْتَئِيُ فيه رأياً وَأَبى واقفٌ بِحذاهُ ومواجهاً له، وأنَا وَراءَ أَبي.

٢. در «دلائل الإمامة» آمده است: فلمّا طالَ وُقوفُنا بين يديه.

٣. در شمارى از مآخذ، آمده است: لا تزالُ العَرَبُ والعَجَمُ يَسُودُها.

٤. در مآخذ «تَعَلَّمْتَهُ» ضبط است.

٥. در مآخذ، «اللَّذَيْن» ضبط است.

﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِيناً ﴾ (١) وَالأَرْضُ لَا تَخْلُو مِمَّنْ يَكْمُلُ هٰذِهِ الأُمُورَ الَّتِي يَقْصُرُ عَنْهَا غَيْرُنَا.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ ذٰلِكَ مِنْ أَبِي، انْقَلَبَتْ عَيْنُهُ الْيُمْنىٰ فَاحْوَلَّتْ، وَاحْمَرَّ وَجْهُهُ، وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَامَةَ غَضَبِهِ إِذَا غَضِبَ، ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيْهَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لأَبِي: أَلَسْنَا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ نَسَبُنَا وَنَسَبُكُمْ وَاحِدٌ؟

فَقَالَ أَبِي: نَحْنُ كَذٰلِكَ، وَلٰكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَصَّنَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّهِ وَخَالِصِ عِلْمِهِ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ أَحَداً غَيْرَنَا.

فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالىٰ بَعَثَ مُحَمَّداً مِنْ شَجَرَةِ عَبْدِ مَنَافٍ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً أَبْيَضِهَا وَأَسْوَدِهَا وَأَحْمَرِهَا، مِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ مَا لَيْسَ لِغَيْرِكُمْ وَرَسُولُ اللَّهِ مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَذٰلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ ﴾ إِلىٰ آخِرِ الآيَةِ، (٢) فَمِنْ أَيْنَ وَرِثْتُمْ هٰذَا الْعِلْمَ وَلَيْسَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ نَبِيٌّ وَلَا أَنْتُمْ أَنْبِيَاءُ؟

فَقَالَ: مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ: ﴿ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴾ (٣) الَّذِي لَمْ يُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَهُ لِغَيْرِنَا، أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَخُصَّنَا بِهِ مِنْ دُونِ غَيْرِنَا، فَلِذٰلِكَ كَانَ يُنَاجِي أَخَاهُ عَلِيّاً مِنْ دُونِ أَصْحَابِهِ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذٰلِكَ قُرْآناً فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿ وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴾ (٤) فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لأَصْحَابِهِ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَكَ يَا عَلِيُّ.

فَلِذٰلِكَ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ

---

١. سورة مائده (٥) آية ٣.
٢. سورة اعراف (٧) آية ١٥٨.
٣. سورة قيامت (٧٥) آية ١٦.
٤. سورة حاقّه (٦٩) آية ١٢.

كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ، بِأَنْ خَصَّهُ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ فِي مَكْنُونِ سِرِّهِ فِيمَا يخصّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ أَكْرَمَ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، كَمَا خَصَّ اللّٰهُ نَبِيَّهُ وَأَخَاهُ عَلِيّاً مِنْ مَكْنُونِ سِرِّهِ وَعِلْمِهِ بِمَا لَمْ يَخُصَّ بِهِ أَحَداً مِنْ قَوْمِهِ حَتّىٰ صَارَ إِلَيْنَا، فَتَوَارَثْنَاهُ مِنْ دُونِ أَهْلِنَا.(۱)

فَقَالَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ: إِنَّ عَلِيّاً كَانَ يَدَّعِي عِلْمَ الْغَيْبِ وَاللّٰهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً، فَمِنْ أَيْنَ ادَّعىٰ ذٰلِكَ؟

فَقَالَ أَبِي: إِنَّ اللّٰهَ -جَلَّ ذِكْرُهُ- أَنْزَلَ عَلىٰ نَبِيِّهِ كِتَاباً بَيَّنَ فِيهِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِي قَوْلِهِ: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (۲) ﴿وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۳)، وَفِي قَوْلِهِ: ﴿كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾، (٤) وَفِي قَوْلِهِ: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾، (٥) وَفِي قَوْلِهِ: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. (٦)

وَأَوْحَى اللّٰهُ إِلىٰ نَبِيِّهِ أَنْ لَا يُبْقِيَ فِي غَيْبِهِ وَسِرِّهِ وَمَكْنُونِ عِلْمِهِ شَيْئاً إِلَّا يُنَاجِي بِهِ عَلِيّاً.

فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِهِ، وَيَتَوَلّىٰ غُسْلَهُ وَتَكْفِينَهُ وَتَحْنِيطَهُ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: حَرَامٌ عَلىٰ أَصْحَابِي وَأَهْلِي أَنْ يَنْظُرُوا إِلىٰ عَوْرَتِي غَيْرَ أَخِي عَلِيٍّ

---

۱. عبارات و الفاظ این بند (و نیز بند قبل) با عبارات و الفاظی که در «دلائل الإمامه» (و دیگر مآخذ) هست، تفاوت دارد. این اختلاف در دیگر موارد نیز مشاهده می‌شود.

۲. سورۀ نحل (۱٦) آیۀ ۸۹.

۳. سورۀ آل عمران (۳) آیۀ ۱۳۸.

٤. سورۀ یس (۳٦) آیۀ ۱۲.

٥. سورۀ انعام (٦) آیۀ ۳۸.

٦. سورۀ نمل (۲۷) آیۀ ۷٥.

فَإِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، لَهُ مَا لِي وَعَلَيَّ مَا عَلَيْهِ، [١] وَهُوَ قَاضِي دَيْنِي وَمُنْجِزُ عِدَاتِي.

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُقَاتِلُ عَلىٰ تَأْوِيلِ الْقُرآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلىٰ تَنْزِيلِهِ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ تَأْوِيلُ الْقُرآنِ بِكَمَالِهِ وَتَمَامِهِ إِلَّا عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام، وَلِذٰلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِأَصْحَابِهِ: أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ؛ أَيْ هُوَ قَاضِيكُمْ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ؛ يَشْهَدُ لَهُ عُمَرُ وَيَجْحَدُهُ غَيْرُهُ.

فَأَطْرَقَ هِشَامٌ طَوِيلاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ.

فَقَالَ: خَلَّفْتُ أَهْلِي وَعِيَالِي مُسْتَوْحِشِينَ لِخُرُوجِي.

فَقَالَ: قَدْ آمَنَ اللَّهُ وَحْشَتَهُمْ بِرُجُوعِكَ إِلَيْهِمْ، وَلَا تُقِمْ أَكْثَرَ مِنْ يَوْمِكَ، فَاعْتَنَقَهُ أَبِي وَدَعَا لَهُ وَوَدَّعَهُ، وَفَعَلْتُ أَنَا كَفِعْلِ أَبِي.

فَنَهَضَ وَنَهَضْتُ مَعَهُ وَخَرَجْنَا إِلىٰ بَابِهِ، وَإِذَا مَيْدَانٌ بِبَابِهِ وَفِي آخِرِ الْمَيْدَانِ أُنَاسٌ قُعُودٌ عَدَدٌ كَثِيرٌ.

قَالَ أَبِي: مَنْ هٰؤُلَاءِ؟

قَالَ الْحُجَّابُ: هٰؤُلَاءِ الْقِسِّيسُونَ وَالرُّهْبَانُ، وَهٰذَا عَالِمٌ لَهُمْ يَقْعُدُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ سَنَةٍ يَوْماً يَسْتَفْتُونَهُ فَيُفْتِيهِمْ.

فَلَفَّ أَبِي عِنْدَ ذٰلِكَ رَأْسَهُ بِفَاضِلِ رِدَائِهِ وَفَعَلْتُ أَنَا مِثْلَ فِعْلِ أَبِي، فَأَقْبَلَ نَحْوَهُمْ حَتّىٰ قَعَدَ نَحْوَهُمْ وَقَعَدْتُ وَرَاءَ أَبِي.

وَرُفِعَ ذٰلِكَ الْخَبَرُ إِلىٰ هِشَامٍ، فَأَمَرَ بَعْضَ غِلْمَانِهِ أَنْ يَحْضُرَ الْمَوْضِعَ فَيَنْظُرَ مَا يَصْنَعُ أَبِي، فَأَقْبَلَ وَأَقْبَلَ عَدَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَحَاطُوا بِنَا.

وَأَقْبَلَ عَالِمُ النَّصَارىٰ وَقَدْ شَدَّ حَاجِبَيْهِ بِحَرِيرَةٍ صَفْرَاءَ حَتّىٰ تَوَسَّطَنَا. فَقَامَ إِلَيْهِ

---

١. در مآخذ آمده است: وعليه ما عَلَيّ.

جَمِيعُ الْقِسِّيسِينَ وَالرُّهْبَانِ مُسَلِّمِينَ عَلَيْهِ، فَجَاءَ إِلىٰ صَدْرِ الْمَجْلِسِ فَقَعَدَ فِيهِ، وَأَحَاطَ بِهِ أَصْحَابُهُ - وَأَبِي وَأَنَا بَيْنَهُمْ - فَأَدَارَ نَظَرَهُ ثُمَّ قَالَ لأَبِي: أَمِنَّا أَمْ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ؟

فَقَالَ أَبِي: بَلْ مِنْ هٰذِهِ الأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ.

فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ أَنْتَ: مِنْ عُلَمَائِهَا أَمْ مِنْ جُهَّالِهَا؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: لَسْتُ مِنْ جُهَّالِهَا.

فَاضْطَرَبَ اضْطِرَاباً شَدِيداً، فَقَالَ لَهُ: أَسْأَلُك؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ.

فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ ادَّعَيْتُمْ أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ وَلَا يُحْدِثُونَ وَلَا يَبُولُونَ؟ وَمَا الدَّلِيلُ فِيمَا تَدَّعُونَهُ مِنْ شَاهِدٍ لَا يُجْهَلُ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: دَلِيلُ مَا نَدَّعِي مِنْ شَاهِدٍ لَا يُجْهَلُ الْجَنِينُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، يَطْعَمُ وَلَا يُحْدِثُ.

قَالَ: فَاضْطَرَبَ النَّصْرَانِيُّ اضْطِرَاباً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: هَلَّا زَعَمْتَ أَنَّك لَسْتَ مِنْ عُلَمَائِهَا؟!

فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَلَا مِنْ جُهَّالِهَا (وَأَصْحَابُ هِشَامٍ يَسْمَعُونَ ذٰلِك).

فَقَالَ لأَبِي: أَسْأَلُك عَنْ مَسْأَلَةٍ أُخْرىٰ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ.

فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ ادَّعَيْتُمْ أَنَّ فَاكِهَةَ الْجَنَّةِ أَبَداً غَضَّةٌ طَرِيَّةٌ مَوْجُودَةٌ غَيْرُ مَعْدُومَةٍ عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا تَنْقَطِعُ؟ وَمَا الدَّلِيلُ فِيمَا تَدَّعُونَهُ مِنْ شَاهِدٍ لَا يُجْهَلُ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: دَلِيلُ مَا نَدَّعِي أَنَّ قُرآنَنَا أَبَداً يَكُونُ غَضّاً طَرِيّاً، مَوْجُودٌ غَيْرُ مَعْدُومٍ عِنْدَ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لَا يَنْقَطِعُ.

فَاضْطَرَبَ اضْطِرَاباً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ: هَلَّا زَعَمْتَ أَنَّكَ لَسْتَ مِنْ عُلَمَائِهَا؟!

فَقَالَ لَهُ أَبِي: وَلَا مِنْ جُهَّالِهَا.

فَقَالَ لَهُ:[1] أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟

فَقَالَ: سَلْ.

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الدُّنْيَا لَيْسَتْ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَلَا مِنْ سَاعَاتِ النَّهَارِ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ يَهْدَأُ فِيهَا الْمُبْتَلىٰ، وَيَرْقُدُ فِيهَا السَّاهِرُ، وَيُفِيقُ الْمُغْمىٰ عَلَيْهِ، جَعَلَهَا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا رَغْبَةً لِلرَّاغِبِينَ، وَفِي الآخِرَةِ لِلْعَامِلِينَ لَهَا، وَدَلِيلاً وَاضِحاً وَحِجَاباً بَالِغاً عَلَى الْجَاحِدِينَ[2] الْمُتَكَبِّرِينَ التَّارِكِينَ لَهَا.

فَصَاحَ النَّصْرَانِيُّ صَيْحَةً ثُمَّ قَالَ: بَقِيَتْ مَسْأَلَةٌ وَاحِدَةٌ، وَاللَّهِ لَأَسْأَلَنَّكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَا تَهْتَدِي إِلَى الْجَوَابِ عَنْهَا أَبَداً.

فَقَالَ لَهُ أَبِي: سَلْ فَإِنَّكَ حَانِثٌ فِي يَمِينِكَ.

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ مَوْلُودَيْنِ وُلِدَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَمَاتَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، عُمْرُ أَحَدِهِمَا مَائَةٌ وَخَمْسُونَ سَنَةً، وَالآخَرِ خَمْسُونَ سَنَةً فِي دَارِ الدُّنْيَا.

فَقَالَ لَهُ أَبِي: ذٰلِكَ عُزَيْرٌ وَعَزْرَةُ؛ وُلِدَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا بَلَغَا مَبْلَغَ الرِّجَالِ

---

۱. در «دلائل الإمامه»، «فقال لأبي» ضبط است.

۲. در «مدينة المعاجز ۵: ۷۳» ضبط بدين‌گونه است: وَجَعَلَها دليلاً واضحاً وحُجَّةً بالغةً عَلى الجاحدين ...

خَمْسَةً وَعِشْرِينَ عَاماً مَرَّ عُزَيْرٌ عَلىٰ حِمَارِهِ رَاكِباً عَلىٰ قَرْيَةٍ بِأَنْطَاكِيَةَ ﴿وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهَا فَقَالَ أَنّىٰ يُحْيِي هٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ .[1]

وقد كان [الله] اصطفاهُ وهداه، فَلَمَّا قَالَ ذٰلِكَ الْقَوْلَ، غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ ﴿فَأَمَاتَهُ مِائَةَ عَامٍ﴾ سَخَطاً عَلَيْهِ بِمَا قَالَ ﴿ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ عَلىٰ حِمَارِهِ بِعَيْنِهِ وَطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ.

فَعَادَ إِلىٰ دَارِهِ، وَعَزْرَةُ لا يَعْرِفُهُ،[2] فَاسْتَضَافَهُ فَأَضَافَهُ وَبَعَثَ إِلىٰ وُلْدِ عَزْرَةَ [عُزَير (خ)] وَوُلْدِ وُلْدِهِ، وَقَدْ شَاخُوا (وَعُزَيْرٌ شَابٌّ فِي سِنِّ ابْنِ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً)، فَلَمْ يَزَلْ عُزَيْرٌ يُذَكِّرُ أَخَاهُ وَوُلْدَهُ وَقَدْ شَاخُوا وَهُمْ يَذْكُرُونَ مَا يُذَكِّرُهُمْ وَيَقُولُونَ: مَا أَعْلَمَكَ بِأَمْرٍ قَدْ مَضَتْ عَلَيْهِ السِّنُونَ وَالشُّهُورُ؟!

وَيَقُولُ لَهُ عَزْرَةُ ـ وَهُوَ شَيْخٌ ابْنُ مِائَةٍ وَخَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً ـ: مَا رَأَيْتُ شَابّاً فِي سِنِّ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً أَعْلَمَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَخِي عُزَيْرٍ أَيَّامَ شَبَابِي مِنْكَ، أَفَمِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ أَنْتَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ؟

فَقَالَ عُزَيْرٌ لأَخِيهِ: أَنَا عُزَيْرٌ، سَخِطَ اللَّهُ عَلَيَّ بِقَوْلٍ قُلْتُهُ بَعْدَ أَنِ اصْطَفَانِي وَهَدَانِي، فَأَمَاتَنِي مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَنِي لِيَزْدَادَ بِذٰلِكَ يَقِينِي ﴿أَنَّ اللَّهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ وَهَا هُوَ حِمَارِي وَطَعَامِي وَشَرَابِيَ الَّذِي خَرَجْتُ بِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ أَعَادَهُ اللَّهُ لِي كَمَا كَانَ يُعِيدُهَا.

فَعِنْدَ ذٰلِكَ أَيْقَنُوا، فَأَعَاشَهُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ خَمْساً وَعِشْرِينَ سَنَةً، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ وَأَخَاهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ.

فَنَهَضَ عَالِمُ النَّصَارىٰ عِنْدَ ذٰلِكَ قَائِماً، وَقَامَ النَّصَارىٰ عَلىٰ أَرْجُلِهِمْ، فَقَالَ لَهُمْ

---

١. سورهٔ بقره (٢) آيهٔ ٢٥٩.

٢. در مآخذ آمده است: وعَزْرَةُ أخوه لا يَعْرِفُهُ.

عَالِمُهُمْ: جِئْتُمُونِي بِأَعْلَمَ مِنِّي وَأَقْعَدْتُمُوهُ مَعَكُمْ حَتّىٰ هَتَكَنِي وَفَضَحَنِي وَأَعْلَمَ الْمُسْلِمِينَ أَنَّ لَهُمْ مَنْ أَحَاطَ بِعُلُومِنَا وَعِنْدَهُ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا.

لَا، وَلَا كَلَّمْتُكُمْ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً وَلَا قَعَدْتُ لَكُمْ إِنْ عِشْتُ سَنَةً.

فَتَفَرَّقُوا وَأَبِي قَاعِدٌ مَكَانَهُ وَأَنَا مَعَهُ.

وَرُفِعَ ذٰلِكَ الْخَبَرُ إِلىٰ هِشَامِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ نَهَضَ أَبِي وَانْصَرَفَ إِلَى الْمَنْزِلِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ، فَوَافَانَا رَسُولُ هِشَامٍ بِالْجَائِزَةِ وَأَمَرَنَا أَنْ نَنْصَرِفَ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ سَاعَتِنَا وَلَا نَحْتَبِسَ لأَنَّ النَّاسَ مَاجُوا وَخَاضُوا فِيمَا جَرىٰ بَيْنَ أَبِي وَبَيْنَ عَالِمِ النَّصَارىٰ.

فَرَكِبْنَا دَوَابَّنَا مُنْصَرِفَيْنَ.

وَقَدْ سَبَقَنَا بَرِيدٌ مِنْ عِنْدِ هِشَامٍ إِلىٰ عَامِلِ مَدِينَةِ مَدْيَنَ عَلىٰ طَرِيقِنَا إِلَى الْمَدِينَةِ أَنَّ ابْنَيْ أَبِي تُرَابٍ السَّاحِرَيْنِ، مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْكَذَّابَيْنِ ـ بَلْ هُوَ الْكَذَّابُ لَعَنَهُ اللّٰهُ ـ فِيمَا يُظْهِرَانِ مِنَ الإِسْلَامِ وَرَدَا عَلَيَّ، فَلَمَّا أَنْ صَرَفْتُهُمَا[1] إِلَى الْمَدِينَةِ مَالَا إِلَى الْقِسِّيسِينَ وَالرُّهْبَانِ مِنْ كُفَّارِ النَّصَارىٰ وَتَقَرَّبَا إِلَيْهِمْ بِالنَّصْرَانِيَّةِ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَنْكُلَ بِهِمَا لِقَرَابَتِهِمَا، فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هٰذَا فَنَادِ فِي النَّاسِ: بَرِئَتِ الذِّمَّةُ مِمَّنْ يُشَارِيهِمَا أَوْ يُبَايِعُهُمَا أَوْ يُصَافِحُهُمَا أَوْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا، فَإِنَّهُمَا قَدِ ارْتَدَّا عَنِ الإِسْلَامِ وَرَأىٰ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقْتُلَهُمَا وَدَوَابَّهُمَا وَغِلْمَانَهُمَا وَمَنْ مَعَهُمَا أَشَرَّ قِتْلَةٍ.

قَالَ: فَوَرَدَ الْبَرِيدُ إِلىٰ مَدِينَةِ مَدْيَنَ، فَلَمَّا شَارَفْنَا مَدِينَةَ مَدْيَنَ قَدَّمَ أَبِي غِلْمَانَهُ لِيَرْتَادُوا مَنْزِلاً وَيَشْتَرُوا لِدَوَابِّنَا عَلَفاً، وَلَنَا طَعَاماً.

فَلَمَّا قَرُبَ غِلْمَانُنَا مِنْ بَابِ الْمَدِينَةِ، أَغْلَقُوا الْبَابَ فِي وُجُوهِنَا وَشَتَمُونَا، وَذَكَرُوا

---

۱. در مآخذ «فلمّا صَرَفْتُهما» ضبط است.

أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالُوا: لَا نُزُولَ لَكُمْ عِنْدَنَا وَلَا شِرىٰ وَلَا بَيْعَ، يَا كُفَّارُ، يَا مُشْرِكِينَ، يَا مُرْتَدِّينَ، يَا كَذَّابِينَ، يَا شَرَّ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ.

فَوَقَفَ غِلْمَانُنَا عَلَى الْبَابِ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَيْهِمْ، فَكَلَّمَهُمْ أَبِي وَلَيَّنَ لَهُمُ الْقَوْلَ وَقَالَ لَهُمْ: اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَغْلَظُونَ، فَلَسْنَا كَمَا بَلَغَكُمْ وَلَا نَحْنُ كَمَا تَقُولُونَ فَاسْمَعُونَا.

فَقَالَ لَهُمْ أَبِي: فَهَبْنَا كَمَا تَقُولُونَ، افْتَحُوا لَنَا الْبَابَ وَشَارُونَا وَبَايِعُونَا كَمَا تُشَارُونَ وَتُبَايِعُونَ الْيَهُودَ وَالنَّصارىٰ وَالْمَجُوسَ.

فَقَالُوا: أَنْتُمْ أَشَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصارىٰ وَالْمَجُوسِ؛ لِأَنَّ هٰؤُلَاءِ يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ وَأَنْتُمْ لَا تُؤَدُّونَ.

فَقَالَ لَهُمْ أَبِي: افْتَحُوا لَنَا الْبَابَ وَأَنْزِلُونَا وَخُذُوا مِنَّا الْجِزْيَةَ كَمَا تَأْخُذُونَ مِنْهُمْ.

فَقَالُوا: لَا نَفْتَحُ، وَلَا كَرَامَةَ لَكُمْ حَتّىٰ تَمُوتُوا عَلىٰ ظُهُورِ دَوَابِّكُمْ جِيَاعاً، وَتَمُوتَ دَوَابُّكُمْ تَحْتَكُمْ.

فَوَعَظَهُمْ أَبِي، فَازْدَادُوا عُتُوّاً وَنُشُوزاً.

قَالَ: فَثَنَّى أَبِي رِجْلَهُ عَنْ سَرْجِهِ ثُمَّ قَالَ لِي: مَكَانَكَ يَا جَعْفَرُ، لَا تَبْرَحْ! ثُمَّ صَعِدَ الْجَبَلَ الْمُطِلَّ عَلىٰ مَدِينَةِ مَدْيَنَ (وَأَهْلُ مَدْيَنَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ مَا يَصْنَعُ) فَلَمَّا صَارَ فِي أَعْلَاهُ اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْمَدِينَةَ، ثُمَّ وَضَعَ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ ثُمَّ نَادىٰ بِأَعْلىٰ صَوْتِهِ: ﴿وَإِلىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛[1] نَحْنُ وَاللَّهِ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

فَأَمَرَ اللَّهُ رِيحاً سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً، فَهَبَّتْ وَاحْتَمَلَتْ صَوْتَ أَبِي فَطَرَحَتْهُ فِي أَسْمَاعِ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ.

---

١. سورة هود (١١) آيات ٨٤ـ٨٦.

فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ إِلَّا صَعِدَ السُّطُوحَ، وَأَبِي مُشْرِفٌ عَلَيْهِمْ.

وَصَعِدَ فِيمَنْ صَعِدَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ مَدْيَنَ كَبِيرُ السِّنِّ، فَنَظَرَ إِلىٰ أَبِي عَلَى الْجَبَلِ فَنادىٰ بِأَعْلىٰ صَوْتِهِ: اتَّقُوا اللَّهَ يَا أَهْلَ مَدْيَنَ، فَإِنَّهُ قَدْ وَقَفَ الْمَوْقِفَ الَّذِي وَقَفَ فِيهِ شُعَيْبٌ حِينَ دَعَا عَلىٰ قَوْمِهِ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَفْتَحُوا الْبَابَ وَلَمْ تُنْزِلُوهُ، جَاءَكُمُ الْعَذَابِ[1] وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ، وَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ.

فَفَزِعُوا وَفَتَحُوا الْبَابَ وَأَنْزَلُونَا، وَكَتَبَ الْعَامِلُ بِجَمِيعِ ذٰلِكَ إِلىٰ هِشَامٍ.

فَارْتَحَلْنَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي، فَكَتَبَ هِشَامٌ إِلىٰ عَامِلِ مَدْيَنَ يَأْمُرُهُ بِأَنْ يَأْخُذَ الشَّيْخَ فَيُطَمِّرَهُ، فَطَمَّرَه رحمه الله.[2]

وَكَتَبَ إِلىٰ عَامِلِ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صلى الله عليه وآله أَنْ يَحْتَالَ فِي سَمِّ أَبِي فِي طَعَامٍ أَوْ شَرَابٍ، فَمَضىٰ هِشَامٌ وَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ فِي أَبِي شَيْءٌ مِنْ ذٰلِكَ؛[3]

عُمارة بن زید می‌گوید: در یکی از سال‌ها هشام بن عبدالملک بن مروان، حج گزارد. در همین سال امام باقر علیه السلام با فرزندش امام صادق علیه السلام حج گزاردند.

امام صادق علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که محمّد را ـ به حق ـ به عنوان پیامبر برانگیخت و ما را به آن حضرت گرامی داشت.

ماییم برگزیدگان خدا بر خلق و بهترین‌های بندگانش و خُلَفای خدا، سعادت

---

۱. در مآخذ آمده است: جاءکم مِنَ العذاب.

۲. در «دلائل الإمامه» واژهٔ «فطمّروه» ضبط است؛ در «بحار الأنوار ٤٦: ٣١٣» آمده است، فكتب... يأمرُهُ بأن يَأْخُذَ الشّيخَ فَيَقْتُلَهُ... در «بحار الأنوار ٦٩: ١٨٨ ـ ١٨٩» ضبط بدین‌گونه است: فَيَطُمُّوه، فَأَخَذُوهُ فطَمُّوهُ...

۳. بنگرید به، دلائل الإمامة: ٢٣٣ ـ ٢٤١، حدیث ١٦٢ (با اختلاف در بعضی الفاظ و عبارات)؛ بحار الأنوار ٦٩: ١٨١ ـ ١٨٩، حدیث ١٠ (وجلد ٤٦: ٣٠٦ ـ ٣١٣، حدیث ١).

یافت آن که ما را پیروید و نگون‌بخت شد کسی که با ما دشمنی و مخالفت ورزید.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: مُسَیْلَمَه[1] آنچه را شنید به برادرش [هشام] گزارش داد. هشام متعرّض ما نشد تا اینکه به دمشق بازگشت و ما به مدینه بازآمدیم.

هشام پیکی به کارگزار مدینه فرستاد که پدرم و مرا [به شام] کوچ دهد، وی ما را کوچاند.

چون وارد دمشق شدیم، سه روز ما را راه نداد. روز چهارم اجازه داد وارد شویم. چون درآمدیم [دیدیم] وی بر تخت فرمانروایی نشسته است و لشکریان و خواصّ وی مسلّح در دو ردیف ایستاده‌اند. در مقابل وی نشانه‌هایی نصب کرده‌اند و بزرگان قومش هدف‌گیری و تیراندازی را تمرین می‌کنند.

هنگام ورود، پدرم جلو و من پشت سرش بودم. هشام پدرم را صدا زد و گفت: ای محمّد، با بزرگان قومت تیر بینداز.

وی قصد داشت که آبروی پدرم را ببرد و گمان می‌کرد پدرم از عهدهٔ این کار برنمی‌آید، تیرهایش به خطا می‌رود و به هدف نمی‌خورد و وی از این کار [درماندگی پدرم] لذّت می‌بَرَد و تشفّی خاطر می‌یابد.

پدرم گفت: تیراندازی برای من طاقت فرساست، اگر صلاح می‌دانی مرا معاف دار.

هشام گفت: به حقّ آن که ما را به دینش و به پیامبرش محمّد عزیز داشت، معافت نمی‌دارم. سپس به شیخی از بنی اُمیّه اشاره کرد که تیر و کمانش را به پدرم بدهد.

---

۱. در «بحار الأنوار ٤٦: ٣٠٦» واژهٔ «مَسْلَمَه» ضبط است.

پدرم آن تیر و کمان را گرفت، تیری را از تیردان برداشت و در چلّهٔ کمان گذاشت، سپس کمان را کشید و تیر را در وسط هدف زد و در آن نشاند. سپس تیر دوّم را پرتاب کرد؛ تیر دوّم وسط تیر اوّل خورد، آن را از بالا تا ته شکافت و به همین ترتیب نُه تیر زد. هر کدام از تیرها تیر دیگر را می‌شکافت و در دلِ آن می‌نشست.

هشام در جای خود پیچ و تاب می‌خورد، نتوانست جلو خود را بگیرد، گفت: آفرین! ای ابو جعفر، چقدر خوب تیر انداختی! تو تیراندازترین فرد عرب و عجمی! چرا می‌پنداشتی توان تیراندازی نداری؟!

سپس هشام از گفته‌اش پشیمان شد؛ چراکه پیش از پدرم و بعد از او ـ در دوران خلافتش ـ به اَحَدی «اَجادَ» (آفرین) نگفت.[۱] چشم به زمین دوخت و در فکر فرو رفت [که چه کند] من و پدرم در مقابل او ایستاده بودیم.[۲]

چون این ایستادن به طول انجامید، پدرم به خشم آمد و می‌خواست بر وی بیاشوبد.

عادت پدرم این بود که هرگاه غضبناک می‌شد، خشم آلود به آسمان می‌نگریست و شخص ناظر، غضب را در چهرهٔ او می‌دید.

---

۱. براساس متن «مستدرک الوسایل ۱٤: ۷۸» ترجمه چنین است: هشام در دوران خلافتش [تا آن زمان] دستور قتل پدرم را نداده بود و او را تبعید نکرده بود.
و براساس متن «بحار ٤٦: ۳۰۷» ترجمه چنین است: هشام پیش از پدرم و بعد از او ـ در ایام خلافتش ـ هیچ کس را به کنیه صدا نزده بود.

۲. براساس متنِ شماری از مآخذ، ترجمه چنین است: پدرم، مقابل او ایستاده بود و من پشت‌سرش قرار داشتم.

چون هشام این حالت را در پدرم دید، گفت: ای محمّد، پیشم بیا. پدرم سوی تخت بالا رفت و من او را دنبال کردم.

چون پدرم به هشام نزدیک شد، وی برخاست و پدرم را در آغوش گرفت و در طرف راست خود نشاند. سپس با من معانقه کرد و مرا در سمت راست پدرم نشاند.

آن گاه هشام رو به پدرم کرد و گفت: ای محمّد، تا زمانی که مثل تو در قریش باشد، همواره آنان آقای عرب و عجم‌اند. آفرین! چه کسی این تیراندازی را به تو آموخت و در چه سنّی آن را یاد گرفتی؟

پدرم فرمود: می‌دانی که اهل مدینه به تیراندازی دست می‌یازند. من در نوجوانی‌ام این کار را کردم، سپس آن را وانهادم. چون امیر مؤمنان این کار را از من خواست به آن دوران برگشتم [و این کار را انجام دادم].

هشام گفت: از زمانی که عاقل شدم، چنین تیراندازی را هرگز ندیدم و گمان ندارم احدی در روی زمین به مانند آن تیر بیندازد. آیا جعفر هم می‌تواند مثل تو تیراندازی کند؟

پدرم فرمود: ما کمال و تمام را که خدا بر پیامبرش در این سخن نازل فرمود: «امروز دینتان را بر شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و دین اسلام را برای شما پسندیدم» به ارث می‌بریم. زمین از کسی که این امور را ـ که غیر ما از آن عاجز است ـ به کمال دارا باشد، تهی نمی‌ماند.

چون هشام این سخن را از پدرم شنید، چشم راستش چپه شد و به حالت لوچ درآمد و صورتش قرمز گردید و هرگاه به خشم می‌آمد، این نشانهٔ غضب او

بود. سپس اندکی سر به زیر انداخت، پس از آن سرش را بالا آورد و به پدرم گفت: مگر نه این است که ما فرزندان عبد مَنافیم و نَسَب ما و شما یکی است؟

پدرم فرمود: ما و شما [از نظر نسب] همین گونه‌ایم، لیکن خدای ﷻ از سِرّ نهان و علم خالص و ناب خویش، چیزهایی را به ما اختصاص داد که جز ما هیچ کس را بدان ویژه نساخت.

هشام گفت: مگر نه این است که خدای متعال محمّد را از شجرهٔ عبد مَناف سوی همهٔ مردم (سفید و سیاه و سرخ آنان) برانگیخت؟ از کجا شما چیزهایی را که برای غیرتان نیست، ارث بردید؟! رسول خدا سوی همهٔ مردم مبعوث شد. خدای ﷻ می‌فرماید: «ای مردم، من رسول خدا سوی همهٔ شمایم؛ خدایی که مُلک آسمان‌ها و زمین برای اوست» (تا آخر آیه) از کجا شما این علم را ارث بردید؟ در حالی که نه بعد از محمّد پیامبری است و نه شما از پیامبرانید.

پدرم فرمود: از این سخن خدا به پیامبرش که: «زبانت را بدان مجنبان که بدان شتاب کنی» کسی که نباید زبانش را برای غیر ما بجنباند، خدا امرش می‌کند آن را به ما (و نه غیر ما) اختصاص دهد. از این رو، پیامبر ﷺ با برادرش علی (نه دیگر اصحاب) نجوا می‌کرد و خدا در این باره نازل فرمود: «و گوش‌های تیز آن را دریافت می‌دارند». رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمود: ای علی، از خدا خواستم آن گوش‌ها را گوش تو قرار دهد.

از این رو، علی علیه السلام در کوفه فرمود: رسول خدا ﷺ هزار باب از علم به من آموزاند که از هر بابی، هزار باب باز می‌شود. رسول خدا ﷺ علی را ـ در نهان‌خانهٔ دلش ـ به این هزار باب از علم ویژه ساخت (چنان که امیر مؤمنان

[هشام] گرامی‌ترین خلق پیش خود را ویژه می‌گرداند) نیز خدا پیامبر و برادرش علی را از رازهای نهانش به چیزهایی اختصاص داد و او را معارفی آموزاند که احدی از قومش را بدان ویژه نگردانید تا اینکه به ما رسید و ما آن را ارث بردیم، بی‌آنکه اهل ما از آن بهره‌مند باشند.

هشام گفت: علی ادّعای علم غیب می‌کرد، در حالی که خدا هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نساخت! علی از کجا این ادّعا را داشت؟

پدرم فرمود: خدای بزرگ بر پیامبرش کتابی را نازل کرد و در آن آنچه را هست و تا قیامت پدید می‌آید، بیان داشت، در این سخن که: «و بر تو کتاب را نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است»، «و مایهٔ هدایت و پند برای اهل تقواست»، و در این سخن که: «هر چیزی را در امام مُبین شمردیم»، و در این سخن که: «در کتاب چیزی را فرو نگذاردیم»، و در این سخن که: «هیچ پوشیده‌ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مُبین هست».

خدا به پیامبرش وحی فرمود که در غیب و سِرّ و علم نهانش چیزی را باقی نگذارد مگر اینکه به آن علی را نجوا کند.

پیامبر ﷺ به علی امر کرد که قرآن را پس از او تألیف کند و عهده‌دار غسل و کفن و حنوط آن حضرت شود (و انجام این کارها را از قومش نخواست) و به اصحابش فرمود: بر اصحاب و اهلم حرام است که به عورتم بنگرند غیر از برادرم علی؛ چراکه او از من است و من از اویم (آنچه به نفع و ضرر اوست، نفع و ضرر مرا نیز در بر دارد) و او دَیْنم را ادا می‌کند و وعده‌هایم را برمی‌آورد.

سپس پیامبر ﷺ به اصحابش فرمود: علیّ بن اَبی طالب برای تأویل قرآن

پیکار می‌کند (چنان که من به خاطر تنزیل قرآن جنگیدم). و نزد هیچ کس تأویل قرآن به طور کامل و تمام وجود نداشت، مگر نزد علی علیه‌السلام و از این رو، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اصحابش فرمود: قاضی‌ترین شما علی است؛ یعنی قاضی شما علی است، و عُمَر بن خطّاب گفت: اگر علی نبود، عُمَر هلاک می‌شد.

عمر بر این امر شهادت می‌دهد و دیگران آن را انکار می‌کنند.

هشام مدّتی دراز سر به زیر انداخت، سپس سرش را بالا آورد و گفت: حاجتت را بخواه.

پدرم فرمود: خانواده و عیالم را در حالی پشت سر نهادم، که از بیرون آمدنم هراسان و دل‌نگران شدند.

هشام گفت: با بازگشت تو سوی آنها، خدا ترس و وحشت آنان را برطرف می‌سازد، بیش از امروز در اینجا نمان.

پدرم او را در آغوش گرفت و برایش دعا نمود و با او خداحافظی کرد و من هم همانند کار پدرم را انجام دادم.

پدرم برخاست و من هم با او بلند شدم و سوی در بیرون آمدیم. جلو در میدانی وجود داشت و در آخر آن، مردمان زیادی نشسته بودند.

پدرم پرسید: اینها کیانند؟

دربانان گفتند: کشیشان و راهبان‌اند و آن شخص عالم ایشان است. در هر سال روزی پیش اینان می‌آید، پرسش‌هاشان را مطرح می‌سازند و او جواب می‌دهد.

با این سخن، پدرم آویز (دامن) ردا را بر سرش پیچید و من هم همین کار را

انجام دادم. پدرم سوی آنان رفت تا اینکه کنار آنها نشست و من هم پشت سر او نشستم.

این خبر به هشام رسید، به بعضی از غلامانش دستور داد در آنجا حضور یابند و ببینند پدرم چه می‌کند. آنها حضور یافتند و شماری از مسلمانان هم آمدند و ما را احاطه کردند.

عالم نصارا ـ که ابروانش را با حریر زردی بسته بود ـ پیش آمد تا اینکه در میان ما قرار گرفت. همهٔ کشیشان و راهبان برخاستند و بر او سلام کردند. وی به صدر مجلس آمد و در آنجا نشست و اصحابش او را در بر گرفتند و من و پدرم میانِ آنها بودیم. عالم نصارا، همه را از نظر گذراند، سپس از پدرم پرسید: از مایی یا از این اُمّت مرحومه؟

پدرم پاسخ داد: از این امّت مرحومه‌ام.

پرسید: از کجایی؟ از علمای آنهایی یا از جاهلانشان؟

پدرم فرمود: از جاهلان آنها نیستم.

عالم نصارا را اضطراب شدیدی فرا گرفت، به پدرم گفت: سؤالی دارم، آن را بپرسم؟

پدرم گفت: بپرس.

عالم نصارا گفت: از کجا ادّعا می‌کنید که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند [ولی] مدفوع و اِدرار ندارند؟ دلیلتان بر این ادّعا چیست؟ چه شاهد انکارناپذیری برای آن دارید؟

پدرم فرمود: دلیل این ادّعای ما ـ که شاهدی انکارناپذیر است ـ جنین در شکم مادر است که تغذیه می‌شود و حَدَثی از او سر نمی‌زند.

عالم نصرانی به شدّت آشفته گردید و گفت: مگر نمی‌پنداشتی که از علمای آنها نیستی؟

پدرم گفت: از جاهلان آنها هم نیستم (اصحاب هشام این گفت و گوها را می‌شنیدند).

عالم نصارا گفت: مسئلهٔ دیگری را از تو می‌پرسم.

پدرم گفت: بپرس.

عالم نصارا پرسید: از کجا ادّعا می‌کنید که میوه‌های بهشت همواره تر و تازه‌اند و موجودند و از بین نمی‌روند و هرگز از پیش همهٔ بهشتیان پایان نمی‌پذیرند؟ چه دلیلی بر این ادّعایتان دارید؟ شاهد انکارناشدنی‌تان چیست؟

پدرم فرمود: دلیلی را که ادّعا می‌کنیم قرآن ماست که برای اَبد تر و تازه است، وجود دارد و معدوم نمی‌شود و برای همیشه نزد مسلمانان هست.

عالم نصارا به شدّت دچار پریشانی شد و گفت: مگر نپنداشتی که از علمای مسلمانان نیستی؟

پدرم گفت: از جاهلان آنها هم نیستم.

عالم نصارا گفت: مسئله‌ای را از تو بپرسم؟

پدرم گفت: بپرس.

عالم نصارا گفت: کدام ساعت از ساعت‌های دنیاست که از ساعات شب و روز نیست؟

پدرم گفت: ساعتی که میان طلوعِ فجر تا طلوع خورشید هست. گرفتار [و بیمار] در آن آرام می‌گیرد، و کسی که شب را بیدار مانده و [از ناراحتی و درد] نتوانسته بخوابد، در آن به خواب می‌رود، و بی‌هوش به هوش می‌آید. خدا آن را برای رغبت علاقه‌مندان به دنیا و رغبتِ اهل عمل آخرتی قرار داد، و دلیل واضح و حجابی رسا [1] بر انکارگران و متکبّران تارکانِ آن ساخت.

عالم نصرانی، فریادی کشید، سپس گفت: یک مسئله باقی ماند! والله، مسئله‌ای را از تو بپرسم که هرگز نتوانی جوابش را بدهی.

پدرم فرمود: بپرس، برای شکستن قسم خویش باید کفّاره دهی.

عالم نصارا پرسید: کدام دو مولودند که در یک روز به دنیا آمدند و در یک روز مردند، عمر یکی از آنها ۱۵۰ سال بود و دیگری ۵۰ سال داشت؟

پدرم گفت: آن دو «عُزَیر» و «عَزْرَه» اند که در یک روز زاده شدند. چون به حدّ مردان رسیدند و ۲۵ ساله شدند، عُزَیر که بر خرش سوار بود، بر قریهٔ انطاکیّه گذشت که «با فروپاشی سقف و دیوارها ویران بود، گفت: چطور خدا اهل این آبادی را پس از مرگشان زنده می‌سازد؟».

خدا وی را برگزیده بود. چون این سخن را گفت، خدا بر وی خشم گرفت و به خاطر سخنی که بر زبان آورد، ۱۰۰ سال او را میراند. سپس با عین همان اُلاغ و آب و غذایی که به همراه داشت، زنده‌اش ساخت.

عُزَیر (پس از صد سال) به خانه‌اش و پیش عَزْرَه برگشت. عَزْرَه او را

---

۱. براساس متن «مدینة المعاجز» و نیز متن «بحار الأنوار ٤٦: ٣١٠»، ترجمهٔ عبارت بدین‌گونه است: و حجّتی رسا بر انکارگران و... قرار داد.

نمی‌شناخت، عُزیر خواست مهمانش کنند، عَزْرَه به عنوان مهمان از وی پذیرایی کرد. شخصی را پیش فرزندان عَزْرَه [عُزَیر] و نوه‌هایش فرستاد. آنان پیر بودند و عُزَیر جوانی در سنّ ۲۵ سال به نظر می‌رسید. عُزَیر همواره برادرش و فرزندانش را خاطرنشان می‌ساخت و آنان که سالمند بودند، آنچه را عُزَیر می‌گفت به یاد می‌آورد و می‌گفتند: از کجا ماجراهایی را که سال‌ها و ماه‌ها از آن سپری شده است، می‌دانی؟

عَزْرَه ـ که پیرمردی کهنسال بود و ۱۲۵ سال سن داشت ـ می‌گفت: جوان ۲۵ ساله‌ای را ندیدم که به آنچه میان من و برادرم عُزَیر ـ در دوران جوانی گذشت ـ آگاه‌تر از تو باشد! تو از اهل آسمانی یا از اهل زمین؟

عُزَیر به برادرش گفت: من عُزَیرم، خدا به خاطر سخنی که گفتم ـ پس از آنکه مرا برگزید و هدایت کرد ـ بر من خشم گرفت و مرا صد سال میراند. سپس خدا مرا برانگیخت تا با این کار یقینم افزون شود که خدا بر هر چیزی تواناست. این، همان الاغ و آب و خوراک من است که با آن از نزد شما بیرون آمدم. خدا آن را (همان گونه که بود) برایم بازگرداند.

در این هنگام، یقین یافتند که وی عُزَیر است. خدا او را میان آنها ۲۵ سال زندگی بخشید، سپس او و برادرش را در یک روز میراند.

در این هنگام، عالم نصارا برخاست و نصارا روی پا ایستادند. عالمشان به آنها گفت: مرا پیش داناتر از من آوردید و او را همراه خود نشاندید تا آبرویم را بریزید و رسوایم کنید و مسلمانان را بیاگاهانید که دانشمندی دارند که به علوم ما احاطه دارد و آنچه را نزد ما هست نزدش وجود دارد!!

هرگز با شما سخن نگویم و اگر سال دیگر زنده ماندم با شما ننشینم.

آنان پراکنده شدند و پدرم در جایش نشسته بود و من همراهش بودم.

این خبر به هشام بن عبدالملک رسید. چون مردم متفرق شدند، پدرم برخاست و به منزلی که در آن بودیم بازآمدیم. هشام [با پیکی] جایزهٔ مطلوبی را برای ما فرستاد و دستور داد بی‌درنگ به مدینه بازگردیم و در آنجا نمانیم؛ زیرا مردم در ماجرایی که میان پدرم و عالم نصارا رخ داد، فرو رفته بودند و هیجان داشتند.

مرکب‌هامان را سوار شدیم و راه بازگشت را در پیش گرفتیم.

پیش از ما پیکی از نزد هشام به کارگزار «مَدْیَن» (که در راه ما به مدینه قرار داشت) رسیده بود که: دو فرزند جادوگر ابو تراب، محمّد بن علی و جعفر بن محمّد در اسلامی که اظهار می‌دارند هر دو، دروغ گویند (هشام دروغ‌گو بود، لعنت خدا بر او باد) این دو بر من درآمدند، چون سوی مدینه برگشتند، به کشیشان و راهبان (کافران نصارا) گرایش یافتند و به نصرانی بودن پیش آنها تقرّب جستند. خوش نداشتم به خاطر خویشاوندی‌شان آن دو را کیفر دهم. هرگاه این نامه‌ام را خواندی، در میان مردم جار بزن که جان و مال کسی که با آنها خرید و فروش کند یا مصافحه نماید یا بر آن دو سلام دهد، حلال است. آن دو مرتد شدند و رأی امیر مؤمنان این است که آن دو و چهارپایان و غلامان و کسانی که با آنهاست، به بدترین وجه به قتل رسند.

پیک هشام به شهر مَدْیَن رسید. چون در آستانهٔ ورود این شهر رسیدیم، پدرم غلامان را فرستاد تا منزلی بیابند و برای چهارپایان ما علف بخرند و برای خودمان خوراک تهیه کنند.

چون غلامان ما به دروازهٔ شهر نزدیک شدند، در را به روی ما بستند و ما را ناسزا گفتند و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهانت کردند و گفتند: جایی برای فرود شما نزد ما نیست، خرید و فروش با شما حرام است ای کافران، ای مشرکان، ای مرتدّان، ای دروغ‌گویان، ای بدترین همهٔ خلایق.

غلامان ما پشت دروازه ایستادند تا اینکه ما به ایشان رسیدیم. پدرم با آنها به نرمی سخن گفت و بیان داشت که از خدا بترسید و درشتی نکنید، ما آن گونه که به شما خبر رسیده است نیستیم و جزو کسانی که شما بر زبان می‌آورید، نمی‌باشیم، حرف ما را بشنوید.

پدرم به آنان گفت: بر فرض که ما آن گونه باشیم که شما می‌گویید، در را به روی ما بگشایید و با ما خرید و فروش کنید؛ چنان که با یهود و نصارا و مجوس داد و ستد دارید.

آنان گفتند: شما از یهود و نصارا و مجوس بدترید؛ زیرا آنان جزیه می‌دهند و شما جزیه نمی‌پردازید.

پدرم گفت: در را برای ما بگشایید و ما را منزل دهید و از ما جزیه بستانید؛ چنان که از آنها جزیه می‌گیرید.

گفتند: در را باز نمی‌کنیم. کرامتی برای شما نیست تا اینکه روی چهارپایانتان از گرسنگی بمیرید و مرکب‌هاتان زیر پایتان بمیرند.

پدرم آنان را موعظه می‌کرد و آنان بر سرکشی و سرپیچی‌شان می‌افزودند.

پدرم پایش را از رکاب درآورد، سپس به من فرمود: ای جعفر، همین جا بمان و حرکت نکن! سپس خودش به کوهی که بر شهر مَدْیَن مُشرِف بود (و اهل مدین می‌دیدند او چه می‌کند) بالا رفت. چون بالای کوه رسید، رو سوی شهر

کرد، سپس انگشتانش را در گوش‌ها گذاشت و با صدای بلند ندا داد: «و سوی مَدْیَن برادرشان شعیب را فرستادیم» تا این سخن که «اگر مؤمن باشید بقیّت الله برای شما بهتر است». والله، بقیّت الله در زمین، ماییم.

خدا به باد سیاهی مأموریّت داد. آن باد وزیدن گرفت و صدای پدرم را برداشت و بر گوش‌های مردان و زنان و کودکان افکند.

هیچ یک از مردان و زنان و کودکان نماند مگر اینکه بر بام‌ها بالا آمدند و پدرم بر آنها اِشراف داشت.

در میان آنان که بر سطح بام‌ها آمدند، پیرمرد سالمندی از اهل مَدْیَن قرار داشت. وی به پدرم بر بالای کوه نگریست، سپس با صدای بلند ندا داد: ای اهل مَدْیَن، از خدا بترسید. وی در جایی ایستاده است که شعیب هنگامی که بر قومش نفرین کرد ایستاد. اگر در را به روی او باز نکنید و آنان را منزل ندهید، عذاب شما را فرا می‌گیرد و من بر شما [از نزول عذاب] بیم دارم (و آن که از پیش هشدار می‌دهد معذور است).

در پی این سخن، آنها هراسان شدند و در را گشودند و ما را منزل دادند و همهٔ اینها را برای هشام نوشتند.

روز دوّم از مَدْیَن کوچیدیم. هشام به کارگزار مَدْیَن نامه نوشت و به او دستور داد که آن شیخ کهنسال را بگیرد و زیر خاک کند. وی آن شیخ ﷺ را در خاک دفن کرد.

[نیز] هشام به کارگزار مدینه نوشت که در زهر دادن پدرم در ضمن خوراک یا آشامیدنی، حیله‌ای به کار برد. هشام درگذشت و برایش زمینه فراهم نیامد تا این ترفند را دربارهٔ پدرم عملی سازد.

حدیث (۷۲)

[فضایل بی‌مانند علی علیه‌السلام و اینکه مَثَلِ علی علیه‌السلام مَثَلِ کعبه است و مَثَلِ ماه و...]

الأمالی، اثر شیخ صدوق رحمه‌الله.

صدوق رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد پدرم رحمه‌الله گفت: برای ما حدیث کرد ابراهیم بن عُبْدُوس [1] هَمَدانی ـ در همدان ـ گفت: برای ما حدیث کرد ابو علی، حسن بن اسماعیل قَحْطَبی، گفت: برای ما حدیث کرد سعید بن حَکَم بن اَبی مریم، از پدرش، از اَوزاعی، از یحیی بن اَبی کثیر، از عبدالله بن مُرَّه، از سَلَمَة بن قَیس، گفت:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: عَلِيٌّ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ كَالشَّمْسِ بِالنَّهَارِ فِي الأَرْضِ، وَفِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا كَالْقَمَرِ بِاللَّيْلِ فِي الأَرْضِ.

أَعْطَى اللَّهُ عَلِيّاً مِنَ الْفَضْلِ جُزْءاً لَوْ قُسِمَ عَلىٰ أَهْلِ الأَرْضِ لَوَسِعَهُمْ، وَأَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْفَهْمِ جُزْءاً لَوْ قُسِمَ عَلىٰ أَهْلِ الأَرْضِ لَوَسِعَهُمْ.

شَبَّهْتُ لِينَهُ بِلِينِ لُوطٍ، وَخُلُقَهُ بِخُلُقِ يَحْيىٰ، وَزُهْدَهُ بِزُهْدِ أَيُّوبَ، وَسَخَاءَهُ بِسَخَاءِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَهْجَتَهُ بِبَهْجَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، وَقُوَّتَهُ بِقُوَّةِ دَاوُدَ.

لَهُ اسْمٌ مَكْتُوبٌ عَلىٰ كُلِّ حِجَابٍ فِي الْجَنَّةِ، بَشَّرَنِي بِهِ رَبِّي، وَكَانَتْ لَهُ الْبِشَارَةُ عِنْدِي.

عَلِيٌّ مَحْمُودٌ عِنْدَ الْحَقِّ، مُزَكّىٰ عِنْدَ الْمَلَائِكَةِ، وَخَاصَّتِي وَخَالِصَتِي، وَظَاهِرَتِي وَمِصْبَاحِي، وَجُنَّتِي وَرَفِيقِي، آنَسَنِي بِهِ رَبِّي فَسَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يَقْبِضَهُ قَبْلِي.

---

۱. در «امالی صدوق» و «بحارالأنوار» واژهٔ «عُمروس» ضبط است.

وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَقْبِضَهُ شَهِيداً بَعْدِي.

دَخَلْتُ [1] الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ حُورَ عَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنْ وَرَقِ الشَّجَرِ، وَقُصُورَ عَلِيٍّ كَعَدَدِ الْبَشَرِ.

عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، مَنْ تَوَلّىٰ عَلِيّاً فَقَدْ تَوَلَّانِي.

حُبُّ عَلِيٍّ نِعْمَةٌ، وَاتِّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ دَانَ بِهِ الْمَلَائِكَةُ، وَحَفَّتْ بِهِ الْجِنُّ الصَّالِحُونَ.

لَمْ يَمْشِ عَلَى الْأَرْضِ مَاشٍ بَعْدِي إِلَّا كَانَ هُوَ أَكْرَمَ مِنْهُ عِزّاً وَفَخْراً وَمِنْهَاجاً.

لَمْ يَكُ فَظّاً عَجُولاً، وَلَا مُسْتَرْسِلاً لِفَسَادٍ، وَلَا مُتَعَنِّداً.

حَمَلَتْهُ الْأَرْضُ فَأَكْرَمَتْهُ، لَمْ يَخْرُجْ مِنْ بَطْنِ أُنْثىٰ بَعْدِي أَحَدٌ كَانَ أَكْرَمَ خُرُوجاً مِنْهُ، وَلَمْ يَنْزِلْ مَنْزِلاً إِلَّا كَانَ مَيْمُوناً.

أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِكْمَةَ، وَرَدَّاهُ بِالْفَهْمِ.

تُجَالِسُهُ الْمَلَائِكَةُ وَلَا يَرَاهَا، وَلَوْ أُوحِيَ إِلىٰ أَحَدٍ بَعْدِي لَأُوْحِيَ إِلَيْهِ.

فَزَيَّنَ اللَّهُ بِهِ الْمَحَافِلَ، وَأَكْرَمَ بِهِ الْعَسَاكِرَ، وَأَخْصَبَ بِهِ الْبِلَادَ، وَأَعَزَّ بِهِ الْأَجْنَادَ.

مَثَلُهُ كَمَثَلِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ؛ يُزَارُ وَلَا يَزُورُ وَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْقَمَرِ؛ إِذَا طَلَعَ أَضَاءَ الظُّلْمَةَ، وَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الشَّمْسِ؛ إِذَا طَلَعَتْ أَنَارَتِ. [2]

وَصَفَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَمَدَحَهُ بِآيَاتِهِ، وَوَصَفَ فِيهِ آثَارَهُ، وَأَجْرىٰ مَنَازِلَهُ.

فَهُوَ الْكَرِيمُ حَيّاً، وَالشَّهِيدُ مَيِّتاً؛ [3]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: على در آسمان هفتم، مانند خورشيد ـ در روز ـ روى زمين است، و در آسمان دنيا به ماه در شب مى‌ماند.

---

۱. در «امالى» و «بحار»، «أُدْخِلْتُ» ضبط است.

۲. در «بحار»، «أنارت الدُّنيا» ضبط است.

۳. امالى صدوق: ۸ ـ ۹، مجلس ۲، حديث۷؛ بحار الأنوار ۳۹: ۳۷، ۳۸، حديث ۷.

خدا سهمی از فضل را به علی ارزانی داشت که اگر بر اهل زمین توزیع شود، آنان را کفایت‌کند. و فهمی از فهم را به علی داد که اگر بر اهل زمین تقسیم گردد آنها را بس باشد.

نرمی او به انعطافِ لوط شبیه است، خُلق او به خوی یحیی می‌ماند، زهدش به پارسایی ایّوب، سخاوتش به بخشندگی ابراهیم، بهجت او به شادی سلیمان بن داود، قوّت او به نیرومندی داود.

بر هر یک از سراپرده‌های بهشت نامی برای او مکتوب است که پروردگارم مرا بدان مژده داد و برایش نزد من بشارت است.

علی نزد خدای حق از ستودگان و پیش فرشتگان از پاکان است، وی خواص و گزیده‌ام و نمود و چراغم و سپر و رفیقم می‌باشد. پروردگارم مرا به او انس داد.

از خدا خواستم جانش را قبل از من نستاند، و پس از من او را شهید از دنیا ببرد.

به بهشت درآمدم، دیدم حوریان علی بیشتر از برگ درختان‌اند و قصرهایش به شمار آدمیان.

علی از من است و من از علی‌ام. هرکه علی را دوست بدارد، دوستدار من است.

حُبّ علی نعمت است و پیروی از او فضیلتی است که فرشتگان بدان اقرار دارند، و جنّیان صالح در برش گرفته‌اند.

پس از من، جنبنده‌ای بر زمین گام ننهاد مگر اینکه علی از نظر عزّت و افتخار و راه و رسم، از او گرامی تر است.

علی، درشت‌خو و عجول نیست. در فساد، سهل‌انگار نمی‌باشد و خیره‌سری و عناد نمی‌ورزد.

زمین، علی را برداشت و گرامی‌اش داشت، از شکم زنی پس از من شخصی باکرامت‌تر از او خارج نشد، در منزلی فرود نیامد مگر اینکه با خود برکت آورد.

خدا حکمت را بر دل علی نازل کرد و ردای فهم را بر او پوشاند.

ملائکه با او همدم‌اند و او آنها را نمی‌بیند، اگر پس از من به احدی وحی می‌شد، همو بود.

خدا به علی محافل را زینت می‌بخشد، لشکرها را بدو گرامی می‌دارد، سرزمین‌ها را به او سرسبز می‌سازد، سربازان را به او عزّت می‌دهد.

مَثَلِ علی مَثَلِ خانهٔ خدا (کعبه) است، زیارت می‌شود و زیارت نمی‌کند؛ مَثَلِ او مَثَل ماه است، هرگاه طلوع کند، ظلمت را می‌برد؛ مَثَلِ او مَثَل خورشید است، هرگاه برآید، روشن می‌سازد.

خدا علی را در قرآن توصیف کرد و به آیاتش ستود و در علی آثارش را بیان داشت و منازلش را جاری ساخت.

علی تا زنده باشد، کریم است و چون بمیرد، شهید می‌میرد.

حدیث (۷۳)

[ماجرایی شگفت از توانمندی امام علیه‌السلام]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه‌الله.

صفّار رحمه‌الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد علی بن خالد، از یعقوب بن یزید، از عبّاس وَرّاق، از عثمان بن عیسی، از ابن مُسْکان، گفت:

حَدَّثَنِي لَيْثُ الْمُرَادِيُّ عَنْ سَدِيرٍ بِحَدِيثٍ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: إِنَّ لَيْثَ الْمُرَادِيَّ حَدَّثَنِي عَنْكَ بِحَدِيثٍ. فَقَالَ: وَمَا هُوَ؟

قُلْتُ: أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ كُنْتَ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي سَقِيفَةِ بَابِهِ إِذْ مَرَّ أَعْرَابِيٌّ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ عَالِمِ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَأَقْبَلَ يُحَدِّثُ عَنِ الْكَهَنَةِ وَالسَّحَرَةِ وَأَشْبَاهِهِمْ.

فَلَمَّا قَامَ الأَعْرَابِيُّ، قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَلٰكِنْ أُخْبِرُكَ عَنْ عَالِمِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ يَذْهَبُ إِلَىٰ مَطْلَعِ الشَّمْسِ وَيَجِيءُ فِي لَيْلَةٍ، وَأَنَّهُ ذَهَبَ إِلَيْهَا لَيْلَةً فَأَتَاهَا فَإِذَا رَجُلٌ مَعْقُولٌ بِرِجْلٍ، وَإِذَا عَشَرَةٌ مُوَكَّلُونَ بِهِ، أَمَّا فِي الْبَرْدِ فَيَرُشُّونَ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَيُرَوِّحُونَهُ، وَأَمَّا فِي الصَّيْفِ فَيَصُبُّونَ عَلَىٰ رَأْسِهِ الزَّيْتَ وَيَسْتَقْبِلُونَ بِهِ عَيْنَ الشَّمْسِ.

فَقَالَ لِلْعَشَرَةِ: مَا أَنْتُمْ؟ وَمَا هٰذَا؟

فَقَالُوا: لَا نَدْرِي إِلَّا أَنَّا مُوَكَّلُونَ،[1] فَإِذَا مَاتَ مِنَّا وَاحِدٌ أَخْلَفَهُ[2] آخَرُ.

فَقَالَ لِلرَّجُلِ: مَا أَنْتَ؟

فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ عَالِماً فَقَدْ عَرَفْتَنِي، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ عَالِماً فَلَسْتُ أُخْبِرُكَ.

فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ فُرَاتِكُمْ، فَقُلْتُ: فُرَاتُنَا فُرَاتُ الْكُوفَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ فُرَاتُكُمْ فُرَاتُ الْكُوفَةِ، وَلَوْلَا أَنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُشَهِّرَكَ دَقَقْتُ عَلَيْكَ بَابَكَ.

فَسَكَتَ.[3]

ابن مُسکان می‌گوید: لیث مرادی از سَدیر حدیثی را برایم باز گفت. نزد سَدیر رفتم وگفتم: لیث مرادی حدیثی را از تو برایم بیان داشت. پرسید: کدام حدیث؟

---

۱. در «بحار»، «موکّلون به» ضبط است.

۲. در «بصائر» و «بحار»، «خَلَفَهُ» ضبط است.

۳. بصائر الدرجات ۱: ٤۰۰، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار ۲۵: ۳۷۱، حدیث ۲۰.

گفتم: از تو به من خبر داد که با امام باقر علیه السلام در ایوان جلو در خانه‌اش بودی که یک اَعرابی از اهل یمن از آنجا گذشت. امام باقر علیه السلام از عالِم اهل یمن از او پرسید. وی پیش آمد و از کاهنان و ساحران و نظایر آنها سخن گفت.

چون اَعرابی برخاست، امام باقر علیه السلام به او فرمود: لیکن من از عالم اهل مدینه تو را خبر می‌دهم. وی در یک شب به جای برآمدن خورشید می‌رود و باز می‌آید. شبی سوی آن رفت و به آنجا درآمد، ناگهان [دید] مردی را به پایش بسته‌اند و ده نفر بر او موکَّل‌اند. در [سوز] سرما روی او آب می‌ریزند و بادش می‌زنند، و در تابستان [و سوز گرما] بر سرش روغن زیتون می‌ریزند و رو به روی چشمهٔ خورشیدش می‌نشانند.

وی از آن ده نفر پرسید: شما کیستید و این چه جریانی است؟

گفتند: نمی‌دانیم. ما را بر این کار گماشته‌اند. هرگاه یکی از ما بمیرد، دیگری جای او را می‌گیرد.

از آن مرد پرسید: تو که‌ای؟

وی پاسخ داد: اگر عالمی، مرا می‌شناسی و اگر عالم نیستی، خبرت ندهم.

چون از فرات شما بازگشت (گفتم: فرات ما، فرات کوفه!) فرمود: آری، فرات شما، فرات کوفه، خوش ندارم شهرهٔ آفاقت کنم وگرنه در خانه‌ات را می‌کوبیدم.

وی [= سَدیر] ساکت شد.

[یادآوری]

فاعل «فسکت» (ساکت شد) شخص «سَدیر» است که از وی سؤال شد.

حدیث (۷۴)

[چگونگی آگاهی امام علیه السلام به حوادث و رویدادها]

بصائر الدرجات، اثر صفّار رحمه الله.

صفّار رحمه الله می‌گوید: برای ما حدیث کرد محمّد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از حَکَم بن حسین حَنّاط، از حَرْث بن مُغیره و ابوبکر حَضْرَمی، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

مَا يَحْدُثُ فِيكُمْ [1] حَدَثٌ إِلَّا عَلِمْنَاهُ.

قُلْتُ: كَيْفَ ذٰلِكَ؟

قَالَ: يَأْتِينَا بِهِ رَاكِبٌ [2]؛ [3]

ماجرایی در میان شما رخ نمی‌دهد مگر اینکه ما آن را می‌دانیم.

پرسیدم: چگونه این کار صورت می‌گیرد؟

فرمود: سواری [فرشته یا جن یا...] آن را برای ما می‌آورد.

حدیث (۷۵)

[شماری از فضایل اهل بیت علیهم السلام]

تفسیر فرات کوفی، اثر فرات بن ابراهیم رحمه الله.

فضل بن یوسف قَصَبانی ـ به طور معنعن [4] ـ از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

---

۱. در «الإختصاص: ۳۱٤» و در «بحار الأنوار» واژهٔ «قِبَلَکُم» ضبط است.

۲. در مآخذ، جملهٔ پایانی روایت، چنین است: یأتینا به راکبٌ یَضْرِبُ.

۳. بصائر الدرجات ۱: ۳۹٦، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۲٦: ۱۵۱، حدیث ۳۷.

٤. هرگاه در سند روایت (به جای «حَدَّثَنا، اَخبرنا و حَدَّثني، سَمِعْتُ ... ») پیش از نام راوی حرف «عن» قرار گیرد (یعنی عن فلان، عن فلانی، عن فلان ... باشد) حدیث را «مُعَنْعَن» می‌نامند.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ شَرَّفَهُمُ اللّٰهُ بِكَرَامَتِهِ، وَأَعَزَّهُمْ بِهُدَاهُ، وَاخْتَصَّهُمْ لِدِينِهِ، وَفَضَّلَهُمْ بِعِلْمِهِ، وَاسْتَحْفَظَهُمْ وَأَوْدَعَهُمْ عِلْمَهُ عَلىٰ غَيْبِهِ.

فَهُمْ عِمَادٌ لِدِينِهِ، شُهَدَاءُ عَلَيْهِ، وَأَوْتَادٌ فِي أَرْضِهِ، قُوَّامٌ بِأَمْرِهِ.

بَرَأَهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ، أَظِلَّةٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ.

نُجَبَاءُ فِي عِلْمِهِ، اخْتَارَهُمْ وَانْتَجَبَهُمْ وَارْتَضَاهُمْ فَجَعَلَهُمْ عَلَماً لِعِبَادِهِ وَأَدِلَّاءَ لَهُمْ عَلىٰ صِرَاطِهِ.

فَهُمُ الأَئِمَّةُ الدُّعَاةُ، وَالْقَادَةُ الْهَادِيَةُ، وَالْقُضَاةُ الْحُكَّامُ، وَالنُّجُومُ الأَعْلَامُ، وَالأُسْرَةُ الْمُتَخَيَّرَةُ، وَالْعِتْرَةُ الْمُطَهَّرَةُ، وَالأُمَّةُ الْوُسْطىٰ، وَالصِّرَاطُ الأَعْلَمُ، وَالسَّبِيلُ الأَقْوَمُ، زِينَةُ النُّجَبَاءِ، وَوَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ.

وَهُمُ الرَّحِمُ الْمَوْصُولَةُ، وَالْكَهْفُ الْحَصِينُ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَنُورُ أَبْصَارِ الْمُهْتَدِينَ.

وَعِصْمَةٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِمْ، وَأَمْنٌ لِمَنِ اسْتَجَارَ بِهِمْ، وَنَجَاةٌ لِمَنْ تَبِعَهُمْ.

يَغْتَبِطُ مَنْ وَالَاهُمْ، وَيَهْلِكُ مَنْ عَادَاهُمْ، وَيَفُوزُ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ.

وَالرَّاغِبُ مِنْهُمْ مَارِقٌ، وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ.

وَهُمُ الْبَابُ الْمُبْتَلىٰ بِهِ؛ مَنْ أَتَاهُ نَجَا، وَمَنْ أَبَاهُ هَوىٰ.

حِطَّةٌ لِمَنْ دَخَلَهُ، وَحُجَّةٌ عَلىٰ مَنْ تَرَكَهُ.

إِلَى اللّٰهِ يَدْعُونَ، وَبِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، وَبِكِتَابِهِ يَحْكُمُونَ، وَبِآيَاتِهِ يَرْشُدُونَ.

فِيهِمْ نَزَلَتْ رِسَالَتُهُ، وَعَلَيْهِمْ هَبَطَتْ مَلَائِكَتُهُ، وَإِلَيْهِمْ نَفَثَ الرُّوحُ الأَمِينُ فَضْلاً مِنْهُ وَرَحْمَةً، وَآتَاهُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ.

فَعِنْدَهُمْ ـ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ ـ مَا يَلْتَمِسُونَ وَيَفْتَقِرُ إِلَيْهِ وَيَحْتَاجُ إِلَيْهِ؛ مِنَ الْعِلْمِ الشَّاقِّ، وَالْهُدىٰ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَالنُّورِ عِنْدَ دُخُولِ الظُّلَمِ.

فَهُمُ الْفُرُوعُ الطَّيِّبَةُ، وَالشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ، وَمَعْدِنُ الْعِلْمِ، وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ، وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ.

فَهُمْ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَالْبَرَكَةِ، أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً؛ (۱)

ای مردم، خاندان پیامبرتان را خدا به کرامتش شرافت بخشید، به هدایتش عزیز ساخت، به دین خویش اختصاصشان داد، به علمش آنها را برتری داد، آنان را امانت‌دار قرار داد و علم غیب خویش را به آنها سپرد.

آنان ستون دین خدایند و شاهدان بر خلق او و استوانه‌های زمین و به‌پا دارندگان امر خدا.

خدا آنان را پیش از خلق آفرید، اَظِلّه‌ای (۲) در سمت راست عرش.

آنان علیهم‌السلام در علم الهی، ممتاز و ارجمندند. خدا آنان را اختیار و انتخاب کرد و پسندید و برگزید و شاخص بندگان و راهنمای بر صراط خویش قرار داد.

آنان علیهم‌السلام امامانِ دعوتگر و رهبرانِ هدایتگرند؛ قاضیان حاکمان، ستارگان راهنما، خاندانِ خدا محور، عترت پاک، اُمّت میانه، شاهراه، راه و رسمِ پایدار، زینت باشرفان و وارثانِ پیامبران.

آنان علیهم‌السلام خویشاوند اهل صله‌اند و دژی نفوذناپذیر برای مؤمنان و نور چشم هدایت یافتگان.

برای آن که به ایشان پناه آورد، حفاظ اند و برای آن که از ایشان پناهندگی بخواهد، سرای امن و برای آنها که ایشان را بپیروند، مایهٔ نجات.

---

۱. تفسیر فرات کوفی: ۳۳۷ ـ ۳۳۸، حدیث ٤٦٠؛ بحار الأنوار ۲٦: ۲۵۵ ـ ۲۵٦، حدیث ۳۱.

۲. اَظِلّه جمع «ظِلّ» (شبح، سایه) است. در اصطلاح، عالَم اَظِلّه به معنای عالَم اَرواح، عالَم ذَرّ، عالَم اَشباح، عالَم مُجرَّدات و... به کار می‌رود.

هرکه آنان را دوست بدارد، شاد و خشنود می‌شود، و هرکه با ایشان دشمنی ورزد، از بین می‌رود و هرکه به آنها تمسّک جوید، رستگار می‌گردد.

روی گردان از آنها، از دین بیرون می‌افتد و آن که با آنان همراه باشد به مقصد می‌رسد.

آنان علیهم‌السلام باب ابتلا و امتحان الهی‌اند؛ هرکه به در خانهٔ آنها آید، نجات می‌یابد و هرکه خودداری ورزد، سقوط می‌کند.

آنان علیهم‌السلام مایهٔ آمرزش گناهانِ کسانی‌اند که دست به دامان آنها شوند و حجّت‌اند بر کسانی که ترکشان کنند.

آنان علیهم‌السلام سوی خدا فرا می‌خوانند و امر خدا را به کار می‌بندند و به کتاب خدا حکم می‌کنند و به آیاتش رهنمون می‌شوند.

رسالت خدا در میان آنها نازل شد، فرشتگان خدا بر ایشان فرود می‌آیند، روح الأمین (جبرئیل) فضل و رحمت خدا را بر آنها دمید و به آنان علیهم‌السلام معارفی داده شد که به هیچ یک از جهانیان داده نشد.

نزد آنان ـ خدا را شکر ـ آنچه بخواهید و بدان نیاز دارید هست؛ علم شاق و هدایت از گمراهی و نور در تاریکی.

آنان علیهم‌السلام شاخسارهای پاک و دل‌پذیر و درخت مبارک و معدنِ علم و نهایتِ حلم (و خرد) و جایگاه رسالت و محلّ آیند و روندِ ملائکه‌اند.

آنان علیهم‌السلام اهل بیت رحمت و برکت‌اند. خدا پلیدی را از آنها زدود و پاک و پاکیزه‌شان ساخت.

اَخبار فضیلتِ آرامگاه‌ها و زیارات آنان علیهم‌السلام

حدیث (۷۶)

[شرف یافتن مدینه به قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کوفه به قبر علی علیه‌السلام و خبر دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به قتل و قاتلش]

فرحة الغری، اثر سیّد سلیل، [۱] عبدالکریم بن احمد بن طاووس رحمه‌الله.

سیّد بن طاووس رحمه‌الله می‌گوید: در کتابی از حسن بن حسین بن طحّال مقدادی دیدم، گفت: خَلَف از سَلَف از ابن عبّاس روایت کردند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود:

یَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عزّوجلّ عَرَضَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ فَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ مِنْهَا السَّمَاءُ السَّابِعَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ، ثُمَّ السَّمَاءُ الرَّابِعَةُ فَزَيَّنَهَا بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، ثُمَّ السَّمَاءُ الدُّنْيَا فَزَيَّنَهَا بِالنُّجُومِ، ثُمَّ أَرْضُ الْحِجَازِ فَشَرَّفَهَا بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ، ثُمَّ أَرْضُ الشَّامِ فَشَرَّفَهَا [۲] بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ أَرْضُ طَيْبَةَ فَشَرَّفَهَا بِقَبْرِي، ثُمَّ أَرْضُ كُوفَانَ فَشَرَّفَهَا بِقَبْرِكَ يَا عَلِيُّ.

فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُقْبَرُ [۳] بِكُوفَانِ الْعِرَاقِ؟

فَقَالَ: نَعَمْ يَا عَلِيُّ، تُقْبَرُ بِظَاهِرِهَا قَتْلاً بَيْنَ الْغَرِيَّيْنِ وَالذَّكَوَاتِ الْبِيضِ، يَقْتُلُكَ شَقِيُّ هٰذِهِ الأُمَّةِ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ.

---

۱. واژهٔ سلیل، بیشتر به صورت مُضاف به کار می‌رود و به معنای فرزند می‌باشد؛ مانند: «سلیل الشّجرة النُّبوَّة» (فرزند خاندان نبوت)، «سلیل الأَطائب» (زادهٔ پاکیزگان).
این واژه، به معنای ناب و خالص نیز آمده است.

۲. در «بحار»، «فَزَيَّنَهَا» ضبط است.

۳. در «بحار، جلد ۲۷» آمده است: أَقْبَرِي ... .

فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً، مَا عَاقِرُ نَاقَةِ صَالِحٍ عِنْدَ اللَّهِ أَعْظَمُ عِقَاباً مِنْهُ.
يَا عَلِيُّ، يَنْصُركَ مِنَ الْعِرَاقِ مِائَةُ أَلْفِ سَيْفٍ؛[1]

ای علی، خدای عزّوجلّ مودّت ما خاندان را بر آسمان و زمین عرضه داشت. اوّل آسمانی که آن را پذیرفت، آسمان هفتم بود، خدا آن را به عرش و کرسی آراست. سپس آسمان چهارم اجابت کرد، خدا آن را به «بیت المعمور» شرافت داد. پس از آن، آسمان دنیا پاسخ مثبت داد، خدا آن را به ستارگان مُزیّن ساخت. آن گاه زمین حجاز پذیرفت، خدا آن را به کعبه شرافت بخشید. سپس سرزمین شام بود، خدا آن را به «بیت المقدس» برتری داد. پس از آن، مدینه بود، خدا آن را به قبرِ من شرافت داد. سپس سرزمین کوفان[2] بود. خدا آن را به قبر تو ـ ای علی ـ ارجمند ساخت.

علی علیه‌السلام پرسید: ای رسول خدا، آیا در کوفانِ عراق دفن می‌شوم؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری، ای علی. روی آن زمین (میان دُرها و سنگ‌ریزه‌های سفید) به قتل می‌رسی و دفن می‌شوی. شقی‌ترین این امّت، عبدالرّحمان بن ملجم (لعنت خدا بر او باد) تو را به قتل می‌رساند.

سوگند به کسی که به حق مرا به عنوان پیامبر فرستاد، کیفر او چنان سخت و سنگین است که مجازات پی کنندهٔ ناقهٔ صالح ـ نزد خدا ـ از عقاب وی فراتر نیست.

ای علی، صد هزار جنگجو از عراق تو را یاری می‌کنند.

---

۱. فرحة الغری: ۲۷ـ۲۸؛ بحار الأنوار ۲۷: ۲۸۱، حدیث ٤ (و جلد ٤٢ ص۱۹۷، حدیث ١٦).
۲. نام قدیم کوفه.

حديث (۷۷)

[ثواب زيارت پيامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام]

الكافى، اثر كُلينى رحمه الله.

عدّه‌ای از اصحاب ما روايت می‌كنند از سَهْل بن زياد، از محمّد بن حسين، از محمّد بن اسماعيل، از صالح بن عُقْبَه، از زيد شَحّام كه گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: مَا لِمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟

قَالَ: كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ.

قَالَ، قُلْتُ: فَمَا لِمَنْ زَارَ أَحَداً مِنْكُمْ؟

قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛[1]

زيد شَحّام می‌گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدم: برای كسی كه رسول خدا را زيارت كند، چه پاداشی است؟

فرمود: به شخصی می‌ماند كه خدا را بالای عرش زيارت كرد.

پرسيدم: برای فردی كه يكی از شما را زيارت كند، چه؟

فرمود: ثواب كسی را دارد كه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زيارت كند.

حديث (۷۸)

[زيارت قبور امامان علیهم السلام اَدای وفای عهد نسبت به آنهاست]

الكافى، اثر كُلَينى رحمه الله.

در اين كتاب، ابو علی اشعری روايت می‌كند از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی وَشّاء كه گفت:

---

۱. الكافى ٤: ٥٨٥ ـ ٥٨٦، حديث ٥.

سَمِعْتُ الرِّضَا عليه‌السلام يَقُولُ: إنَّ لِكُلِّ إمَامٍ عَهْداً فِي عُنُقِ أوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ، وَإنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحُسْنِ الأدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ؛ فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَتَصْدِيقاً بِمَا رَغِبُوا فِيهِ كَانَ أئِمَّتُهُمْ شُفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ [1]

حسن بن علی وَشّاء می‌گوید: شنیدم امام رضا عليه‌السلام می‌فرمود: برای هر امامی در گردن اولیاء و شیعیانش عهدی است. از وفای کامل به عهد و اَدای نیک آن، زیارت قبور آنهاست؛ پس هرکه با میل و رغبت، آنان را زیارت نماید و آنچه را رغبت دارند تصدیق کند، ائمّه در روز قیامت، شفیعان آنها خواهند بود.

حدیث (۷۹)

[زیارت پنج تن عليهم‌السلام در حیات و ممات عامل رهایی از هول‌های قیامت]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

در این کتاب، ابو علی اَشعری روایت می‌کند [از محمّد بن عبدالجبّار] از محمّد بن سِنان، از محمّد بن علی ـ به طور مرفوع ـ که گفت:

قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: يَا عَلِيُّ، مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أوْ بَعْدَ مَوْتِي أوْ زَارَكَ فِي حَيَاتِكَ أوْ بَعْدَ مَوْتِكَ أوْ زَارَ ابْنَيْكَ فِي حَيَاتِهِمَا، أوْ بَعْدَ مَوْتِهِمَا ضَمِنْتُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أنْ أُخَلِّصَهُ مِنْ أهْوَالِهَا وَشَدَائِدِهَا حَتّىٰ أُصَيِّرَهُ مَعِي فِي دَرَجَتِي؛ [2]

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ای علی، هرکه مرا در زمان حیاتم یا پس از رحلتم زیارت کند یا تو را در زمان زندگی یا پس از وفات زیارت نماید یا دو فرزندت

---

۱. الکافی ٤: ٥٦٧، حدیث ٢؛ بحار الأنوار ٩٧: ١١٦، حدیث ١.

۲. الکافی ٤: ٥٧٩، حدیث ٢؛ بحار الأنوار ٩٧: ١٢٣، حدیث ٣٠(و ص١٤٢، حدیث ١٧).

(حسن و حسین) را در زمان حیات یا پس از درگذشت آن دو زیارت کند، ضمانت می‌کنم در روز قیامت، او را از هول‌ها و سختی‌ها برهانم تا اینکه با خودم همراه سازم و در درجهٔ خویش او را درآورم.

حدیث (۸۰)

[برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر امامان علیهم السلام و اهمیت زیارت آن حضرت؛ چرا که زائر آن حضرت خدا و فرشتگان‌اند]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

محمّد بن یحیی، از حَمْدان بن عثمان،[1] از عبدالله بن محمّد یمانی، از مَنیع بن حَجّاج، از یونس بن أبی وهب قَصْری که گفت:

دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَتَيْتُكَ وَلَمْ أَزُرْ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: بِئْسَ مَا صَنَعْتَ، لَوْلَا أَنَّكَ مِنْ شِيعَتِنَا مَا نَظَرْتُ إِلَيْكَ! أَلَا تَزُورُ مَنْ يَزُورُهُ اللَّهُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَتَزُورُهُ [الْأَنْبِيَاءُ وَيَزُورُهُ][2] الْمُؤْمِنُونَ؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا عَلِمْتُ ذٰلِكَ.

قَالَ: اعْلَمْ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ كُلِّهِمْ، وَلَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ، وَعَلَىٰ قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فُضِّلُوا؛[3]

---

۱. در «کافی» (نسخهٔ چاپ حاضر) و در «بحار الأنوار» (و در دیگر منابع) حَمْدانِ بن سلیمان، ضبط است، در «الکافی (دار الحدیث) ۹: ۳۲۲، پی‌نوشت ۱» خاطر نشان شده است که در بعضی از نسخه‌های کافی، حمدان بن عثمان، ضبط است.

۲. متن داخل کروشه از «کافی» اضافه گردید.

۳. الکافی ٤: ۵۷۹ ـ ۵۸۰ حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۹۷: ۲۵۷ ـ ۲۵۸، حدیث ۳.

یونس بن اَبی وَهْب می‌گوید: به مدینه درآمدم، نزد امام صادق علیه السلام رفتم، گفتم: فدایت شوم! در حالی پیش شما آمدم که امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نکردم.

فرمود: بد کاری کردی، اگر از شیعیان ما نبودی به تو اعتنا نمی‌کردم. آیا زیارت نکردی کسی را که خدا به همراه فرشتگان او را زیارت می‌کند و انبیا و مؤمنان به زیارتش می‌روند؟!

گفتم: فدایت شوم! این را نمی‌دانستم.

فرمود: بدان که امیرالمؤمنین ـ نزد خدا ـ از همهٔ ائمّه برتر است و ثواب اَعمال ائمّه برای اوست. ائمّه به قدر اعمالشان فضیلت یافتند.

حدیث (۸۱)

[ثواب سترگ زیارت حسین علیه السلام در روز عرفه و عید و دیگر ایام]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت است از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن اسماعیل، از صالح بن عُقْبَه، از بَشیر دَهّان که گفت:

قُلْتُ لأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام: رُبَّمَا فَاتَنِي الْحَجُّ فَأُعَرِّفُ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

فَقَالَ: أَحْسَنْتَ يَا بَشِيرُ، أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَتىٰ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ فِي غَيْرِ يَوْمِ عِيدٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِشْرِينَ حَجَّةً وَعِشْرِينَ عُمْرَةً مَبْرُورَاتٍ مَقْبُولَاتٍ، وَعِشْرِينَ حَجَّةً وَعُمْرَةً مَعَ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَدْلٍ.

وَمَنْ أَتَاهُ فِي يَوْمِ عِيدٍ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حَجَّةٍ وَمِائَةَ عُمْرَةٍ وَمِائَةَ غَزْوَةٍ مَعَ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَدْلٍ.

قَالَ، قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ لِي بِمِثْلِ الْمَوْقِفِ؟

قَالَ: فَنظَرَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا بَشِيرُ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَتَىٰ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ وَاغْتَسَلَ مِنَ الْفُرَاتِ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً بِمَنَاسِكِهَا، وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ: وَغَزْوَةً؛[1]

بَشیر دَهّان می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: گاه حج از دستم می‌رود، عرفه را نزد قبر حسین عليه السلام می‌مانم و به اعمال آن می‌پردازم.

امام عليه السلام فرمود: آفرین بر تو باد ای بشیر! هر مؤمنی در غیر روز عید نزد قبر حسین عليه السلام آید و حقّ او را بشناسد، خدا برایش ۲۰ حجّ و ۲۰ عمرهٔ مقبول و پذیرفته و ۲۰ حجّ و عمره به همراه پیامبر مرسل یا امام عادل برایش می‌نویسد.

و اگر در روز عید به زیارت آن حضرت رود، برایش ۱۰۰ حج و ۱۰۰ عمره و ۱۰۰ جهاد به همراه پیامبر مرسل یا امام عادل می‌نگارد.

پرسیدم: چگونه این کار با وقوف در عرفات برابری می‌کند؟

امام عليه السلام شبیه شخص عصبانی به من نگریست، سپس فرمود: ای بشیر، مؤمن آن گاه که روز عرفه به زیارت قبر حسین عليه السلام رود، در فُرات غسل کند، سپس سوی آن حضرت رود، خدا برای هر گامی یک حج با تمام مناسک آن را می‌نویسد (در این میان امام سخنی گفت که ندانستم، فقط این را فهمیدم که فرمود: و یک جهاد).[2]

---

۱. الكافی ٤: ٥٨٠، حديث ١؛ بحار الأنوار ٩٨: ٨٥، حديث ١.

۲. شاید مقصود این باشد که: نمی‌دانم غزوه را فرمود یا فقط حج را فرمود (ق).

حدیث (۸۲)

[زیارت حسین علیه السلام در روز عاشورا به منزلهٔ زیارت خدا در عرش]

تهذیب الأحکام، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

از جعفر بن محمّد بن قولویه، از محمّد بن عبدالله بن جعفر حِمْیَری، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از ابن اَبی عُمَیر، از زید شَحّام، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَىٰ فِي عَرْشِهِ؛[1]

هرکه قبر حسین علیه السلام را در روز عاشورا (با شناخت حقّ آن حضرت) زیارت کند، مانند کسی است که خدای متعال را در عرش زیارت کند.

حدیث (۸۳)

خبری طریف در ثواب زیارت امام حسین علیه السلام

تهذیب الأحکام، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

از سعد بن عبدالله، از محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از اسماعیل قَمّاط، از بَشّار،[2] از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

مَنْ كَانَ مُعْسِراً فَلَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ حَجَّةُ الإِسْلَامِ، فَلْيَأْتِ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه السلام وَلْيُعَرِّفْ عِنْدَهُ، فَذٰلِكَ يُجْزِيهِ عَنْ حَجَّةِ الإِسْلَامِ.

أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ يُجْزِي ذٰلِكَ عَنْ حَجَّةِ الإِسْلَامِ إِلَّا لِلْمُعْسِرِ.

---

۱. تهذیب الأحکام ٦: ٥١، حدیث ۱۲۰؛ بحار الأنوار ۹۸: ۱۰۵، حدیث ۱۱.

۲. در «کامل الزیارات: ۱۷۳، حدیث ۱۲» ضبط سند، بدین گونه است: ... «عن محمّد بن سنان، عن أبی سعید قمّاط، عن یَسار...»؛ از محمّد بن سنان، از ابو سعید قمّاط، از یَسار... .

فَأَمَّا الْمُوسِرُ إِذَا كَانَ قَدْ حَجَّ حَجَّةَ الإِسْلَامِ فَأَرَادَ أَنْ يَتَنَفَّلَ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، فَمَنَعَهُ عَنْ ذٰلِكَ شُغُلُ دُنْيَا أَوْ عَائِقٌ، فَأَتَى الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي يَوْمِ عَرَفَةَ، أَجْزَأَهُ ذٰلِكَ عَنْ أَدَاءِ حَجَّتِهِ وَعُمْرَتِهِ، وَضَاعَفَ اللّٰهُ لَهُ بِذٰلِكَ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً.

قُلْتُ: كَمْ تَعْدِلُ حَجَّةً؟ وَكَمْ تَعْدِلُ عُمْرَةً؟

قَالَ: لَا يُحْصَى ذٰلِكَ.

قُلْتُ: مِائَةٌ؟

قَالَ: وَمَنْ يُحْصِي ذٰلِكَ؟

قُلْتُ: أَلْفٌ؟

قَالَ وَأَكْثَرُ.

ثُمَّ قَالَ: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ [۱]؛ [۲]

هرکه تنگدست باشد و برایش انجامِ حج فراهم نیاید، به زیارت قبر حسین عليه السلام برود و عرفه را در آنجا بماند [و اعمالش را انجام دهد] این کار او را از حجّة الإسلام کفایت می‌کند.

بدان که من نمی‌گویم این کار از حجّة الإسلام (حجّ واجب) کفایت می‌کند مگر برای شخص فقیر.

و امّا فردی که توانایی مالی دارد، هرگاه حجّ واجب را به جا آورده باشد و بخواهد حجّ و عمرهٔ مستحبّی برود و مشاغل دنیا یا مانعی وی را از آن باز دارد،

۱. سورهٔ ابراهیم (۱٤) آیهٔ ۳٤.

۲. تهذیب الأحکام ٦: ٥۰، حدیث ۱۱٤؛ بحار الأنوار ۹۸: ۸۹، حدیث ۲۱.

در روز عرفه به زیارت حسین برود، این کار او را از اَدای حجّ و عُمره بسنده است و خدا با این عمل، چندین برابر بر پاداش او می‌افزاید.

پرسیدم: زیارت حسین علیه‌السلام [در عرفه] با چند حجّ و چند عمره برابری می‌کند؟

فرمود: به شمار در نمی‌آید.

پرسیدم: صد تا.

فرمود: چه کسی آن را شمرد!

گفتم: هزار تا؟

فرمود: بیش از این مقدار.

سپس فرمود: «و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آنها را به شمار درآورید».

حدیث (۸۴)

[فضیلت زیارت امام حسین علیه‌السلام در شب جمعه]

از **کامل الزیارات**، اثر ابن قولویه رحمه‌الله.

از ابن قولویه رحمه‌الله روایت است که گفت: برایم حدیث کرد پدرم و برادرم و جماعتی از مشایخم (رحمت خدا بر آنها باد) از محمّد بن یحیی و احمد بن ادریس از احمد بن سلیمان نیشابوری،[1] از عبدالله بن محمّد یَمانی، از مَنیع بن حَجّاج، از یونس، از صفوان جَمّال که گفت:

---

١. سند کامل الزیارات، بدین‌گونه است: از محمد بن یحیی، از احمد بن ادریس، از حَمْدان بن سلیمان...

قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام لَمَّا أَتَى الْحَيْرَةَ: هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام؟
قُلْتُ: أَتَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟
قَالَ: وَكَيْفَ لَا أَزُورُهُ، وَاللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ وَمُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ، وَنَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ.
فَقَالَ صَفْوَانُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَفَأَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى أُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ؟
قَالَ: نَعَمْ يَا صَفْوَانُ، الْزَمْ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَتَكَسَّبْ ذٰلِكَ الْفَضْلَ [1]؛[2]

صَفوان جَمّال می‌گوید: امام صادق عليه السلام چون بـه «حِـيْرَه» آمـد، فـرمود: آيـا دوست داری به زيارتِ قبر حسين بيايی؟

پرسيدم: فدايت شوم! شما هم او را زيارت می‌كنی؟!

فرمود: چگونه زيارتش نكنم؟! در حالی كه در هر شب جمعه، خدا او را زيارت می‌كند! خدا به همراه فرشتگان و انبيا و اوصيا سويش فـرود مـی‌آيد (محمّد افضل انبيا و ما برترين اوصياييم).

صفوان گفت: فدايت شوم! آيا هر جمعه او را زيارت كنم تا زيارت پروردگار را درک كنم؟

فرمود: آری ای صفوان، قبر حسين را پيوسته زيارت كن و اين فضيلت را به دست آور.

۱. كامل الزيارات: ۱۱۲ ـ ۱۱۳، باب ۳۸، حديث ٤؛ بحار الأنوار ۹۸: ٦۰، حديث ۳۲.
۲. در «كامل الزيارات» و «بحار الأنوار» جملهٔ پايانی بـدين‌گونه است: «وتكتب لك زيـارة قـبر الحسين وذلك تفضيل».

حدیث (۸۵)

[آسمان‌ها و زمین‌ها و هر خلقِ آشکار و پنهان بر حسین علیه السلام گریستند]

از **کامل الزیارات**، اثر ابن قولویه رحمه الله.

از ابن قولویه رحمه الله روایت است که گفت: برایم حدیث کرد محمّد بن جعفر قرشی رَزّاز، از محمّد بن حسین بن اَبی خطّاب، از حسن بن علی بن اَبی عثمان، [۱] از عبدالجبّار نهاوندی، از ابو سعید، از حسین بن ثُوَیر بن اَبی‌فاخته و یونس بن ظَبْیان و ابو سَلَمه سَرّاج و مُفَضَّل بن عُمَر، همه‌شان گفتند:

سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام لَمَّا مَضىٰ بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ عَلَيْهِنَّ، وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ، وَمَنْ خَلَقَ رَبُّنَا، وَمَا يُرىٰ وَمَا لَا يُرىٰ؛ [۲]

شنیدیم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: چون حسین بن علی درگذشت، آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه (و آنچه در آنهاست و میان آنها و روی آنها زیر و رو می‌شود) و بهشت و دوزخ و آنچه پروردگار ما آفرید، و آنچه دیده می‌شود [۳] و آنچه از دیده ناپیداست، بر او گریستند.

---

۱. در «بحار الأنوار» همین‌گونه ضبط است، لیکن در «کامل الزیارات» آمده است: از حسن بن علی بن عثمان، ... .

۲. کامل الزیارات: ۸۰، باب ۲۶، حدیث ۵ (و ضمن حدیث ۲ ص۱۹۸)؛ بحار الأنوار ۴۵: ۲۰۵ ـ ۲۰۶، حدیث ۱۰.

۳. در شماری از منابع آمده است: «وما ينقلب في الجنّة والنار من خلق ربّنا» و مخلوقاتی که در بهشت و دوزخ، زیر و زبر می‌شوند.

حدیث (۸۶)

[گریۀ انس و جن و پرندگان و درندگان بر حسین علیه السلام]

از **کامل الزیارات** اثر ابن قولویه رحمه الله.

روایت است از محمّد بن جعفر مذکور، از محمّد بن حسین بن اَبی خَطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بَزیع، از ابو اسماعیل سرّاج، از یحیی بن مَعْمَر عَطّار، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام که فرمود:

بَكَتِ الإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالطَّيْرُ وَالْوَحْشُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام حَتّىٰ ذَرَفَتْ دُمُوعُهَا؛ (۱)

آدمی و پری، پرندگان و [حیات] وحش بر حسین بن علی علیه السلام گریستند تا آنجا که اشک‌هاشان سرازیر شد.

حدیث (۸۷)

[خبر دادن علی علیه السلام از قتل حسین علیه السلام و گریۀ آسمان و زمین بر او]

از **کامل الزیارات**، اثر ابن قولویه رحمه الله.

از ابن قولویه رحمه الله روایت است که گفت: برایم حدیث کرد پدرم، از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حِمْیَری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حَسَنی، از حسن بن حَکَم نَخَعی، از کثیر بن شهاب حارثی، گفت:

بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ أَميرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالرَّحْبَةِ إِذْ طَلَعَ الْحُسَيْنُ عليه السلام، قَالَ: فَضَحِكَ عَلِيٌّ عليه السلام حَتّىٰ بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللّٰهَ ذَكَرَ قَوْماً، فَقَالَ: ﴿فَمَا بَكَتْ

---

۱. کامل الزیارات: ۷۹، باب ۲۶، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۴۵: ۲۰۵، حدیث ۸.

عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾،[1] وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَيُقْتَلَنَّ هٰذَا وَلَتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ؛[2]

روزی در «رَحْبَه» نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم که ناگهان حسین علیه السلام نمایان شد. علی علیه السلام چنان خندید که دندان‌های کرسی‌اش آشکار گردید. سپس فرمود: خدا قومی را ذکر می‌کند، می‌فرماید: «آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و آنها از مهلت یافتگان نبودند». سوگند به آن که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، این فرزندم به قتل می‌رسد و آسمان و زمین بر او می‌گریند.

حدیث (۸۸)

[قتلِ حسین علیه السلام و ماجراهای پس از قتل او از زبان ابوذر]

از **کامل الزیارات**، اثر ابن قولویه رحمه الله.

روایت است از محمّد بن عبدالله بن علی ناقد، از عبدالرّحمان اَسْلَمی، از عبدالله بن حسین، از عُرْوَة بن زُبَیر که گفت:

سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَدْ أَخْرَجَهُ عُثْمَانُ إِلَى الرَّبَذَةِ، فَقَالَ لَهُ النَّاسُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَبْشِرْ فَهٰذَا قَلِيلٌ فِي اللّٰهِ.

فَقَالَ: وَمَا أَيْسَرَ هٰذَا! وَلٰكِنْ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام قَتْلاً ـ أَوْ قَالَ: ذُبِحَ ذَبْحاً ـ.

وَاللّٰهِ لَا يَكُونُ فِي الإِسْلَامِ بَعْدَ قَتْلِ الْخَلِيفَةِ أَعْظَمَ قَتِيلاً مِنْهُ.

---

۱. سورهٔ دخان (٤٤) آیهٔ ۲۹.

۲. کامل الزیارات: ۹۲، باب ۲۸، حدیث ۱۹؛ بحار الأنوار ٤٥: ۲۱۲، حدیث ۲۹.

وَإِنَّ اللَّهَ سَيَسُلُّ سَيْفَهُ عَلىٰ هٰذِهِ الأُمَّةِ لَا يَغْمِدُهُ أَبَداً، وَيَبْعَثُ نَاقِماً مِنْ ذُرِّيَّتِهِ فَيَنْتَقِمُ مِنَ النَّاسِ.

وَإِنَّكُمْ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَدْخُلُ عَلىٰ أَهْلِ الْبِحَارِ وَسُكَّانِ الْجِبَالِ وَالْغِيَاضِ وَالآكَامِ وَأَهْلِ السَّمَاءِ مِنْ قَتْلِهِ لَبَكَيْتُمْ ـ وَاللَّهِ ـ حَتّىٰ تَزْهَقَ أَنْفُسُكُمْ.

وَمَا مِنْ سَمَاءٍ تَمُرُّ [1] بِهِ رُوحُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَّا فَزِعَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَقُومُونَ قِيَاماً تَرْعُدُ مَفَاصِلُهُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَمَا مِنْ سَحَابَةٍ تَمُرُّ وَتَرْعُدُ وَتَبْرُقُ إِلَّا لَعَنَتْ قَاتِلَهُ.

وَمَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَتُعْرَضُ رُوحُهُ عَلىٰ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَلْتَقِيَانِ؛ [2]

آن روز که عثمان ابوذر را به «رَبَذه» تبعید کرد، مردم به او گفتند: ای ابوذر، مژده‌ات باد! در راه خدا [بیش از اینها را باید به جان خرید] این [آوارگی] اندک است [و به سرعت می‌گذرد].

ابوذر گفت: این رنج [برای من] بسی آسان است، لیکن شما چه می‌کنید آن گاه که حسین بن علی عليه السلام به گونه‌ای [ظالمانه] به قتل رسد یا گفت [ناجوانمردانه] ذبح شود؟!

والله ـ در اسلام ـ پس از قتل خلیفه [جانشین پیامبر صلى الله عليه وآله امام علی عليه السلام] قتلی بزرگ‌تر از آن نیست.

وخدا شمشیرش را بر این امّت می‌کشد وهرگز در غلاف نمی‌کند و انتقام‌جویی از ذریّه‌اش را برمی‌انگیزد و او از مردم انتقام می‌گیرد.

---

۱. در مآخذ «یَمُرُّ» ضبط است.

۲. کامل الزیارات: ۷۳ ـ ۷۴، باب ۲۳، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار ۴۵: ۲۱۹، حدیث ۴۷.

اگر می‌دانستید که [در آن روز] بر اهل دریاها و ساکنان کوه‌ها و بیشه‌ها و تپه‌ها و اهل آسمان از قتل آن حضرت، چه گذشت، به خدا سوگند، چنان می‌گریستید که جان می‌دادید.

روح حسین علیه السلام به هیچ آسمانی نگذشت مگر اینکه هفتاد هزار فرشته برایش دل نگران شدند، راست ایستادند، تا قیامت مفاصل آنها از ترس می‌لرزد.

هیچ ابری نمی‌گذرد و رعد و برق نمی‌زند مگر اینکه بر قاتل آن حضرت لعنت می‌فرستد.

هیچ روزی نیست مگر اینکه روح حسین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود و یکدیگر را دیدار می‌کنند.

حدیث (۸۹)

[ناچیزی زمین کعبه در برابر زمین کربلا]

کتاب ابو سعید، عباد عُصْفری رحمه الله (این کتاب از أُصول اصحاب است).

روایت است از عَمْرو بن یزید بَیّاع سابری، از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ أَرْضَ الْكَعْبَةِ قَالَتْ: مَنْ مِثْلِي وَقَدْ جُعِلَ بَيْتُ اللَّهِ عَلىٰ ظَهْرِي، يَأْتِينِي النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، وَجُعِلْتُ حَرَمَ اللَّهِ وَأَمْنَهُ.

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَنْ كُفِّي وَقِرِّي، فَوَعِزَّتِي مَا فَضْلُ مَا فُضِّلْتِ بِهِ فِيمَا أَعْطَيْنَا أَرْضَ كَرْبَلاءَ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ إِبْرَةٍ غُمِسَتْ فِي الْبَحْرِ، فَحَمَلَتْ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ.

وَلَوْ لَا تُرْبَةُ كَرْبَلَاءَ مَا فَضَّلْتُكِ، وَلَوْلَا مَا تَضَمَّنَتْ كَرْبَلَاءُ، مَا خَلَقْتُكِ وَلَا خَلَقْتُ الْبَيْتَ الَّذِي بِهِ افْتَخَرْتِ.

فَقِرِّي وَاسْتَقِرِّي وَكُونِي دَنِيّاً مُتَوَاضِعاً ذَلِيلاً مَهِيناً، غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ عَلىٰ

أَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَإِلَّا أَسَخْتُ بِكِ فِي بَيْتٍ فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛[۱]

زمین کعبه [با خود] گفت: کدام زمین مثل من است؟! خانهٔ خدا بـر پشـتم ساخته شد، مردم از هر طرف سوی من می‌آیند و حرم اَمنِ الهی قرار داده شدم.

خدای به آن وحی کرد: بس کن و آرام گیر! به عزّتم سوگند، فضلی که تو را بدان برتری بخشیدم در برابر آنچه به زمین کربلا ارزانی داشتیم، نیست مگر به اندازهٔ سوزنی که در دریا فرو رود و از آن آب [به خود] گیرد.

اگر تربت کربلا نبود، تو فضیلت نمی‌یافتی و اگر آنچه را زمین کربلا در بر گرفت نمی‌بود، تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای را که بدان افتخار می‌کنی خلق نمی‌کردم.

آرام گیر و در جای خود نشین و پست و فروتن و خوار و ذلیل باش، به خود نناز و بر زمین کربلا فخر مفروش وگرنه، تو را در یکی از خانه‌های دوزخ فرو می‌برم.[۲]

حدیث (۹۰)

[آفرینش زمین کربلا پیش از خلق زمین کعبه و قداست بخشیدن به آن]

کتاب ابو سعید، عباد عُصْفری رحمه الله.

در این کتاب، روایت است از عَمْرو بن [ثابت] اَبـی مـقدام،[۳] از پـدرش،

۱. الأُصول الستّة عشر: ۱۴۰ ـ ۱۴۱، حدیث ۴۲؛ کامل الزیارات: ۲۶۷، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۹۸: ۱۰۶ ـ ۱۰۷، حدیث ۳.

۲. بر اساس متن بحار، ترجمه چنین است: تو را در دل زمین فرو می‌برم و در دوزخ می‌اندازم.

۳. در «الأصول» ضبط بدین گونه است: «از عَمْرو، از پدرش» در «بحار الأنوار» آمده است: از ابو سعید عُصْفری، از عُمَر بن ثابت، از پدرش ... در «کامل الزیارات» می‌خوانیم: از عَمْرو بن ثابت، از پدرش ... .

از امام باقر علیه السلام که فرمود:

خَلَقَ اللَّهُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ أَرْضَ الْكَعْبَةِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ وَقَدَّسَهَا وَبَارَكَ عَلَيْهَا، فَمَا زَالَتْ قَبْلَ خَلْقِ اللَّهِ الْخَلْقَ مُقَدَّسَةً مُبَارَكَةً وَلَا تَزَالُ كَذٰلِكَ حَتّىٰ يَجْعَلَهَا اللَّهُ أَفْضَلَ أَرْضٍ فِي الْجَنَّةِ وَأَفْضَلَ مَنْزِلٍ وَمَسْكَنٍ يُسْكِنُ اللَّهُ فِيهِ أَوْلِيَاءَهُ فِي الْجَنَّةِ؛ (۱)

خدا بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه کعبه را بیافریند، زمین کربلا را آفرید و آن را مقدّس ساخت و مبارک کرد، و این زمین، پیش از آنکه خدا خلق را بیافریند، پیوسته مقدّس و مبارک بود و همواره چنین است تا خدا آن را برترین زمین در بهشت و بهترین منزل و مسکنی قرار دهد که خدا اولیایش را در بهشت، در آن ساکن می‌سازد.

حدیث (۹۱)

[تقدّس زمین کربلا و نور افشانی و مباهاتِ آن]

کتاب ابو سعید، عباد عُصْفری رحمه الله.

در این کتاب، از شخصی، از ابو جارود روایت است که گفت:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: اتَّخَذَ اللَّهُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ حَرَماً آمِناً مُبَارَكاً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ أَرْضَ الْكَعْبَةِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ، وَإِنَّهَا إِذَا بَدَّلَ اللَّهُ الْأَرَضِينَ رَفَعَهَا كَمَا هِيَ بِرُمَّتِهَا نُورَانِيَّةً صَافِيَةً، فَجُعِلَتْ فِي أَفْضَلِ رَوْضَةٍ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَأَفْضَلِ مَسْكَنٍ فِي الْجَنَّةِ، لَا يَسْكُنُهَا إِلَّا النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ ـ أَوْ قَالَ: أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ـ.

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۱۴۱، حدیث ۴۳؛ کامل الزیارات: ۲۶۸، حدیث ۴؛ بحار الأنوار ۵۴: ۲۰۲ ـ ۲۰۳، حدیث ۱۴۷ (و جلد ۹۸، ص۱۰۷، حدیث ۵).

وَإِنَّهَا لَتزْهَرُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ كَمَا تَزْهَرُ[1] الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ مِنَ الْكَوَاكِبِ لأَهْلِ الأَرْضِ، يَغْشىٰ نُورَهَا أَبْصَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ جَمِيعاً.

وَهِيَ تُنَادِي: أَنَا أَرْضُ اللّٰهِ الْمُقَدَّسَةُ، وَالطَّيِّبَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي تَضَمَّنَتْ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ وَسَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛[2]

امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: خدا ـ بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه زمین کعبه را بیافریند ـ زمین کربلا را حَرَمی اَمن و مبارک قرار داد. آن گاه که خدا زمین‌ها را دگرگون سازد، زمین کربلا را (نورانی و صاف) یکجا برمی‌دارد و این زمین در برترین باغ‌های بهشت و در بهترین مسکن‌های آن قرار می‌گیرد. در آن جز انبیا و رسولان (یا فرمود: پیامبران اولوا العزم) سکنا نمی‌گزینند.

این زمین بر باغ‌های بهشت نور می‌افشاند (چنان که ستارهٔ درخشان بر زمینیان پرتو می‌افکند) نور آن، نورِ چشمانِ همهٔ اهل بهشت را خیره می‌سازد.

زمین کربلا (در بهشت) ندا می‌زند: منم زمین مقدّس خدا و خاک پاکی که سیّدالشهدا و جوان اهل بهشت را در بر گرفت.

حدیث (۹۲)

[مقدار مسافت و مساحت حایرِ امام حسین علیه‌السلام و جای قبر او بوستانی از باغ‌های بهشت]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه‌الله.

روایت می‌کند عدّه‌ای از اصحاب ما، از سَهْل بن زیاد و احمد بن محمّد،

---

۱. در مآخذ، «یَزْهَرُ» ضبط است. در پی‌نوشت «مستدرک الوسائل ۱۰: ۳۲۳» یادآوری شده است که در نسخهٔ خطّی، «تزهر» ثبت است.

۲. الأُصول الستّة عشر: ۱۴۱ ـ ۱۴۲، حدیث ٤٤؛ بحار الأنوار ۹۸: ۱۰۸، حدیث ۱.

از حسن بن محبوب، از اسحاق بن عَمَّار، گفت:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام حُرْمَةٌ مَعْلُومَةٌ مَنْ عَرَفَهَا وَاسْتَجَارَ بِهَا أُجِيرَ.

قُلْتُ: صِفْ لِي مَوْضِعَهَا.

قَالَ: امْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ إِلىٰ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ قُدَّامِهِ، وَخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً عِنْدَ رَأْسِهِ، وَخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ، وَخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ.

وَمَوْضِعُ قَبْرِهِ مِنْ يَوْمَ دُفِنَ، رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْهُ مِعْرَاجٌ يُعْرَجُ مِنْهُ بِأَعْمَالِ زُوَّارِهِ إِلَى السَّمَاءِ.

وَلَيْسَ مِنْ مَلَكٍ وَلَا نَبِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالىٰ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام، فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَفَوْجٌ يَعْرُجُ؛ (۱)

اسحاق بن عَمّار می‌گوید: شنیدم آن حضرت (امام باقر یا امام صادق علیهما‌السلام) می‌فرمود: مکان قبر حسین علیه‌السلام حریم مشخصی دارد. هرکه آن را بشناسد و بدان پناه آورد، پناه داده می‌شود.

گفتم: جای آن را برایم بیان دار.

فرمود: از موضع کنونی قبر آن حضرت، ۲۵ ذرع از جلو، ۲۵ ذرع از بالا سر، ۲۵ ذرع از پایین پا، ۲۵ ذرع از پشت سر را اندازه بگیر [مساحتی که به دست می‌آید، حایر آن حضرت است].

---

۱. الکافی ٤: ٥٨٨، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ٩٨: ١١٠، حدیث ١٩.

محلّ قبر حسین علیه السلام - از روزی که در آن دفن شد - باغی از باغ‌های بهشت است. نردبانی در آن به‌پاست که از آن اعمال زایران آن حضرت را به آسمان بالا می‌برند.

هیچ فرشته‌ای و هیچ پیامبری در آسمان‌ها نیست مگر اینکه از خدای متعال می‌خواهند که به آنان اجازه دهد حسین علیه السلام را زیارت کنند؛ دسته‌ای از آنها (برای زیارت) فرود می‌آیند و دستهٔ دیگر (پس از زیارت) بالا می‌روند.

حدیث (۹۳)

[مقدم بودن زیارت امام حسین علیه السلام بر دیگر امامان]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

روایت می‌کند محمّد بن یحیی، از حَمْدان قَلانِسی، از علی بن محمّد حُضَیْنی، از علی بن عبدالله بن مروان، از ابراهیم بن عُقْبَه که گفت:

كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الثّالِثِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ زِيارَةِ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَعَنْ زِيارَةِ أَبِي الْحَسَنِ وَأَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِمُ السَّلامُ أَجْمَعِينَ).

فَكَتَبَ إِلَيَّ: أَبُو عَبْدِاللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ) **الْمُقَدَّمُ، وَهٰذا أَجْمَعُ وَأَعْظَمُ أَجْراً؛**[1]

ابراهیم بن عُقْبَه می‌گوید: به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و دربارهٔ زیارت حسین علیه السلام و زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام از آن حضرت پرسیدم.

امام علیه السلام برایم نوشت: زیارت حسین علیه السلام مقدّم است، و زیارت ابوالحسن و ابو جعفر، جامع‌تر و دارای پاداش بزرگ‌تر می‌باشد.

---

۱. الکافی ٤: ۵۸۳ ـ ۵۸٤، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۹۹: ۲، حدیث ۷.

[پیرامون برتر بودن زیارت امام کاظم علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام]

می‌گویم: مقصود از «ابوالحسن» و «ابو جعفر»، «امام کاظم علیه‌السلام» و «امام جواد علیه‌السلام» است.

علّت برتری زیارت این دو علیهماالسلام بر زیارت امام حسین علیه‌السلام این است که زیارت قبور امامان علیهم‌السلام دارای دو غایتِ داخلی (درونی) و خارجی (بیرونی) اند.

• انگیزهٔ داخلی این است که با روی آوردن به آنها و کسب فیض، نفسِ زائر کمال می‌یابد.

• انگیزهٔ خارجی، اظهار موالات برای آنان علیهم‌السلام و برائت جستن از دشمنان آنها می‌باشد.

این کار، هرگاه مانع شرعی در میان نباشد، امر مطلوبی است؛ زیرا موجب آوازه یافتنِ اَعلامِ حق [امامان علیهم‌السلام] می‌شود.

این مقصود، در زیارت امام کاظم علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام نسبت به زیارت امام حسین علیه‌السلام بهتر به دست می‌آید؛ زیرا هرکس به ولایت و امامت این دو امام علیه‌السلام قائل شود، ولایت و امامت همهٔ امامان پیش از آن دو را باور دارد.

به خلاف قائل شدن به امامت و ولایت امام حسین علیه‌السلام که مستلزم اعتقاد به امامان بعد ازآن حضرت نیست.

فرقه‌هایی‌اند که در ظاهر به امامت و ولایت امام حسین علیه‌السلام قائل‌اند و امامت بسیاری از امامان بعد از آن حضرت را برنمی‌تابند؛ مانند: کَیْسانیه،[1]

---

۱. کیسانیه (که اکنون منقرض‌اند و کسی بدین عقیده یافت نمی‌شود) به امامت محمد بن حنفیه قائل بودند. سید حمیری در آغاز از آنها بود و محمد بن حنفیه را همان مهدی می‌دانست که در ⇐

واقفیه،[1] فَطَحیه،[2] اسماعیلیه[3] (و دیگر طوایف شیعه).

⇐ «کوه رضوا» (از کوه‌های یمن یا کوهی در نزدیکی مکه) منزل گزید. کیسانیه پنداشتند که محمد حنفیه اسرار دین و علم تأویل و علوم باطنی را از دو برادرش حسن و حسین علیهما السلام فرا گرفت. اعتقاد به خیانتِ جبرئیل (اینکه به جای وحی به علی علیه السلام به محمّد صلی الله علیه و آله وحی را نازل کرد)، روا بودن بدا بر خدا، قائل شدن به تناسخ و حلول، تأویل ارکان شریعت از عقاید برخی از آنها به شمار آمده است.

در کتاب «پنج رساله اعتقادی: ۵۶۹» می‌خوانیم: «و مذهب کیسانیه آن است که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علی است و بعد از وی محمد بن الحنفیّه، و می‌گویند که غایب است و ظاهر خواهد شد و مهدی آخر الزّمان اوست».

گروهی از آنان، امامتِ حسن و حسین علیهما السلام را می‌پذیرند و پس از امام حسین علیه السلام به امامت محمد بن حنفیه معتقدند.

در «تاریخ علم کلام در ایران و جهان: ۱۲۵» آمده است: «مختار ثقفی در آغاز قیام خود، مردم کوفه را به امامت پسر سوم حضرت علی علیه السلام یعنی محمد بن حنفیّه دعوت می‌کرد و چون لقب مختار، کیسان بود این فرقه را ـ که به خود شیعه نام داده بودند ـ کیسانیه خواندند ...».

نیز گفته‌اند: بدان خاطر «کیسانیه» نام گرفتند که امام علی علیه السلام مختار را در کودکی «کَیِّس» خطاب کرد و یا گویند چون لقب کارگزار مختار، ابو عُمره «کیسان» بود، آنها را کیسانیه نامیدند.

سیاه جامگان (در دوران بنی عباس) ماجرایی دارد که به این گروه ارتباط می‌یابد.

این فرقه، به حدود دوازده گروه (مختاریه، کروبیه، ...) تقسیم شدند و دربارهٔ آنها اختلاف نظرهای فراوانی هست و عقایدی را به آنها نسبت داده‌اند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به، ده انتقاد و پاسخ پیرامون غیبت امام مهدی علیه السلام، ص ۸۱؛ فرهنگ علم کلام: ۱۹۴؛ فرهنگ فرق اسلامی: ۳۷۳ـ۳۷۵).

۱. واقفیه، گروهی‌اند که به امامتِ موسی بن جعفر علیه السلام متوقف شدند و گفتند که آن حضرت زنده است و نمی‌میرد تا آنکه باختر و خاور زمین را مالک شود (فرهنگ علم کلام: ۳٤).

۲. فطحیه (شش امامی‌ها) کسانی‌اند که پس از امام صادق علیه السلام فرزندش «عبدالله اَفطح» را امام دانستند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به، فرهنگ فرق اسلامی: ٦۵ـ٦٦).

۳. اسماعیلیه، نام عمومی فرقه‌هایی است که بعد از امام صادق علیه السلام به امامتِ اسماعیل (فرزند آن حضرت) یا به امامتِ محمد بن اسماعیل (نوهٔ آن حضرت) اعتقاد یافتند و نام‌های گوناگون دارند (باطنیه، قرامطه و ...) (فرهنگ فرق اسلامی: ٤۷).

وجه اینکه زیارت این دو امام علیهما السلام جامع‌تر است، همین نکته می‌باشد.

و از این مطلب به دست می‌آید که زیارت این دو امام علیهما السلام پاداش بزرگ‌تر نیز دارد.

امام جواد علیه السلام در حدیث دیگری به این راز اشاره می‌کند. از آن حضرت دربارهٔ زیارت امام حسین علیه السلام و زیارت امام رضا علیه السلام سؤال شد که کدام یک اَفضل است، فرمود:

زِيَارَةُ أَبِي أَفضَلُ وَذٰلِكَ أَنَّ أَبَا عَبدِاللّٰهِ عليه السلام يَزُورُهُ أُنَاس [كَثِيرٌ][1] وَأَبِي لَا يَزُورُهُ إِلَّا الخَوَاصُّ مِنَ الشِّيعَةِ؛[2]

زیارت پدرم اَفضل (برتر) است؛ زیرا حسین علیه السلام را تودهٔ مردم زیارت می‌کنند، امّا پدرم را جز خواصّ شیعه زیارت نمی‌کنند.

شایان ذکر است که افضل بودنِ زیارت از این جهت، مستلزم اَفضلیّت به طور مطلق نیست. هر کدام از زیارت‌ها ممکن است بر دیگری از جهت مخصوصی، دارای وجه فضیلتی باشد که در زیارت امام دیگر آن را نتوان یافت. از این رو، میان اخبار، تناقض و اختلافی وجود ندارد.

حدیث (۹۴)

[زیارت امام رضا علیه السلام برابر با هفتاد هزار حج]

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

در این کتاب، روایت می‌کند محمّد بن یحیی، از علی بن حسین نیشابوری،

---

۱. در بسیاری از مآخذ، از جمله در «کافی» و «بحار»، «كُلّ النّاس» ضبط است.

۲. المزار الکبیر: ٥٤٤؛ الکافی ٤: ٥٨٤، حدیث ۱؛ بحار الأنوار ۹۹: ۳۸ـ۳۹، حدیث ۳۵.

از ابراهيم بن احمد، از عبدالرّحمان بن سعيد مكّى، از يحيى بن سليمان مازنى، از امام كاظم عليه‌السلام كه فرمود:

مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ [عليه‌السلام] كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ كَسَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً.

قَالَ، قُلْتُ: سَبْعِينَ حَجَّةً؟!

قَالَ: نَعَمْ وَسَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ.

قَالَ، قُلْتُ: سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ؟!

قَالَ: رُبَّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ، مَنْ زَارَهُ وَبَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ.

فَقُلْتُ: كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ؟!

قَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَىٰ عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَأَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ:

فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ، فَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى عليهم‌السلام.

وَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ، فَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهم‌السلام.

ثُمَّ يُمَدُّ الطَّعَامُ[1] فَيَقْعُدُ مَعَنَا مَنْ زَارَ قُبُورَ الْأَئِمَّةِ.

إِلَّا[2] إِنَّ أَعْلَاهُمْ دَرَجَةً وَأَقْرَبَهُمْ حيوةً [حَبْوَةً (خ)]، زُوَّارُ وَلَدِي عَلِيٍّ؛[3]

---

١. در «امالى صدوق: ١٢٠» و برخى از منابع، عبارت «يَمُدُّ المِطْمَر» ضبط است، در «الشافى فى شرح الكافى ٢: ٣٢١، اثر ملا خليل قزوينى» و در «وسائل الشيعه ١٤: ٥٦٤» و در «بحار الأنوار ٩٧: ١٢٣» آمده است: «ثمّ يُمَدُّ الطَّعام».

در «جامع الأخبار: ٣٠، اثر شعيرى» مى‌خوانيم: ثمّ يُمَدُّ المِطْمَرَه (أى مطرف).

در «روضة المتقين ٥: ٣٩٢» واژه «مِطْمار» يا «مِطْمَر» أظهر دانسته شده است.

٢. در مآخذ «ألا» اعراب گذارى شده است.

٣. الكافى ٤: ٥٨٥، حديث ٤؛ بحار الأنوار ٩٩: ٣٥، حديث ١٧ (و ص ٤٢، حديث ٤٧).

هرکه قبر فرزندم، علی [امام رضا علیه السلام] را زیارت کند، برای وی ـ نزد خدا ـ مانند هفتاد حجّ مقبول پاداش هست.

گفتم: هفتاد حج!

فرمود: آری، هفتاد هزار حج.

گفتم: هفتاد هزار حج!

فرمود: بسا حجّی که مقبول نمی‌افتد. هرکه او را زیارت کند و شب را نزد آن حضرت بماند، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کند.

گفتم: مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کند!

فرمود: آری، هرگاه روز قیامت فرا رسد، چهار نفر از اوّلین و چهار نفر از آخرین بر عرش خدای رحمان‌اند:

چهار نفری که از اوّلین‌اند، عبارت‌اند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام.

چهار نفری که از آخرین‌اند، عبارت‌اند از: محمّد، علی، حسن، حسین (صلوات خدا بر ایشان باد).

سپس سفره را می‌اندازند؛ هرکه قبور ائمّه رازیارت کند، با ما بر سرِ آن سفره می‌نشینند.

جز اینکه [1] بالاترین درجه و بهترین هدیه را زائرانِ فرزندم علی دارند.

---

۱. براساس ضبط «اَلا» ترجمه چنین است: هان! به راستی که ... .

حدیث (۹۵)

چگونگی زیارت امام حسین علیه السلام و اصحاب آن حضرت

الکافی، اثر کُلَینی رحمه الله.

در این کتاب، روایت می‌کند عدّه‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمّد، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از حسین بن ثُوَیر، گفت:

كُنْتُ أَنَا وَيُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَأَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام وَكَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسَ، وَكَانَ أَكْبَرَنَا سِنّاً، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحْضُرُ مَجْلِسَ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ ـ يَعْنِي وُلْدَ الْعَبَّاسِ ـ فَمَا أَقُولُ؟

فَقَالَ: إِذَا حَضَرْتَ فَذَكَرْتَنَا فَقُلِ: «اللَّهُمَّ أَرِنَا الرَّخَاءَ وَالسُّرُورَ» فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَىٰ مَا تُرِيدُ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي كَثِيراً مَا أَذْكُرُ الْحُسَيْنَ عليه السلام فَأَيَّ شَيْءٍ أَقُولُ؟

فَقَالَ، قُلْ: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ»، تُعِيدُ ذٰلِكَ ثَلَاثاً؛ فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَبَا عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنَ عليه السلام لَمَّا قَضَىٰ بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَمَنْ يَتَقَلَّبُ[1] فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا، وَمَا يُرَىٰ وَمَا لَا يُرَىٰ، بَكَىٰ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ لَمْ يَبْكِ[2] عَلَيْهِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا هٰذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءِ؟

---

۱. در «کافی»، «يَنْقَلِبُ» ضبط است و ضبط فوق، یکی از نسخه بدل‌هاست.

۲. این واژه، «لم تَبْك» نیز ضبط است.

قَالَ: لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ الْبَصْرَةُ وَلَا دِمَشْقُ وَلَا آلُ عُثْمَانَ (عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ).

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزُورَهُ، فَكَيْفَ أَقُولُ؟ وَكَيْفَ أَصْنَعُ؟

قَالَ: إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه السلام فَاغْتَسِلْ عَلىٰ شَاطِئِ الْفُرَاتِ، ثُمَّ الْبَسْ ثِيَابَكَ الطَّاهِرَةَ، ثُمَّ امْشِ حَافِياً؛ فَإِنَّكَ فِي حَرَمٍ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ، وَعَلَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّعْظِيمِ لِلَّهِ عزّ وجلّ كَثِيراً، وَالصَّلَاةِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، حَتّىٰ تَصِيرَ إِلىٰ بَابِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

ثُمَّ تَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَزُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ.

ثُمَّ اخْطُ عَشْرَ خُطاً،[1] ثُمَّ قِفْ وَكَبِّرْ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً، ثُمَّ امْشِ إِلَيْهِ حَتّىٰ تَأْتِيَهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ، فَاسْتَقْبِلْ وَجْهَكَ بِوَجْهِهِ وَتَجْعَلُ الْقِبْلَةَ بَيْنَ كَتِفَيْكَ، ثُمَّ قُلْ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَتِيلَ اللَّهِ وَابْنَ قَتِيلِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَابْنَ ثَارِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وِتْرَ اللَّهِ الْمَوْتُورَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ، وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ، وَبَكىٰ لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ، وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَنْ خَلَقَ رَبُّنَا،[2] وَمَا يُرىٰ وَمَا لَا يُرىٰ.

---

۱. این واژه، «خُطَوات» نیز ضبط شده است.

۲. این واژه، «مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا» نیز ضبط شده است.

أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللّٰهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَتِيلُ اللّٰهِ وَابْنُ قَتِيلِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ ثَارُ اللّٰهِ وَابْنُ ثَارِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَتْرُ اللّٰهِ الْمَوْتُورُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَنَصَحْتَ وَوَفَيْتَ وَوافَيْتَ، وَجاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَمَضَيْتَ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيداً وَمُسْتَشْهَداً وَشاهِداً وَمَشْهُوداً.

أَنا عَبْدُ اللّٰهِ وَمَوْلاكَ وَفِي طاعَتِكَ وَالْوَافِدُ إِلَيْكَ، أَلْتَمِسُ كَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللّٰهِ وَثَباتَ الْقَدَمِ فِي الْهِجْرَةِ إِلَيْكَ، وَالسَّبِيلَ الَّذِي لَا يُخْتَلَجُ دُونَكَ مِنَ الدُّخُولِ فِي كَفالَتِكَ الَّتِي أُمِرْتَ بِها.

مَنْ أَرَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُمْ، بِكُمْ يُبَيِّنُ اللّٰهُ الْكَذِبَ، وَبِكُمْ يُباعِدُ اللّٰهُ الزَّمانَ الْكَلِبَ.

وَبِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ،[1] وَبِكُمْ يَمْحُو ما يَشاءُ وَبِكُمْ يُثْبِتُ.

وَبِكُمْ يَفُكُّ الذُّلَّ مِنْ رِقابِنا.

وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللّٰهُ تِرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ يُطْلَبُ بِها.

وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجارَها، وَبِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجارُ ثِمارَها، وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّماءُ قَطْرَها وَرِزْقَها، وَبِكُمْ يَكْشِفُ [اللّٰهُ] الْكَرْبَ،[2] وَبِكُمْ يُنَزِّلُ اللّٰهُ الْغَيْثَ.

وَبِكُمْ تُسَبِّحُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدانَكُمْ، وَتَسْتَقِرُّ جِبالُها عَنْ مَراسِيها.

إِرادَةُ الرَّبِّ فِي مَقادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ، الصّادِرُ عَمّا فُصِّلَ[3] مِنْ أَحْكامِ الْعِبادِ.

لُعِنَتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ، وَأُمَّةٌ خالَفَتْكُمْ، وَأُمَّةٌ جَحَدَتْ وَلايَتَكُمْ، وَأُمَّةٌ ظاهَرَتْ عَلَيْكُمْ، وَأُمَّةٌ شَهِدَتْ وَلَمْ تُسْتَشْهَدْ.

---

۱. در مآخذ «يختم اللّٰهُ» ضبط است.

۲. در مآخذ «يَكْشِفُ اللّٰهُ الكَرْبَ» ضبط است.

۳. اين واژه «فَصَلَ» نيز ضبط است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوَاهُمْ وَبِئْسَ وِرْدُ الْوَارِدِينَ، ﴿وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ﴾، [۱] ﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [۲]

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، أَنَا إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بَرِيءٌ ـ ثَلَاثاً ـ.

ثُمَّ تَقُومُ فَتَأْتِي ابْنَهُ عَلِيّاً وَهُوَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، فَتَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ عَلِيٍّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَابْنَ خَدِيجَةَ وَفَاطِمَةَ.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ ـ تَقُولُهَا ثَلَاثاً ـ.

أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ ـ ثَلَاثاً ـ.

ثُمَّ تَقُولُ [۳] فَتُومِئُ بِيَدِكَ إِلَى الشُّهَدَاءِ وَتَقُولُ:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ ـ ثَلَاثاً ـ فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فَلَيْتَ أَنِّي مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً.

ثُمَّ تَدُورُ فَتَجْعَلُ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام بَيْنَ يَدَيْكَ، فَصَلِّ سِتَّ رَكَعَاتٍ.

وَقَدْ تَمَّتْ زِيَارَتُكَ، وَإِنْ شِئْتَ فَانْصَرِفْ؛ [۴]

حسین بن ثُویر می‌گوید: من و یونس بن ظَبیان و مُفَضّل بن عُمَر و ابو سَلَمه سَرّاج، نزد امام صادق عليه السلام نشسته بودیم. سخن‌گوی ما یونس بود که بیش از ما سن داشت. پرسید: فدایت شوم! من در مجلس این قوم (یعنی فرزندان عبّاس) حضور می‌یابم، نظرتان چیست؟

---

۱. سورهٔ هود (۱۱) آیهٔ ۹۸.

۲. سورهٔ انعام (۶) آیهٔ ۴۵؛ سورهٔ صافّات (۳۷ آیهٔ ۱۸۲.

۳. در مآخذ، «تَقُومُ» ضبط است.

۴. الکافی ۴: ۵۷۵، حدیث ۲؛ کامل الزیارات: ۱۹۷ ـ ۲۰۰، حدیث ۲؛ بحار الأنوار ۹۸: ۱۵۱ ـ ۱۵۳، حدیث ۳.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه حاضر شدی و ما را یاد کردی، بگو: «خدایا، فراوانی و شادی را به ما بنمایان»، همانا تو آنچه را اراده کنی به انجام می‌رسانی.

پرسیدم: فدایت شوم، موارد فراوانی حسین علیه السلام را به یاد می‌آورم، چه چیزی بگویم؟

فرمود: سه بار بگو: «صلوات خدا بر تو باد ای ابو عبدالله»، همانا سلام از دور و نزدیک، به آن حضرت می‌رسد.

سپس امام علیه السلام فرمود: چون حسین علیه السلام درگذشت، آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آنها و میان آنهاست و مخلوقات خدا که در بهشت در حرکت‌اند و آنچه پیدا و پنهان است، بر آن حضرت گریستند مگر سه چیز که برای او اشک نریختند.

پرسیدم: فدایت شوم! این سه چیز کدام‌اند؟

فرمود: [مردمان] بصره و دمشق و آل عثمان (لعنت خدا بر ایشان باد) بر آن حضرت نگریستند.

گفتم: فدایت شوم! می‌خواهم او را زیارت کنم، چه بگویم؟ چه کار کنم؟

فرمود: وقتی به زیارت حسین علیه السلام رفتی، در کنار فرات غسل کن، سپس لباس پاکیزه‌ات را بپوش، آن گاه پیاده و با پای برهنه راه برو، چراکه در حرمی از حَرَم‌های خدا و رسول اویی، و بر تو باد تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید [1] و تعظیم فراوان برای خدا، و صلوات بر محمّد و اهل بیت آن حضرت تا اینکه به باب الحسین علیه السلام [درب حایر] درآیی.

---

۱. تکبیر، یعنی «اللّه أکبر» گفتن؛ تهلیل، یعنی «لا إله إلّا الله» گفتن؛ تسبیح، یعنی «سبحان اللّه» گفتن؛ تحمید، یعنی «الحمد للّه» گفتن.

سپس می‌گویی:

سلام بر تو ای حجّت خدا و فرزند حجّت او، سلام بر شما ای فرشتگان خدا و زائران فرزند نبیّ خدا.

آن گاه ده گام بردار، سپس بایست و سی بار تکبیر بگو. پس از آن، سوی حسین علیه‌السلام حرکت کن تا اینکه از پیش روی آن حضرت درآیی، رو به روی آن حضرت و پشت به قبله [بایست و] بگو:

سلام بر تو ای حجّت خدا و فرزند حجّت او، سلام بر تو ای کشتهٔ خدا و فرزند کشتهٔ او، سلام بر تو ای خون خدا و فرزندِ خون خدا، سلام بر تو ای خون از دست رفتهٔ خدا که در آسمان‌ها و زمین از آن خون‌خواهی نشد.

شهادت می‌دهم که خونت در سرای جاودان آرمید و برای آن سایبان‌های عرش لرزید و همهٔ خلایق برای آن گریست و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آنها و میان آنهاست و مخلوقات خدا که در بهشت و دوزخ جنب و جوش دارند و آنچه به چشم می‌آید و آنچه از دیده پنهان است، برای او گریه کردند.

شهادت می‌دهم که تو حجّت خدا و فرزند حجّت خدایی، و شهادت می‌دهم که تو کشتهٔ خدایی و فرزند کشتهٔ او، و شهادت می‌دهم که تو خون خدایی و فرزند خون خدا، و شهادت می‌دهم که تو خون انتقام ناگرفتهٔ خدایی که در آسمان‌ها و زمین برجای ماند.

و شهادت می‌دهم که [پیام خدا را] رساندی و اندرز دادی و به عهدی که خدا از تو ستاند و به پیمانی که تو با خدا بستی وفادار ماندی و در راه خدا جهاد

کردی، و در حال انجام وظیفه و بندگی خدا شهید شدی و شهادت [در راه خدا] از تو خواسته شد و تو شاهد خلق بودی و خدا و پیامبر ماجرایت را شاهد بودند.

من بندهٔ خدا و غلام توأم، از تو فرمان می‌برم و پیش تو آمدم و در هجرت سوی تو، کمال منزلت نزد خدا و ثبات قدم [در دین] را می‌طلبم و راه و روشی را خواهانم که آشفته و لرزان نباشد یعنی درآمدن در کفالت تو (کفالتی که بدان امر شدی).

هرکه [بندگی یا تقرّب سوی] خدا را بخواهد، باید از شما بیاغازد، به وسیلهٔ شما خدا دروغ‌ها را [دروغ‌هایی را که به خدا و اولیا و دین بستند] روشن می‌کند و سختی‌های دوران و فسادها و تنگناها را دور می‌سازد.

به شما خدا آغازید و به شما به پایان می‌رساند [مشیّت خدا از طریق شما به اجرا درمی‌آید] و به وسیلهٔ شما خدا آنچه را خواهد محو و اثبات می‌کند.

خدا به وسیلهٔ شما یوغ ذلّت را از گردن ما برداشت و ما را آزاد ساخت.

به وسیلهٔ شما خدا انتقام خون و ستمی را که بر هر مؤمنی رفته است، می‌ستاند.

به [فیض وجود] شما زمین درختان را می‌رویاند و درختان میوه می‌دهند، به برکت شما آسمان آب و رزق را فرود می‌آورد، به وسیلهٔ شما خدا گرفتاری‌ها را برطرف می‌سازد و باران می‌فرستد.

زمینی که بدن‌هایتان را برمی‌دارد، به برکت شما تسبیح می‌گوید [۱] و کوه‌ها

---

۱. علّامهٔ مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار ۹۸: ۱۵۶» می‌نویسد: مقصود از «زمین» همهٔ زمین یا جای استقرار ائمّه (در زندگی و پس از مرگ) در زمین است یا اینکه مراد، تسبیح ساکنان زمین (فرشتگان، آدمی و پری) می‌باشد.

⇐

[به یُمن وجودتان] در جای خویش استوارند.

ارادهٔ پروردگار در تقدیر امور (مقدّرات الهی) و جزئیّات احکام بندگان، سوی شما فرود می‌آید و از خانه‌های شما صدور می‌یابد.

نفرین بر اُمّتی باد که شما را کشتند و با شما مخالفت کردند و ولایت شما را برنتافتند و علیه شما همدست شدند. لعنت بر اُمّتی باد که شاهد ماجرا بودند و برایتان جان نفشاندند.

سپاس خدای را که دوزخ را مأوای آنها ساخت و بد جایگاهی است این مکان برای واردان «بد جایی است برای کسانی که در آن منزل یابند»، «و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است».

صلوات خدا بر تو باد ای ابو عبدالله، من از کسانی که با تو مخالفت ورزیدند، بیزاری می‌جویم (سه بار این را می‌گویی).

سپس برمی‌خیزی و نزد فرزندش علی (که در پایین پای او دفن است) می‌آیی و می‌گویی:

سلام بر تو ای فرزند رسول خدا، سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین، سلام بر تو ای فرزند حسن و حسین، سلام بر تو ای فرزند خدیجه و فاطمه.

صلوات خدا بر تو باد، لعنت خدا بر کسانی که تو را کشتند (این را سه بار می‌گویی).

من از قاتلان تو بیزارم (سه بار این را بر زبان می‌آوری).

⇐ در بعضی از نسخه‌های «من لا یحضره الفقیه» و «تهذیب الأحکام» و بیشتر نسخه‌های «الکافی» «تسیخ» ضبط است به معنای ثبات و استقرار، و این واژه، اَظهر است.

نيّت امر با اشاره به وسيلهٔ دست هنگام زيارت

پس از آن برمى‌خيزى [1] و با دست به شهدا اشاره مى‌كنى و مى‌گويى:

سلام بر شما باد (سه بار) به خدا رستگار شديد، كاش من هم با شما بودم و به رستگارى بزرگ مى‌رسيدم.

سپس دور مى‌زنى و قبر حسين عليه السلام را پيش رو قرار مى‌دهى و شش ركعت نماز مى‌گزارى.

با اين كار، زيارتت پايان مى‌يابد. اگر خواستى بازمى‌گردى.

حديث (۹۶)

[حكايت شگفتى در زمان علّامهٔ مجلسى رحمه الله]

از كتاب سيّدِ امير، محمّد حسين رحمه الله.

از كتاب سيّدِ جليل، اميرْ محمّد حسين بن امير محمّد صالح (نوهٔ مجلسى رحمه الله) [حكايتى نقل است كه] متن آن چنين است:

فَائِدَةٌ: مِنْ وَقَائِعِ نَيِّفٍ وَتِسْعِينَ.

إِنَّهُ وُجِدَتْ حَصَاةٌ فِي سَيْلِ وَادٍ مِنْ بَلْدَةِ تُسْتَرْ، مَنْقُوشٌ عَلَيْهَا هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ بِخَطٍّ أَحْمَرَ، فَأَرْسَلَهَا حَاكِمُ تِلْكَ الْبَلْدَةِ إِلىٰ حَضْرَةِ السُّلْطَانِ الْمَبْرُورِ الْمَغْفُورِ السُّلْطَانَ سُلَيْمَانَ (حَشَرَهُ اللّٰهُ مَعَ أَجْدَادِهِ الطَّاهِرِينَ) وَهُوَ أَرْسَلَهَا إِلىٰ جَدِّي الْعَلَّامَةِ رَفَعَ اللّٰهُ مَقَامَهُ - يَعْنِي الْمَجْلِسِي -.

وَقَدْ رَآهُ الْحُذَّاقُ مِنَ الْحَكَّاكِينَ وَالصَّاغَةِ وَأَصْحَابُ الصَّنَاعَاتِ، وَأَهْلُ الْفِطَانَةِ. وَبِالْجُمْلَةِ، شَاهَدَهَا أَكْثَرُ النَّاسِ، وَتَأَمَّلُوا فِي نَقْشِهَا، فَلَمْ يَجِدُوهَا إِلَّا مَجْبُولَةً

---

۱. اين عبارت، براساس ضبط «تَقُومُ» (كه در مآخذ آمده است) ترجمه شد.

عَلىٰ تِلْكَ الْحَالِ، بِحَيْثُ لَمْ يَكُنْ لِتَصَنُّعِ الصَّانِعِينَ فِيهَا مَجَالٌ.

وَالْكَلِمَاتُ الْمَكْتُوبَةِ عَلَيْهَا هٰذِهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، قُتِلَ الإمَامُ الشَّهِيدُ الْمَظْلُومُ، الْحُسَيْنُ بْنُ الإمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَكُتِبَ بِدَمِهِ ـ بِإِذْنِ اللَّهِ وَحَوْلِهِ ـ عَلىٰ كُلِّ أَرْضٍ وَحَصَاةٍ: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴾.[1]

قَالَ: ثُمَّ أَمَرَ السُّلْطَانُ بِنَصْبِهَا عَلَى الْفِضَّةِ وَتَزْيِينِهَا بِبَعْضِ الزِّينَةِ لِيُعَلِّقَهَا عَلىٰ عَضُدِهِ؛[2]

فایده‌ای از وقایع سال نهصد و اند هجری.

سنگ‌ریزه‌ای در سیل وادی شوشتر یافت شد که در آن به خطّ سرخ این کلمات نقش بسته بود. حاکم این شهر آن را به حضور سلطان مبرور مغفور، سلطان سلیمان (خدا او را با اجداد پاکش محشور سازد) فرستاد و سلطان آن را پیش جدّم علّامهٔ مجلسی (خدا مقامش را بلند گرداند) فرستاد.

اکثر حکّاکان و ریخته‌گران و اصحاب صناعات (صنعتگران) و اهل فطانت (تیزهوشان) آن را دیدند (و خلاصه بیشتر مردم آن را مشاهده کردند) و در نقش آن درنگ ورزیدند و جز این را نیافتند که این سنگ به همین حال، سرشت یافته است به گونه‌ای که جایی برای هنرنمایی صانعان در آن نمی‌ماند.

این کلمات بر آن مکتوب بود:

---

۱. سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۲۲۷.

۲. بخشی از این حکایت در کتاب «منهاج البراعه ٦: ١٠٤» آمده است.

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان؛ خدایی جز «اللّه» نیست، محمّد رسول خداست، علی ولیّ خدا می‌باشد، امام شهید مظلوم، حسین بن امام علیّ بن اَبی‌طالب به قتل رسید وبا خون وی ـ به اذن و قدرت خدا ـ بر هر زمین و سنگ‌ریزه‌ای نوشته شد: «به زودی ستمگران بدانند که چگونه زیر و زبر شوند».

سپس سلطان دستور داد آن سنگ‌ریزه را بر نقره سوار کنند و بیارایند تا به بازویش ببندد.

حدیث (۹۷)[1]

[حکایتِ دُرّ آسمانی]

میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید: این نقل با آنچه شیخ بهایی از پدرش (رحمت خدا بر هر دو باد) بیان می‌دارد، همسوست که گفت:

وُجِدَ دُرٌّ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ:

أَنَـا دُرٌّ مِـنَ السَّمَا نَـثَرُونِي ... يَـوْمَ تَـزْوِيجِ وَالِـدِ السِّبْطَيْنِ

كُنْتُ أَصْفىٰ مِنَ اللُّجَيْنِ بَيَاضاً ... صَبَغَتْنِي دِمَاءُ نَحْرِ الْحُسَيْنِ[2]

در زمین کربلا دُرّی یافتند که بر آن نوشته شده بود:

---

۱. در حاشیهٔ جزء پنجم، شماره‌های احادیث ثبت است و چندان مشخص نیست که این کار از سوی مؤلف صورت گرفته باشد.

از آنجا که پس از حدیث (۵۲) صفحه‌ای پاک شده است (و این کار در نسخهٔ شاگرد و شماره گذاری او نیز مشهود است) به نظر می‌رسد در این جزء، به جای صد حدیث، ۹۹ حدیث آمده است و حدیثی که بین حدیث (۵۲) و (۵۳) پاک گردیده با حدیث دیگر، جایگزین نشده است.

در نسخهٔ شاگرد مؤلف ﷺ این مطلب، در شمار احادیث نمی‌باشد و شیوهٔ بیان مؤلف ﷺ نیز آن را تأیید می‌کند.

۲. تسلية المجالس وزينة المجالس ۱: ۵۱۸؛ منهاج البراعه ۶: ۱۰۴.

ـمن دُرّ (مروارید) آسمانی‌ام که روز ازدواج پدرِ دو نوهٔ پیامبر، مرا فشاندند.
ـاز نقرهٔ خالص سفیدتر بودم، خون بُریدنِ سر حسین مرا رنگین ساخت.

حدیث (۹۸)

[دست بیعت با خدا]

از **مناقب آل ابی طالب**، اثر ابن شهر آشوب رحمه الله.

از کتاب «التخریج» از عامری به اِسناد از هُبَیْرَة بن مریم [بُرَیم] از ابن عبّاس روایت است که گفت:

رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ عَلىٰ بَابِ الْكَعْبَةِ وَكَفُّ جَبْرَئِيلَ فِـي كَفِّهِ، وَجَبْرَئِيلُ يُنَادِي: هَلُمُّوا إِلىٰ بَيْعَةِ اللَّهِ عزّوجلّ؛[1]

حسین عليه السلام را (پیش از آنکه رهسپار عراق شود) بر در کعبه دیدم در حالی که کف دست جبرئیل در کف آن حضرت بود و جبرئیل صدا می‌زد: بشتابید سوی بیعت خدای عزّوجلّ.

* * *

مصنّف این کتاب می‌گوید: چون توفیق ـکه بهترین رفیق است ـما را بدین جا کشاند تا اینکه به این مقام رسیدیم و روز نهم ربیع الأوّل پیش آمد، دوست دارم حدیثی را در فضیلتِ این روز بیاورم تا با این کار، در گروه کسانی درآیم که این روز را عید می‌گیرند.

و نیز تسلّی خاطری برای دوستانِ همدل و باوفایم از اخباری باشد که پیش از

---

۱. مناقب ابن شهر آشوب ٤: ٥٢ ـ ٥٣؛ بحار الأنوار ٤٤: ١٨٥، حدیث ١٢.

این، به گوششان خورد و در بردارندهٔ ذکر مصایب اهل بیت (صلوات خدا بر ایشان باد) بود.

از این رو می‌گوییم:

حديث (۹۹)

[پیرامون روز نهم ربیع الأول]

از **المحتضر**، اثر حسن بن سلیمان رحمه الله.

از حسن بن سلیمان روایت است که گفت: از خطّ شیخ فقیه، علی بن ظاهر واسطی نقل می‌کنم با اسناد متصل از محمّد بن علاء همدانی واسطی و یحیی بن محمّد بن جَریح بغدادی، گفتند:

تَنَازَعْنَا فِي ابْنِ الْخَطَّابِ فَاشْتَبَهَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ، فَقَصَدْنَا جَمِيعاً أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ الْقُمِّيَّ صَاحِبَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام بِمَدِينَةِ قُمَّ.

وَقَرَعْنَا عَلَيْهِ الْبَابَ، فَخَرَجَتْ إِلَيْنَا مِنْ دَارِهِ صَبِيَّةٌ عِرَاقِيَّةٌ، فَسَأَلْنَاهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: هُوَ مَشْغُولٌ بِعِيدِهِ، فَإِنَّهُ يَوْمُ عِيدٍ.

فَقُلْنَا: سُبْحَانَ اللّٰهِ! أَعْيَادُ الشِّيعَةِ أَرْبَعَةٌ: الأَضْحىٰ، وَالْفِطْرُ، وَالْغَدِيرُ، وَالْجُمُعَةُ.

قَالَتْ: فَإِنَّ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ يَرْوِي عَنْ سَيِّدِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام أَنَّ هٰذَا الْيَوْمَ هُوَ يَوْمُ عِيدٍ، وَهُوَ أَفْضَلُ الأَعْيَادِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ وَعِنْدَ مَوَالِيهِمْ.

قُلْنَا: فَاسْتَأْذِنِي لَنَا بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ، وَعَرِّفِيهِ بِمَكَانِنَا.

فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ وَأَخْبَرَتْهُ بِمَكَانِنَا، فَخَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ مُتَّزِرٌ بِمِئْزَرٍ لَهُ يَفُوحُ مِسْكاً، مُحْتَبٍ بِكِسَائِهِ يَمْسَحُ وَجْهَهُ.

فَأَنْكَرْنَا ذٰلِكَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ: لَا عَلَيْكُمَا، فَإِنِّي كُنْتُ اغْتَسَلْتُ لِلْعِيدِ.

قُلْنَا: أَوَ هٰذَا يَوْمُ عِيدٍ؟

قَالَ: نَعَمْ، وَكَانَ يَوْمَ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ.

قَالَا جَمِيعاً: فَأَدْخَلَنَا دَارَهُ، وَأَجْلَسَنَا عَلىٰ سَرِيرٍ لَهُ، وَقَالَ: إِنِّي قَصَدْتُ مَوْلَانَا أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام مَعَ جَمَاعَةِ إِخْوَتِي -كَمَا قَصَدْتُمَانِي- بِسُرَّ مَنْ رَأَىٰ، فَاسْتَأْذَنَّا بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَنَا، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ -صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ- فِي مِثْلِ هٰذَا الْيَوْمِ، وَهُوَ يَوْمُ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ.

وَسَيِّدُنَا عليه السلام قَدْ أَوْعَزَ إِلىٰ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ خَدَمِهِ أَنْ يَلْبَسَ مَا يُمْكِنُهُ مِنَ الثِّيَابِ الْجُدُدِ، وَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِجْمَرَةٌ يُحْرِقُ الْعُودَ بِنَفْسِهِ.

قُلْنَا: بِآبَائِنَا أَنْتَ وَأُمَّهَاتِنَا يَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، هَلْ تَجَدَّدَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ فِي هٰذَا الْيَوْمِ فَرَحٌ؟

فَقَالَ: وَأَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ هٰذَا الْيَوْمِ! وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ دَخَلَ فِي مِثْلِ هٰذَا الْيَوْمِ -وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ- عَلىٰ جَدِّي رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله.

قَالَ حُذَيْفَةُ: رَأَيْتُ سَيِّدِي أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَعَ وَلَدَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام يَأْكُلُونَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ يَتَبَسَّمُ فِي وُجُوهِهِمْ وَيَقُولُ لِوَلَدَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ:

كُلَا هَنِيئاً لَكُمَا بِبَرَكَةِ هٰذَا الْيَوْمِ، فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي يَهْلِكُ اللّٰهُ فِيهِ عَدُوَّهُ وَعَدُوَّ جَدِّكُمَا، وَيَسْتَجِيبُ فِيهِ دُعَاءَ أُمِّكُمَا.

كُلَا فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي يَقْبَلُ اللّٰهُ فِيهِ أَعْمَالَ شِيعَتِكُمَا وَمُحِبِّيكُمَا.

كُلَا فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي يُصَدَّقُ فِيهِ قَوْلُ اللّٰهِ: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا﴾.[١]

كُلَا فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي تَكْسِرُ فِيهِ شَوْكَةُ مُبْغِضِ جَدِّكُمَا.

كُلَا فَإِنَّهُ يَوْمٌ يُفْقَدُ فِيهِ فِرْعَوْنُ أَهْلِ بَيْتِي وَظَالِمُهُمْ وَغَاصِبُ حَقِّهِمْ.

كُلَا فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي يَقْدَمُ اللّٰهُ فِيهِ إِلىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَيَجْعَلُهُ هَبَاءً مَنْثُوراً.[٢]

قَالَ حُذَيْفَةُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، وَفِي أُمَّتِكَ وَأَصْحَابِكَ مَنْ يَنْتَهِكُ هٰذِهِ الْحُرْمَةَ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: نَعَمْ يَا حُذَيْفَةُ، جِبْتٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ يَتَرَأَّسُ عَلَيْهِمْ وَيَسْتَعْمِلُ فِي أُمَّتِي الرِّيَاءَ، وَيَدْعُوهُمْ إِلىٰ نَفْسِهِ، وَيَحْمِلُ عَلىٰ عَاتِقِهِ دِرَّةَ الْخِزْيِ، وَيَصُدُّ النَّاسَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ، وَيُحَرِّفُ كِتَابَهُ، وَيُغَيِّرُ سُنَّتِي، وَيَشْتَمِلُ عَلىٰ إِرْثِ وَلَدِي، وَيَنْصِبُ نَفْسَهُ عَلَماً، وَيَتَطَاوَلُ عَلىٰ إِمَامَةِ مَنْ بَعْدِي، وَيَسْتَحِلُّ أَمْوَالَ اللّٰهِ مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا وَيُنْفِقُهَا فِي غَيْرِ طَاعَتِهِ، وَيُكَذِّبُنِي وَيُكَذِّبُ أَخِي وَوَزِيرِي، وَيُنَحِّي ابْنَتِي عَنْ حَقِّهَا، وَتَدْعُو اللّٰهَ عَلَيْهِ وَيَسْتَجِيبُ اللّٰهُ دُعَاءَهَا فِي مِثْلِ هٰذَا الْيَوْمِ.

قَالَ حُذَيْفَةُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، لِمَ لَا تَدْعُو رَبَّكَ عَلَيْهِ لِيُهْلِكَهُ فِي حَيَاتِكَ؟

قَالَ: يَا حُذَيْفَةُ، لَا أُحِبُّ أَنْ أَجْتَرِئَ عَلىٰ قَضَاءِ اللّٰهِ لِمَا قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ، لٰكِنِّي سَأَلْتُ اللّٰهَ أَنْ يَجْعَلَ الْيَوْمَ الَّذِي يَقْبِضُهُ فِيهِ فَضِيلَةً عَلىٰ سَائِرِ الأَيَّامِ لِيَكُونَ ذٰلِكَ سُنَّةً يَسْتَنُّ بِهَا أَحِبَّائِي وَشِيعَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَمُحِبُّوهُمْ.

فَأَوْحىٰ إِلَيَّ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِي أَنْ يَمَسَّكَ وَأَهْلَ

---

١. سورهٔ نمل (٢٧) آيهٔ ٥٢.

٢. اشاره‌ای است به آيهٔ ٢٣ سورهٔ فرقان: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾؛ وبه هر كاری كه كرده‌اند می‌پردازيم و آن را (چون) غباری پراكنده می‌گردانيم (ترجمهٔ گرمارودی).

بَيْتِكَ مِحَنُ الدُّنْيَا وَبَلَاؤُهَا، وَظُلْمُ الْمُنَافِقِينَ وَالْغَاصِبِينَ مِنْ عِبَادِي، مَنْ نَصَحْتَهُمْ وَخَانُوكَ، وَمَحَضْتَهُمْ وَغَشُّوكَ، وَصَافَيْتَهُمْ وَكَاشَحُوكَ، وَأَرْضَيْتَهُمْ وَكَذَّبُوكَ، وَانْتَجَيْتَهُمْ وَأَسْلَمُوكَ، فَإِنِّي بِحَوْلِي وَقُوَّتِي وَسُلْطَانِي لَأَفْتَحَنَّ عَلىٰ رُوحِ مَنْ يَغْصِبُ بَعْدَكَ عَلِيّاً حَقَّهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ النِّيرَانِ مِنْ سَفَالِ الْفَيْلُوقِ، وَلَأُصْلِيَنَّهُ وَأَصْحَابَهُ قَعْراً يُشْرِفُ عَلَيْهِ إِبْلِيسُ فَيَلْعَنُهُ، وَلَأَجْعَلَنَّ هٰؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ عِبْرَةً فِي الْقِيَامَةِ لِفَرَاعِنَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَعْدَاءِ الدِّينِ فِي الْمَحْشَرِ، وَلَأَحْشُرَنَّهُمْ وَأَوْلِيَاءَهُمْ وَجَمِيعَ الظَّلَمَةِ وَالْمُنَافِقِينَ إِلىٰ نَارِ جَهَنَّمَ زُرْقاً كَالِحِينَ، أَذِلَّةً خَزَايَا نَادِمِينَ، وَلَأُخَلِّدَنَّهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْآبِدِينَ.

يَا مُحَمَّدُ، لَنْ يُوَافِقَكَ وَصِيُّكَ فِي مَنْزِلَتِكَ إِلَّا بِمَا يَمَسُّهُ مِنَ الْبَلْوىٰ مِنْ فِرْعَوْنِ[1] وَغَاصِبِهِ الَّذِي يَجْتَرِئُ عَلَيَّ وَيُبَدِّلُ كَلَامِي، وَيُشْرِكُ بِي، وَيَصُدُّ النَّاسَ عَنْ سَبِيلِي، وَيَنْصِبُ مِنْ نَفْسِهِ عِجْلاً لِأُمَّتِكَ، وَيَكْفُرُ بِي فِي عَرْشِي.

إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ مَلَائِكَتِي فِي سَبْعِ سَمَاوَاتِي لِشِيعَتِكُمْ وَمُحِبِّيكُمْ أَنْ يَتَعَيَّدُوا فِي هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِي أَقْبِضُهُ إِلَيَّ، وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يَنْصِبُوا كُرْسِيَّ كَرَامَتِي حِذَاءَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَيُثْنُوا عَلَيَّ وَيَسْتَغْفِرُوا لِشِيعَتِكُمْ وَمُحِبِّيكُمْ مِنْ وُلْدِ آدَمَ، وَأَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا أَكْتُبُ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كَرَامَةً لَكَ وَلِوَصِيِّكَ.

يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ عِيداً لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ وَلِمَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَشِيعَتِهِمْ، وَآلَيْتُ عَلىٰ نَفْسِي بِعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعُلُوِّي فِي مَكَانِي لَأَحْبُوَنَّ مَنْ تَعَيَّدَ فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ مُحْتَسِباً ثَوَابَ الْخَافِقِينِ، وَلَأُشَفِّعَنَّهُ فِي أَقْرِبَائِهِ وَذَوِي

---

١. در «بحار»، «من فرعونه» ضبط است.

رَحِمِهِ، وَلأَزِيدَنَّ فِي مَالِهِ إنْ وَسَّعَ عَلىٰ نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ فِيهِ، وَلأُعْتِقَنَّ مِنَ النَّارِ فِي كُلِّ حَوْلٍ فِي مِثْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ أَلْفاً مِنْ مَوالِيكُمْ وَشِيعَتِكُمْ، وَلأَجْعَلَنَّ سَعْيَهُمْ مَشْكُوراً، وَذَنْبَهُمْ مَغْفُوراً، وَأَعْمَالَهُمْ مَقْبُولَةً.

قَالَ حُذَيْفَةُ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَدَخَلَ بَيْتَ أُمِّ سَلَمَةَ،[1] وَرَجَعْتُ عَنْهُ وَأَنَا غَيْرُ شَاكٍّ فِي أَمْرِ الشَّيْخِ، حَتّىٰ تَرَأَّسَ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَأُتِيحَ الشَّرُّ وَعَادَ الْكُفْرُ، وَارْتَدَّ عَنِ الدِّينِ، وَتَشَمَّرَ لِلْمُلْكِ، وَحَرَّفَ الْقُرْآنَ، وَأَحْرَقَ بَيْتَ الْوَحْيِ، وَأَبْدَعَ السُّنَنَ، وَغَيَّرَ الْمِلَّةَ، وَبَدَّلَ السُّنَّةَ.

وَرَدَّ شَهَادَةَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، وَكَذَّبَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاغْتَصَبَ فَدَكاً، وَأَرْضَى الْمَجُوسَ وَالْيَهُودَ وَالنَّصارىٰ، وَأَسْخَنَ [اَسْخطَ (خ)] قُرَّةَ عَيْنِ الْمُصْطَفىٰ وَلَمْ يُرْضِهَا، وَغَيَّرَ السُّنَنَ كُلَّهَا.

وَدَبَّرَ عَلىٰ قَتْلِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَأَظْهَرَ الْجَوْرَ، وَحَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، وَأَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَأَلْقىٰ إِلَى النَّاسِ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ جُلُودِ الإِبِلِ دَنَانِيرَ.

وَلَطَمَ وَجْهَ الزَّكِيَّةِ، وَصَعِدَ مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله غَصْباً وَظُلْماً، وَافْتَرىٰ عَلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ وَعَانَدَهُ، وَسَفَّهَ رَأْيَهُ.

قَالَ حُذَيْفَةُ: فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَ مَوْلَاتِي عَلىٰ ذٰلِكَ الْمُنَافِقِ، وَأَجْرىٰ قَتْلَهُ عَلىٰ يَدِ قَاتِلِهِ (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ لأُهَنِّئَهُ بِقَتْلِ الْمُنَافِقِ وَرُجُوعِهِ إِلىٰ دَارِ الإِنْتِقَامِ.

قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: يَا حُذَيْفَةُ، أَتَذْكُرُ الْيَوْمَ الَّذِي دَخَلْتَ فِيهِ عَلىٰ سَيِّدِي

---

۱. در «بحار» آمده است: فَدَخَلَ إلى بيتِ أُمِّ سَلَمَة.

رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا وَسِبْطَاهُ نَأْكُلُ مَعَهُ، فَدَلَّكَ عَلىٰ فَضْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي دَخَلْتَ عَلَيْهِ فِيهِ؟

قُلْتُ: بَلىٰ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ هٰذَا الْيَوْمُ الَّذِي أَقَرَّ اللَّهُ بِهِ عَيْنَ آلِ الرَّسُولِ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ لِهٰذَا الْيَوْمِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ اسْماً.

قَالَ حُذَيْفَةُ، قُلْتُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، أُحِبُّ أَنْ تُسْمِعَنِي أَسْمَاءَ هٰذَا الْيَوْمِ، وَكَانَ يَوْمَ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ.

فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: هٰذَا يَوْمُ الإِسْتِرَاحَةِ، وَيَوْمُ تَنْفِيسِ الْكُرْبَةِ، وَيَوْمُ الْغَدِيرِ الثَّانِي، وَيَوْمُ تَحْطِيطِ الأَوْزَارِ، وَيَوْمُ الْخِيَرَةِ [الْحَبْوَةِ]، وَيَوْمُ رَفْعِ الْقَلَمِ، وَيَوْمُ الْهُدُوِّ، [1] وَيَوْمُ الْعَافِيَةِ، وَيَوْمُ الْبَرَكَةِ، وَيَوْمُ الثَّارَاتِ، وَيَوْمُ عِيدِ اللَّهِ الأَكْبَرِ.

وَيَوْمٌ يُسْتَجَابُ فِيهِ الدُّعَاءُ، وَيَوْمُ الْمَوْقِفِ الأَعْظَمِ، وَيَوْمُ التَّوَافِي، وَيَوْمُ الشَّرْطِ، وَيَوْمُ نَزْعِ السَّوَادِ، وَيَوْمُ نَدَامَةِ الظَّالِمِ، وَيَوْمُ انْكِسَارِ الشَّوْكَةِ، وَيَوْمُ نَفْيِ الْهُمُومِ.

وَيَوْمُ الْقُنُوعِ، وَيَوْمُ الْعَرْضِ، وَيَوْمُ الْقُدْرَةِ، وَيَوْمُ التَّصَفُّحِ، وَيَوْمُ فَرَحِ الشِّيعَةِ، وَيَوْمُ التَّوْبَةِ، وَيَوْمُ الإِنَابَةِ، وَيَوْمُ الزَّكَاةِ الْعُظْمىٰ، وَيَوْمُ الْفِطْرِ الثَّانِي، وَيَوْمُ سَيْلِ النِّغَابِ [الْبُغَاتِ (خ)].

وَيَوْمُ تَجَرُّعِ الرِّيقِ، وَيَوْمُ الرِّضَا، وَيَوْمُ عِيدِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَيَوْمٌ ظَفِرَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَيَوْمٌ يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الشِّيعَةِ، وَيَوْمُ تَقْدِيمِ الصَّدَقَةِ، وَيَوْمُ طَلَبِ الزِّيَادَةِ، وَيَوْمُ قَتْلِ الْمُنَافِقِ، وَيَوْمُ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، وَيَوْمُ سُرُورِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَيَوْمُ الشَّاهِدِ، وَيَوْمُ الْمَشْهُودِ.

---

۱. مؤلف رحمه الله از آغاز بند تا اینجا را در بالای کلمه (از ۱ تا ۷) شماره گذاری می‌کند.

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ، وَيَوْمُ الْقَهْرِ عَلَى الْعَدُوِّ، وَيَوْمُ هَدْمِ الضَّلَالَةِ، وَيَوْمُ التَّنْبِيهِ، وَيَوْمُ التَّصْرِيدِ، وَيَوْمُ الشَّهَادَةِ، وَيَوْمُ التَّجَاوُزِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَوْمُ الزَّهْرَةِ، وَيَوْمُ الْعُذُوبَةِ، وَيَوْمُ الْمُسْتَطَابِ بِهِ، وَيَوْمُ ذَهَابِ سُلْطَانِ الْمُنَافِقِ، وَيَوْمُ التَّسْدِيدِ، وَيَوْمٌ فِيهِ تَفْرِيحُ الْمُؤْمِنُ.

وَيَوْمُ الْمُبَاهَلَةِ، وَيَوْمُ الْمُفَاخَرَةِ، وَيَوْمُ قَبُولِ الْأَعْمَالِ، وَيَوْمُ التَّبْجِيلِ، وَيَوْمُ النِّحْلَةِ، وَيَوْمُ إِضَاعَةِ الشُّكْرِ، [1] وَيَوْمُ نظر [2] الْمَظْلُومِ، وَيَوْمُ الزِّيَارَةِ، وَيَوْمُ التَّوَدُّدِ، وَيَوْمُ التَّحَبُّبِ، وَيَوْمُ الْوُصُولِ، وَيَوْمُ التَّزْكِيَةِ، وَيَوْمُ كَشْفِ الْبِدَعِ، وَيَوْمُ الزُّهْدِ فِي الْكَبَائِرِ، وَيَوْمُ التَّزَاوُرِ، وَيَوْمُ الْمَوْعِظَةِ، وَيَوْمُ الْعِبَادَةِ، وَيَوْمُ الإِسْتِسْلَامِ.

قَالَ حُذَيْفَةُ: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ - يَعْنِي أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ أُدْرِكْ مِنْ أَفْعَالِ الْخَيْرِ وَمَا أَرْجُو بِهِ الثَّوَابَ إِلَّا فَضْلَ هٰذَا الْيَوْمِ لَكَانَ مُنَايَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ، وَيَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيحٍ: فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا وَقَبَّلَ رَأْسَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ الْقُمِّيِّ، وَقُلْنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَيَّضَكَ لَنَا حَتّىٰ شَرَّفْتَنَا بِفَضْلِ هٰذَا الْيَوْمِ.

وَرَجَعْنَا عَنْهُ، وَتَعَيَّدْنَا فِي ذٰلِكَ الْيَوْمِ؛ [3]

محمّد بن علاء ويحيى بن محمد مى‌گويند: دربارهٔ عُمَر با هم بگو مگو كرديم، ماجرايش بر ما مشتبه گرديد. بر آن شديم با هم، پيش احمد بن اسحاق قمّى (صحابى امام عسكرى عليه السلام) در شهر قم برويم.

---

۱. در «بحار»، «إذاعةُ السِّر» ضبط است.

۲. در «بحار»، «نَصْر» ضبط است.

۳. المحتضر: ۸۸ ـ ۱۰۱، حديث ۱۲۶؛ بحار الأنوار ۳۱: ۱۲۰ ـ ۱۲۹ (و جلد ۹۵، ص ۳۵۱ ـ ۳۵۵، حديث ۱).

در را کوبیدیم، از خانه‌اش دخترکی عراقی بیرون آمد، ابن اسحاق را جویا شدیم، گفت: روز عید است، وی به [اعمال] عیدش مشغول می‌باشد.

گفتیم: سبحان الله (شگفتا) اَعیاد شیعه، چهار روزند: عید قربان، عید فطر، عید غدیر، جمعه.

گفت: احمد بن اسحاق از مولایش ابوالحسن، علی بن محمّد عسکری علیه‌السلام روایت می‌کند که امروز، روز عید است و این عید، برترین عیدها نزد اهل بیت و موالیان آنها می‌باشد.

گفتیم: برای ورود ما از وی اجازه بگیر و ما را معرّفی کن.

آن دخترک، پیش او رفت و موقعیّت ما را به او خبر داد. وی در حالی که روپوشی به تن داشت که بوی مشک می‌داد و دامن عبایش را به صورت می‌کشید، بیرون آمد.

ما از این کارش درشگفت ماندیم.

گفت: شما تقصیری ندارید، غسل عید کردم.

پرسیدیم: آیا امروز، عید است؟

گفت: آری، و آن روز روزِ نهم ماه ربیع الأوّل است.

آن دو گفتند: وی ما را داخل خانه بُرد و بر تخت نشاند و گفت: با گروهی از برادرانم تصمیم گرفتیم پیش مولایمان ابوالحسن عسکری در «سُرّ من رأی» برویم (چنان که شما خواستید پیش من آیید) اجازهٔ ورود گرفتیم، به ما اجازه داد. بر وی (صلوات خدا بر او باد) در مانند امروز (روز نهم ربیع الأوّل) درآمدیم.

امام علیه‌السلام به هر یک از خادمانش سفارش کرده بود در حدّ امکان، لباس نو بپوشند. پیش رویش مجمره‌ای بود که خود در آن عود می‌سوزاند.

گفتیم: ای فرزند رسول خدا، پدرها و مادرهایمان فدایت باد! آیا در این روز برای اهل بیت، شادی تازه‌ای رخ داده است؟

فرمود: حرمت کدام روز نزد اهل بیت از امروز بیشتر است! پدرم برایم حدیث کرد که حُذَیفة بن یمان در چنین روزی (روز نهم ماه ربیع الأوّل) بر جدّم رسول خدا درآمد.

حُذَیفه می‌گوید: دیدم مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام با دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا می‌خورند و آن حضرت به روی آنها تبسّم می‌کند و به دو فرزندش حسن و حسین می‌گوید:

بخورید، به برکت امروز گوارایتان باد! چراکه امروز، روزی است که خدا در آن، دشمنِ شما و دشمن جدّتان را هلاک می‌سازد و دعای مادرتان را در آن به اجابت می‌رساند.

بخورید که امروز، روزی است که در آن، خدا اعمال شیعیان و محبّان شما را قبول می‌کند.

بخورید که امروز، روزی است که در آن، این سخن خدا راست آید که: «این خانه‌هاشان، بدان خاطر که ظلم کردند، ویران است».

بخورید که امروز، روزی است که در آن، شوکت دشمنِ جدّتان درهم خواهد شکست.

بخورید که امروز، روزی است که در آن، فرعون اهل بیتم و ظالم آنها و غاصبِ حقّشان، از میان خواهد رفت.

بخورید که امروز، روزی است که خدا در آن، آنچه را عمل کردند پیش می‌اندازد و اعمالشان را گرد پراکنده (هیچ و پوچ) می‌سازد.

حُذَیفه می‌گوید، پرسیدم: ای رسول خدا، آیا در میان اُمّت و اصحابت، کسانی‌اند که این حرمت را می‌درند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، ای حُذَیفه، جِبْت (بُتی) از منافقان بر ایشان رئیس می‌شود و در اُمّتم ریا را به کار می‌بندد و به خویشتن فرا می‌خواند و تازیانهٔ بلا را بر دوش می‌گیرد و مردم را از راه خدا باز می‌دارد و کتاب خدا را تحریف می‌کند و سنّتم را تغییر می‌دهد و ارث فرزندانم را می‌قاپد و خود را عَلَم می‌سازد و بر امام بعد از من می‌تازد و اموال خدا را ناروا حلال می‌شمارد و در غیر طاعت خدا هزینه می‌کند، و به تکذیب من و برادر و وزیرم می‌پردازد، وحقّ دخترم را از دستش می‌ستاند، و دخترم او را نفرین می‌کند و خدا نفرینش را در مثل امروز، به اجابت می‌رساند.

حُذَیفه می‌گوید، گفتم: ای رسول خدا، چرا از پروردگار نمی‌خواهی که او را در زمان حیات تو هلاک سازد؟

فرمود: ای حُذَیفه، دوست ندارم بر قضای الهی ـ که در پیشینهٔ علمش گذشت ـ جسارت ورزم، لیکن از خدا خواستم این روز را که خدا در آن جانِ او را می‌ستاند بر دیگر اَیّام فضیلت دهد تا سنّتی شود که محبّانم و شیعیان اهل بیتم و محبّان آنها، آن را راه و رسم خویش گیرند.

خدای ﷻ به من وحی کرد و فرمود: ای محمّد، در سابقِ علمم گذشت که محنت‌ها و بلاهای دنیا و ظلم منافقان و بندگان غاصبم، پاپیچ تو وخاندانت شود؛ خیرخواه آنانی، به تو خیانت می‌کنند؛ با آنها رو راستی، با تو ناراست‌اند؛ با آنان صاف و ساده‌ای، کینه‌ات را به دل دارند؛ آنان را خشنود می‌سازی

[و تصدیق می‌کنی] تو را تکذیب می‌کنند؛ آنان را گـرد مـی‌آوری [و از دست دشمن می‌رهانی] آنان وایت می‌گذارند [و تو را به دست دشمن می‌سپارند]، به حول و قوّه‌ام و سلطنتی که دارم، بر روح کسی که بعد از تو حقّ علی را غصب کند، هزار در از آتش‌های تهِ فیلوق (چاه حرارت در دوزخ) می‌گشایم و [آتش سوزانِ] قعری را که ابلیس بر آن اشراف دارد به او و یارانش می‌چشانم (ابلیس او را لعنت فرستد) و این منافقان را در قیامت، برای فرعون‌های انبیا و دشمنان دین در محشر، عبرت قرار می‌دهم، و آنان و اولیای آنها و همهٔ ظالمان و منافقان را در آتش دوزخ (در حالی که روسیاه، گرفته، ذلیل، خوار و پشیمان‌اند) گرد می‌آورم و تا زمانی بی‌پایان آنها را در دوزخ نگه می‌دارم.

ای محمّد، هرگز وصیّ تو در منزلتت تو را همراهی نخواهد نکرد مگر اینکه از سوی فرعونِ زمان خویش و غاصب خلافت آزار ببیند؛ همو کـه بـر مـن جسارت می‌کند و سخنم را تغییر می‌دهد و به من شرک می‌ورزد و مردم را از راهم باز می‌دارد و خود را گوساله‌ای می‌سازد و بر ایـن امّت مـی‌گمارد، و در عرشم به من کافر می‌شود.

به فرشتگانم در آسمان‌های هفت‌گانه‌ام و به شیعیان و محبّان شما دستور دادم در این روز ـکه جان او را می‌ستانم ـ جشن به پا کنند و به آنان امر کردم که کرسی کرامتم را در برابر «بیت المعمور» برافرازند و بر من ثنا فرستند، و برای شیعیان و محبّان شما (از نسل آدم) آمرزش بخواهند و به خاطر گرامی‌داشت تو و وصیّ تو

از کرام الکاتبین [۱] خواستم که قلم [تکلیف] را از همهٔ خلق تا سه روز از این روز، بردارند و هیچ خطایی از آنها را ننویسند.

ای محمّد، من این روز را برای تو و خاندانت (و برای مؤمنان و شیعیانی که اهل بیت تو را بپیروند) عید قرار دادم و به عزّت و جلال و رفعتِ مکانم سوگند خوردم که هرکه این روز را به حساب خدا عید بدارد، ثواب شرق و غرب [همهٔ مردم دنیا] را به وی ارمغان دهم و او را در میان نزدیکان و خویشاوندانش شفیع سازم، و به مال کسی که در این روز بر خود و خانواده‌اش گشایش دهد، بیفزایم، و در هر سال در مثل چنین روزی، هزار تن از موالیان و شیعیان شما را از دوزخ برهانم، و سعی و تلاش آنها را قدر شناسم، و گناهانشان را بیامرزم، و اعمال آنان را بپذیرم.

حُذَیفه گفت: سپس رسول خدا برخاست و به خانهٔ اُمّ سَلَمه درآمد و من بازآمدم در حالی که در امر آن شیخ [عمر] شک نداشتم، تا اینکه پس از وفات پیامبر ﷺ بر تخت ریاست نشست و آمادهٔ شرارت شد و به کفر بازگشت و از دین ارتداد یافت، و برای قدرت و فرمانروایی تاخت، و قرآن را تحریف کرد، و خانهٔ وحی را آتش زد، و سنّت‌هایی را بدعت نهاد، و ملّت اسلام را تغییر داد، و سنّت را دگرگون ساخت.

و شهادت امیرالمؤمنین را رد کرد، و فاطمهٔ دختر رسول را تکذیب نمود، و فدک را غاصبانه گرفت، و مجوس و یهود و نصارا را خشنود ساخت، و مایهٔ

---

۱. فرشتگانی که مأمورِ نوشتن اعمال‌اند.

چشم روشنی مصطفی را به خشم آورد، و رضایت او را به دست نیاورد، و همهٔ سنّت‌ها را تغییر داد.

و برای قتل امیرالمؤمنین نقشه کشید، و ستم را آشکار کرد، وحلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال ساخت، و از مردم خواست که از پوست شتر دینار بسازند.

بر صورت دختر پاکِ پیامبر سیلی زد، و بر منبر رسول خدا غاصبانه و ظالمانه بالا رفت، و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام دروغ بست، و با آن حضرت دشمنی ورزید، و رأی او را نابخردانه دانست.

حُذَیفه گفت: خدا نفرین سرورم (فاطمه) را بر این منافق اجابت کرد و قتل او را به دست قاتلِ وی رحمه‌الله به اجرا درآورد. پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتم تا قتل آن منافق و بازگشت او را به سرای انتقام، تهنیت گویم.

امام علیه‌السلام فرمود: ای حُذَیفه، آیا روزی را که ـ در آن ـ بر مولایم رسول خدا درآمدی (و من و دو نوه‌اش با آن حضرت غذا می‌خوردیم) یاد می‌آوری؟ پیامبر به فضل این روز ـ که در آن پیش او رفتی ـ تو را رهنمون شد.

گفتم: آری، ای برادر رسول خدا.

فرمود: والله، این همان روز است که خدا چشم آل پیامبر را بدان روشن ساخت. برای این روز، هفتاد و دو اسم سراغ دارم.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، دوست دارم اَسامی این روز را از زبانِ شما بشنوم (و آن روز، روز نهم ماه ربیع الأوّل بود).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این روز، روز استراحت است، روز رهایی از گرفتاری‌ها، روز غدیر دوّم، روز ریزش گناهان، روز انتخاب [روز ارمغان]، روز برداشته شدن قلم، روز آسودگی و استراحت، روز عافیت، روز برکت، روز خون‌خواهی و عید بزرگ خدا.

روزی که در آن دعا به اجابت می‌رسد، روز موقف اعظم، روز کمال‌یابی، روز شرط، روز درآوردن جامهٔ سیاه، روز ندامتِ ظالم، روز شکستن شوکت [فرعون زمان] روز زدایش غم و اندوه.

روز قنوع، [۱] روز عرض، روز قدرت، روز چشم‌پوشی، روز شادی شیعه، روز توبه، روز بازگشت، روز زکات بزرگ، روز فطر دوّم، روز سیل نغاب (بغات). [۲]

روز قورت دادن آب دهان، روز رضایت، روز عید اهل بیت، روزی که بنی اسرائیل در آن ظفر یافت، [۳] روزی که خدا اعمال شیعه را می‌پذیرد، روز

---

۱. قنوع، از واژه‌های اَضداد به شمار می‌آید و در معانی زیر به کار رفته است: سؤال (درخواست)، فروتنی در سؤال، خرسند بودن، قناعت پیشگی، فرود آمدن از دامنهٔ کوه، بالا رفتن از کوه، طمع و میل، راضی شدن به عطای اندک.

۲. علّامه مجلسی رحمه الله می‌نگارد: در قاموس آمده است: نَغَبَ الرِّیقَ ... : ابْتَلَعَهُ ... ؛ آب دهان را قورت داد، «نُغْبَه» به معنای «جرعه» است و در بعضی از نسخه‌ها «یوم سبیل الله» (روز راه خدا) ثبت است.

یوم سیل النّغاب، در مقابل «غَصَّ بریقه» (آب در گلو گیر کردن) می‌باشد [که کنایه از مرگ است] (بحار الأنوار ۳۱: ۱۳۰).

۳. علّامه مجلسی رحمه الله بیان می‌دارد: یعنی این روز به روز ظفر یافتن بنی اسرائیل شبیه است؛ چرا که وی فرعون این امت بود، یا پیروزی بنی اسرائیل در این روز رخ داد.

این دو وجه در بعضی از فقرات دیگر (مانند درآوردن جامهٔ سیاه) نیز جاری است (بحار الأنوار ۳۱: ۱۳۰)

تقدیم صدقه، روز زیادت خواهی، روز قتل منافق، روز وقت معلوم، روز سُرور اهل بیت، روز شاهد، روز مشهود.

روزی که ظالم انگشت خویش می‌گزد، روز پیروزی بر دشمن، روز فروپاشی ضلالت، روز هشیاری، روز تصرید [کاستن] روز شهادت، روز گذشت از مؤمنان، روز شکوفایی، روز شیرین، روز پاکیزه، روز از بین رفتن سیطرهٔ منافق، روز راست و درست، روز شادی مؤمن.

روز مباهله، روز فخر فروشی، روز قبولی اعمال، روز بزرگداشت، روز پاداش، روز فاش ساختنِ شکر، روز نگاهِ مظلوم،[۱] روز زیارت، روز یکدیگر را دوست داشتن، روز به همدیگر محبّت ورزیدن، روز وصول، روز تزکیه، روز کشف بدعت‌ها، روز زهد در کبائر، روز دید و بازدید، روز موعظه، روز عبادت، روز تسلیم.

حُذَیفه گفت: از نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاستم در حالی که با خود می‌گفتم: اگر از کارهای خیر و آنچه از آنها امید ثواب دارم، جز فضیلت این روز را درک نمی‌کردم [مرا بس بود و] آرزویم را برآورده می‌دیدم.

محمّد بن علاء همدانی و یحیی بن محمّد بن جَریح گفتند: هریک از ما برخاستیم و سر احمد بن اسحاق بن سعید قمّی را بوسیدیم و گفتیم: سپاس خدای را که تو را برای ما نگه داشت تا به فضل این روز ما را مشرّف گردانی.

و از پیش وی بازآمدیم و آن روز را جشن گرفتیم.

---

۱. براساس متن «بحار» ترجمه چنین است: روز فاش کردنِ راز، روز یاری مظلوم.

حدیث (۱۰۰)

[حضور علی علیه السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله در هفت مکان و شماری از فضایل پنج تن علیهم السلام و هفت ویژگی ممتاز علی علیه السلام]

از **الأمالی**، اثر شیخ طوسی رحمه الله.

از شیخ طوسی رحمه الله روایت است که گفت: به ما خبر داد جماعتی، از ابو مُفَضَّل، گفت: برای ما حدیث کرد ابوالقاسم، جعفر بن محمّد بن عبدالله موسوی (در خانه‌اش در مکّه در سال ۳۲۸ هجری)[1] گفت: برای ما حدیث کرد مُؤدِّب (معلّم پرورشی) من، عُبَیدالله [عبدالله] بن احمد بن نَهِیک کوفی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن زیاد بن اَبی عُمَیر، گفت: برای ما حدیث کرد علیّ بن رئاب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام [از علی علیه السلام] که فرمود:

قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ، إِنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ تَلَقَّتْنِي الْمَلَائِكَةُ بِالْبِشَارَاتِ فِي كُلِّ سَمَاءٍ حَتَّىٰ لَقِيَنِي جَبْرَئِيلُ فِي مَحْلُوقٍ[2] مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، لَوِ اجْتَمَعَتْ أُمَّتُكَ عَلَىٰ حُبِّ عَلِيٍّ مَا خَلَقَ اللَّهُ عزّ و جلّ النَّارَ.

يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ أَشْهَدَكَ مَعِي فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ:

أَمَّا أَوَّلُ ذٰلِكَ، فَلَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: أَيْنَ أَخُوكَ يَا مُحَمَّدُ؟ فَقُلْتُ: خَلَّفْتُهُ وَرَائِي. فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ عزّ و جلّ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ عزّ و جلّ فَإِذَا

---

۱. براساس متن مصنّف رحمه الله سال ۳۲۰ هجری است؛ زیرا می‌نویسد: «سنة عشرين وثلاثمائة» اما در «امالی طوسی» آمده است: سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة (سال ۳۲۸ هجری).

۲. در مآخذ «محفل» ضبط است. محقق کتاب «مدينة المعاجز ۱: ۸۷» خاطرنشان می‌سازد که در نسخهٔ اصل «مخلوقة» ضبط است و این کلمه، تصحیف می‌باشد.

براساس ضبط مؤلف رحمه الله این واژه معنای درستی دارد و تصحیف نیست.

مِثَالُك مَعِي، وَإذَا الْمَلَائِكَةُ وُقُوفٌ صُفُوف،[١] فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ، مَنْ هٰؤُلَاءِ؟ قَالَ: هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ يُبَاهِي اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَدَنَوْتُ فَنطَقْتُ بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ إلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَالثَّانِيَةُ، حِينَ أُسْرِيَ بِي إلىٰ ذِي الْعَرْشِ عَزَّوَجَلَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ فَقُلْتُ: خَلَّفْتُهُ وَرَائِي. فَقَالَ: ادْعُ اللّٰهَ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ فَإذَا مِثَالُكَ مَعِي، وَكُشِطَ لِي عَنْ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ حَتّىٰ رَأَيْتُ سُكَّانَهَا وَعُمَّارَهَا وَمَوْضِعَ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهَا.

وَالثَّالِثَةُ، حَيْثُ بُعِثْتُ إلَى الْجِنِّ، فَقَالَ لِي جَبْرَئِيلُ: أَيْنَ أَخُوكَ؟ فَقُلْتُ: خَلَّفْتُهُ وَرَائِي. فَقَالَ ادْعُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ فَلْيَأْتِكَ بِهِ، فَدَعَوْتُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ فَإذَا أَنْتَ مَعِي؛ فَمَا قُلْتُ لَهُمْ شَيْئاً وَلَا رَدُّوا عَلَيَّ شَيْئاً إلَّا سَمِعْتَهُ وَوَعَيْتَهُ.

وَالرَّابِعَةُ، خَصَّصْنَا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ وَأَنْتَ مَعِي فِيهَا، وَلَيْسَتْ لِأَحَدٍ غَيْرِنَا.

وَالْخَامِسَةُ، نَاجَيْتُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ وَمِثَالُكَ مَعِي، فَسَأَلْتُ فِيكَ خِصَالاً أَجَابَنِي إلَيْهَا إلَّا النُّبُوَّةَ فَإنَّهُ قَالَ: خَصَّصْتُهَا بِكَ وَخَتَمْتُهَا بِكَ.

وَالسَّادِسَةُ، لَمَّا طُفْتُ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ كَانَ مِثَالُكَ مَعِي.

وَالسَّابِعَةُ، هَلَاكُ الْأَحْزَابِ عَلىٰ يَدِي وَأَنْتَ مَعِي.

يَا عَلِيُّ، إنَّ اللّٰهَ أَشْرَفَ إلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي عَلىٰ رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلىٰ رِجَالِ الْمُؤْمِنِينَ،[٢] ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ اطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَوُلْدِهِ عَلىٰ رِجَالِ الْعَالَمِينَ.

---

١. در «تفسير برهان ٣: ٤٩٨» همين‌گونه ضبط است و در ديگر مآخذ «صفوفاً» ضبط است.

٢. در مآخذ، آمده است: فاختارك عَلَى رجالِ العالمين... . ضبط مؤلف رحمه‌الله در مأخذى يافت نشد.

يَا عَلِيُّ، إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُوناً بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَآنَسْتُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ:

إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فِي مَعَارِجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلىٰ صَخْرَتِهَا «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِهِ»، فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَمَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلىٰ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَيْهَا «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا وَحْدِي، وَمُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِهِ»، فَقُلْتُ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَمَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ وَانْتَهَيْتُ إِلىٰ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلىٰ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا وَحْدِي، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي وَصَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَأَخِيهِ وَنَصَرْتُهُ بِهِ».

يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ ﷻ أَعْطَانِي فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ:

أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي؛

وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِي عَلَى الصِّرَاطِ، فَتَقُولُ لِلنَّارِ خُذِي هٰذَا فَهُوَ لَكِ، وَذَرِي هٰذَا فَهُوَ لَيْسَ لَكِ؛

وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسىٰ إِذَا كُسِيتُ؛

وَأَوَّلُ مَنْ يُحَيَّا إِذَا حُيِّيتُ؛

وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِي عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ؛

وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ؛

وَأَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي عِلِّيِّينَ؛

وَأَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ[1] الَّذِي ﴿خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾[2]؛[3]

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی، چون مرا به آسمان بالا بردند، در هر آسمانی فرشتگان با بشارت‌هایی به دیدارم آمدند تا اینکه جبرئیل در حلقه‌ای از ملائکه[4] مرا دیدار کرد و گفت: ای محمّد، اگر امّت تو بر حُبّ علی گرد می‌آمدند، خدا دوزخ را نمی‌آفرید.

ای علی، خدا تو را با من در هفت جا حاضر ساخت:

مکان اوّل، شبی بود که به آسمان بالا برده شدم، جبرئیل پرسید: ای محمّد، برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین برجای نهادم. گفت: از خدای عزّوجلّ بخواه او را پیش تو می‌آورد. خدا را خواندم، ناگهان مثال تو را همراه خویش دیدم، و دیدم که فرشتگان به صف ایستاده بودند، پرسیدم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟ گفت: اینها کسانی‌اند که خدای عزّوجلّ در روز قیامت به آنها افتخار می‌کند. نزدیک رفتم، آنچه هست و تا روز قیامت پدید می‌آید، برایم بیان شد.

مکان دوّم، هنگامی بود که مرا پیش صاحب عرش عزّوجلّ بردند، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: ورای خویش او را برجای نهادم. گفت: از خدا بخواه، او را می‌آورد. خدای عزّوجلّ را فرا خواندم، ناگهان مثال تو را همراه خود یافتم،

---

۱. ﴿مِن رَحِيقٍ مَخْتُوم﴾ (سورهٔ مطففین آیهٔ ۲۵).
۲. سورهٔ مطففین (۸۳) آیهٔ ۲٦.
۳. امالی شیخ طوسی: ٦٤١ ـ ٦٤۳، مجلس ۳۲، حدیث ۱۳۳۵؛ بحار الأنوار ۱۸: ۳۸۸ ـ ۳۹۰، حدیث ۹۷ (و جلد ٤۰، ص۳۵ ـ ۳۷، حدیث ۷۰).
٤. براساس ضبط مآخذ، ترجمه چنین است: در محفلی از ملائکه ...

و آسمان‌های هفت‌گانه برایم باز شد تا آنجا که ساکنان و عامران و جای هر فرشته را دیدم.

مکان سوّم، هنگامی بود که سوی جنّ مبعوث شدم. جبرئیل از من پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را [در زمین] برجای نهادم. گفت: از خدای ﷻ بخواه، او را پیش تو می‌آورد. خدا را خواندم، ناگهان تو با من بودی. چیزی به آنان نگفتم و پاسخی به من ندادند مگر اینکه آن را شنیدی و حفظ کردی.

مکان چهارم، شب قدر بود که تو با من بودی و غیر ما اَحَدی وجود نداشت.

مکان پنجم، آنجا بود که با خدای ﷻ نجوا کردم و مثال تو همراهم بود. در تو ویژگی‌هایی را [از خدا] خواستار شدم. خدا مرا اجابت فرمود مگر نبوّت؛ چراکه فرمود: نبوّت را به تو اختصاص دادم و به تو ختم می‌کنم.

مکان ششم، زمانی بود که بیت المعمور را طواف می‌کردم و مثال تو با من وجود داشت.

مکان هفتم، آن گاه بود که هلاکت احزاب به دست من صورت گرفت و تو همراهم بودی.

ای علی، خدا بر دنیا نظر انداخت و مرا از میان رجال جهانیان برگزید. بار دوّم بر آن سرک کشید و تو را از میان رجال مؤمنان انتخاب کرد. بار سوّم بر دنیا اشراف یافت و فاطمه را از میان زنان عالَم اختیار نمود. بار چهارم به دنیا نگاه افکند، حسن و حسین و فرزندان [از نسل] حسین را از میان رجال جهانیان برگزید.

ای علی، نام تو را در چهار مکان، قرین اسم خویش دیدم و با نگاه به آن، اُنس یافتم:

چون در معراج سوی آسمان به بيت المقدس رسيدم، روی صخره اين کلمات را يافتم: خدايی جز اللّه نيست، محمّد رسول خداست، او را به وزيرش نيرومند ساختم و ياری رساندم. پرسيدم: ای جبرئيل، وزيرم کيست؟ جبرئيل گفت: علیّ بن اَبی طالب.

چون به سدرة المنتهی رسيدم، اين نوشته را بر آن يافتم: خدايی جز منِ يگانه نيست، محمّد برگزيده‌ام از خلق من است، او را به وزيرش تأييد کردم و ياری دادم. پرسيدم: ای جبرئيل، وزير من کيست؟ جبرئيل گفت: علیّ بن اَبی طالب.

هنگامی که از سدرة المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانيان رسيدم، بر يکی از ستون‌های عرش اين کتيبه را يافتم: خدايی جز من يکتا وجود ندارد، محمّد حبيب من و برگزيده‌ام از خلقم می‌باشد. او را به وزيرش ـ برادرش ـ نيرو بخشيدم و بدو ياری‌اش کردم.

ای علی، خدای ﷻ در تو هفت خصلت به من داد:

تو اوّل نفری که همراه من، قبرش می‌شکافد [و محشور می‌شود].

تو اوّل نفری که با من بر صراط می‌ايستد؛ به دوزخ می‌گويی: اين شخص را بگير که جهنّمی است، و اين شخص را واگذار که برای تو نيست.

تو اوّل شخصی که هنگامی که جامه بر تنم کنند، بر او هم بپوشانند.

تو اوّل نفری که هرگاه به من تبريک گويند به او هم تحيّت فرستند.

تو اوّل شخصی که با من بر راست عرش بايستد.

تو اوّل نفری که درِ بهشت را می‌کوبد.

تو اوّل شخصی می‌باشی که با من در علیّين سکنا می‌گزيند.

تو اوّل نفری هستی که از رحیق مختوم (بادهٔ ناب دست نخورده) با من می‌آشامد «مُهر آن از مشک است و مسابقه دهندگان باید در این عرصه با هم رقابت کنند».

❋ ❋ ❋

سپاس خدای را که ما را به ختم این بخش از کتاب با این حدیث شریف، توفیق داد تا پایان آن مشک‌بو باشد و صلوات بر محمّد و آل پاک آن حضرت، و لعنت خدا بر همهٔ دشمنان آنان.

تألیف جزء پنجم کتاب صحیفة الأبرار [در اینجا] پایان یافت و با پایان آن، بخش اوّل این کتاب به آخر رسید.

به دست مؤلّف گنه‌کار ضعیف آن، محمّد بن محمّد بن حسین (آقا میرزا محمد تقی) در روز سه شنبه، چهاردهم ماه ربیع الأوّل، از ماه‌های سال ۱۲۸۸ هجری، در حالی که خدا را شاکرم و [بر اولیای او] درود می‌فرستم و [از درگاه خدا] آمرزش می‌طلبم و [فرجام نیک را] امیدوارم.

بخش دوّم کتاب، به خواست خدای متعال، در پی خواهد آمد.